



# آمریکای لاتین

دنیای انقلاب

نوشتۀ ک. بیلز

چاپ چهارم

ترجمۀ

و. ح. تبریزی

# آمریکای لاتین

دنیای انقلاب

نوشتۀ ک. بیلز  
ترجمۀ و.ح. تبریزی



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

**امریکای لائین**

**Latin Amrica**

**by:**

**Carleron Beals**

چاپ اول : اسفندماه ۱۳۵۰ ه. ش. تهران  
چاپ دوم : آذرماه ۱۳۵۱ ه. ش. تهران  
چاپ سوم : تیرماه ۱۳۵۴ ه. ش. تهران  
چاپ چهارم: آذرماه ۱۳۵۷ ه. ش. تهران  
چاپ و صحافی: چاپخانه شرکت افست (سهامی عام)  
تعداد ۱۱۰۰۰ نسخه

حق چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است.

## فهرست

۸	پیشگفتار
۱۱	۱. تاریخ دو انقلاب
۳۴	۲. دست تاریخ
۶۱	۳. نخستین دهه: ۱۹۲۰-۱۹۱۰
۸۱	۴. یانکی گوهوم
۹۹	۵. بحران در امریکای جنوبی
۱۳۱	۶. بحران در مکزیک و امریکای مرکزی
۱۵۰	۷. جنگ چاکو و شورش بلیوی
۱۶۴	۸. اوج انقلاب بلیوی
۱۸۲	۹. خوان پرون و برهنگان
۲۰۹	۱۰. ونزوئلا، امپراتوری نفت
۲۲۱	۱۱. واقعه بوگوتا
۲۴۴	۱۲. تهاجم به گواتمالا
۲۶۰	۱۳. اتحاد مقدس

## پیش‌گفتار

شرایط و وضع موجود هر کشور، بازتابی است از جنبشها، پیروزیها، ناکامیها و سرانجام، تاریخ گذشته آن. روابط سیاسی و اقتصادی کشورها طی تاریخ، موجب شده است که دنیای امروز، از نظر اقتصادی، به دو بخش کشور های عقب افتاده و پیشرفته تقسیم شود. از این رو، واقعیت تاریخی کشورها هرچند وابسته به یکدیگر است، ولی وضع موجود آنها کاملاً متفاوت است. تلاشهای مداوم ملتها برای دگرگونی شرایط موجود، گاه ناکام و گاه کامیاب بوده است. اندوختن تجربه از این تلاشها، به معنای بکار بردن شیوه‌های واحد نیست. بلکه تنها، می‌تواند شناختی باشد از شیوه تجزیه و تحلیل واقعی که از آن برای رسیدن به هدف استفاده شده است. بدین سبب، شناخت تاریخ کشورها برای آگاهی نسبت به علل پیروزیها یا ناکامیها، و بالاخره وضع موجود آنها، ضروری است.

ترجمه این کتاب کوششی است در راه شناساندن تاریخ گذشته کشور های امریکای لاتین. هرچند نویسنده در برخی از موارد بیشتر به جزئیات پرداخته است، ولی با این وجود، خواننده می‌تواند نسبت به تاریخ این کشورها و وضع موجود آنها اطلاع کافی بدست آورد. زیرا نویسنده - که خود امریکائی است و سالها در کشورهای امریکای جنوبی بسر برده - نسبت به روابط سیاسی و اقتصادی و نظامی ممالک متحده امریکا با کشورهای امریکای جنوبی

بخوبی آشناست و علل شرایط اقتصادی و سیاسی کشورهای امریکای لاتین را که ناشی از روابط تاریخی این کشورها با ممالک متحده امریکاست، بتفصیل و با جزئیات شرح می‌دهد.

در ترجمه کتاب سعی شده، تلفظ اسپانیائی اسامی تا حد ممکن رعایت شود و برای کمک به آسان خواندن متن، اسامی در بین گیومه، آمده است. بعلاوه در پاره‌ای موارد، متن اصلی کتاب تا حدودی خلاصه شده است، تا از تکرار جزئیاتی که در کل مطلب تغییری نمی‌دهد، خودداری شود.

مترجم



## تاریخ دو انقلاب

- ۱ -

مکزیک، ۲۱ مه ۱۹۱۱ ساعت بیست و سه

غرش موتور اتومبیلها، کوچه‌های خاکی و بی‌نور سیوداد خوارس<sup>۱</sup> - در مرز مکزیک - را پر کرده است. نورافکنها روی بنای گمرک می‌لغزد. از دور آژیر نگهبانان نیروهای شورشی فرانسیسکو مادرو<sup>۲</sup> بگوش می‌رسد. «مادرو» فرمانده همه شورشیان کشور است برضد حکومت دیکتاتوری سی ساله پورفیو دیاس<sup>۳</sup>.

گروه فدرال «دیاس» از این شهر مرزی رانده شده‌اند، تورئون<sup>۴</sup> را پشت سر گذاشته و به جنوب پناه برده‌اند. در آنجا مردم طرفدار انقلاب شهر را محاصره کرده ۲۰۰۰ چینی را کشته بودند (چون معاملات دسته دوم در انحصار مهاجرین چینی بود، مردم از آنها نفرت داشتند). در ۲ مه کولیماس<sup>۵</sup> - در ساحل اقیانوس آرام - به دست شورشیان افتاد. روز دیگر شهر آکاپولکو<sup>۶</sup> در جنوب و شهر تاریخی چیل پانسینگو<sup>۷</sup> تسلیم گردید. روز بعد انقلابیون به شهر کوئرناواکا<sup>۸</sup> - در نزدیکی پایتخت - وارد شدند و مردم با شوق و هیجان آنان را گل باران

1. Ciudad Juarez

2. Francisco Madero

3. Porfirio Díaz

4. Torreón

5. Colima

6. Acapulco

7. Chilpancingo

8. Cuernavaca

کردند. در همین زمان تئواکان<sup>۱</sup> نیز به دست انقلابیون افتاد. شورش سراسر کشور را فراگرفته بود.

در هتل کوچۀ کادنا<sup>۲</sup> در مکزیکو، «پورفی ریو دیاس» هشتاد ساله، گرچه گرفتار درد و تب شدید ناشی از تورم فك بود، به تمام دنیا تلگراف می فرستاد و اراده خود را در پایداری تأیید می کرد، بسیاری از نزدیکانش، از جمله رامون کورال<sup>۳</sup>، معاون ریاست جمهوری، قبلا فرار کرده بودند و دیگران در کار بند و بست با شورشیان بودند.

کارباگال<sup>۴</sup> قاضی دیوان عالی و نماینده شخص «دیاس» که برای مذاکره اختیارات تام داشت، در آخرین دقایق شب ۲۱ مه از اتومبیلی که در برابر بنای گمرک ایستاده بود، پیاده شد، تا با سه نفر، یا در حقیقت با سه سایه، ملاقات کند: ارنستومادرو<sup>۵</sup> عموی رهبر آزادیخواهان، امیلیو واسکس گومس<sup>۶</sup> پزشک و نویسنده سیاسی، پینوسوارس<sup>۷</sup> ناشر. پشت سر آنان سربازان شورشی آماده ایستاده بودند. در هوای خشک و گرم کبریتها مشتعل شد و گونه های کشیده و چشمهای براق آنها را با نور کم رنگی روشن نمود. يك نفر باتکه شمعی سندی را روشن کرد. این سند پیشنهاد متارکه جنگ بود با شرایط بسیار آسان. «دیاس» و معاونش می بایست فوری استعفا دهند. ریاست جمهوری موقت، تا انتخابات اکتبر، به عهده دلابارا<sup>۸</sup> وزیر خارجه باشد. اکثر فرمانداران می بایست از کار برکنار شوند. در روی سند شعار انقلابی، «انتخابات واقعی، نه تجدید انتخابات»، دیده می شد.

این سند، منشور سیاسی مکزیک بود. برای تدوین منشور اقتصادی مکزیک که به قانون اساسی کرتارو<sup>۹</sup> (۱۹۱۷) معروف گردید - و در نوع خود نخستین قانونی است که در تاریخ تنظیم شده - بیش از این مبارزه و خونریزی شده بود. این منشور که با ستیزه جوئی و تهدید سرنیزه های جان پرشینگ<sup>۱۰</sup> و یادداشتهای تحقیرآمیز امریکا نوشته شد، کوشش بیهوده ای بود که امریکا برای

- 
- |                          |                           |                 |
|--------------------------|---------------------------|-----------------|
| 1. Tehuacan              | 2. Cadena                 | 3. Ramon Corral |
| 4. Francisco Carbagal    | 5. Ernesto Madero         |                 |
| 6. Emilio Vásques Gomez  | 7. José Mario Pino Suárez |                 |
| 8. Francisco de la Barra | 9. Querétaro              |                 |
| 10. John Pershing        |                           |                 |

حفظ منافع نفتی خود در کشورهای بیگانه، می کرد. این دو سند، نماینده «دومین استقلال» مکزیك است و با آن دوران تازه‌ای آغاز گردید.

مکزیکو، ۲۳ مه

مردم با هیجان کوچه‌های پایتخت را، از سوکالوی<sup>۱</sup> بزرگ و کاخ ملی گرفته تا آلامدا<sup>۲</sup>، اشغال می کنند. حتی محوطه وسیع و زیبای پاسه اودلار فورما<sup>۳</sup> و اتاقهای عاج و طلائی مجلس به دست مردمی که وحشت و ترس برمی انگیزند و به گارد ریاست جمهوری دشنام می دهند، افتاده است. کاسبکاران با شتاب درهای آهنی را پائین می کشند و کوچه‌ها تبدیل به باریکه‌ای از سنگ و فولاد می شود که در آن کلاههای پهن مکزیکی در جنبشند و کفشها مانند برگهای خشک توفان زده صدا می کند. مردم فریاد می کشند:

«مرگ بر پورفی ریو!»

«نفرین بر ستمکاران!»

«مرگ بر بیگانگان!»<sup>۴</sup>

«بانکیهای کثیف به دور!»

«زنده باد مادرو!»

«زنده باد پانچو وییا!»<sup>۵</sup>

«زنده باد انقلاب!»

مکزیکو، ۲۵ مه، ظهر

«دولابارا» بر بالین «دیاس» ایستاده است و حکم استعفای او را در دست دارد. قهرمان پیروز دهها نبرد، زیر لب می غرد: «من در میان رگبار تیر حکومت را بدست آوردم و فقط به همان ترتیب آن را پس می دهم».

همزمان با گفتار او، دز خارج مردم فریاد می کشند، پنجره‌ای می شکنند، از بام خانه‌ها تیراندازی می شود و گلوله‌ها در کوچه‌های تنگ فرو می ریزد. خویشان «پورفی ریو» از دیکتاتور پیر و محتضر تمنای استعفا دارند، زنش دنیاکارمن<sup>۶</sup> در این امر پافشاری می کند. نماینده پاپ نیز با تملق با آنان

1. Zócalo

2. Alameda

3. Paseo de la Reforma

4. Gringos

5. Pancho Villa

6. Doña Carmen

همداستان است. لیمانتورا<sup>۱</sup> وزیر دارائی، مردی برجسته و مزور در امور مالی که تا به حال چندین بار با «گوستاو و مادرو»، (برادر رهبر آزادیخواهان که عقایدی متغیر داشت)، معامله کرده بود، اکنون با پافشاری دیکتاتور را وادار به استعفا می نمود.

نیمه شب، «دیاس» تسلیم شد و با دستی لرزان استعفا را امضا کرد. بیدرنگک از خانه بیرونش راندند و ژنرال اوئرتا<sup>۲</sup> او را تا وراکروس<sup>۳</sup> مشایعت کرد و به پاریس فرستاد.

از اواخر شب تا صبح و تمام روز، ناقوس کلیساها با شادی پایان دیکتاتوری و پیروزی مردم را اعلام کرد. با وجود صغیرگلوله‌هایی که اینجا و آنجا شنیده می شد، مردم با شادی دیوانه‌واری نام کوچه‌ها را با رنگ می پوشاندند و به احترام قهرمانان انقلاب، نامهای جدیدی چون، «فرانسیسکو مادرو»، «پینو سوارس» و ابراهام گونسالس<sup>۴</sup>، بر آنها می نهادند.

نخستین انقلاب اجتماعی عصر ما پیروز شده بود. این نخستین عقب نشینی بزرگ استعمار امپریالیسم و سیاست دلار بود. برای اولین بار به ارسال دلار و نیروی دریائی به جنوب، قاطعانه جواب رد داده می شد. انقلاب مکزیك سر آغاز يك رشته تحولات جهانی و آشفته‌گیهای اجتماعی بود که از آن زمان تقریباً تمام دنیا را بلرزه در آورد. کمی پس از آن چین قیام کرد. (از زمان شورش بوکسرها<sup>۵</sup> این کشور از کوشش برضد امپریالیسم اروپا باز نایستاد). وقایع مکزیك در امریکای لاتین قیامهای پی در پی برانگیخت و اغلب به ضد انقلاب منجر شد. پاره‌ای از این کشورها، مانند نیکاراگوا<sup>۶</sup>، اندوراس<sup>۷</sup>، هائیتی<sup>۸</sup> و سن دومینیک<sup>۹</sup>، حتی از حمایت نیروی دریائی امریکا برخوردار بودند. با اینهمه، این سیاست زور مؤثر نیفتاد. در حقیقت، نیروی استقلال ملی و آزادی اقتصادی در سراسر این قاره، افزایش می یافت. انگیزه‌های انقلاب مکزیك که در سراسر امریکای لاتین شدت یافته بود، از قیام همگانی در این قاره خبر می داد.

- |                        |                      |                    |
|------------------------|----------------------|--------------------|
| 1. José Ives Limantour | 2. Victoriano Huerta | 3. Veracruz        |
| 4. Abraham González    | 5. Boxers            | 6. Nicaragua       |
| 7. Honduras            | 8. Haiti             | 9. Santo Domingo-s |

## -۲-

انقلاب مکزیک، فقری شدید و طولانی به همراه آورد. زایش همیشه با جراحت و خونریزی همراه است. خونهای بسیار روان شد. جنبش گسترش و عمق و حجم و نیروی آن افزایش یافت. دخالت بیگانگان نتیجه‌ای نداشت، جز آنکه احتضار را طولانی‌تر و مشکلات را پیچیده‌تر کند، پر روده‌های خون یبزیاید. اما در عین حال ارادهٔ مردم را سخت‌تر می‌کرد. در جنوب مکزیک امیلیانو ساپاتا<sup>۱</sup> با شورش روستائی زمین‌داران<sup>۲</sup> بزرگ را بیرون راند، زمینها را اشغال کرد، آتش زد و غارت کرد و با شادی جشن گرفت.

این پایان ستم و بیرحمی و جنایتهای قانونی بود که بسیارگران تمام شد. بردگی، انحصار فئودالها، حکمرانی کلیسا و زمین‌داران بزرگ، تعلق راه آهن و نفت به بیگانگان نیز بسر می‌رسید.

شیوهٔ کهن بومی، یعنی زمینهای اشتراکی<sup>۳</sup>، از نو رونق یافت. درهای آموزش به‌روی همگان باز شد و روستائیان و کارگران حقوق تازه‌ای بدست آوردند. پیدایش نقاشانی چون؛ دیگوریورا<sup>۴</sup>، کلمنتو اورسکو<sup>۵</sup>، داوید سیکته روس<sup>۶</sup> - که بزرگترین نقاشان دوران ماستند - یکی از پدیده‌های پس از این زایش است.

وراکروس، ۲ ژوئیه ۱۹۱۱

فی لوموماتا<sup>۷</sup> ناشر دلیر دیاریودل اوگارا<sup>۸</sup> در ۴۶ سالگی پس از سالها شکنجه در زندانهای «دیاس»، جان سپرد.

مکزیکو، ۲ ژوئیه ۱۹۶۱

۵۰ سال بعد؛ «فی لوموماتا» پسر ۷۵ ساله آن پدر - که این نیز ناشر است تمامی نیروی خود را در خدمت آزادی گذاشته است - و «داوید سی کته روس» ۶۵ ساله، نقاش بزرگ معاصر مکزیک، یک سال تمام در زندان گذرانند. علت محکومیت آنان، رهبری جنبشی بود در جانب‌داری از صدها زندانی سیاسی و رهبران اتحادیه‌هایی که زندانها را پر کرده بودند. لوپس ماتئوس<sup>۹</sup> مسئول این امر بود.

- |                     |                         |          |
|---------------------|-------------------------|----------|
| 1. Emeliano Zapata  | 2. Hacendados           | 3. Ejido |
| 4. Diego Rivera     | 5. José Clemente Orozco |          |
| 6. David Siquieros  | 7. Filomeno Mata        |          |
| 8. Diario del Hogar | 9. López Mateos         |          |

مکزیکو، ۱۰ مارس ۱۹۶۲

آنها در دادگاهی کثیف با پنجره‌های شکسته، به جرم مبهم « اغتشاش اجتماعی» به هشت سال زندان محکوم شدند.  
بدینگونه دایره تاریخ بسته شد. بار دیگر مقاطعه‌کاران امریکائی به مکزیك سرازیر شدند و امتیازات سودمندی بدست آوردند. بار دیگر مطبوعات رسمی امریکا به «لوپس ماتئوس» رئیس جمهور ستمکار به نام مدافع دموکراسی، شادباش می‌گوید.

دوباره، کلیسا با ریاکاری قدرت را بدست می‌گیرد و بیشرمانه به قانون اساسی تجاوز می‌کند و به نام «جهاد ضد کمونیستی» به هرج و مرج و ستم دامن می‌زند. دیری نمی‌گذرد که حکومت جدیدی از اربابان غارتگر تشکیل می‌شود، گل‌های سرخ، کاخ‌های تازه به‌دوران رسیده‌ها را، چون قصرهای قدیمی اسپانیائی، می‌پوشاند و لوماس چاپولتپک<sup>۱</sup> به فلوریدای امریکای جنوبی تبدیل می‌شود.  
این چنین، دولت عالی «دیاس» بازمی‌گردد. رهبران اتحادیه‌ها و دانشگاه‌ها، ناشران مشوق آزادی و نقاشان نیکنام انقلاب، در زندان‌ها هستند، یعدالتی و استبداد همه‌جا را فرا گرفته است. دیکتاتوری جدید، این بار به نام پیشرفت و ترقی، به نام تکنوکراسی و دموکراسی در هر قدم استوارتر می‌گردد. نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن، یعنی بازگشت به عقب، دومین انقلاب را می‌پروراند.

### - ۳ -

کوبا، دسامبر ۱۹۵۸، ده و سی دقیقه شب  
خبرگزاری «اسوشیندپرس»، آخرین اعلامیه حکومت «باتیستا» را چشم بسته پذیرفت و شکست و نابودی انقلابیون فیدل کاسترو<sup>۲</sup> در سانتا کلا<sup>۳</sup> را، یکی از شهرهای عمده مرکز کوبا، را به همه دنیا مخابره کرد.  
دیکتاتور فولخنسیو باتیستا<sup>۴</sup> در اردوگاه کلمیا - که مشرف برهاواناست - اقامت گزیده بخوبی می‌داند که کار از کار گذشته است. يك هواپیما برای فرار او، آماده پرواز است. دو روز قبل دو فرزند کوچکش را به نیویورک

1. Lomas Chapultépec

2. Fidel Castro

3. Santa Clara

4. Foljencio Batista

فرستاده بود.

اکنون لجوجانه و با نگاهی بی‌فروغ در برابر صفحه الکترونیکی ساخت امریکا نشسته است. نقطه‌های روشن صفحه شهرهائی را که هنوز در دست ارتش است نشان می‌دهد. نقطه‌ها یکی پس از دیگری خاموش می‌شود، تاریکی رو به افزایش است.

حالا، برای ارتباط با نقاط مختلف جزیره، به بی‌سیم الکترونیکی که در این اواخر مشاوران امریکائی برایش ساخته‌اند، گوش می‌دهد.

بخوبی می‌داند که فرماندهان بزرگ ارتش به او خیانت کرده‌اند. در اورینته<sup>۱</sup>، کانتیو<sup>۲</sup>، فرمانده برگزیدگان ارتش که تقریباً تمام وسائل ارتش، حتی تانکها و هواپیماها را در دست دارد، خودسرانه با «فیدل کاسترو» کنار آمده است (در آینده به فیدل نیز خیانت می‌کند). «کانتیو» علاوه بر آن، با ژنرال چاویانو<sup>۳</sup> (برادر زن وزیر دفاع) و کسان دیگر، به منظور بیرون راندن دیکتاتور و کشتن مخالفان و تشکیل شورای ارتش، پیمانی بسته است. «باتیستا» از ملاقاتهای پنهانی سفیر امریکا با «کانتیو» و گروه خائن ارتش، و دیگر توطئه‌گران، آگاه بود.

بطوری که از نوشته دیکتاتور پس از انقلاب بر می‌آید، چند روز قبل اسمیت<sup>۴</sup> سفیر امریکا، آشکارا از او خواسته بود که استعفا کند. حتی مسئله پناهندگی را پیش کشیده و گفته بود که او باید نخست به اسپانیا برود و پس از چند ماه با اجازه دولت امریکا در یکی از بنادر آن کشور اقامت گزیند. اما، به این قول هرگز وفا نشد.

از سال ۱۹۳۴ «باتیستا»ی دیکتاتور بیشتر به منافع خود و امریکا پرداخته بود تا منافع مردم کو با که ستم می‌کشیدند، شکنجه می‌دیدند و کشته می‌شدند، که با بدنی زخمی آنها را در کوچه‌ها می‌انداختند، یا در میدانهای عمومی به دار می‌آویختند. گئی تراس<sup>۵</sup> رهبر اتحادیه روستائی در ساحل خلوت ماتاناس<sup>۶</sup> به قتل رسیده بود. اکتاویوسه یگله<sup>۷</sup> را - که از دوستان من بود - زنده در اتومبیلی

1. Oriente      2. Eulogio Cantillo      3. Alberto Chaviano  
4. Earl Smith      5. Antonio Guiteras      6. Matanzas  
7. Octavio Seigle

آتش زدند. (چندی بعد، قاتل او یکی از مریبان پر ارزش «سیا» شد که نیرو های طرفدار «باتیستا» را برای تهاجم به کوبا در ۱۹۶۱، تربیت می کرد).

در سال ۱۹۳۴ «باتیستا» به دستور سفیر امریکا، برادر هم‌رزم خود، دکتر رامون گراو<sup>۱</sup> را از کار برکنار کرد و با مبارزه خونین کارلوس مندیتا<sup>۲</sup> عضو حزب دیکتاتور پیشین را به ریاست رساند.

سالها با شورشهای خونین گذشت، تا اینکه «فیدل کاسترو» و انقلابیون سیرامائسترا<sup>۳</sup> را در دست گرفتند.

آنچه در اواخر ۱۹۵۷ اتفاق افتاد، هرگز با گذشت زمان فراموش نمی‌شود. جسد پاره پاره ۲۷ جوان را بر درختهای میدان اولگین<sup>۴</sup> آویخته بودند، بدین گونه، از قتل يك سرهنگ، کورکورانه انتقام می‌گرفتند. جسدهائی را در باتلاقهای نزدیک هاوانا انداخته بودند. اجسادى را که با چشمهای برکنده، ناخنهای کشیده، گوشها و آلات تناسلی بریده با سوختگیهای عمیق در همه بدن، در کوجهها افتاده بودند، هرگز نمی‌توان فراموش کرد.

مطبوعات ایالات متحده کلمه‌ای در باره این وقایع ننوشتند. اما گروهبان حقیر و وظیفه‌شناسی که برای خرید هتلهای بزرگ یا ساختمانهای مستغلاتی نیویورک، یا ساحل طلائی فلوریدا، به آن کشور سفر می‌کرد، از طرف این مطبوعات گلباران می‌شد و قاتلین حرفه‌ای از امریکا نشان افتخار می‌گرفتند.

«باتیستا» نگاهدار نوعی صلح بود، صلحی نیم‌بند. صلح گورستانها به نفع کشتزارهای بزرگ نیشکر و دیگر مؤسسات امریکائی. از این صلح با سرنیزه و وحشت نگاهداری می‌شد. در حالی که ساختمانهای مجلل در هاوانا برپا می‌شد. این شهر فاحشه‌خانه‌ای بیش نبود. کازینوهای گانگسترهای امریکائی و امپراتوری لاس‌وگاس<sup>۵</sup> در همه ایالات کشور مشغول بکار بود. کاباره‌ها و سینماهای جنسی در دست گانگسترها و اتحادیه‌سازان بود. شهرداران و وزیران امریکائی نیز، سرگرم گسترش انحرافات جنسی خود بودند. ترقی و پیشرفت و دموکراسی! دادوستد، کشت فساد سیاسی و جلوه دلار، لعاب درخشانی بود که بروی دنیای دهقانان پابرهنه و گرسنه کشیده شده بود! این است کشتزار

1. Ramón Grau

2. Carlos Mendita

3. Sierra Maestra

4. Holguin

5. Las Vegas

های وسیع نیشکر امریکا! این است دموکراسی و پیشرفت کوبا!

اما در اواخر ۱۹۵۸ صحبت و حشیگری در پشت پرده‌های ابریشمی و اطلسی شروع می‌شود. بنا به ارزیابی واشنگتن، دیگر دیکتاتور کوچک و باوفا گران تمام می‌شود، در نتیجه - البته با کمی تأخیر - ارسال اسلحه قطع شد. در هر حال کار «باتیستا» تمام بود. طی دو سال مبارزه، دوازده نفر متعصبی که خود را در کوه‌های شرقی<sup>۱</sup> پنهان کرده بودند، به هزاران نفر رساندند. قدرت استبداد کم‌کم رو بزوال می‌رفت، سربازانی که در امریکا آموزش یافته بودند، در کمینگاه‌های خود غافلگیر یا فراری می‌شدند و ارتش را ترك می‌کردند یا خود را به کشتن می‌دادند. هواپیماها و بمب‌های ناپالم شهرها را ویران می‌کرد، اما شورش گسترش می‌یافت. از این پس، تانکها و دیگر وسائل عالی جنگی نمی‌توانست نیروی مردم را درهم شکنند. زمان نابودی «باتیستا» فرا رسیده بود. این امر، برای هیأت اعزامی امریکا که تا آخرین دقیق مشاور دیکتاتور بودند، شکست جبران‌ناپذیری بود. کوششی بود بدفرجام که تا زمان تهاجم به خلیج خوکها، در آوریل ۱۹۶۱، نظیر نداشت. زمان حقیقت فرا رسیده بود، همه چیز وابسته به چند ساعت کوتاه بود. دیکتاتور بادستگاه الکترونیکی اردوگاه کلمبیا، از وقایع غیر قابل تصور، سانتا کلارا<sup>۲</sup> مطلع می‌شد. پاسگاهها یکی از پس دیگری تسخیر می‌شد. هواپیماها، همه مردم، زنها و بچه‌ها را با بمب‌های ناپالم به خاکستر تبدیل می‌کردند، اما شورشیان شکست‌ناپذیر از میان شعله‌ها و توده جسد‌ها پیش می‌رفتند. با شکست «سانتا کلارا»، باتیستا نیز مغلوب شد و همه چیز را از دست داد. «باتیستا» می‌دانست «قطار حامل میلیونها دلار» که بقیه نفرات و مهمات را به این شهر می‌برد، به دست شورشیان افتاده بود. دیکتاتور نسبت به فلورنتینو روسل<sup>۳</sup> بدگمان شده بود (و دیری نگذشت که به حقیقت پی برد). «چه گوارا» پزشک جوان آرژانتینی که فرماندهی حمله به «سانتا کلارا» را در دست داشت، «فلورنتینو» سرپرست قطار را خریده بود. «فلورنتینو» هم به وسیله قایق شخصی خود و به کمک اسلحه کارمندان اداره مهاجرت، به امریکا فرار کرد.

در اردوگاه کلمبیا، دیکتاتور شب شومی را می‌گذراند، زیرا شهر «سانتا کلارا» محاصره و دولت به واپسین موضع عقب‌نشینی خود رسیده بود. در

1. Oriente

2. Santa Clara

3. Florentino Rosell

گرماگرم حمله به پاسگاه، دیکتاتور شاهد کشمکش حقیری بود میان فرمانده ارتش و رئیس پلیس: هر يك از آنان فرماندهی را تنها حق خود می دانست. «باتیستا» به فرمانهای قاطع و فریاد سربازان که خواستار تسلیم بودند، گوش می داد.

بابی سیم، صدای توپها، رگبار مسلسلها، فریاد زخمیها و سرانجام صدای سربازانی که فرماندهشان را دستگیر می کردند، می شنید. علامت «سانتا کلارا» بر روی صفحه بزرگ خاموش شد.

چند روز بعد «باتیستا» و زنش از روی گوانتانامو<sup>۱</sup> پرواز کردند. این پایگاه دریائی امریکا که مدتها پیش با فشار و تزویر بنا شده نماینده دوران گذشته امپریالیسم است. و همیشه چون دژ امپریالیسم سرسختانه از آن دفاع شده است. هواپیما، سپس از فرازگذر ویندوارد<sup>۲</sup> و هائیتی گذشت. در اینجا که به شکرانه سرنیزهها و دلارهای امریکا، دیکتاتور «دموکرات» فرانسوادووالیه<sup>۳</sup> حکومت می کرد، مرگ و میر بسرعت افزایش می یافت، سرانجام به سرزمین «دموکراسی» بزرگ دنیای آزاد، سرزمین سردار سرداران و فرمانده فرماندهان و «خدمتگزار بزرگ میهن»، تروخیو<sup>۴</sup>، پناه بردند. بنا به گفته مردم، باتیستا يك میلیون دلار حق پناهندگی به «تروخیو» پرداخته بود. در همین شب، تابرنیا<sup>۵</sup>، وزیر دفاع و گروهی از سران ارتش وحشت زده به هواپیمائی دست یافتند و به امریکا فرار کردند.

#### -۴-

هاوانا، اول ژانویه ۱۹۵۹

آفتاب از پس تپه های گواناباکوا<sup>۶</sup> طلوع می کرد. نور گرم صبح بر روی دیوارهای کهن اسپانیائی، آسمانخراشها و سفارت امریکا گسترده می شد. پنجره های آبی این سفارت رو به میدان باشکوه مالکون<sup>۷</sup> باز می شد و کارمندان، گماشتگان، تکنیسینها، نمایندگان تجار، نمایندگان اتحادیه ها، وابستگان

- |                      |                             |
|----------------------|-----------------------------|
| 1. Guantanamo        | 2. Windward Passage         |
| 3. François Duvalier | 4. Rafael Leonidas Trujillo |
| 5. Tabernilla        | 6. Guanabacoa               |
|                      | 7. Malecon                  |

فرهنگی و اطلاعات ت - من<sup>۱</sup>، قاچاقچیان مواد مخدر، عاملین اف. بی. آی<sup>۲</sup> و سیا<sup>۳</sup> و تفنگداران دریائی، در جنبش بودند. نور آفتاب بنای عظیم لاهابانا ریویرا<sup>۴</sup>، مجلل‌ترین هتل قاره را روشن می‌کرد و به‌مردمی که در کوچه‌های تنگ و کثیف «هاوانای» قدیم از شادی فریاد می‌کشیدند، گرمی می‌بخشید. موج عظیمی که در مکزیك برخاست و فرونشست، تا باز برخیزد و بر روی تمام قاره امریکای لاتین فروریزد، اکنون دوباره برخاسته بود تا جزیره کوچک کوبا و ۷ میلیون مردم رنج‌دیده آن را درنوردد.

پیش از طلوع آفتاب هزاران تن از ساکنان قلعه قدیمی - که بر مکانی مرتفع ساخته شده - می‌دانستند که «باتیستا» گریخته است. ده هزار تن از خویشاوندان زندانیان به خیابانها ریخته بودند و آزادی خویشان خود را می‌خواستند. زندانیان با شنیدن این خبر، فریادزنان بشقابهای فلزی خود را به زمین می‌انداختند و میله‌های فلزی زندان را با هیاهوی عجیبی تکان می‌دادند. در آنجا هزار زندانی سیاسی بود و بر بدن برخی از آنها جای شکنجه دیده می‌شد. از این گذشته، هزاران دزد، بیکاره، قاتل نیز در آنجا زندانی بودند. زندانیان میله‌های فلزی را با تکانهای شدید شکستند و نگهبانان را گرفتند و کلیدها را بدست آوردند. به راهروها ریختند و همه را آزاد کردند و فریاد می‌کشیدند:

«مرگ بر باتیستا!»

«مرگ بر ستمکاران!»

«زنده باد فیدل کاسترو! زنده باد فیدل! زنده باد فیدل!»

آن روز صبح با اینکه درهای زندان باز بود، هیچ زندانی خارج نشد، هرچند که دیگر آفتاب برآمده و سنگ‌گمرش خیابانها را داغ کرده بود. آنها با عشق عجیب لاتینها به اشکال و تشریفات و ریزه‌کاریهای قضائی، با بردباری منتظر بودند تا کسی قاضی را برای امضا حکم آزادیشان از خواب بیدار کند. حتی زمانی که این کار انجام گرفت، دو قاتل حاضر به ترك زندان نشدند، چون عقیده داشتند که «پس از چند روز دوباره دستگیر می‌شوند».

1. T. Men      2. F. B. I      3. C- I- A  
4. Hatén Riviera

ژنرال رئیس زندان ، وحشتزده و ناامید به گوشه اتاقش پناه برده و هفت تیری هم دم دستش بود. در تاریکی و بدون توجه به گذشت زمان نشسته و خیس عرق بود، لبهایش می‌جنید، بی‌آنکه صدائی از آن درآید. در همین حالت، خبرنگاران او را یافتند. نخست قادر به سخن گفتن نبود، سپس بخود آمد و گفت :

«من به عنوان يك سر باز قادر به خیانت نبودم و نمی‌توانستم این زندانیان را آزاد کنم. اما به عنوان يك انسان نیز نمی‌توانستم آنها را به کشتن دهم. قادر نبودم هزاران نفر را - تمام این زنان و بچه‌هایی را که خواستار آزادی خویشان خود بودند - به مسلسل بیندم، نه، این کار از من ساخته نبود. به اینجا پناه آوردم تا تنها باشم، لحظه‌ای فکر کنم و بینم چه کار باید کرد».

در این مدت زندانیان نزدیکان خود را در آغوش می‌گرفتند. آنها لباسهای راه راه زندان را روی سنگفرش خیابانها می‌سوزاندند و لباسهای عادی خود را به تن می‌کردند. اما زندانیان سیاسی دستهایشان را بهم داده بودند و با سربلندی لباس زندان را که مظهر افتخار بود به تن داشتند. سرود سرشار و مهیج انقلاب را - که همراه با دلاوران سیرامائسترا<sup>۱</sup> فرا رسیده بود - می‌خواندند. بازوبند جدیدی به رنگ قرمز و سیاه و با علامت «ام - ۲۶» (جنبش ۲۶ ژوئیه) به بازو داشتند .

در چنین روزی، سال ۱۹۵۳، نخستین گروه کوچک انقلابیون به رهبری فیدل کاسترو به مونکادا باراکس<sup>۲</sup> در سنتیاگو<sup>۳</sup> حمله کردند. قسمت عمده این گروه از نخستین شهیدان انقلاب هستند.

مدتی پیش از رسیدن قهرمانان پیراهن راه راه به میدان بزرگ ، مردم تشنه انتقام ، کشتار را تمام کرده بودند و دیگر نظامیان داوطلب با لباسهای سبز زیتونی، از ویرانه‌ها پاسداری می‌کردند. تمام کازینوهای شهر، بجز سه هتل بزرگ، غارت شده بود. تکه‌های بزرگ میز و دستگاههای بازی، روکشهای ماهوتی، تکه‌های چوب قرمز و سبز و آبی، بطریهای شکسته، دستگاههای پول خرد، اتوماتهای سیگار ، میز، صندلی، نیمکتهای چرمی ، نقاشیهای قدیمی زنان برهنه در تمام کوچه‌های محله‌های پائین شهر، کشیده می‌شد. این بقایای

1. Sierra Maestra

2. Moncada Barracks

3. Santiago

سوخته کاباره‌ها و فاحشه‌خانه‌های شهری غرق در فساد، به گانگسترهای امریکائی (که غالباً اف. بی. آی در جستجویشان بود) به حکام هاوانا، به وزیرها، رهبران اتحادیه‌ها و به خود «باتیستا» تعلق داشت. اینها نشانه قسمتی از ثروتی بود که هر ساله بیگانگان به زور از طریق کشتهای بزرگ نیشکر و خلمات عمومی - که همه به وسیله امریکائیها قبضه شده بود - از کوبا بدست می‌آوردند. چیزی جز ویرانه باقی نمانده بود. حتی نخستین مهاجرین که با تبر راهی به درون قاره امریکا بازمی‌کردند، اینگونه یکسره همه چیز را خراب نکرده بودند. محل روزنامه سناتور رولاندو مانسفرر<sup>۱</sup> که پیش از این کمونیست بود و بعدها سازمان مخفی آدمکشان را برای کشتن دشمنان دیکتاتور تشکیل داد، چند روز پس از پیروزی انقلاب، افراد این سازمان مخفی به تجارتخانه ماکسیمو گومس<sup>۲</sup>، در میدان مرکزی حمله کردند. این سناتور نیز با مقدار زیادی طلا به امریکا گریخت، و اکنون در اطراف میامی<sup>۳</sup> با چند نگهبان مسلح شخصی، مشغول خوشگذرانی است.

در روز اول ژانویه ۱۹۵۹، مردم هاوانا کنتور توقفگاهها را که در انحصار برادرزاده دیکتاتور بود، از جا می‌کنند. چون این دستگاهها یادآور «تمدن» ماشینی امریکا بود، خشم مردم را برمی‌انگیخت. کابینه‌های تلفن را نیز ویران کردند، زیرا از ۳۰۰،۰۰۰ دلاری که بتازگی «باتیستا» و نوکرانش برای بالا بردن قیمت تلفن گرفته بودند، خبر داشتند. زمان کوتاهی از جشن بزرگ شرکت تلفن در کاخ ملی می‌گذشت. در این جشن به عنوان تشکر، تلفنی تماماً از طلا به دیکتاتور هدیه شد. آرتور گاردنر<sup>۴</sup> سفیر امریکا برای رسیدن به محل جشن و شرکت در آن از میدانی گذشت که مرمرهای آن هنوز از خون شهیدان لکه‌هایی داشت.

مردم خشمگین اثانه اقامتگاه اوسیبو موسو حول<sup>۵</sup> را آتش زدند. او رئیس اتحادیه بزرگ کوبا، یکی از میلیونرهای جزیره و مالک کشتزارهای بزرگ نیشکر بود. در کازینوها، کاباره‌ها، هتلها و حتی در یک ایستگاه رادیو با گانگسترها و کارمندان فاسد شریک بود، او نیز به امریکا و روشن‌تر گفته شود، به واشنگتن

1. Rolando Mansferrer

2. Maximo Gomez

3. Miami

4. Arthur Gardner

5. Eusbio Mujol

گریخت. پس از اندکی، در یکی از مؤسسات، مشاور امور کوبا شد و بزودی خود را وقف تهمت‌زدن به انقلاب کوبا کرد (همچنانکه قبلاً نیز به نفع «باتیستا» دروغ گفته بود). زمانی که سربازان، محل اتحادیه‌ها را به نفع «موحول» اشغال می‌کردند، این سازمان نه تنها با کنفدراسیون «باتیستا» همدست بود، بلکه وقتی که دادگاههای ویژه، صدها اعتصابی برق را به زندان می‌فرستاد، سکوت کرد.

هم در آن زمان دور رهبر شورش، «چه گوارا» و کامیلوسئین فوئگوس<sup>۱</sup> نیروهای خود را برای تسخیر سربازخانه‌ها و بناهای دولتی هاوانا گرد می‌آوردند. فائوره چامون<sup>۲</sup> و جبهه اسکامبرای<sup>۳</sup> (در تپه‌های کنار پایتخت) نیز با شتاب به هاوانا رو می‌آوردند. فلداسیون دانشجویان که هیچوقت رهبری مطلق فیدل را به رسمیت نشناخته بود، کاخ ملی، دانشگاه و بزرگترین قورخانه را اشغال کرد. و این پیش درآمد پراکندگی و در نتیجه مشکلاتی جدی بود.

- ۵ -

سنچیاگو، ۲ ژانویه

بنا به پیمانی قبلی با کانتیو<sup>۴</sup> و همدستانش، فیدل کاسترو لشکر خود را بدون خونریزی به مرکز استان اورینته<sup>۵</sup> وارد کرد و مستقیماً به سوی دژ تاریخی «مونکادا» - محل حمله ۲۶ ژوئیه - رفت. او به جمعیت زیادی که در آنجا گرد آمده بودند، قول داد همه سربازخانه‌ها را به مراکز آموزش تبدیل کند. بدون استثناء، همه ۱۶۵،۰۰۰ تن سکنه این شهر گرم در میدان میان کاخ و کلیسای جامع، گرد آمدند.

در ساعت يك و ۳۰ دقیقه، کاسترو در کنار اسقف بزرگ<sup>۶</sup>، درباره کارهای آینده و امیدهای انقلاب سخن گفت، و قاضی دادگستری اوروتیا<sup>۷</sup> را - که در نجات جان حمله‌کنندگان به مونکادا کوشیده بود - به ریاست جمهوری موقت برگزید. «اوروتیا» تا زمانی که انقلاب قاطعیت زیادی نیافته بود صادقانه خدمت

- |                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| 1. Camilo Cien fuegos,     | 2. Faure Chamon             |
| 3. Fronte Escambray        | 4. Cantillo      5. Oriente |
| 6. Enrique Pérez Serrantes | 7. Manuel urrutia Lléo      |

کرد، در این زمان فیدل - حاکم کوبای نو - او را به آرامی برکنار کرد. در آن زمان، «اوروتیا» مأمور تسخیر کاخ ملی شد. او می‌بایست «چامون» و افرادش را با دادن نوید و قول، وادار به ترك کاخ ملی کند. بعدها «چامون» را به چین کمونیست فرستاد و سپس سفیر کوبا در مسکو شد.

«اوروتیا» به فرمان فیدل از «ستیاگو» به هاوانا رفت. در این شهر، مردم به ضد دسته نظامی اسمیت - کانتیلو<sup>۱</sup> که می‌کوشید در آخرین دقایق قدرت را قبضه کند، اعتصاب کرده بودند. این دار و دسته همچنان در امید نجات رژیم «باتیستا» بود. کوهی از زباله در آفتاب می‌پوسید و در کنار خرده ریز کازینوها، کوچه‌ها را پر کرده بود. خرده شیشه پنجره‌های مؤسسات «باتیستا» سنگفرش خیابانها را پوشانده بود. بجز چند نفر گشتی، پلیس دیگری به چشم نمی‌خورد. اما برخلاف تصور، هاوانا در عرض يك روز تبدیل به شهری شد که هرگز در تمام دوران دیکتاتوری چنین زیر تسلط پلیس نبود.

برای جشن پیروزی در تمام جزیره، کاسترو يك هفته انتظار کشید تا با ورود خود به هاوانا پیروزی را به کمال اوج رساند.

هاوانا، ۹ ژانویه

همه در انتظار فیدل بودند! تمام مردم هاوانا (يك میلیون نفر) برای پیشواز قهرمان به کوچه‌ها ریخته بودند. در میدان «مالکون» نزدیک قصر سان سالوادور<sup>۲</sup>، اتومبیل من در میان انبوه جمعیت غرق شده بود «مالکون» یکی از زیباترین خیابانهای ساحلی جهان است. به زیبایی کوپاکابانا<sup>۳</sup> در «ریو» و مالکون در مونته‌ویدئو<sup>۴</sup>. این یکی از زیباترین چیزهایی است که مهندسین اشغال نظامی اول امریکا، ساخته‌اند و پس از آن تا میرافلورس<sup>۵</sup> و ماریانائو<sup>۶</sup> امتداد یافته است.

همینجا در کنار موج‌شکن و دور از امواج بود که من منتظر ماندم. گرداگرد بندر حصارهای بلند و دیوارهای ضخیم قصر قدیمی مورو<sup>۷</sup> و خانه‌های زرد رنگ به چشم می‌خورد. به درخواست زن دوم «باتیستا» در همان نزدیکی

1. Smith Cantillo

2. San Salvador de la Punta

3. Copacabana

4. Montevideo

5. Miraflores

6. Marianao

7. Morro

مجسمه سفید، بیقواره و مبتدلی از مسیح برافراشته بودند. از دور گنبد سفید رصدخانه ملی و بنای بلند اداره هواشناسی دیده می‌شد. هرچند گوی سیاه و پرچم زرد و آبی بالای این اداره نشان می‌داد که هوا خوب است، اما نمی‌توانست شکوه این روز درخشان و طلائی را بنمایاند. نزدیک «مالکون» مجسمه «ماکسیمو گومس» آزادی‌بخش، سوار بر اسب قد برافراشته بود، و پشت کاخ ملی باغ عظیم سرشار از گلی بود که نیم میلیون نفر ذوق‌زده لگدمال‌ش کرده بودند. انبوه جمعیت، بام خانه‌های اطراف را پوشانده بود. مردم از تیرهای چراغ بالا می‌رفتند و روی شاخه درختها می‌نشستند. در نزدیکی «مالکون»، پرادوی<sup>۱</sup> زیبا و پردرخت از انبوه جمعیتی که نتوانسته بود خود را به ساحل برساند، سیاه بود، کمی دورتر هتل بیلت مورس<sup>۲</sup> و گنبد سفید ساختمان مجلس که تقلید مسخره‌ای از کاپیتول<sup>۳</sup> واشنگتن بود، دیده می‌شد. این ساختمان را یکی از سوگلیهای قدیم واشنگتن، دیکتاتور هراردوماچادو<sup>۴</sup> - که باخرج کوبان الکتریک<sup>۵</sup> انتخاب شده بود - با گرفتن مالیاتهای بی‌حد، بنا کرد.

تا آنجا که چشم کار می‌کرد، تمام «مالکون» تاودادو<sup>۶</sup> و «ماریانائو» به صورت انبوهی از مردم فشرده درآمده بود. شعارها و پرچمهای سیاه و قرمز جنبش ۲۶ ژوئیه و پرچم یک ستاره کوبا در میان جمعیت تکان می‌خورد. دستهای مردم پوشیده از گل بود و گاه فریادی از شادی و اغلب سرود ملی یا سرود انقلاب بگوش می‌رسید. در آن سوی سفارت امریکا و ساختمانهای مستغلاتی شلوغ و پررنگ و هتل «لاهاباناریویرا» انبوه رنگارنگ مردم به صورت توده سیاهی درآمده بود، زیر طاقهای قوسی، خاکستری می‌شد و در زیر آفتاب و روی موج‌شکن رنگ زنده‌ای بخود گرفته بود، تا آنکه سرانجام هم‌رنگ موجهای آبی خلیج و چون دریائی از مه، درهم می‌آمیخت. امروز، روز مردم است و کمتر قهرمانی در تاریخ با چنین استقبالی روبرو شده است. تمام هاوانا، سرشار از هیجان در اینجا گرد آمده بود. ساعتها می‌گذشت، مردم با بردباری انتظار می‌کشیدند. گاه‌گاه یک اتومبیل یا موتورسیکلت که سربازان انقلاب با لباسهای سبز زیتونی سوار بر آن بودند، از میان مردم راهی باز می‌کرد. جمعیت

1. Prado                      2. Sevilla Biltmors                      3. Capitole  
4. Gerardo Machado                      5. Cuban Elctric                      6. Vedado

به تصور آنکه ورود قهرمان نزدیک است به جنبش درمی آمد. بروی پنجه‌های پا می ایستاد یا می کوشید دیدگاه بهتری ییابد. گاه شاگردان مدارس یا گروه‌های دیگر با فشار راهی باز می کردند و می گذشتند. کم کم با گذشت زمان گله‌ها پژمرده می شد. مردم می گفتند که فیدل در «گواناباکوا» مانده است و در آنجا سخنرانی می کند یا ناهار می خورد. از خستگی پا می شدند و با بردباری انتظار می کشیدند. به استثنای چند نفری که احتیاط کرده و باخود ساندویچ برداشته بودند، بقیه گرسنه بودند. تمام کافه‌ها و رستورانها بسته بود. حتی فروشنده‌های دوره گرد هم به چشم نمی خوردند. درچنین روز بزرگی کسی به فکر پول درآوردن نیست، و چرا که باشد! مگر نه این است که در این روز بهشت دوباره به زمین آمده است؟ فردا همه غذا دارند، فردا بدبختی از زمین برچیده می شود. امروز مردم به امید من وسلوای تازه‌ای بودند که آرام آرام با بالهای طلائی این روز آفتابی پائین می آمد. اما برآستی کاسترو چه می خواست و در اندیشه چه کاری بود؟ واقعیت انقلاب چه بود؟

### - ۶ -

کاسترو از کارش چیزی نمی گفت و نقشه‌هایش را بروز نمی داد. زمانی که در «سیرا مائسترا» پنهان بود، در فاصله میان زد وخوردها و آزمایش تفنگش، آثار مونتسکیو<sup>۱</sup> را می خواند. غالباً در پشت انبوه ریشی که دیگر هرگز نتراشید، سکوت می کرد. او هیچگونه همکاری تبعیدشدگان را نپذیرفت و تنها جنبش ۲۶ ژوئیه را برسمیت شناخت. این جنبش اصول دموکراتیک مبهمی را اعلام کرده بود: کلیاتی درباره مدارس، دادگستری و اصلاحات ارضی، حرفهائی که معمولاً به کار عوامفریبی می آمد و هیچ تازگی نداشت و بیشتر شبیه سخنرانیهای بود که از واشنگتن شنیده می شد، نه سخنان يك انقلاب واقعی. کاسترو حرف نزده بود اما امروز حرف می زد. حرف می زند و عمل می کند.

البته نطق کاسترو در دادگاه نظامی محاکمه سر بازخانه «مونکادا» در ۱۹۵۳ موجود بود. این نطق یکی از بزرگترین موضع گیری دوران ما بشمار می آید. در آن روز، او از دردهای کهن این جزیره، استعمار غیر انسانی مردم،

1. Montesquieu

به‌ویژه از طرف مؤسسات خارجی، از مالکیت انحصاری زمین که باید نابودش کرد و از آزادی که باید بدستش آورد سخن گفت. اما سخنان او تا مدتی پس از انقلاب انتشار نیافت.

امروز، در این دوران تازه فقط کاسترو می‌داند (حتی شاید او هم نمی‌داند) که آینده چه دربر دارد. اکنون تمام کوبا در اختیار اوست. همه اطمینان داشتند که او دلیر و رام نشدنی است و هرگز تسلیم نخواهد شد. بخوبی می‌دانستند که در پشت جبهه جنگ، قانون موقت تقسیم اراضی و واگذاری زمین به دهقانان را به اجرا گذارده و حتی چندین مالک را تیرباران کرده بود. و نیز می‌دانستند که این قانون زمان جنگ، نه تنها برای «سیرامائسترا» بلکه برای سراسر کشور، تکمیل و رسماً اعلام خواهد شد. با اینهمه خود او در یکی از خانواده‌های ثروتمند که از مالکان بزرگ است متولد شده بود. خانواده او هنوز صاحب هکتارها زمین بود. مردم از خود می‌پرسیدند، آیا زمینهای خانواده خود را نیز تقسیم خواهد کرد؟ آیا جرأت می‌کند به کشتهای عظیم نیشکر امریکا و زمینهای بایری که گاه از دریائی به دریای دیگر می‌رسید، دست بزند و آنها را میان مردم کوبا تقسیم کند؟ اگر نتواند، انقلاب مضحک‌ای بیش نیست. و بدتر آنکه فقط خاطره‌ای بد از آن بار می‌ماند.

اگر جرأت کند، گرفتار سیاست دلار و فشار اقتصادی می‌شود، وقایع نشان می‌داد که خطر دخالت مسلحانه وجود دارد. راه انقلاب هرگز آسان نیست. کوبا و مردم شاد آن دشواریها بر سر راه داشتند.

### - ۷ -

غریو رعد آسائی، چون موج عظیمی برخاست. سرانجام فیدل به شهر وارد شد. صدای مهمه خفهای که از دور به گوش می‌رسید «مالکون» و سپس خیابان بندرگاه - گریس ۱، یونایتد فروت ۲ و وارد ۳ - را فراگرفت. در اینجا تقریباً هیچ نام کوبائی به چشم نمی‌خورد، همه نامها ییگانه بود.

فریادها مانند دیوار عظیمی از صدا فضا را پوشاند. بزودی امواج صدا در همه جا گسترده شد و شعله‌های شعف و هیجان همه را فرا گرفت.

جیپها با هیاهو می‌گذرند، صورتها از ریش پوشیده است، پیراهنهای سبز زیتونی از عرق و گل ولای نبردهای تازه، کثیف است. تانکها با پرچمهای افراشته، غرش کتان و پیروزمندانه به پیش می‌روند. «فیدل! فیدل! فیدل!»

باریش بلند و تمام نشانهایش نزدیک می‌شود. خندان است و گاهی دست تکان می‌دهد و با دست دیگر پسرش را بغل کرده است. امروز، او نیز پیراهن سبز زیتونی پوشیده و بازوبند سیاه و قرمز جنبش ۲۶ ژوئیه را بسته است. فیدل سوار بر اسب سفید افسانه‌ای نیست، بلکه سوار تانک پیشاپیش یک دسته زره‌پوش است که تا دیروز امریکائیها آنها را به ارتش «باتیستا» می‌دادند. تانکهای کوچک یا بزرگ که زنجیرشان سنگفرش خیابانها را چنان خراب می‌کرد که تعمیرشان زمانی دراز بطول می‌انجامید. چند تانک از کار افتاده را با جرثقیل می‌آوردند و یکی از آنها چنان بزرگ بود که دوجرثقیل لازم داشت. اما چند زره‌پوش ساخت محل نیز وجود داشت که با گلوله سوراخ سوراخ شده بود. از هر برج تانکی ریش جنگاوران به چشم می‌خورد. پسرهای جوان، که بعضی بیش از سیزده سال نداشتند، به جای ریش موهایشان را چنان بلند کرده بودند که بیشتر به دخترها شبیه بودند. جنگاوران، مبارزان و قهرمانان درون جیپها و اتومبیلها و تانکها را انباشته‌اند یا به دیواره تانکها آویزان شده‌اند. زنانی چند نیز با پیراهن سبز زیتونی و دامن سیاه در میان آنها به چشم می‌خورند. پیراهنشان از عرق و خون جنگ، کثیف و پاره است. تفنگها و مسلسلهای خود را با خشونت عجیبی در دست می‌فشارند. گوئی هنوز اطمینان ندارند که جنگ واقعاً پایان یافته و پیروزی بدست آمده است. از امید به کوبای نو سرشار هستند. بعضی نامزد یا زن مردانی هستند که نظامیان «باتیستا» آنها را شکنجه داده‌اند و حتی گاه خود آنها نیز از شکنجه دیدگانند. این زنان در «سیرامائسترا»، بایامو<sup>۱</sup> «اورینته» و در «سنتا کلارا» جنگیده‌اند.

براستی کوبائی است نوا برای نیک و بد راهی دراز در پیش است که آنها را از خانمهای شیرین و دلربا و آراسته بورژوا جدا می‌کند.

جنگاوران در میان باران گل‌های قرمز به پیش می‌روند. اما این بار، آن رژه منظمی که ژنرالها آرزو می‌کنند، نیست. جنگی است که ناگهان به پیروزی

و صلح رسیده، انقلاب است. انقلاب در حرکت است، و این آخرین راه پیمائی مسلح است، تا آوریل ۱۹۶۱ برای عقب‌اندن تهاجم به خلیج خوکها .  
چشمان دیر باور بعضی از پسران روستائی که يك روزه به مبارز بدل شده‌اند، حالتی عظیم و تأثرانگیز دارد. با تعجب به انبوه جمعیت خیره شده‌اند و با حیرت و افتخار برجهای طلائی پایتخت را که قبلا هرگز ندیده بودند و از این پس به آنها تعلق داشت، می‌نگرند.

اردوگاه کلمبیا، ۹ ژانویه

فیدل کاسترو پس از ملاقات کوتاهی با رئیس جمهور «اوروتیا» در کاخ، به اردوگاه کلمبیا مرکز ارتش رهسپار شد. چون مردم را دعوت کرده بود، در آنجا گرد آیند. این اردوگاه را ارتش امریکا پس از جنگ اسپانیا ساخته بود و ژنرال لئوناردو ودا ازچنین موضعی، قانون اساسی کوبا و قرارداد «پلات» را به مردم کوبا تحمیل کرد. در نتیجه این قرارداد - به خلاف قول و قرارهای قبلی - کوبا نه تنها کشوری آزاد نشد، بلکه به مستعمره‌ای بدل شد که هرگونه تغییری در منشور «آزادی» آن ممنوع گردید. با این قانون تمام قدرت فرمان به امریکائیا واگذار شد و سودجویان توانستند کشتهای بزرگ نیشکر و بنگاههای ورشکسته را به قیمتهای ناچیزی بخرند.

در تهاجمات بعدی نیز، همین ماجرا تکرار شد: نیروی دریائی و سربازان امریکا در ۱۹۰۶، ۱۹۰۹، ۱۹۱۲، ۱۹۱۷، ۱۹۱۹ اردوگاه کلمبیا را اشغال کردند. وقتی سربازان امریکائی نبودند، اینجا دژ نظامیانی بود که طی ۶۰ سال، به اصطلاح آزادی و استقلال و سرنوشت مملکت را بدست داشتند. اکنون، این محل از آن فیدل و سربازان شورشی او بود. اما به چه قصدی؟

در گذشته، برای تسلط بر این جزیره حاصلخیز، در اردوگاه کلمبیا نبردهائی روی داده بود. در همینجا «باتیستا» چندین بار قدرتش را نشان داد. اما، اکنون ژنرالها رفته بودند. آنها شتابزده با کشتی دیکتاتور که در شرف غرق شدن بود گریخته بودند. اما، آنهایی که نتوانسته بودند بگریزند، دستگیر و به دست انقلابیون تیرباران شده بودند. اما، نه همه آنها. نیروهای اعزامی امریکا که مانند ارتش «باتیستا» در جنگ مغلوب شده بودند؛ به آپارتمانهای

راحت خود بازگشتند و در آنجا با آرامش منتظر بودند که فیدل کاسترو به ملت خیانت و آنها را در حکومت سهیم کند. منتظر خیانتی بودند که معمولاً در امریکای لاتین زود بوقوع می‌پیوندد. (رجوع شود به آنچه در زمان بتانکورا<sup>۱</sup> در ونزوئلا، فی‌گرس<sup>۲</sup> در کوستاریکا<sup>۳</sup>، ایادلاتوره<sup>۴</sup> در پرو، و سرانجام فوروندیزی<sup>۵</sup> در آرژانتین و اروسمننا<sup>۶</sup> در اکواتور، اتفاق افتاد) اما، امروز واقعه بدی در انتظار آنهاست. در حقیقت، کاسترو با مردمی که تمام روز در انتظارش بودند و برای تجمع در اردوگاه ارتش کیلومترها راه پیموده بودند، نه تنها از قدرت انقلاب سخن گفت، بلکه تأکید کرد که استقلال کوبا این بار حقیقی است: چه در سیاست و چه در اقتصاد. استعمار، امپریالیسم و بهره‌برداری بیگانگان براستی در کوبا پایان یافته است. و بحق از امور نظامی سخن گفت: ارتش «باتیستا» از سربازان گرفته تا فرماندهان بکلی منهدم می‌شود. اما، هیأت اعزامی ارتش امریکا چگونه؟ «پیروزی انقلاب ثابت کرد که آنچه اینان به ارتش کوبا آموخته بودند، هیچ فایده‌ای نداشت». پس از چند روز به ژنرالها، کلنلها و فرماندهان امریکا دستور داده شد که کشور را ترك کنند. آنها به سوی هاییتی به پرواز درآمدند تا از دیکتاتورهای ناپایدار دیگری پشتیبانی کنند: آنها از درسهای تاریخ هیچ نیاموخته بودند.

کاسترو می‌گفت «انقلاب هیچ ژنرالی بوجود نیاورد و نخواهد آورد. چند روز دیگر، ما از هواپیماهای ارتش برای ریختن کفش، پوشاک، غذا، اسباب‌بازی و قبالة اصلاحات ارضی برای دهقانان تهیدست «اورینته» که در روزهای سخت با شهادت و وفاداری در کنار نیروهای انقلاب ماندند، استفاده خواهیم کرد. هواپیماهای ما مظهر عشقند، نه وحشت».

او قول داد که سربازخانه‌ها به مراکز آموزش تبدیل شود، به قولش وفا کرد. قول داد که اردوگاه کلمبیا به مرکز آموزش ۱۰۰،۰۰۰ کسودك تبدیل شود و آن را «اردوگاه آزاد» نامید.<sup>۷</sup>

1. Betancourt

2. Figueres

3. Costarica

4. Haya de la torre

5. Forondisi

6. Arosemena

۷. شب قبل ارتهاجم به خلیج خوکها، بنای ناتمام این اردوگاه بمباران شد. بار دیگر به نام «دموکراسی و آزادی» به وحشت و ترس متوسل شده بودند، اما این بار برضد محصلین کوبائی.

بدینگونه انقلاب به کوبا قدم گذاشت. قدرت و ستم تازه‌ای که به نام «آزادی»، نخست در مکزیک و سپس به اشکال گوناگون و غالباً بدون موفقیت در اغلب کشورهای امریکای لاتین گسترش می‌یافت و هر بار ضیافت تازه‌ای برمی‌انگیخت، به پایان رسید. ساندینو<sup>۱</sup> در نیکاراگوا کشته شد، آله ساندی<sup>۲</sup> در شیلی، حتولیو وارگاس<sup>۳</sup> در برزیل خودکشی کرد؛ ویاروئل<sup>۴</sup> به تیر چراغ آویخته شد؛ پاس استنسورو<sup>۵</sup> در بلیوی، پرون<sup>۶</sup> در آرژانتین؛ اربنزاروالو<sup>۷</sup> در گواتمالا؛ «ایادلانوره» در پرو و «بتانکور» در ونزوئلا.

هرچند اغلب آنان به شکل‌های مختلف و بزودی به رسالتی که داشتند خیانت کردند، معیناً این رهبران و مردمی که از پی آنان می‌رفتند، مظهر آرزوهای ملت استعمارزده امریکای لاتین بودند. آنها صدای رعد آسای آزادی‌اند که از دیرباز طرد شده است. آزادی که همیشه در سراسر امریکای جنوبی و مرکزی طرد شده است.

## \*

امریکای لاتین یکی از بزرگترین مناطق جغرافیائی و فرهنگی کره زمین است، مساحت آن سه برابر مساحت ممالک متحده امریکاست. در پایان قرن جمعیت آن به ۶۰۰،۰۰۰،۰۰۰ خواهد رسید. این نیروی تازه‌ای است در جهان. نمی‌توان مدت زیادی از پیشرفت تمدن و آزادی این ملتها جلوگیری کرد: نه با دلار نه با سرنیزه، نه با کمک اقتصادی، نه با زور، نه با دیکتاتورهای آلت دست و نه با تبلیغات. زیرا سرانجام انقلاب صنعتی بدر می‌کوبد، و انقلاب اتمی و دوران جدید الکترونیک نزدیک می‌شود. مردم تشنه آزادی، عدالت اقتصادی و استقلال ملی هستند، یعنی چیزهایی که هرگز نه به درستی شناخته‌اند و نه به آن دست یافته‌اند. این از روحیه انقلابی دنیای ما سرچشمه می‌گیرد، این است پیام تاریخ. پس از مدتی، ملتها سرنوشت خود را بدست می‌گیرند. نه تابع دیگران خواهند بود و نه بازیچه هدفهای بی‌حاصل جنگ سرد و نه به دلخواه واشنگتن یا مسکو، بلکه به حکم تاریخ، فرهنگشان با امید

1. Sandino

2. Alessandri

3. Getulio Vargas

4. Willaroel

5. Paz Estenssoro

6. Perón

7. Arblenz Arévalo

و نبوغ راه خود را می‌یابند.  
آزادی شکل‌های گوناگونی خواهد داشت. اما چه بخواهیم و چه نخواهیم  
بی‌گمان قارهٔ امریکای جنوبی به سوی آینده پیش می‌رود.

پیش از ماری کوری<sup>۱</sup>، چوپانان پاتاگونی<sup>۲</sup> عادت داشتند که سنگهای سیاه رادیو اکتیورا به دور بیندازند. کوههای آند<sup>۳</sup> آرژانتین از اورانیوم سرشار است، اما هنوز از این ماده کشف شده به مقدار زیاد بهره برداری نمی شود. لاماها<sup>۴</sup> در قسمت‌های مختلف این کوهها، در میان علفها و مجاور منابع زغال می چریدند. از این منابع وسیع تا پیش از جنگ جهانی دوم، هرگز بهره برداری نشده بود. در آن زمان در آرژانتین و برزیل و شیلی کارخانه‌های فولادسازی تأسیس شد. در ۱۶۷۴ هنگامی که چاپاری از میان سنگلاخهای کوه آند می گذشت، سنگی عجیب و درخشان پیدا کرد که سالها، تزئین میز منشی شهردار بود. این همان سنگ استی بنت<sup>۵</sup> است که آنتیمون<sup>۶</sup> از آن بدست می آید، قرن‌ها گذشت، تا از این سنگ بهره برداری شد. در اوایل قرن گذشته، در صحرای شمالی شیلی و در گودالی از خاک سفید، رشد انبوه و پر پشت تاکها نظریک اسکاتلندی را جلب کرد، بدینگونه صنعت نترات پدید آمد، صنعتی که تنها، چند نفر از اهالی

1. Marie Curie

2. Patagonie

3. Los Andes

۴. Lama نوعی حیوان شبیه به شتر

5. Stibnit

6. Antimoint

شیلی و گوگنهم را ثروتمند کرد، اما برای مردم این کشور رنج بسیاری ببار آورد و جنگهای بسیاری در جهان برانگیخت.

نخستین ناوی که از ترعهٔ پاناما<sup>۲</sup> گذشت حامل نیتراتی بود که در جنگهای اروپا از آن استفاده می‌شد.

برای اینکه مرمـر خلیج یخزدهٔ اسکرین<sup>۳</sup> در تنگهٔ ماژالان اهمیت یابد، نخست می‌بایست فولادسازی شیلی در تالکاوانو<sup>۴</sup> بوجود آید، تا آهن معادن غنی کوکیمو<sup>۵</sup> باماشینهای الکتریکی استخراج گردد.

صنعت آلومینیوم در جهان تازه است: از آغاز استخراج منابع ثروتمند بوکسیت<sup>۶</sup> در «گینه» انگلیس زمان درازی نمی‌گذرد. از همین زمان، سرنوشت سیاسی و اجتماعی این مستعمرهٔ فراموش شده، در اثر آگاهی مردم و حکومت حزبی جدید، به رهبری چدی جاگان<sup>۷</sup> که خواستار استقلال کامل بود، دگرگون شد.

با اینکه پاراگوئه دارای منابع غنی آهن است، اما کارخانهٔ فولادسازی ندارد. این کشور می‌توانست یکی از مراکز صنعت امریکای جنوبی باشد. اما حکومت جبار الفردو استرواسنر<sup>۸</sup> سبب شده است که ۳۰۰،۰۰۰ نفر از مردم این کشور فرار کنند. اکثر مردم در شرایطی بدتر از اردوگاههای یسوعیان قدیم، که به بومیان یسادمی دادند چگونه مسیحی و برده باشند، بسر می‌برند.

تاکنون، تنها مقدار ناچیزی از منابع امریکای لاتین بهره‌برداری شده است. ولی همین مقدار ناچیز در سال به صدها میلیارد دلار می‌رسد، بی‌آنکه برای مردم واقعاً فایده‌ای داشته باشد. همیشه گدایان ژنده‌پوش در کنار معادن غنی نقرهٔ گواناواتوی<sup>۹</sup> مکزیك، نشسته‌اند. چهار قرن تمام از این معادن ثروت-های افسانه‌واری بدست آمده، اسپانیاییها میلیونر شده‌اند، کلیساهای مجلل بنا کرده و ضیافتها داده‌اند. اما مسکن و مدرسه نساخته‌اند و گرسنگان همچنان گرسنه مانده‌اند.

1. Gugenheim

2. Panama

3. Skyrin

4. Talcahuano

5. Coquimo

6. Boxit

7. Cheddi Jagan

8. Alfredo stroessner

9. Guanajuato

قرنها بهره این معادن، برای شکوه پادشاهان اسپانیا و حکومت‌هایی مانند ژان لافول<sup>۱</sup> و شارل لوگرو<sup>۲</sup> مصرف شده است. صندوقهای واتیکان<sup>۳</sup> از پول پر شده، اما هنوز در زیر آفتاب «گواناواتو» ژنده پوشان نشسته و دست گدایی دراز کرده‌اند.

سالیان دراز ثروت سرشار امریکای جنوبی غارت شده است. با وجود پیشرفت صنعتی ناچیز پرتقال و اسپانیا، در مدت چهار قرن منابع سطحی این قاره را خشکانده‌اند.

نخستین طلای امریکا (طلائی که ارنان کورتس<sup>۴</sup> بدست آورده بود و در تزئین معبدها و اشیاء گرانبها بکار می‌رفت) امروز در رم زینت بخش طاق کلیسای سانتاماریا ماجوره<sup>۵</sup> است.

غارت «دنیای نو» ادامه دارد، بی آنکه چیزی نصیب امریکای لاتین شود. طی قرن‌ها بازماندگان «ارنان کورتس» - اروپائیهائی که حتی قدم به امریکا نگذاشته‌اند - از زمینهای مکزیک که پادشاه اسپانیا به فاتحین<sup>۶</sup> واگذار کرده بود، بهره برداری کردند. مدتها پس از انقلاب مکزیک پیناتلی<sup>۷</sup>ها (خانواده‌ای از نجای ایتالیا) به امریکا شتافتند تا اموال مصادره شده خود را تصاحب کنند. البته نتیجه‌ای نگرفتند، چون بنا به گفته خودشان تنها موفقیت آنها، کشف استخوانهای جد بزرگوارشان بود که نامش چون ناسزائی برای مکزیکیها به یادگار مانده است.

## - ۲ -

هر چند بهره برداری از معادن مایه ثروتمندی است، ولی انحصار ارضی همچنان یکی از پایگاههای ثروت و قدرت بوده و هست. زیرا حتی استقلال (۱۸۲۳ - ۱۸۱۰) نتوانست دنیای نو را در برابر غارت داخلی و خارجی در امان دارد. با استقلال، بردگان آزاد شدند، «بومیان» و «دورگه‌ها» همان حقوق

- |                    |                         |            |
|--------------------|-------------------------|------------|
| 1. Jeanne la Folle | 2. Charles le gros      | 3. Vatican |
| 4. Hernan cortés   | 5. Santa Maria Maggiore |            |

۶. Conquistadores یعنی فاتحین، نامی است که مردم امریکای جنوبی بر اسپانیائیهائی که به دنبال کشف این قاره آمده بودند، نهاده‌اند.

7. Pignatelli

دیگران را بدست آوردند. دولت و ارتش از زیر سلطه اروپائیان درآمد (اما، نه کلیسا). به تقلید از امریکا قوانین اساسی «دموکراتیک» به تصویب رسید. ولی بزودی این جنبش به ضد انقلاب تبدیل شد. کریویوها، یعنی اروپائیان متولد در امریکا، با پشتیبانی ارتش و کلیسا قدرت را تا حدی در دست گرفتند و به مقیاس وسیع از تمامیت شالوده‌های فتودالی و استعماری حفاظت کردند. بدینگونه برای این شیوه جدید حکومت، هیچگونه پایه اقتصادی بوجود نیامد: صداها تبدیل به سرنیزه شد و سرنیزه‌ها تبدیل به صدا - دنیای نو یک بار دیگر، اما به وسیله ارتش خود، اشغال شد. بدینگونه، آنچه تاریخ‌نویسان امریکای لاتین «فتح دوم» یا «استعمار دوم» می‌نامند، از استقلال بوجود آمد.

«استعمار دوم» از آنجائی بوجود آمد که قدرتهای بیگانه کشورها را اشغال کردند، اقتصاد و سیاست آن را در دست گرفتند، با فتودالها ائتلاف کردند و پس از یک قرن نیروی آنها بیشتر و خطرناکتر شد، تا آنجا که به قدرت کنونی رسیدند. امروزه، امکانات عظیم جامعه و دولت امریکا، به نام «آزادی» و پیشرفت، برای تقویت نیروهای ارتجاع بکار برده می‌شود. با اینکه سیاست امریکا از «اصلاحات» و «برنامه ریزی» صحبت می‌کند، اما پیش از هر چیز در نگاهداری وضع کنونی می‌کوشد. بطور کلی این سیاست پیشرفتی ندارد و رو به اضمحلال است. «اتحاد برای پیشرفت» پیمانی است که بنا به گفته یکی از اهالی امریکای جنوبی «اتحاد آن بسیار است و پیشرفت آن کم».

غارت ادامه دارد. جمهوریهای جدید، از طرف ارتش، کلیسا و مالکان فاسد (نیروهای عمده زور و فشار) و نیز به وسیله مؤسسات بیگانه، دائماً غارت می‌شوند. مالکان ثروتی را که از غارت بدست آورده‌اند، یا انبار می‌کنند و یا به آن سوی دریاها می‌فرستند. هنوز صندوقهای پر از طلا و نقره بهم می‌فرستند، و درآمد «واتیکان» از این راه بیش از درآمدی است که از ممالک متحده امریکا بدست می‌آورد.

در تمام این کشورها، بر ثروت کلیسا افزوده می‌شود، و در بعضی از آنها

### 1. Criollo

۲. Alianza para el progreso این پیمان در زمان کندی با برخی از

کشورهای امریکای جنوبی بسته شد. م.

(مانند مکزیک پیش از اصلاحات «حوارس») بیش از نیمی از زمینهای حاصلخیز را در دست دارد و در بسیاری دیگر (مانند اکواتور) بزرگترین مالک زمین است. سپاهیان نیز مالک زمینهای وسیعی هستند. همچنین خانواده‌های قدیمی اروپائی بر متصرفات خود افزوده‌اند. تا ۱۹۲۳، پیش از تقسیم اراضی، در بعضی از استانهای مکزیک، ۸۵ تا ۹۹ درصد از زمینها در تصرف مالکین بود. در جنوب برخلاف قانون، هنوز کشتزارهای بسیار بزرگی وجود دارد. سپاهیان و سیاستمداران قانون را زیر پا می‌گذارند و هر روز به زمینهای خود می‌افزایند. بار دیگر دولت لوپس ماتئوس<sup>۱</sup>، به نام «انقلاب» و اصلاحات ارضی، روستائیان را از زمینهای اشتراکی بیرون می‌راند و آنها را به کشتزارهای بزرگ می‌برد. حتی به بعضی از روستائیان زمینهای وسیعی واگذار شد. اما این زمینها سنگلاخ بود و برای آبیاری و دایر کردن آن، فقط قولهایی دادند که هرگز وفا نشد.

در شیلی مناطق وسیع، از قللهای «آند» تا ساحل، همچنان به فرزندان کسانی تعلق دارد که پادشاه اسپانیا به آنها بخشیده بود. در اینجا نیز به نام «قانون اصلاحات ارضی» هزاران روستائی را از زمینهایی که سالها در آن زحمت کشیده بودند، بیرون راندند. این زمینها به سیاستمداران، مالکین و مؤسسات امریکائی واگذار شد. در پرو، این نوع غصب و تصرف شدیدتر است. در تمام کشور، ارتش و پلیسهای روستا، بوفالوس<sup>۲</sup> و مزدوران اپرا<sup>۳</sup> (گروههای مسلح) به زمینهای اشتراکی بومیان حمله کردند و روستائیان را بیرون راندند، خانه‌ها، دهات و کشتزارهایشان را آتش زدند. سپس مالکین بزرگ و مؤسسات بیگانه مانند سرو د پاسکو<sup>۴</sup>، پروویان کورپوریشن<sup>۵</sup>، گرس اند کو<sup>۶</sup>، یا جیلدرمایستر<sup>۷</sup>، این زمینها را اشغال کردند.

در عین حال، امریکا بتازگی ۲۳ میلیون دلار به عنوان کمک به «اصلاحات ارضی» پرداخته است (و بیشتر هم خواهد پرداخت). اما این اصلاحات بهیچوجه اصلاحی نمی‌کند. بلکه چند هزار خانوار روستائی کوهستان را از زمینهای

1. Lopez Mateos

۲. bufalos به معنای گاوهای وحشی

3. A.P.R.A

4. Cerro de Pasco

5. Peruvian Corporation

6. Grace and Co.

7. Gildermeister

اجدادشان رانده و به مناطق گرم استوایی کوچ می‌دهد، تا در آنجا به صورت بردگان (سرفهای) وابسته به کشتزارهای جدید نیشکر زمین‌داران سوگلی رژیم پرادو<sup>۱</sup>، بکارگماشته شوند. آنان را بدون مراقبتهای پزشکی، بی‌پناه و باسرنوشتی نامعلوم در مناطق پست - که عادت به آن از نظر جسمانی برایشان محال است - رها می‌کنند.

پورفی ریودیاس<sup>۲</sup> نیز به شکل وحشیانه‌ای برده‌ها را به یوکاتان<sup>۳</sup> می‌فرستاد. قیمت هر برده ۶۵ دلار بود. زمینهایی که روستائیان «پرو» در عرض چند سال از دست دادند، بیش از زمینهایی بود که در جنگلهای دورافتاده مرزی به آنها واگذار شد. از طرف دیگر، درانتخابات ژوئیه ۱۹۰۲، زمانی که با تقلب ریاست جمهوری «ایا»، رئیس «اپرا» را به مردم تحمیل کردند، سود فراوانی نصیب شورای ارتش پرس گودوی<sup>۴</sup> گردید.

در کلمبیا وضع از این هم بدتر است. زمینهایی که در این کشور دزدیده می‌شود، بیش از زمینهایی است که اصلاحات ارضی پیشنهادی - که بهای آن را معادل ۶۰ میلیون دلار کمک آمریکا برآورد می‌کنند - در نظر گرفته است. در این به اصطلاح اصلاحات، زمینهای نامرغوب، خشک یا پوشیده از جنگل و غیرقابل کشت و بالاخره زمینهایی که مالکین مطمئن بودند، هرگز از آن بهره‌فراوان نخواهند برد، به روستائیان واگذار شد.

در سراسر آمریکای لاتین، انحصار ارضی جدید با دست بیگانگان بوجود آمد، و براین بدبختی که ثروت متعلق به کسانی است که خود ساکن محل نیستند، افزود.

با اشغال نظامی آمریکا در وضع آشفته، با زور و فشار پیاپی و با امتیازاتی که از دیکتاتورها می‌گیرند، بسیاری از این زمینهای وسیع، از طرف حادثه‌جویان و مؤسسات آمریکائی، به قیمتی نازل خریداری شده است.

آقای راندولف هرست<sup>۵</sup> آمریکائی، ۷،۵۰۰،۰۰۰ آکر از زمینهای چی‌ئوائوای<sup>۶</sup> مکزیك را با يك کیسه بادام کوهی مبادله کرد. اما پس از انقلاب، این زمینها دوباره مصادره شد. البته آقای «هرست» از حق شریف «آزادی

1. Prado      2. Porfirio Diaz      3. Yucatán      4. Perez Godoy  
5. Randolf Hearst      6. Chihuahua

مطبوعات» برای فحاشی و دروغ‌پردازی، استفاده کرد. «یونایتد فروت»، زمینهای کوبا را که قاچاقچیان امریکا در زمان اشغال ارتش دزدیده بودند، با دو کیسه بادام کوهی خرید، این زمینها نیز دوباره مصادره شد.

خاکو بو آربنز<sup>۱</sup>، رئیس جمهور گواتمالا، قانون ارضی جدیدی به تصویب رساند که اساساً مربوط به زمینهای بایر بود و در عین حال از تعداد مالکین بزرگ نیز می‌کاست. پیش از آن، قسمت بزرگی از کشتزارهای موز، طبق تصمیم مجلس و در زیر فشار سرنیزه‌های دیکتاتور پیشین، به قیمت ناچیزی به سوداگران واگذار شده بود. در این کشور، چندین بار سردبیران روزنامه‌های مخالف را کشتند تا سرانجام توانستند انحصار مطلق بنادر را به «یونایتد فروت» واگذار کنند.

اما «آربنز» در نقشه‌های آزادیخواهانه‌اش زیاد پیش نرفت، در ۱۹۵۴، سیاست دلار با استفاده از وسیله تازه‌ای برای دسیسه‌چینی بین‌المللی و ضد انقلاب، «سیا» را در برابر کمونیسم علم کرد، تهاجم را سازمان داد و شهرها را بمباران کرد و بالاخره رئیس جمهور را بیرون راند. دیکتاتور دیگری به نام کارلوس کاستیو<sup>۲</sup> و مانوئل ایدی‌گوراس<sup>۳</sup> و حکومت مرتجع او دوباره به مردم تحمیل شد. این رژیم تا مدتها پس از انقلاب به کشتار مخالفین ادامه داد. چند سال پیش سوموساس<sup>۴</sup> و «ایدی‌گوراس» به وسیله یک کشتی امریکائی که برای نجات آنها خود را به ساحل رسانده بود، فرار کردند. اما اندکی پس از آن، خشم مردم دوباره طغیان کرد.

در آوریل ۱۹۶۱، حکومت «کاسترو» مورد تهاجم مسلح و خونین، اما بی‌نتیجه‌ای، قرار گرفت. این تهاجم را نیز «سیا» و پنتاگون<sup>۵</sup> آماده کرده و مخارجش را پرداخته بودند.

بار دیگر آشکارا و خونین، پیمان کشورهای امریکائی، منشور سازمان ملل و قوانین بین‌المللی نقض می‌شد. با وجود، نارضائی و نفرت مردم و انقلاب اجتناب‌ناپذیر، بازم زمینداران بزرگ امریکائی، در کشورهای امریکای لاتین

1. Jacobo Arbenz

2. Carlos Castillo

3. Manuel ydigoras

4. Somozas

5. Pentagon

بروسعت زمینهای خود می‌افزایند، مانند زمینهای مؤسسات را کفلر<sup>۱</sup> در ونزوئلا، برزیل، اکواتور و جاهای دیگر، کینگ رانچس<sup>۲</sup> در کوبا (که اکنون مصادره شده است) و در آرژانتین. امریکائیان در آرژانتین، اوروگوئه، پاراگوئه زمین و خانه می‌خرند. یونایتد فروت در اونداس، اکواتور، پاناما، شرکتهای مس و نترات در شیلی هم زمینهایی بیش از پیش بدست آورده‌اند. در اعماق برزیل زمینهای وسیع به فروش رسیده، شرکتهای بزرگ دامداری و پنبه‌کاری و غیره زمینهای کشت پنبه را خریده‌اند. ۴۰،۰۰۰،۰۰۰ آکر زمین در پاراگوئه به دست شرکتهای نفتی امریکائی افتاده است. همچنین در بلیوی زمینهای وسیع نفت‌خیز از دست رفته است.

این مؤسسات بیگانه، با اینکه روشهای جدید بکار می‌برند، اما به همان شیوه‌های فئودالی که فاتحین اسپانیائی تحمیل کرده بودند، اداره می‌شوند. در پاره‌ای موارد، بخصوص در اطراف دریای کارائیب<sup>۳</sup>، تکنیک جدید، تنها خصوصیات غیر انسانی سرزمین کالیفرنیا را با خود همراه آورده، یعنی استفاده از نیروی کار با مزد بسیار ناچیز.

در کوبا، کارگران بسیاری با روزی يك دلار در کشتزارهای بزرگ نیشکر بیگانگان، به کارگماشته می‌شدند. این کارگران با خانواده‌هایشان در فصلهای بیکاری به شهرها روی می‌آوردند، اما چون صنعتی وجود نداشت و کار پیدا نمی‌شد، در آنجا گرسنه می‌ماندند و گدائی می‌کردند. حتی در فصل درو، نیمی از این کارگران بیکار می‌ماندند. این شرایط، تنها انقلاب را بر می‌انگیخت، همچنانکه برانگیخت.

### - ۳ -

ملکهای بزرگ امریکای لاتین اکثر از تجهیزات و روشهای علمی بی بهره است. بکار انداختن ماشینهای جدید، سودبخش نیست، چون از خارج می‌آورند و قیمت آنها دو برابر قیمت اولیه است. بنزین، برق و کارگر متخصص گران است. حال آنکه مزد کارگران معمولی بسیار ناچیز است، یعنی چند «سنت» در روز. از این دو مالکین زمینهایشان را مکانیزه نمی‌کنند و تنها به‌خانه اربابی

1. Nelson Rockefeller

2. King Ranches

3. Carabes

که بیشتر به قصری شبیه است، می‌پردازند. مدرسه و جاده ساخته نمی‌شود، با اینکه در بعضی از کشورها مانند آرژانتین زمان «پرون»، آموزش و درمان طبق قانون اجباری شده است، معهدا کارگران هرگز، دارو و پزشک ندارند. و حکومت‌های «دموکراسی» که پس از مالکین و ارتش قدرت را بدست گرفتند، از چنین قوانینی پیروی نمی‌کنند. اگر بازار خارجی را در نظر نگیریم، اکثر مالکین می‌کوشند، مانند دولت کوچکی درون دولت و با اقتصادی که تنها احتیاجاتشان را برآورد، سرکنند. این مالکین در «آند» اکواتور و پرو غالباً پلیس، دادگاه و زندان جداگانه‌ای از آن خود دارند. آنها کارمندان محلی، کشوری، پلیس، افسران، شهرداران، قضات و حتی رئیس جمهور را که خود مالک بزرگی است، زیر نظر دارند. شرایط کوبا نیز پیش از انقلاب این چنین بود. در اوندراس غالباً کارهای حقوقی «یونایتد فروت» در دست رؤسای جمهوری بود، چون درآمد این مؤسسه از درآمد دولت بیشتر بود. کارگران کشاورزی رعایای مالک بزرگند و نه شهروندان کشور. در آرژانتین پیش از قانون جدید انتخاباتی «پرون»، کارگران کشاورزی در انتخابات شرکت نمی‌کردند، مالکین با فهرست اسامی به دفتر انتخابات می‌رفتند و اعلام می‌کردند، مثلاً «۴۲۰ رأی برای فلانی».

فقط، یک ششم از کارگران آرژانتین دستمزدی بیش از یک دلار دارند. مزرعه‌داران و اجاره‌داران مجبورند با وسائل و حیوان خود، روزانه چند ساعت برای زمین‌دار بزرگ کار کنند.

زمین‌داران بزرگ، از راه سرواژ یا نوعی بردگی، یعنی دادن قرض به وسیله دادن مسکنهای ابتدائی و تکه‌های زمین، تاحد ممکن صاحب نیروی کار دائم می‌شوند. البته این شیوه اخیر، مثلاً از شیوه فعلی کشتزارهای نیشکر بیگانگان که در کوبای پیش از انقلاب معمول بود، انسانی‌تر است. بدین ترتیب، تمام این شالوده فئودالی در برابر مدرن کردن کشاورزی پایداری می‌کند. تنها در نزدیک شهرها پیشرفت کمی بچشم می‌خورد و مردها اندکی بیشتر است. دلیل بقای این شیوه طی قرن‌ها، آن است که هر یک از این ملکهای بزرگ، به درجات مختلف، تقریباً نیازی به خارج ندارند. در شرایط مشکل، رعایا می‌توانند رأساً وسائل تغذیه خود را فراهم کنند. وقتی قیمت محصولات تنزل می‌کند، نیازی به

خرید مایحتاج خود، مانند نفت و اشیا دیگر، از خارج ندارند، در این حال می‌توان دستمزد را نپرداخت یا بتعویق انداخت. این طبیعی است که طبقه مالک در برابر پیشرفت و هرگونه دگرگونی مقاومت کند. از قرن ۱۹ تا به حال زمینداران، طبقه ممتاز را تشکیل می‌دهند و زندگی مرفه و راحتی دارند: مدتی از سال را در زمینهای وسیع خود می‌گذرانند، اسب‌سواری می‌کنند، ضیافت‌های بزرگ می‌دهند، شکار و ماهیگیری می‌کنند، و بقیه سال را غالباً به خرج دولت - به عنوان سفیر، قنصل یا سفیر مخصوص - در پاریس، مادرید، رم، نیویورک و واشنگتن می‌گذرانند. مردمی تربیت شده، حامی هنر و غالباً بشر دوست هستند (مانند خانواده ارراس<sup>۱</sup> در پرو)، در پیدایش سلیقه هنری و ادبی دست دارند. هرچند با افزایش اختلاف بین قدیم و جدید آنها دیگر علاقه کمتری به نویسندگان و نقاشان جدید (مدرن) نشان می‌دهند.

این مالکین چنان پابند واقعیهای اقتصادی هستند که حتی اگر به روانشناسی و انطباق خود با دنیای جدید علاقه‌مند باشند نیز، نمی‌توانند خود و کشورشان را از چنگال استعمار برهانند.

همچنین این طبقه در اثر حکومت طولانی، روشن بینی خود را از دست داده است، پونسه<sup>۲</sup>، رئیس‌جمهور پیشین اکواتور، مردی مذهبی و مرتجع و مالک بزرگ، اما باهوش، به من می‌گفت که اصلاحات ارضی و تغییر در شیوه بردگی را ضروری نمی‌داند. البته معتقد بود که دستمزد باید کمی بیشتر شود، چون روستائیان از نداشتن دستگاههای مدرن کوچک ناراحت خواهند شد، و شاید توسعه آموزش نیز تا حدود کمی لازم باشد، ولی نه به اندازه‌ای که آگاهی روستائیان بالا رود. نظریه «پونسه» شبیه به نظریه بعضی از فرمانروایان سیصد سال پیش انگلیس است. این فرمانروایان هیچگونه اشکالی در شیوه «بردگی هفت ساله» مستعمرات امریکائی خود، نمی‌دیدند. تصور داشتند که آموزش خطرناک است، چون تنها، نفرت را در مردم برمی‌انگیزد. در امریکای لاتین کلیسا نیز از همین نظریه پیروی می‌کند، آموزش باید زیر نظر کلیسا انجام گیرد، و تنها برگزیدگان می‌توانند از آن برخوردار شوند.

با وجود همه این بی‌عدالتیها، نظام فئودالی قرن‌ها پا برجا ماند و

1. Herreras

2. Henrique camilo Ponce

سازمان اجتماعی نسبتاً هماهنگی بوجود آورد. اما پس از «استقلال»، استحکام پیشین خود را از دست داد، و امروزه در زیر فشارهای گوناگون در حال ازهم پاشیدگی است. ادامه این نظام با صنعت جدید، گسترش شهرها، افزایش طبقه کارگر مستقل و جنبشهای کارگری و روستائی، دیگر امکان ندارد. با این نظام هرگز نمی‌توان، جمعیتی را که این چنین رو بافزایش است، تغذیه نمود.

جمعیت شهر مکزیکو ۴،۰۰۰،۰۰۰ و از آن «سائوپالو» و بوئنوس آیرس ۷،۰۰۰،۰۰۰ نفر است. امروزه، جمعیت اکثر پایتختها بیش از یک میلیون نفر است. حتی اگر با لقمه نانی هم شده، این جمعیت باید تغذیه شود. بزودی ۶۰۰،۰۰۰،۰۰۰ نفر که تعداد کثیری از آنها جوان هستند در روستا محلی نخواهند داشت. البته برای آنان جایی می‌آفرینند، اما نه از طریق «اصلاحات» که شرایط راسخت ترمی کند. همچنانکه نظام بردگی با جنگهای خونین در کشورهای متحده پایان یافت، دوران نظام گذشته نیز در امریکای لاتین بسر رسیده است. نظام کشاورزی قاره جنوبی امریکا به بن بست رسیده و بهره برداری قدیمی رو به انهدام است.

بیگمان مبارزه وحشتناک و چاره ناپذیر است. شیوه قدیم بسیار قدیمی است و شیوه جدید به اندازه کافی نیرومند نیست، از این رو پیروزی یکی بر دیگری مشکل است.

#### - ۴ -

خطر طرحهای حقیر اصلاحات ارضی از طریق «اتحاد برای پیشرفت»، بیش از فایده آنهاست حتی اگر این اصلاحات بی ضرر باشد با مخالفت تلخ مردم روبرو می‌شود.

این برنامه سبب می‌شود که در برابر زمینهای بی ارزش، بویژه به مالکین بزرگ پول پردازند، و این گنج باد آورده‌ای است برای کسانی که به این اصلاحات احتیاجی نداشتند، و تهدید بی رحمانه‌ای است برای کسانی که به اصطلاح کمک می‌شوند. در هر حال، عده نامحدود خرده مالک - با زمینهای ناچیزی که به آنها واگذار شده و حتی کفاف احتیاجاتشان را نمی‌کند - نمی‌توانند با محصولات تجارتنی کشتزارهای بزرگ رقابت کنند و بازیچه واسطه‌های بی وجدان شده‌اند.

این برنامه اصلاحی، پشتیبان صنایع جدید و تحول شهرهاست. در نتیجه محصول زمینهای حاصلخیز، می‌بایست برای تغذیه شهرهای وسیع مصرف شود، درحقیقت، راه‌حلی که «اتحاد برای پیشرفت» پیشنهاد می‌کند، کهنه‌تر و ارتجاعی‌تر از شیوه زمینداران بزرگی است که در حال مرگند و سرسختانه مقاومت می‌کنند. این برنامه تا حد زیادی مبتنی بر تصور خانواده‌ای روستائی است که بتواند احتیاجات خود را بر آورد. اما چنین خانواده‌ای در اجتماعات صنعتی امکان زیست ندارد، هرچند که در ممالک متحده و امریکای لاتین هنوز چنین خانواده‌هایی با زندگی بسیار محقری، وجود دارند.

مضحک آن است که، پولها به مالکین سیاستمدار می‌رسد، یعنی به همان کسانی که نمی‌خواهند اصلاحات ارضی انجام گیرد و از هرگونه اصلاحی متنفرند و حتی نمی‌خواهند صحبتی از راه‌حل راستین در میان باشد. بجز در حرف، هیچگونه اصلاحی، حتی بسیار ناچیز، انجام نمی‌دهند. چندی پیش، ماروتا<sup>۱</sup> نوشته بود که ترقی نسبی آرژانتین بیشتر به دلیل وسعت سرزمین آن کشور است، تا طریقه بهره‌برداری از زمین. و علت آنکه رشد بیشتری نمی‌کند، وجود انحصارهای کشاورزی است به وسعت میلیونها «آکر» که گاه فقط ۲۵ تا ۳۰،۰۰۰ آکر آن کشت می‌شود.

هیسن<sup>۲</sup> مدتها پیش از جنگ جهانی دوم تأیید کرد و گفت که مالکین بزرگ در دهات وسیع و عقب‌افتاده، اندکی از زمینهای خود را بهره‌برداری می‌کنند و «پس از ۱۲۵ سال رژیم جمهوری، پس‌مانده‌ای از قرون وسطی، برای آینده اقتصاد کشور خطری دائمی هستند». زمینهای قابل کشت و چراگاههای امریکای جنوبی به وسعت زمینهای ممالک متحده امریکاست. اما نویسنده بزرگ سارمیتو<sup>۳</sup> در مقاله‌ای چنین نوشت: از ۱۸۶۸ این کشور محکوم به انهدام بود، چون مهاجرین نمی‌توانستند «یک تکه باغ به بزرگی کف دست، پیدا کنند».

تقسیم آرژانتین هنوز ادامه دارد. در ۱۸۷۹ با جنگ صحرا - که به قیمت زندگی و آتش‌زدن خانه‌های هزاران «بومی» و دهقان تمام شد - ۴۰،۰۰۰،۰۰۰ هکتار زمینهای دولتی و خرده مالکین اشغال شد. مالکین جدید در حاشیه رشد

1. Pedro Marotta      2. Luis F. Heysen  
3. Domingo Taustino Sarmiento

باقی ماندند، هیچ عملی برای بهبود انجام ندادند، با وجود این به شکرانه فعالیت شهر تجارتي بوئنوس آیرس و ساختن راه آهن و اصلاحات اجتماعی دیگر، این مالکین «به میلیونرهای بی تلاش، به قدرت مالی واقعی» بدل شدند. با اینکه طریقه بهره برداری جدید در بسیاری از مزارع کوچک قبلاً بوجود آمده، معهداً تنها در استان بوئنوس آیرس ۷۵ درصد از زمینها هنوز به صورت کشتزارهای وسیع باقی مانده است. «دشت<sup>۱</sup> وسیع و حاصلخیز آرژانتین، چون «ونوس» بی دستی است که مالکیت بزرگ خفه اش می کند». يك پنجم سرزمین آرژانتین در دست دویست هزار مالك است که بعضی بیش از يك میلیون «آکر» زمین دارند.

به علت انحصار کشاورزی، ۷،۰۰۰،۰۰۰، یعنی يك سوم کل جمعیت کشور به بوئنوس آیرس رو آورده اند. و دولت قادر نیست برای آنها آب، مسکن، برق، خیابانهای سنگفرش، وسیله نقلیه، مدرسه و درمانگاه فراهم کند. در اوائل قرن، این شهر زیبا تمام ویرانه های اطرافش را پاك کرده بود و از نظر شهرسازی یکی از بهترین شهرهای دنیا بود. اما امروز کوچه هایش پر از کثافت و زباله است و تمام شهر بویناک است. تنها، پس از «قانون کارگران» خوان پرون<sup>۲</sup> شرایط زندگی، تغذیه، مدرسه، پزشک و دستمزد دهقانان کمی بهتر شد. برای نخستین بار در تاریخ به دهقانان این کشور حق رأی و تشکیل اتحادیه، داده می شد. از این زمان دوران جدیدی در روستا آغاز شد.

اما، اینها نیز کافی نبود. چون از مقدار کمی زمین، سلب مالکیت شد و حکومت اساساً تغییری نکرد. به همین دلیل، دیری نگذشت که آنچه به مردم داده شده بود، دوباره به وسیله دیکتاتورهای «دموکرات»، امریکائیه و ژنرال پدرو آرامبورو<sup>۳</sup> و سپس به وسیله فروندیسی<sup>۴</sup> - بازیچه ارتش و مالکان و کلیسا - باز ستانده شد.

از جنگ دوم بین الملل تا به حال، اشغال زمینها به وسیله مالکین ثروتمند ادامه دارد. سیمهای خاردار تا ارتفاعات زیاد در سنگلاخهای کوههای آند، تا معادن زغال «زمینهای آتش»، تا نقاط دور شمال در چاکو، تا نقاط دور افتاده شمال

1. Pampa

2. Juan Péron

3. Pedro Aramburo

4. Arturo Frondizi

شرقی «بین‌النهرین» پیش رفته است.

بازدید گندرائی از خوخوی<sup>۱</sup>، سالتو<sup>۲</sup>، میسیونس<sup>۳</sup> و توکومان<sup>۴</sup> بخوبی نشان می‌دهد که سوء استفاده از همیشه بیشتر است. دلیل این چنین انحصاری در آرژانتین، مانند ممالک متحده امریکا، رسیدن به سرمایه داری انحصاری پس از تجارت آزاد نیست، بلکه این انحصار پیش از تمرکز صنعت بوجود آمد، پیش از آغاز جمهوری نیز وجود داشت و اکنون سد راه پیشرفت این کشور است. دولت نظامی این کشور بتازگی امتیازات زیادی به سرمایه‌های امریکائی داده است و در نتیجه آرژانتین سرافراز پیشین، طی زمان کوتاهی تبدیل به نوعی مستعمره شده است.

#### - ۵ -

از زمان فرمان مشهور اینتر کولرا<sup>۵</sup> که در سال ۱۴۹۳ از طرف پاپ الکساندر<sup>۶</sup> صادر شد - و بر طبق آن پاپ به پادشاهان کاتولیک اسپانیا و پرتغال فرمان داد که از تمام سرزمینهای اشغال شده دنیای نو نگاهداری کنند - کلیسا بجز موارد استثنائی یکی از ارکان همیشگی دولت است.

در مکزیك، آرژانتین، پرو، اکواتور، همه جا کیشها جزو طبقه مالکان و اشراف هستند، و به عنوان مالک، همیشه سرسختانه با اصلاحات و شیوه‌های نو مخالفت کرده‌اند و همچنان مخالفت می‌کنند.

یادآوری این وقایع، بهیچ وجه حمله به مذهب کاتولیک نیست، اما کلیسا به غیر از فعالیت‌های مذهبی به بسیاری از امور دنیوی می‌پردازد. فقط به‌عشاء ربانی اعتراف و مراسم تقدیس قناعت نمی‌کند، بلکه به داد و ستد می‌پردازد و صاحب زمین و گاه، بانکها و کمپانیهاست. کلیسا دستگاه اقتصادی و سیاسی مسلطی است که حتی حسادت استیل کورپوریشن<sup>۷</sup> را برمی‌انگیزد. کلیسا تا حد زیادی سر نوشت مستعمرات و سپس نخستین جمهوریه‌ها را تعیین کرده است، با انکیزیسیون<sup>۸</sup> مستعمراتی و امپریالیستی، در طی ۲۴۰ سال زندانیان را شکنجه داد، زبان‌شان را

1. Jujuy      2. Salto      3. Misiones      4. Tucumàn  
5. Inter Coelera      6. Alexandre      7. U S. Steel Corporation  
8. Inquisition

برید و املاکشان را مصادره کرد. مجرمان را در میدانهای عمومی آتش زد، این بنیاد مذهبی (انکیزیسیون) به صورت افزار وحشت منظم و پیاپی درآمد تا حافظ تسلط استعماری، فتودالیم کلیسا و غارت زمینها باشد.

«بومیان» یا به زور شمشیر به آئین جدید گرویدند یا برای مرگی تدریجی به معادن تبعید شدند و یا آنها را چون جانوران کشتار کردند.

با اینهمه از جهاتی، کلیسای کاتولیک امریکای لاتین با گذشت تر و حتی گاه سخی تر از پیوریتینهای نیوانگلند<sup>۱</sup> بود، که در آتش زدن، بریدن گوش و کندن چشم تردیدی نمی کردند. اینها با غضب زمینهای شکار بسومیان و قتل عام آنان مسیحیت خود را ثابت کردند. به همین دلیل بیشتر مردم امریکای جنوبی، دورگه و امریکائی - بومی هستند.

کلیسا ثروتی افسانه‌ای بدست آورد. حقوق کشیشها حتی از حقوق متخصصین امریکائی که به مردم «کمک» می کنند بیشتر است. به استثنای روحانیون فرودست، بقیه دستگاه روحانیت نو میدانند بر ضد جنبشهای استقلال طلب جنگیده است. برای ستودن رهبرانی که قبلاً تکفیر شده بودند، پاپ منتظر شد تا پیروزی فرارسد. آنگاه سوکره<sup>۲</sup> شهرت یافت و پاپ چنین گفت: «برای بلیوار پرافتخار خدا را شکر گذارم». کشیشها کوشش کردند تا اروپائیان زاهد، ثروتمند و مالک، حکومت را در دست گیرند. در بسیاری از موارد آنها خود مستقیماً زمام امور را در دست گرفتند و در موارد دیگر برای رؤسای جمهور دعا می خواندند. آنها هنوز در پشت پرده، الهام بخش رؤسای دولتها هستند، از «فروندیسی»، «پرادو»، «پونسه»، «ایدی گوراس»، «استرواسنر» تا آخرین دولت دیکتاتوری جمهوری «دومینیک» که یک کشیش، عضو شورای ارتش آن بود، پشتیبانی کردند. سفیر امریکا می تواند مانع تصویب قانونی اجتماعی شود، چنانکه در ۱۹۴۲ در بلیوی چنین امری پیش آمد و در نتیجه دولت پنااراند<sup>۳</sup> سرنگون و درهای انقلاب برآستی باز شد. اما کلیسا می تواند نتایج مستقیم تری بدست آرد. در ۱۹۳۴ دولت «پرو» به سبب لایحه‌ای قانونی در بساره طلاق، تکفیر و سرنگون شد. در آرژانتین،

۱. Puritain فرقه‌ای مذهبی که در قرن ۱۸ در انگلستان بنیادگذاری شد. م.

۲. Sucre یکی از قهرمانان جنگهای استقلال ونزوئلا است. م.

3. Penaranda

هنگامی که «پرون» در برابر کلیسا قرار گرفت (یا برعکس؟)، کشیشها، ژنرالی را مأمور اخراج او کردند، در اکواتور، کلیسا دولتها را یکی پس از دیگری سرکار آورد و از کار انداخت. در بعضی از کشورها، محاکمه حقوقی هیچ کشیشی، جز در دادگاههای کلیسا، ممکن نیست.

با خواندن رمانهای حورخه ایکاسا<sup>۱</sup> یا «مارطلائی» سیروالگریا<sup>۲</sup> نویسنده پروئی، «مقدس» اثر فدریکو گامبوا<sup>۳</sup>، داستانهای زیبای کارلوس فونتس<sup>۴</sup> مکزیکی معاصر، یا هرمان امریکای جنوب، بدرستی می توان دریافت، چگونه کشیشهای محلی با تسلی دادن روستائیان تهیدست، آنها را استثمار می کنند.

شهر مرتفع کیتو<sup>۵</sup> بر بلندیهای «آند» شگفت انگیز و فقیر است. اکواتور رسماً وقف مسیح شده است و «جمهوری قلب مسیح» نامیده می شود. امیدوار نباشید که بتوانید حتی یک شب را در آنجا راحت بگذرانید. چون تمام ناقوسها در ساعت چهار صبح به صدا در می آیند. و در تمام روز و تا آخر شب زنگ می زنند. مردم هفته ای دو یا سه بار، پیش از طلوع آفتاب در میدان بزرگ گرد می آیند و سرود مذهبی می خوانند. اما مسیح آنها هم مثل ما «شاهزاده صلح» نیست.

گروههای فاشیستی و مذهبی، هر چند یک بار به دهات می تازند و به روستائیان مخالف حمله می کنند. در دوران استعماری، آموزش در دست کلیسا بود و حتی هنوز هم در بعضی از کشورها تعداد مدارس مذهبی خیلی بیش از مدارس دولتی است (مثلاً در «پرو» و «پاراگوئه»). باید پذیرفت که کلیسا امر آموزش را خیلی زود شروع کرد، یک قرن پیش از هاروارد<sup>۶</sup> دانشگاههای بزرگی بنیاد گذاشت. اما هرگز به مردم چیزی نیاموخت (پس از چهار قرن تعداد بی سوادان در اکثر کشورها به زیادی افریقای مرکزی است). کلیسا به کارگران طرز ساختن معابد زیبا را - که بعضی در طی قرنهای به عنوان نمونه معماری باقی خواهد ماند - آموخت، اما ساختن خانه ای تمیز و راحت یا حتی ابتدائی ترین اصول بهداشتی را به آنها نیاموخت. پس از سه قرن استعمار و یک قرن و نیم جمهوری، کلیسای فئودال نتوانست به همه مردم خواندن و نوشتن را بیاموزد، و در نتیجه بدون سواد، نه انتخابات شرافتمندانه وجود دارد و نه صنعت جدید. در اکثر نقاط این قاره، تعداد

1. Jorge Icaza

2. Ciro Alegria

3. Federico Gamboa

4. Carlos Fuentes

5. Cuito

6. Harvard

بی‌سوادان ۶۰ تا ۹۰ درصد است حتی در آرژانتین، آموزش به جای پیشرفت به عقب باز می‌گردد؛ سطح فرهنگ مردم به دوران استعماری باز گشته است. این شرایط را با شرایط کوبای جدید مقایسه کنیم؛ با امکانات محدود، اما با شوق و شور بی‌سوادی از میان برداشته شد، نه در چهار قرن، بلکه دقیقاً در یک سال. به استثنای چند هزار پیر و بیمار، بقیه نوشتن و خواندن آموختند. در اتحاد مقدس «برای پیشرفت»، برنامه ده ساله‌ای در نظر گرفته شده است که تدریجاً از مقدار بی‌سوادان کاسته شود. سرانجام، پس از یک سال کنکاش پیشنهاد شده است. آن‌هم به عنوان آزمایش - از ۸۰ تا ۱۵۰ میلیون دلار برای آموزش به ۱۹ کشور، یا حداقل به هر کشور ۴،۲۱۰،۰۰۰ دلار پرداخت شود. چون تقریباً ۱۵۰ میلیون بی‌سواد در امریکای لاتین وجود دارد، از این مبلغ به هر نفر یک دلار می‌رسد، که حتی برای آموختن الفبا هم کافی نیست. برای ۷،۰۰۰،۰۰۰ جمعیت نیویورک یک میلیارد دلار در سال خرج می‌شود، که تازه کافی نیست. چون هنوز بعضی از مدارس در کومه‌ها هستند. چه کسی را مسخره می‌کنند؟ «اتحاد برای پیشرفت» حتی اگر صمیمانه کار کند باز هم افزایش بی‌سوادان بیش از تعدادی است که آن اتحاد می‌تواند باسواد کند.

مبالغ عمده کمک امریکا به شرکتها و مدارس کاتولیک امریکای لاتین، برای کمک به مردم نیست، بلکه برای حفظ قدرت کلیسا و جلوگیری از پیشرفت و تأمین سرمایه‌گذاری خصوصی است. اخیراً، امریکا ۳،۰۰۰،۰۰۰ دلار به انجمن خیریه کاتولیک «پرو» و میلیونها دلار به یک ایستگاه رادیسوئی کاتولیک در کلمبیا، پرداخت تا عاملین کوبائی «سیا» بتوانند براحتی تبلیغ کنند.

## - ۶ -

ارتش که در مستعمرات اسپانیائی وسیله قدرت بود، پس از استقلال نیز همچنان باقی ماند. فرماندهی ارتش گاه در دست ژنرالهایی بود که سابقاً اسپانیائی بودند، مانند اگوستین ایتوربیده<sup>۱</sup> در مکزیک. در هر ج و مرج اوایل کار، ژنرالها مقام مهمی در سیاست بدست آوردند، دیری نگذشت که افتخارات ارتش آزادی بخش از یادها رفت و مردم غرق بدبختی نیز دیگر از تحسین آن خسته

1. Agustin Iturbide

شدند. پس از ده یابست سال جنگ مسلح، تقریباً تمام کشورها ویران شد، گاه مانند شیلی جنگ تا هشت سال پس از استقلال ادامه داشت. چون برای حفظ جزیره شیلوئه<sup>۱</sup> اسپانیاییها، دزدان و آدم‌کشان را به منظور غارت و آتش‌زدن مزارع به آنجا می‌فرستادند. برقراری تجارت میان دنیای نو و کشورهای دیگر مشکل بود (هرچند که قبلاً از طریق قاچاق روابطی با خارج داشتند). کشت دوباره مزارع، ایجاد صنعت و حفظ صلح مشکل بود. پیش از انجام هر یک از این امور، این کشورها دوباره به وسیله ارتش داخلی خودشان اشغال شدند و مزارع دائماً به وسیله سربازان گرسنه غارت می‌شد.

ژنرالهایی که جای اسپانیاییها را گرفته بودند، مظهر زور و ستم شدند و ارتش به صورت دستگاهی وحشتناک درآمد. بعدها ارتش به صورت بدترین رنج‌زندگی سیاسی و اجتماعی، غده‌ای بدخیم و خطرناک شد و امروز هم با کمک امریکا این حقیقت تأیید می‌شود. برزیل در ۱۹۶۵ این غده را با ۳۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار تغذیه کرد. حانیو کوادرو<sup>۲</sup> رئیس جمهوری که خوش آیند امریکا نبود، از کار برکنار شد، اما به شکرانه تظاهرات مردم، اعتصابات و نارضائی بسیاری از حاکمین و دودستگی در داخل ارتش، از کودتای نظامی پیشگیری شد. در «پرو» بیش از ۲۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار در سال خرج شد تا ارتش در ژوئیه حکومت را در دست گرفت. همه این کارها به نام «دفاع از قاره» انجام می‌گیرد. این برای کارخانه‌های اسلحه‌سازی ممالک منحدۀ امریکا سود بسیاری در بر دارد. طبق برآوردی که شده ۹۲ درصد کمک ارتش امریکا و سرمایه‌ای که برای حکومت‌های محلی مصرف می‌شود، دوباره به خود ممالک متحدۀ امریکا بازمی‌گردد. این غده سرطانی چنان وخیم شده که کمر کشورهای امریکای جنوبی را شکسته است. در ۱۹۵۷ مجموع کمک ارتش امریکا ۳۲،۰۰۰،۰۰۰ دلار بود و در نتیجه مصرف داخلی، خود به خود افزایش یافت. در همین سال، کشورهای امریکای جنوبی مبلغ ۹۲۷،۰۰۰،۰۰۰ دلار خرج کردند. در ۱۹۶۰، هنگامی که کمک ارتش امریکا کلاً ۶۷،۰۰۰،۰۰۰ دلار بود، خرج این کشورها به ۴۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار رسید. (رجوع شود به کتاب رودنی اریسمندی<sup>۳</sup> در «برنامه کندی و امریکای لاتین»). بدین ترتیب امریکای جنوبی بیش از مبلغی که به عنوان کمک‌های اجتماعی،

1. Chiloe

2. Janio Cuadro

3. Rodney Arismendi

در چهار چوب «اتحاد برای پیشرفت» دریافت کرده است، برای جنگ خرج می‌کند.

كَمْ ممالك متحدهٔ امریکا، در سالهای پس از جنگ به پشتیبانی از نقش سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ارتش بود، و امروز مانع آزادی ملتها شده است. درحقیقت، آرژانتین به شرایط اولیه فرمانروایان با قدرت بازگشته است. چندی پیش رئیس جمهور قبلی کلمبیا، ادواردو سانتوس<sup>۱</sup> از دولت امریکا درخواست کرد که از مسلح کردن سپاهیان ممالک امریکای جنوبی بازایستد. در این کشور ارتش طی ده سال اخیر ۳۰۰،۰۰۰ نفر را کشته است، زمینها را غصب و مزارع را ویران و غارت کرده است. «سانتوس» می‌گوید: «کشورهای ما، از طرف ارتش اشغال شده‌اند. از طرف ارتش خودمان». سرانجام این جمهوریها به معنای واقعی کلمه، از آن ژنرالها شدند، کاخهای مرمر، زمینهای وسیع و سرمایه دولت را در دست گرفتند. همچنانکه اوسکار افرن<sup>۲</sup> در باره ارتش اکواتور می‌نویسد: «اکثر نظامیان هزینه ارتش را چنان مصرف می‌کنند که انگار از آن خودشان است، اینها با سربازگیری جعلی، با تقلب در هزینه حفاظت سربازخانه‌ها و جنس و قیمت لباس سربازان ملت را غارت می‌کنند». فرماندهان «صاحب‌زندگی و مال مردم هستند»، صاحب مطلق تمام چیزهایی هستند که «دولت به آنها واگذار کرده است» بطوری که حتی سربازان را به کار کشت در زمینهای خود یا دوستانشان وامی‌دارند. در سراسر امریکای لاتین، مشاغل، قراردادهای، امتیازات، سرمایه و قدرت دولت طعمه افسران حریص و ژنرالهاست.

ارتش اکواتور در ۱۹۶۱، به تحریک يك سرهنگ امریکائی، رئیس جمهور اروسمنا<sup>۳</sup> را مجبور کرد با کوبا قطع رابطه کند. در زمان «باتیستا» درآمد بلیتهای بخت آزمائی متعلق به سرهنگانی بود که آخر هر هفته برای دریافت ده درصد از درآمد، کیف به دست ظاهر می‌شدند. جوایز بزرگ هم میان ژنرالها و سیاستمداران تقسیم می‌شد. افسران، برای غارت بیشتر، غالباً مردم را به شورش تحریک می‌کردند و با سرکوب کردن آنان، نه تنها بهره بیشتری بدست می‌آوردند، بلکه دولت نیز به وجود آنان نیاز بیشتری می‌یافت.

1. Edwardo Santos  
3. Arosemena

2. Oscar Efrén

سالها پیش، درمکزیک پس از گذشتن از کوههای مرتفع سیئرا مادره<sup>۱</sup>، سینالوا<sup>۲</sup> و دورانگو<sup>۳</sup>، یک شب به ده میلپاورده<sup>۴</sup> رسیدم. سربازان پس از گفتن «سیاهی کیستی؟» مرا دستگیر و به محل فرماندهی بردند. در آنجا سرهنگی به من گفت: «بخت با شما بود، چون امشب هواداران «پانچوویا» به ما حمله می کنند و من دستور داده ام که به سوی هر بیگانه ای شلیک شود».

پیش از سپیده دم، هواداران «ویا» به شهر حمله کردند و جنگ در تمام روز ادامه داشت. مردم با آرامش به کارهای روزانه شان مشغول بودند. زنان با دیگهای روی سرشان از میان گلوله ها می گذشتند و به سوی رودخانه می رفتند. در آنجا ظرفهایشان را می شستند، درست مثل اینکه اصلاً جنگی در میان نیست.

با وجود فشنگهای زیادی که مصرف شده بود، ظاهراً هیچکس زخمی نشد. شب، دستور آتش بس دادند. نیمی از شهر را به هواداران «ویا» واگذار کردند، بشرطی که روز دیگر شهر را تخلیه کنند. در آن شب، هر دو دسته سرمست به کوجها ریختند و فریاد می کشیدند: «مرگ بر بیگانگان»<sup>۵</sup>. اما در محوطه ای به شعاع ۵۰۰ میلی، من، تنها بیگانه بودم. سرانجام راه حلی پیدا شد، فردای آن روز، هواداران «ویا» بامقدار زیادی تفنگ و فشنگ که ازارتش خریده بودند، شهر را ترک کردند.

بدین ترتیب، در این استان، جنگ و دسته بندی ادامه داشت و ظاهراً ونوسیانو کارانسا<sup>۶</sup> قادر نبود، در سرزمین خود صلح برقرار کند. در امریکای لاتین برای فروشندگان اسلحه همیشه این خطر وجود دارد که با همان اسلحه ای که فروخته اند، کشته شوند. زمانی که فرانسویان برای دست یافتن به وراکروس<sup>۷</sup> و پوئبلا<sup>۸</sup> یک سال در مکزیک جنگیدند، به این حقیقت پی بردند.

اسلحه ای که امریکا به مکزیک و نیکاراگوا می فرستاد، سرانجام به دست

1. Sierra Madre    2. Sinaloa    3. Durango    4. Milpa Verde  
 ۵. در متن به اسپانیائی آمده: gringos  
 6. Venustiano Carranza    7. Vera Cruz    8. Puebla

همرزمان ساندینو<sup>۱</sup> افتاد و بسیاری از افراد نیروی دریائی امریکا با آن کشته شدند. همزمان کاسترو در «سیرا مائسترا» مسلسل، تفنگ و سلاحهای دیگری را که امریکا به «باتیستا» داده بود یا می خریدند و یا به تصرف درمی آوردند. قیمت این سلاحها (تمام محمولات يك قطار) به يك ميليون دلار می رسید. مهاجمین «سیا» در خلیج خوکهها با همین سلاحها کشته شدند. اما تا آخرین دقایق دستگاههای تبلیغاتی واشنگتن به غلط وانمود کرد که این سلاحها نیز - مثل اسلحه‌ای که ۲۵ سال پیش «ساندینو» بدست آورده بود - روسی است. سلاحهایی که چریکهای گواتمالا و اکواتور، امروزه از آن استفاده می کنند، از کوبا نیامده است، سلاحهای امریکائی است که برای دفاع از قاره به دیکتاتورها داده می شود یا ذخیره‌های «یونایتد فروت» است که بنا به گفته دولت در سال ۱۹۵۴، زمان برکنار شدن «آر بنز» انبار شده است.

«خوارس» پیش از برکنار شدن از صحنه سیاست و در زمان سرکوبی نخستین شورش «دیاس»، با زبانی که گویای شرایط اکثر کشورهای امریکای لاتین بود - پس از آن این کشورها کاملاً در دست مشاورین نظامی امریکا افتاد - چنین می نویسد: «اصول نظامی کهن، با اندام زشت خود پیاخته... و می خواهد کاری را که به قیمت چهارده سال فداکاری تمام شده است، از میان بردارد، و به آن زمانی که انقلاب تنها به معنی تعویض افراد بود، بازگردد. مضحک تر آنکه خود را مدافع قانون نیز می داند.

در حقیقت، این است تاریخ کنونی آرژانتین پس از يك قرن. تاریخ معاصر پاراگوئه، اکواتور، پرو، کلمبیا، ونزوئلا و تمام کشورهای امریکای مرکزی (شاید به استثنای کوستاریکا)، هایتی و دومینیک نیز این چنین است.

### - ۷ -

بخوبی دیده می شود که شالوده سیاسی و اجتماعی امریکای لاتین تا چه اندازه قرون وسطائی است. هر چند طبقات ممتاز و ممالک متحدۀ امریکا برای ادامه آن نومیدانه در تلاشند، اما این نظام به بن بست رسیده است. هر دلاری که به عنوان «اتحاد برای پیشرفت» خرج می شود، به خاطر پشتیبانی از رژیمهای

قدیمی و ادامه حیات آن است، اما این تلاش، احساسات انقلابی مردم را عمیق تر می کند، تمایل مردم به استقلال و آزادی شدیدتر می شود. نقشه های امریکا با تبلیغات، پول، مشاورین نظامی و بامبالغی که به کلیسا پرداخت می شود، تنها می تواند چندسالی از طغیان پیشگیری کند. اما این نقشه ها سرانجام با سرنگونی شومی همراه خواهد بود.

در حقیقت، این نوع مصرف دلار، خشمهای تازه ای برمی انگیزد و در کمونیست شدن مردم حتی از تبلیغات شوروی هم مؤثرتر است.

ادواردو سانتوس<sup>۱</sup> رئیس جمهور پیشین کلمبیا، به مخالفت با اصول نظامی امریکا چنین می نویسد: «آنچه می بایست در برابر کمونیسم از آن دفاع شود، آزادی است. اما، چون این آزادی را از ما گرفته اند، دیگر چیزی برای دفاع باقی نمانده است. از این راه، مخالفین درها را به روی کمونیسم باز می کنند». درحقیقت، روحیه آزادیخواهی که به علت جنگهای استقلال پدید آمد، هرگز از میان نرفته است. نیروهای تازه ای در کار است، پس از رهایی از یوغ اسپانیا، مبارزاتی که يك قرن تمام پس از استقلال ادامه یافت وضع متزلزلی بوجود آورد، در بعضی از کشورها بغلط این تصور را پیش آورد که جمهوریهای تازه، قادر نیستند بر خود حکومت کنند. ولی حقیقت این است که مردم فرصت حکومت کردن نیافتند، چون هنوز برای بدست آوردن آن مبارزه می کردند. تفنگها در دست مالکین و کشیسهائی بود که زمام امور را در دست داشتند. از این رو، مبارزات مردم غالباً بیحاصل بود، زیرا تلاش آنها بخصوص برای بتصویب رساندن قسوانین خیالی بود که بر روی کاغذ زیبا می نمود، اما باحقیقت رابطه ای نداشت، آنها برای بدست آوردن یا نگاهداری حق رأی و آزادی می کوشیدند. شرایط اقتصادی توده مردم و فقدان بهداشت و آموزش نیز از دلائل به ثمر نرسیدن این مبارزات بود. خوزه مارتی<sup>۲</sup>، بانی استقلال کوبا در این مورد چنین می گوید: «کشوری که بدون آزادی اقتصادی، فقط به آزادی سیاسی دست یابد، سرانجام همه آزادیها را از دست می دهد. اما ملتی که به آزادی اقتصادی دست یافت، می تواند به حیات ادامه دهد و سرانجام به آزادی سیاسی نیز دست یابد».

در واقع می توان این دو نوع آزادی را از هم جدا دانست. این همان

1. Eduardo Santos

2. Jose Marti

چیزی است که مردم امریکای لاتین کم کم به آن پی می‌برند. تنها در تعداد کمی از کشورها، انتخابات حقیقی وجود دارد. غالباً، این حق منحصر به چند نفری است که حافظ حقوق اقلیت فئودال هستند. با فرارسیدن حقیقت، مانند ۱۹۶۲ در آرژانتین، زمانی که مردم به سخن می‌آیند، تنها موقعی به منافع آنها احترام گذاشته می‌شود که با منافع طبقه ممتاز و بخصوص با منافع ارتش هماهنگ باشد.

آن روزی که انقلاب تنها راه حل باشد، فرا می‌رسد. خیلی پیش از اینها، از قرن ۱۸، آغاز دوران صنعت و شکل‌های جدید تجارت در اروپا، جنگ و انقلاب‌های وحشتناکی بوجود آمد. تمام انقلاب‌ها، یعنی انقلاب امریکا، فرانسه و امریکای جنوبی نشانه سرمایه‌داری جدیدی بود که روابط میان دولت‌ها را بدتر کرد و در داخل دولت‌ها اختلافات شدید بوجود آورد. در اثر جنگ داخلی ممالک متحده امریکا، منطقه صنعتی شمال بر جنوب فئودال که اشراف آن با پیشرفت مخالفت می‌کردند، دست یافت. اگر بگوئیم این دگرگونی انقلابی در امریکای لاتین شکلی دیگر دارد، شاید درست بنظر نیاید. در حقیقت با اینکه فئودالیسم عمیقاً ریشه دوانده است، ولی بتدریج که فشار افزایش می‌یابد و نیازمندی‌های آینده نزدیک برآورده نمی‌شود، بی‌ثباتی آن آشکار می‌شود.

صنعتی شدن کشورهای عقب‌افتاده جنوب امریکا، از صنعتی شدن انگلستان و ممالک متحده امریکا مشکل‌تر است. مشکل سرمایه‌داری اروپا نسبتاً آسان بود. می‌بایست همه یا بخشی از نظام فئودالی، روشها و روابط اجتماعی آن منهدم شود. می‌بایست با عوام‌فریبی بر مردمی که به شهرها روی می‌آوردند نظارت کرد و بازار آن سوی دریاها و مستعمرات را بتصرف درآورد.

در ممالک متحده امریکا، کار از این هم آسانتر بود. تنها در سواحل شرقی آثاری از فئودالیسم باقی مانده بود. این سواحل سرزمین آزادی بود که امکان غارت و توسعه منابع وسیع آن وجود داشت. برای صنعتی کردن امریکای لاتین - که بسیارهم دیر شده - مشکلات زیادی وجود دارد. این مشکلات فقط به علت مبارزه برضد مؤسسات فئودالی نیست، بلکه در این مستعمرات، سرمایه‌داری از فئودالیسم پشتیبانی می‌کند و درحفظ آن می‌کوشد. تا به حال، مقدار کمی از منابع جدید امریکای لاتین بازار خارجی یافته است و چون قدرت خرید در شیوه

کشاورزی عقب افتاده، بسیار کم است، امکان دارد این صنایع در نطفه خفه شوند. در عین حال، این کشورها باید با تکنیک جدید و اجناس ارزان قیمتی که در کشورهای مقتدر به مقدار زیاد تولید می شود، رقابت کنند. با همه این مشکلات سرانجام زمانی فرا می رسد که جنبشهای کارگری به صورت تشکلی وارد کارزار شوند (صاحبان صنایع در يك قرن پیش، یعنی پیش از اینکه سرمایه داری ریشه بدواند، احتیاجی نداشتند به این امر پردازند).

اگر صنعتی کردن و افزایش تولیدات مصرفی در کشورهای امریکای لاتین وابسته به تجارت آزاد و سرمایه خسارچی باشد، مسلماً اقتصاد این کشورها فرو می ریزد. حتی در کشورهای صنعتی «تجارت آزاد» همیشه به معنی اتحاد میان دولت و مؤسسات خصوصی است. یعنی تعیین نرخ، تقسیم مجانی زمین و معادن، کمک هزینه های مخصوص، تعیین مالیات، افزایش کشتیهای جنگی برای بازاریابی در خارج و نیز خرید اسلحه که در عصر ما بحدی رسیده که تقریباً همه صنایع مبدل به اسلحه سازی شده است، بطوری که اگر ارتش نباشد صنعت از بین می رود. در کشورهای نیمه مستعمره امریکای جنوبی، سرانجام راه حل احتراز ناپذیری پیدا شد، یعنی صاحبان صنایع مستقل محلی، بدون رابطه با دولت، مستقیماً با بعضی از ارتشیان متحد شدند. در مکزیک به سال ۱۹۲۶ در زمان الیاس کایس<sup>۱</sup> برای نخستین بار شیوه جدید استقلال اقتصادی و آزادی مستعمرات (اگر بتوان چنین گفت) بوجود آمد. برنامه ریزیها و نقشه های ابتکاری هم در دست مؤسسات خصوصی وهم در دست دولت بود. حزب ملی انقلاب نیز در همین زمان ایجاد شد. ژنرالها و متنفذین به صاحبان صنایع بدل شدند. خود «کایس» یکی از تولید کنندگان چراغهای الکتریکی، لاستیک و اجناس دیگر بود. جانشین او، ژنرال رودریگس<sup>۲</sup>، یکی از بزرگترین مقاطعه کاران و میلیاردرها بود.

اتحاد عجیبی، از يك سو میان دهقانان و کارگران و از سوی دیگر میان صاحبان صنایع بوجود آمد. لومباردو تولدانو<sup>۳</sup> با صاحبان صنایع قراردادی ده ساله بست و متعهد شد بر ضد صنایع «مکزیک» اعتصابی برآه نیندازد. باشعار «نخست میهن را بسازیم!» همه اعتصابات بر ضد مؤسسات بیگانه بود و «بانکی

1. Plutarco Elias Calles

2. Abelardo Rodriguez

3. Lombardo Toledano

گوهوم<sup>۱</sup> شعار مرسوم بود. از نرخ حمل و نقل به وسیله راه آهن و کشتی و همچنین از مبلغ مالیات صنایع محلی که به بیگانگان تعلق نداشت، به مقدار زیاد کاسته شد، نرخهای جدیدی وضع شد و ۵۱ درصد از مجموعه صنایع، به خود مکزیکیها تعلق گرفت.

در مکزیك حتو لیو و ارگاس<sup>۲</sup> به شکل مستقیم تری عمل می کرد. اگر به عقیده او به کارخانه مواد شیمیائی احتیاجی بود، نخست صاحبان صنایع خصوصی را خبر می کرد و برای ایجاد کارخانه به آنها امتیازات مالیاتی یا امتیازات دیگری می داد، اگر هیچ سرمایه داری پیشنهادات او را نمی پذیرفت آن وقت پیشنهاد می کرد که شرکتی مختلط دولتی - خصوصی تشکیل شود. اگر باز هم هیچ مؤسسه خصوصی این پیشنهاد را نمی پذیرفت، سرانجام کارخانه را به حساب دولت می ساخت. این شعار همیشگی او بود: «بر آوردن نیازمندیهای برزیل در کوتاهترین مدت». مجموعه صنعتی و عظیم «سائوپالو» تا حد زیادی حاصل نبوغ و فعالیت و سیاست «وارگاس» است. او اهل تئوریهای خشک نبود، بلکه درخت را از میوه اش باز می شناخت. بعدها کوشیدند شیوه های دیگری شبیه به آن ایجاد کنند، مثلاً در شیلی به پشتیبانی دولت و مجموعه صنعتی فومنتو کور - پوریشین<sup>۳</sup> را برای افزایش تولید بوجود آوردند، که تا به حال نسبتاً نتیجه خوبی داشت، اما اکنون با دخالت امریکا و برنامه های «مشکل» آن رو به زوال است.

تا پیش از انقلاب کوبا خوان پرون<sup>۴</sup> در آرژانتین سرمشق بارزی بود و آرژانتین را به سوی ترقی و بیطرفی، استقلال اقتصادی، اتحاد میان کارگران و صنایع محلی، پیش برد. «پرون» شرکتهای انگلیس و امریکا را دوباره خرید و قرارداد با انگلیس را که برای نظارت بر صنایع و نرخها، بسته شده بود لغو کرد. در عین حال برای از میان بردن مالکین و دامداران بزرگ، جنبشهای دهقانی بوجود آورد. برای فروش غلات، انحصار ملی ایجاد کرد و درآمد آن اساساً برای ساختن کارخانه های جدید مصرف می شد. در عین حال توانست شرایط سودمندی در کنسرسیوم امریکا و انگلیس - که تا آن زمان در آرژانتین با مشکلات زیادی همراه بود - برای فروش گوشت بدست آورد.

1. Yankee go home

2. Getulio Vargas

3. Fomento Corporation

4. Juan Perón

مطبوعات آمریکا و تعداد زیادی از مطبوعات آرژانتین «پرون» را به فاشیسم یا کمونیسم متهم می کردند (در فحش دادن هم مثل هر چیزی دیگر مدعوض می شود). «پرون» خواستار نوعی ناسیونالیسم و بی طرفی و جانبداری از صنایع، و طرفدار کارگران و دهقانان بود. علت شکست او، از طرفی پیش بینی نکردن وقایع بین المللی بود و از طرف دیگر، زمانی که منابع نفتی کشور را برای مصالحه به آمریکا واگذار کرد، هواداران آرژانتینی خود را از دست داد.

پس از سقوط او از میزان تولید کاسته شد، زیرا سیاست رژیم جدید آزاد گذاشتن مالکین و بازرگانان بین المللی بود، به نفع سرمایه گذاری خارجی و به ضرر سرمایه داری داخلی. بازگشت ارتشیان به حکومت مترداف بود با سیاست ضد کارگری و از میان بردن تشکیلات دهقانی. برنامه مشکلی که به درخواست آمریکا و از طریق صندوق بین المللی پول بر مردم تحمیل شد، تهدستان رافقیرتر کرد و بیکاری و کساد دائمی بوجود آورد. با این برنامه، آرژانتین به سوی گذشته، اضمحلال سرمایه و زوال اقتصادی سوق داده شد. چنین بنظر می رسد که آرژانتین رو به انهدام است.

اما نیروهای تازه ای در نوسازی قاره می کوشند: دوران انقلاب صنعتی و انقلاب الکترونیکی فرا رسیده است. پدیده افزایش جمعیت در همه کشورها شرایط خطرناکی ایجاد کرده است. برنامه های محقر ساختمانی و آموزشی یا اصلاحات کشاورزی ناچیز و «تغذیه برای صلح» هیچیک مایه ایجاد نیروی تولیدی نیستند. اینها فقط مایه نظارت پرخرج و افزایش وامهائی است که کشور قادر به تحمل آن نیست. ظرفیت تولیدی این کشورها به نسبت تحولات آن پیش نمی رود. کاهش قیمت مواد اولیه (به نسبت کالاهای صنعتی) برای مردم طاقت فرساست. با اینهمه، میل به زندگی راحت و آراسته و مصرف کالا دائماً افزایش می یابد. دویست میلیون جمعیت (که در اواخر قرن به ۶۰۰ میلیون می رسد)، دیگر حاضر نیست با درآمد کمتر از سالی چند صد دلار زندگی کند. این مشکلی است که «اتحاد برای پیشرفت» بهیچ وجه قادر به حل آن نیست.

شاید هیچکس قادر به حل آن نباشد. لازم است که مردم فعالیت و مبارزه را آغاز کنند. آمریکای لاتین در حال انقلاب است. بازگشت به عقب امکان ندارد.

بزرگترین نویسنده مکزیکی، کارلوس فونتس<sup>۱</sup> قرار بود در ۸ آوریل ۱۹۶۲ برای مذاکره در باره اتحاد با ریشارد گودوین<sup>۲</sup>، معاون دولت و وابسته امور امریکای لاتین، به امریکا سفر کند. اما در آخرین دقائق اجازه ورود به ممالک متحده را به او ندادند. با این کار خود امریکائیا ضرر کردند: چون آنچه «فونتس» برای گفتگو در نظر داشت، نه تنها برای وزارت خارجه، بلکه برای یکایک امریکائیا مهم بود. در ممالک متحده امریکا هیچکس جرأت خواندن سخنان او را ندارد، اما در سرتاسر امریکای لاتین سخنان او منتشر شده است. او چنین می گوید: «امریکائیا! بیائید کوه فکری روشنفکرانه جنگ سرد را کنار بگذارید و کمی آن سوتر را نگاه کنید، ببینید ما مردم دنیای عقب افتاده، گرسنه، انقلابی به کجا می خواهیم برویم. ما باشما فرق داریم، فقط در ولایت خودتان نماینده سعی کنید تا گوناگونی دنیا را بفهمید. ما می خواهیم مانند دوستان صادق و نه بردگان ستم دیده گرسنه ونادان، با شما همزیستی داشته باشیم. ما می خواهیم شما را از سرنوشتی بدتر از آن بردگان، یعنی سرنوشت اربابان برهانییم. حرفهای مرا بفهمید: امریکای لاتین نمی خواهد یکی از حومه های کشور شما باشد. ما راه خود را در جهان باز می کنیم. نخستین گامی که باید برای همکاری بردارید، احترام به تحولات انقلاب کشور ماست. امریکای لاتین راه خود را می شناسد. دوستان امریکای شمالی، بدانید که هرگز این دو بیست میلیون مردم از حرکت باز نمی ایستند».

1. Carlos Fuentes

2. Richard F. Goodwin

برای جشن صدمین سال استقلال مکزیك - ۱۵ و ۱۶ دسامبر ۱۹۱۰ - (که مصادف با هشتادمین سال تولد دیکتاتور بود) «پور فی ریو دیاس» آخرین کار باشکوهش را انجام داد. بیست میلیون پسون<sup>۱</sup> خرج آرایش شهر شد. در این جشن نقشه‌های زیادی اجرا شد: يك درمانگاه امراض روحی ساختند، نخستین سنگ زندان سن هرونیمو آتلیکسکو<sup>۲</sup> را نهادند، ایستگاه زلزله سنج تاکو با یا<sup>۳</sup> را بنا کردند و در میدان دینا مارکا<sup>۴</sup> مجسمه جرج واشنگتن را برافراشتند. تنها اشتباه آن بود که اندکی پیش از این وقایع، مردم اقامتگاه «دیاس» را با سنگ و پرتقال بمباران کردند.

در این جشن باشکوه، سیاستمداران و بزرگان همه کشورها گرد آمده بودند. پادشاه اسپانیا، پیراهن مارلوس<sup>۵</sup> آزادی بخش را باز پس فرستاد. فرانسویان که «دیاس» در «پوئبلا» چنان دلیرانه با آنها جنگیده بود، کلیدهای شهر مکزیك را پس دادند.

1. Peso واحد پول مکزیك. م.

2. San Geronimo Atlixco  
5. Marelos

3. Tacubaya      4. Dinamarca

چراغانی، طاقهای گل، مراسم پذیرائی، موسیقی، رقص، نمایش، ضیافت جشنهای یادبود، گردش، نمایشهای تاریخی، سخنرانی و باز هم سخنرانی! يك دسته تمثیلی بزرگ تاریخ مکزیك را از زمان مونتئوما<sup>۱</sup> تا امپراتوری ایتورییده<sup>۲</sup>، نشان می‌داد. پنجره‌ها و ایوانها همه پر از گل و پرچم و تزئینات بود. ریاست عالی تظاهرات اصلی با رئیس جمهور پیر بود. لباس پرزرق و برق و یقه برگردان او چنان در جواهرات قیمتی که سلاطین دنیا به وی هدیه کرده بودند، غرق شده بود که بزحمت می‌توانست راست بایستند. در سخنرانیها و مقالات بی‌انتها، از «دیاس» به عنوان بزرگترین قهرمان تاریخ مکزیك، بلکه قهرمان سراسر امریکا و مرد بزرگ دنیای نو، یاد می‌کردند و نام «شاهزاده صلح»، «میهن پرست بی‌همتا»، «پدر ملت»، «آفریننده ثروت و عظمت ملی» بر او می‌نهادند.

مراسم با تشریفات باشکوه و ستایش و مجلس رقصی که رئیس جمهور و بانو، سرپرستی آن را پذیرفته بودند، پایان یافت و دیاس به نام نجات دهنده و شاهزاده مکزیك، مفتخر شد. آنچه در بالا آمد سخنان هنری لین ویلسون<sup>۳</sup> سفیر امریکا بود که با بدترین عناصر حزب جمهوریخواه و با قدرتمندترین مؤسسات امریکائی زد و بند داشت.

طبقه ممتاز بروی آتشفشان مکزیکی گرسنه و ستم‌دیده می‌رقصید. بعضی از افراد خوشبین، باور نمی‌کردند که این خشم هرگز طغیان کند، بویژه با وجود سربازان «دیاس»، این روستائیان خوشبخت با کلاههای پهن که «نخست می‌کشند، سپس بازجوئی می‌کردند» خاصه با وجود دلارهای روزافزون امریکائی‌ان هنوز نمی‌دانستند که افزایش دلار و شرکتهای بیگانه، آتش طغیان و جنگ را شعله‌ور می‌کند - چنین طغیانی دیوارهای کهنه و عادات و رسوم را ویران می‌کرد. در اجتماعات فئودالی همیشه وجود دلار پیام‌آور انقلاب است و از هر «عامل» کمونیستی مؤثرتر است.

اما، این امر در آن زمان هنوز روشن نبود. از تمام آمارهای تولید و تجارت «پیشرفت عالی» کشور آشکار بود. در نتیجه هیچکس به تظاهرات و نارضائیها، توجهی نداشت. چرا داشته باشد؟ در عرض سی سال، بودجه کشور از بیست

1. Montézuma

2. Iurbide

3. Henry Lane Wilson

میلیون به صد میلیون دلار و میزان تولیدات از ۵ میلیون به ۱۹۶ میلیون رسیده بود. زمانی که «دیاس» حکومت را در دست گرفت، هیچگونه صنعتی وجود نداشت. اکنون کارخانه‌های ریسندهی، پالایشگاه، کارخانه‌های فولادسازی، کاغذ، صابون، آبجوسازی ایجاد شده است. تولید طلا و نقره از ۲۵ میلیون دلار به ۱۶۰ میلیون دلار افزایش یافته است. طبیعتاً، طلا و نقره و محصولات معدنی به خارج فرستاده می‌شود، اما مقدار باقی مانده، برای پرداخت ۲۵ سانتیم مزد روزانه و پرداخت مالیاتهای کم کافی است.

پیشرفت تولید برآستی جالب توجه است. خطوط راه آهن در سراسر کشور ساخته شده است. یک روز لردو د تشارا رئیس جمهوری که «دیاس» از کار برکنار کرد، چنین می‌گفت: «بیچاره مکزیك، با ممالک متحده به این نزدیکی و با خدا به آن دوری!» او با اتصال راه آهن مکزیك، به خطوط آهن آمریکا از میان صحرای شمالی مخالفت کرده بود، چون بخوبی می‌دانست که کشور حریص شمالی باز هم مقدار زیادتری از سرزمین مکزیك را بزور اشغال می‌کرد. اما خطوط راه آهن تاسا<sup>۱</sup> ریوگرانده<sup>۲</sup> و مناطق جنوبی و تا رودخانه سوچیاته<sup>۳</sup> در مرز گواتمالا، کشیده شد، در عوض تاسون<sup>۴</sup>، سفیر آمریکا بابدست آوردن امتیازات زیاد، توانست یو - اس بانکینگ کمپانی<sup>۵</sup> و پان امریکن ریل رود کمپانی<sup>۶</sup> را بنیان گذارد. در حالی که این پیشرفتهای درخشان انجام می‌گرفت، کشاورزی باشیوة فتودالی و بردگی درمانده شده بود و قادر نبود شهرهای در حال توسعه را تغذیه کند، تا جائی که گندم، ذرت و دام و غیره را به قیمت‌های بسیارگران از خارج وارد می‌کردند و مردم نیمه جان و گرسنه امکان خرید نداشتند.

## - ۲ -

اندکی پیش از جشن صدمین سال استقلال، «پورفی ریو دیاس» ۸۵ ساله خود را کشان کشان به پل بین‌المللی خواریس<sup>۷</sup> رسانده بود تا از رئیس جمهور

- |                                  |                          |             |
|----------------------------------|--------------------------|-------------|
| 1. Lerdo de Tejada               | 2. Rio grande            | 3. Suchiate |
| 4. Thompson                      | 5. U. S. Banking Company |             |
| 6. Pan American Railroad Company | 7. Juarez                |             |

هوارد تافت<sup>۱</sup> استقبال کند.

در مرز مکزیك، بر روی اعلانی بزرگ، با چراغ نوشته شده بود، (Welcome) ، اما چون حرف اول آن خاموش شده بود، خواننده می‌شد، (elcome) ، یعنی «اومی خورد».

روستائیان گرسنه و پا برهنه و با لباسهای محلی، به اعلان و سپس به شکم فربه «تافت» می‌نگریستند. شانه‌هاشان را بالا می‌انداختند و باخود می‌گفتند، پیداست که «می‌خوردا».

مذاکرات دوستانه در روی پل با «تافت» به خاطر آن بود که امتیاز پایگاه نیروی دریائی امریکا در خلیج ماگدالنا<sup>۲</sup> تمدید شود: بیگانگان همیشه درخواستی دارند.

اما فقط این بار، «دیاس» نتوانست همه‌خواسته‌های امریکا را برآورد. مردم بحدی از داشتن پایگاهی امریکائی در خاک مکزیك، خشمگین بودند که «دیاس» به اجبار درخواست امریکا را رد کرد. به همین سبب روابط کمی سرد شد، و کارمندان امریکائی در تعقیب مخالفان «دیاس» در امریکا، جدیت کمتری از خود نشان می‌دادند. عاقبت، در مطبوعات امریکا، درباره‌ی معایب و تندرویه‌های مداوم دیکتاتور مکزیك اشاره‌ای شد.

اما، این سردی، تنها از جانب امریکا نبود. در اوایل نوامبر ۱۹۱۵، ارتورو رودریگس<sup>۳</sup> یکی از اهالی مکزیك، با آداب اشرافی کشورهای متمدن و مشترك‌المنافع، در تگزاس کشته شد. در نتیجه این عمل مردم مکزیك خشمگین به کوچه‌ها ریختند و فریاد می‌کشیدند: «مرگ بر بیگانگان» ویلسون<sup>۴</sup> سفیر، که یکی از هواداران «دیاس» بود، تصور کرد که این تظاهرات بی‌سابقه به تحریک اولیای امور برپا شده است، «تا افکار عمومی به نارضائیه‌های روزافزون توجه نکند» البته پلیس مکزیك که تا به حال در زدن و کشتن تردیدی نکرده بود، این بار دیگر نمی‌توانست تظاهرات و تنفر مردم را سرکوب کند. مردم پرچمهای امریکا را آتش می‌زدند، به مؤسسات امریکائی حمله می‌کردند، اعضای کلوب امریکا، برای دفاع از محل خود، از پشت سنگرهای که درست کرده بودند،

1. Howard Taft

2. Magdalena

3. Arturo Rodriguez

4. Wilson

تیراندازی می کردند، يك امریکائی ساکن گوادالاخارا<sup>۱</sup> برای نجات خود، سه نفر از شورشیان را کشت.

مثل همیشه، مردم دل نازک امریکا، بر آشفته شدند و به خود می گفتند: ایسن مکزیکیها چقدر وحشی هستند، پس از اینهمه سرمایه گذاری و کوششی که امریکا برای متمدن کردن آنها کرده است، چرا تا به این حد حق ناشناسند ( و حال آنکه امریکا بیش از نیمی از کشورشان را غصب کرده بود و هنوز بخشی از آن از راه داوری بین المللی بهوی واگذار می شد)، همیشه اینگونه وقایع - که امروزه به دلیل غارت روز افزون، بیش از پیش رخ می دهد - تعجب مردم امریکا را بر می انگیزد. اما تنها تفاوت امروز با گذشته این است که با گفتن «همه چیز به تحریک کمونیستهاست»، اغتشاشات را توجیه می کنند. ژنرال مارشال<sup>۲</sup> در بوگاتا، ریچارد نیکسون<sup>۳</sup> در ونزوئلا و پورریفوی<sup>۴</sup> در گواتمالا، همین حرف را زدند.

اما، «دیاس» می دانست با محرکین شورش چگونه رفتار کند، به درخواست دیکتاتور توطئه گرانی چون فلورس<sup>۵</sup> و ماگون<sup>۶</sup> دستگیر شدند و پیش از انتخابات اکتبر (درست پس از مراسم صدمین سال استقلال)، ۶۰،۰۰۰ نفر از مخالفان دستگیر و زندانی شدند تا انتخابات براسستی «دموکراتیک» باشد.

سردون<sup>۷</sup>، ناشر روزنامه نورا لکسیون<sup>۸</sup> و همسفر «مادرو» ( در آن زمان مادرو به امریکا فرار کرده بود)، به شکل زن پیری وارد شهر پوئبلا<sup>۹</sup> شد و به یکی از دوستانش به مسخره گفت: «من لباسهای عزای زنم را قرض کرده ام»، پلیس مخفی «دیاس» که ظاهراً در همه جا حاضر بود به اقامتگاه او حمله کرد. «سردون» در پشت سنگری از خود دفاع می کرد. رئیس پلیس کشته شد. «سردون» و برادرش نخستین شهدای بزرگ انقلاب آینده بودند. از خون آنها هزاران جنگجو برخاست. ایسن پدیده ای است همیشگی، اما کسانی که به قدرت می رسند نمی توانند این حقیقت را دریابند.

بدین ترتیب، قدرت فئودالی مکزیک ۱۹۱۰، که بر پایه ستم و بردگی

- |                   |             |                  |
|-------------------|-------------|------------------|
| 1. Guadalajara    | 2. Marshall | 3. Richard Nixon |
| 4. Puerifoy       | 5. Flores   | 6: Richard Magón |
| 7. Aquiles serdon |             |                  |

۸. No Reeleccion (تجدید انتخاب نه) م.

9. Puebla

و به پشتیبانی مؤسسات و وزارت خارجه امریکا بود، پایان یافت. انتخابات «آزاد» شد، اما هیچکس حتی جرأت درگوشی حرف زدن را هم نداشت. ژاندارمهایی که در همه جا حاضر بودند، مانع تجمع مردم و بحث در کوچه‌ها می‌شدند، تنها، امریکائیها، برتر از این قوانین بودند. طبقه ممتاز با اتومبیلهای اروپائی در خیابانها گردش می‌کردند. اما مردم فقیری که کفش و لباس محلی به تن داشتند، اگر قدم به خیابانهای بزرگ می‌گذاشتند، به زندان می‌افتادند.

در بعضی از بخشها مردمی که لباس اروپائی نداشتند، حتی نمی‌توانستند برای فروش تولیداتشان وارد شهر شوند.

### - ۳ -

شیوه بردگی به وحشیانه‌ترین حد خود رسیده بود. ماک‌براید<sup>۱</sup> در کتاب «نظام ارضی مکزیک»<sup>۲</sup> که یکی از متون کلاسیک دوران «دیاس» است - می‌نویسد که در تمام ایالات، به استثنای باخاکالیفرنیا<sup>۳</sup> و تامولپاس<sup>۴</sup>، ۹۵ درصد از روستائیان، نه‌زمین دارند و نه چیز دیگر. در ایالت بزرگ کشاورزی اوآکساکا<sup>۵</sup> فقط ۵/۲ درصد از روستائیان دارای زمین هستند، و به استثنای چند صد نفر، بقیه همه یا رعیت یا خرده مالکند. ۸۵ درصد بیسوادند؛ نه مدرسه‌ای وجود دارد، نه درمانگاهی و نه غذای کافی برای خوردن.

مالکان بدون ترس از مجازات با رعایا بدرفتاری یا آنها را از کار اخراج می‌کنند، یا به مؤسسات کشاورزی یوکاتان<sup>۶</sup> نفری ۶۵ دلار می‌فروشند، و در آنجا غالباً زنجیر به پایشان می‌بندند، آنها را کتک می‌زنند، با آهن سرخ داغ می‌کنند و سرانجام آنها را می‌کشند.

مالکان امریکائی هم که زمینهای وسیعی در تصرف داشتند، همین قانون را بکار می‌بستند. ترنر<sup>۷</sup> در کتاب «بربرهای مکزیکی»<sup>۸</sup> چنین می‌نویسد: «امریکائیها نیز بردگان را بکار می‌گمارند، می‌خرند، حبس می‌کنند، کتک می‌زنند، می‌کشند،

1. George Mc Cutcheon Mc Brides      2. Land system of Mexico  
3. Baja California      4. Tamulipas      5. Oaxaca  
6. Yucatán      7. Turner      8. Barbaras Mexico

در همه نقاط حاره مکزیک، در کشتزارهای چوب پنبه، نیشکر و میوه، خلاصه در همه جا، امریکائیا در حال خریدن، زندانی کردن و کشتن بردگان هستند.»

همه این اعمال، کار «علمی» نام گرفته بود. اربابان جدید مکزیک «دانشمندان» و «روشنفکرانی» بودند که فلسفه تحصیلی<sup>۱</sup> اگوست کنت، یعنی نوع مکزیک تکنوکراسی را بکار می‌بستند - شیوه‌ای که در دیگر کشورهای صنعتی به معنای فاشیسم مکانیک بکار برده شد و مایه مباحات اجتماعی مشوق آدمهای ماشینی است. در اینجا پیشرفت قانون‌گذاری می‌کرد، نه مردم. دار و دسته «روشنفکران» تشکیل شده بود از: ناشران بزرگ و استادان، وزراء، سناتورها، حاکمان، کشیشها، بانک‌داران، مالکان و صاحبان صنایع. برگزیدگان! برگزیدگان توانا. فرانسیسکو بوانس<sup>۲</sup> نویسنده جدلی درخشان و کلیبی و رئیس حزب به اصطلاح مخالف سنا، نیز جزو این دار و دسته بود. سان رافائل پی پر کمپانی<sup>۳</sup> که قسمت اعظم آن متعلق به امریکا بود، تاباکو تراست<sup>۴</sup> (متعلق به فرانسویان) پولک تراست<sup>۵</sup> و مؤسسات بزرگ امریکائی و سفارت امریکا از این دار و دسته پشتیبانی می‌کردند. این گروه برگزیدگان تمام معاملات را در دست داشتند. حتی هیچ کوچه یا فاضلاب در دورترین نقاط، بدون اجازه حاکمان ایالت ساخته نمی‌شد که خود به عنوان پادو کارهای اجتماعی در خدمت دانشمندانی بودند که پس از بردن سود فراوان، بقیه را به مؤسسات امریکائی وامی‌گذاشتند. فرمانداری، به معنی داشتن یک قلمرو و میلیونر شدن بود. کازینوها را - که طبق قانون قذغن بود - و رقاص - خانه‌ها را فرمانداران اداره می‌کردند. آنها پادشاهان فساد کشور و دارای حق مطلق گرفتن و کشتن بودند.

به نام «پیشرفت و علم» امتیازات زیادی به این دار و دسته و سرمایه‌گذاران خارجی، داده شده بود. تمام منطقه جنوبی کالیفرنیا در دست لویز هالر<sup>۶</sup> بود که آن را به یکی از کمپانیهای استعمارگر امریکائی فروخت، ۷،۵۰۰،۰۰۰ آکر شمال آن منطقه در دست دو «دانشمند» دیگر بود که آن را به رودلف هرست<sup>۷</sup> فروختند، و معادن مس سونورا<sup>۸</sup> به کلنل گرین<sup>۹</sup> رسید. همچنین زمینهای وسیع

- |                             |                     |                    |
|-----------------------------|---------------------|--------------------|
| 1. Positivisme              | 2. Francisco Bulnes |                    |
| 3. San Rafael paper Company | 4. Tabacco truste   |                    |
| 5. Pulque truste            | 6. Luis Haller      | 7. Randolph Hearst |
| 8. Sonora                   | 9. Colonel Green    |                    |

و امتیازات معادن مناطق «بومی» یا کیس<sup>۱</sup> به امریکائیها واگذار شد و آنها با تصرف رودهای بومیان، جنگهای خونینی برانگیختند که برای دیکتاتور به قیمت ۵۰،۰۰۰،۰۰۰ پسو تمام شد، پس از بررسی و تحقیقات خواکین کاساسوس<sup>۲</sup> امتیازات عظیم چوب پنبه به «راکفلر» و آلدریچ<sup>۳</sup> واگذار شد.

در اثر این تصرفات، شهرها بیش از پیش فقیر شدند. منطقه کین تانارو<sup>۴</sup> میان چند کمپانی تقسیم شد و شورش و کشتار بسیاری برانگیخت. در اکثر مناطق مالکان زمینهای اشتراکی بومیان را تصرف کردند. پابلو اسکاندون<sup>۵</sup> حاکم ایالت مورلوس<sup>۶</sup>، مؤسسه‌ای در یاوته پک<sup>۷</sup> تأسیس و همه زمینهای اشتراکی بومیان را اشغال کرد. مردم به «دیاس» شکایت کردند. او از بدبختی مردم متأثر شد و قسمت کمی از زمینهای بی‌حاصل را به آنها باز پس داد و ۱۴۵،۰۰۰،۰۰۰ آکر را میان ۲۸ نفر از دوستانش تقسیم کرد، و ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ آکر را از قرار هر آکر دو سانتیم فروخت. پس از آن مقدار زیادی از این زمینها به بهای بسیار ناچیزی به مؤسسات امریکائی فروخته شد. منابع پراهمیت نفت و فلزات مختلف به مؤسسات امریکائی و انگلیسی واگذار شد. همچنین همه کارمندان راه آهن - به استثنای کارگران محافظ خطوط - امریکائی و خارجی بودند و غالباً اسپانیائی نمی‌دانستند و نمی‌توانستند به مسافران اطلاعات لازم را بدهند.

کلیسا مالک عمده پیشین مکزیک، اکنون دوباره قدرت را بدست گرفته بود. بنیتو خوارس<sup>۸</sup> در سالهای ۱۸۶۰، فرانسویان را از مکزیک بیرون راند و ماکسی میلیانو<sup>۹</sup> را در تپه‌های ناقوس کرتارو<sup>۱۰</sup> تیرباران کرد، زمینهای کلیسا را گرفت و به خرده مالکان باز پس داد، چون طبقه تهیدست، هیچگونه تجربه‌ای در این مورد نداشت و نمی‌توانست با مؤسسات بزرگ رقابت کند، باردیگر سرعت طبقه زمیندار جدیدی بوجود آمد. این فتودالهای جدید حریص‌تر از کلیسا، زمینهای اشتراکی بومیان را که هنوز پس از چهار قرن تسلط وجود داشت - اشغال کردند. همه زمینهای اشتراکی را از بین بردند و جمعیت روستا را تبدیل به بردگان کردند. درچنین شرایطی، حتی برنامه‌های «خوارس» برای مکزیک، چون رؤیائی

- |                 |                   |                |
|-----------------|-------------------|----------------|
| 1. Yaquis       | 2. Joaquin Casaus | 3. Aldrich     |
| 4. Quintana Roo | 5. Pablo Escadòn  | 6. Morelos     |
| 7. Yauatepec    | 8. Benito Juarez  | 9. Maximiliano |
| 10. Queretaro   |                   |                |

فراموش نشدنی از آزادی و انسانیت بنظر می‌رسید. «دیاس» ضد انقلابی شد. اما به نام انقلاب و آزادی. حکومت ۳۰ ساله او، هرگونه آزادی فردی را از میان برد و به جای آن تشکیلات عالی اداری بنا کرد و بخش بزرگی از کشور را به مؤسسات بیگانه سپرد. بدین‌گونه اتحاد عجیبی میان فئودالهای محلی و سرمایه‌داران خارجی بوجود آمد، این اتحاد نمونه آن چیزی است که بطور کلی در امریکای لاتین می‌گذرد.

سرانجام، انقلاب صنعتی آغاز شد، امانه به دست مکزیکها، بلکه از طریق بیگانگان و در دوران جدید داد و ستد عظیم سرمایه‌داری و انحصار خارجی که با کابوس عقب‌افتادگی فئودالی، بردگی، بیسوادی، ناخوشی و ستم پیوند شده بود. این شرایط با افزایش دائمی جمعیت بومی و بیسوادانی که بیش از پیش به سوی بردگی رانده می‌شوند، وخیم‌تر می‌گردید. شعار «تشکیلات کمتر، آزادی بیشتر»، بزودی به «نان یا چوب» تبدیل شد. اما قسمت بزرگ نان (یا تمام شیرینی) به «دانشمندان» و بیگانگان رسید. مردم هم اجباراً به چوب تن دردادند.

#### - ۴ -

باوجود مراقبت مستبدانه دیکتاتور، در اواخر حکومت دیاس، چند اثر بزرگ درباره شرایط آن زمان، نوشته شد. از بازی روزگار بعضی از این آثار را، خود دار دسته «دانشمندان» نوشتند، مانند اثر عالی خولیو گروا<sup>۱</sup> به نام «ریشه جنایات در مکزیک<sup>۲</sup>». فدریکو گامبوا<sup>۳</sup> کتاب «مقدس» را نوشت که داستان تأثیر انگیز - و برای خوانندگان بورژوا، - رسوائی فاحشه‌ای است. خود نویسنده به من گفت که «شهرت و ثروتم را مدیون فاحشه‌ای هستم». فرانسیسکو بولنس<sup>۴</sup>، تاریخ مکزیک را از شکل افسانه‌ای بیرون آورد و حقیقت تاریخ مکزیک را استادانه نشان داد و ماهیت همه گرایشهای لیبرال را با صراحت برملا کرد. سالوادور کودو<sup>۵</sup> با اینکه عامل و اجیر دیکتاتور بود، در داستان جالب «دسته دزدان<sup>۶</sup>» فساد و نفع‌طلبی محیط پزشکی را آشکار کرد. اریبرتو فریاس<sup>۷</sup>،

- |                               |                                    |
|-------------------------------|------------------------------------|
| 1. Julio Guerrero             | 2. El génesis del crimen en Mexico |
| 3. Federico Gamboa            | 4. Francisco Bulnes                |
| 5. Salvador Quevedo y Zubieta | 6. Camada                          |
| 7. Heriberto Frias            |                                    |

وحشیگری و تجاوز و همخوابگی نظامیان يك اردوگاه ارتش کوههای شمالی را با «بومیان»، در داستان توموچیک<sup>۱</sup> بیان کرد. خوسه لوپس پورتیا<sup>۲</sup>، با اینکه طرفدار زمینداران بزرگ بود، در کتاب «تکه زمین<sup>۳</sup>» تابلوی جالبی از زندگی مردم بوجود آورده است.

درست پیش از پایان حکومت «دیاس»، کتاب «جانشین ریاست جمهوری» اثر فرانسیسکو مادرو<sup>۴</sup> (۱۹۱۱) را - که در آن علاوه بر اصلاحات سیاسی به لزوم تغییرات کشاورزی و اقتصادی اشاره کرده است - همه میخواندند. این کتاب پیش درآمد اثر بعدی او «نقشه سان لویز پوتوسی<sup>۵</sup>»، بود و در آن هدف شورش مسلحانه‌ای را - که سرانجام بر پا شد - به اختصار روشن کرده بود. شعار «زمین، آب و مدرسه» سرعت در سراسر دهات گسترش یافت و ناگهان خاکستر نومیدی ملی را شعله‌ور ساخت. پیش از این روستائیان هیچ در فکر اصلاحات سیاسی نبودند. به وراجی درباره «دموکراسی» بی‌اعتنا بودند و از هر کسی که با زمینداران مبارزه می‌کرد، پیروی می‌کردند (به‌همین دلیل «پانچوویا» و «امیلیانو ساپاتا» طرفداران بسیاری داشتند).

کمبود زمین، بیسوادی و فقر به سرچشمه و توانائی انقلاب تبدیل شد. تهاجم اقتصادی ممالک متحده آمریکا، وجود دلار و سرمایه‌گذاری خارجی دلیل پراهمیت دیگری بود. پدیده صنعت، فتودالیسم را بتکان درآورد و با او متحد شد، اما طبعاً نیز آن را از هم پاشید. بعلاوه، دادن امتیازات به بیگانگان نارضائی مردم را برانگیخت. همه اینها با هم موجب انهدام این نظام صد ساله شد. به همین دلیل در مکزیك، تقریباً هفت سال پیش از انقلاب روسیه و قبل از دیگر کشورهای امریکای لاتین - که بر روی هم وضعی مشابه یا حتی بدتر داشتند - انقلاب شد. «مادرو» در برنامه‌اش به مردم قول داده بود که از اصول اساسی دموکراسی، یعنی «احترام به قانون اساسی» و «انتخابات راستین»، پیروی کند، خودمختاری ایالات را محترم شمارد و به حکومت وحشیانه گردانندگان سیاسی، کاسیکها<sup>۶</sup> یا فرماندهان محلی خاتمه دهد.

1. Tomochic
2. Jose Lopez Portilla y Roja
3. Parcela
4. Fransico Madero
5. Plan de san Lois Potosi
6. Casique

«کاسیک» کلمه‌ای است آستک<sup>۱</sup> که در قرن ۱۶ وارد زبان اسپانیایی شد، و برای بیان اربابان فتودال حتی در پایتخت، از هر کلمه دیگری رساتر است. همین امر نشان می‌دهد که پیش از این سازمانی وجود داشته است که نمی‌توان با يك گردش قلم آن را از میان برد.

با اینکه «مادرو» طرفدار اصالت روح و گیاهخوار آرامی بود، مجبور شد، برای پیشگیری از شراب‌خواری و قمار به دعا متوسل شود. اما با «مکزیک» - کردن» راه آهن تحول مهمی انجام داد. در ضمن «آئین مادرو» درباره آزادی و تساوی حقوق بومیان با اروپائیان (با اینکه در زمان استقلال مکزیك، یعنی يك قرن پیش، این مساوات بطور نظری اعلام شده بود) از اصلاحات عمده و اساسی بود. «زمین برای تهیدستان»، مهمترین پیشنهادش بود و در ضمن بزرگترین مشکل کشور. چون در این مورد دست به هر کاری می‌زد، با مخالفت زمینداران ثروتمند و کلیسا روبرو می‌شد. نظام حکومت «دیاس»، هنوز ریشه کن نشده بود، با اینکه تغییر جهت در زندگی طبقه ممتاز اثر گذاشته بود، اما این طبقه هنوز نیروی عمده زور و قدرت را تشکیل می‌داد. تنها، يك دولت انقلابی و توانا و خواهان اصلاحات ارضی واقعی، می‌توانست به تحول و پیشرفت کشور امید داشته باشد. اگر دولتی قاصر به این کار نبود، می‌پوسید و از میان می‌رفت.

برنامه «مادرو» برای از میان بردن معایب کهن کشور، نسبتاً عاقلانه بود، البته نیروی کسانی که حتی در جزئیات با تغییرات واقعی مخالفت می‌کردند، بسیار بود. «مادرو»ی خیال پرست، نمی‌دانست اصلاحات را از کجا شروع کند، چون هرگونه اصلاحی - هرچند مطلوب - وقتی به ضرر کسی تمام شود، دیگر از برخ کشیدن قدرت و چربزبانی کاری ساخته نیست. حتی نمی‌دانست چگونه برنامه‌هایش را شروع کند. خانواده خودخواهش نیز نمی‌دانستند چگونه باید عمل کرد، آنها طالب قدرت بودند، اما نمی‌خواستند تلاشهای «مادرو» سرانجامی یابد!

بدین سبب مخالفان نیرومندتر بودند. «مادرو» علاوه بر بی‌تجربگی سیاسی، مشکلات دیگری نیز به شرح زیر داشت: ۱- نقض قانون به خاطر خانواده خود که

درچپاول امتیازات و بودجه دولت حریص بود. ۲- توطئه سپاهیان و ژنرال‌های  
مانند برناردو ری‌اس<sup>۱</sup> و فلیکس دی‌اس<sup>۲</sup>. ۳- اعمال ضد انقلابی ژنرال اوروسکو<sup>۳</sup>  
به پشتیبانی خانواده تراساس<sup>۴</sup> و دیگر مالکان. ۴- وجود مؤسسات امریکائی.  
۵- مخالفت آشکار و فعالیت‌های مخفی سفیر امریکا، ویلسون<sup>۵</sup> که با مؤسسات مختلفی  
که خواستار دخالت او بودند، متحد شده بود. ۶- سرانجام مخالفت دولت  
امریکا که در آن شرایط مشکل، او را تهدید می‌کرد و تا مرزهای مکزیک سپاه  
کشیده بود، و چندی بعد نیز کارش به تهاجم کشید

## - ۵ -

از هم پاشیدگی و تجزیه کشور که ناتوانی «مادرو» در انجام دادن  
اصلاحات ارضی، یکی از دلایل آن بود، سبب شد که مرتجعان داخلی و خارجی  
درصدد انتقام جوئی برآیند. برنامه و طرح تقسیم اراضی چون قابل اجرا نبود،  
کنار گذاشته شد، در عوض رئیس جمهور مبالغ زیادی خرج کرد تا بتواند به  
وسیله سپاه ژنرال اوئرتا<sup>۶</sup> با «املیانو ساپاتا» مبارزه کند.  
بزودی «مادرو» تنهاماند و همه چیز برای کودتای «اوئرتا» پهلوان  
آئین تسلط بردولت و طرفدار زور و ستم، آماده بود. برنامه جانشین او در سفارت  
امریکا ریخته شد. «هنری ویلسون» و همچنین دیگر امریکائیان در سه رسمیت  
شناختن جانشین او از طرف کاخ سفید امریکا، تلاش بسیاری کردند.  
به رسمیت شناختن یا نشناختن، بهیچ وجه نمی‌توانست «اوئرتا» رانجات  
دهد. نیروهای آزادیخواهان و دموکراتیک انقلاب ارضی به پشتیبانی از «مادرو»،  
خود را برای حمله جدیدی آماده می‌کردند. بزودی پرچم شورش جدیدی به  
وسیله دون ونوسیانو کارانسا<sup>۷</sup> و به دستیاری ویسا<sup>۸</sup> که معجونی از راهزن  
و دیکتاتور و اصلاح طلب اجتماعی بود، برافراشته شد. طبقه کوچک کشاورزان  
شمال، «بومیان» غارت شده، صنعتگران کوچک و حتی بعضی از عناصر سرمایه-  
داری امریکا - که به سبب پشتیبانی «اوئرتا» از منافع انگلیس در پیروان<sup>۹</sup> به

1. Bernardo Reyes

2. Felix Diaz

3. Orozco

4. Terrazas

5. Henry Lone Wilson

6. Huerta

7. Don Venustiano Carranza

8. Villa

9. Pearson

وحشت افتاده بودند - از «ویا» و «کارانسا» پشتیبانی می کردند. پس از جدائی این دو، سرمایه داران امریکائی و وزارت خارجه (با کوته بینی که از مختصات آن است، شاید هم به سبب مقالات زیبای روزنامه نگاران در باره «ویا») از «ویا» پیروی کردند! اما، بجز چند استثناء، همه عناصر انقلابی و مصمم و جدی، پشتیبان «کارانسا» بودند. پس از قیام «ویا»، ممالک متحده آمریکا با فرستادن «پرشینگ»<sup>۱</sup> به مکزیك برای سرکوبی کسی که قبلا از او پشتیبانی می کردند، مسخره ای عام شد.

پیش از این «کارانسا» یکی از حاکمین «پور فیریو» بود، در مورد طرفداری قلبی او از جنبش انقلابی می توان شك کرد. در مراحل اولیه وزمانی که در «وراکروس» محاصره شد و آینده اش به خطر افتاد، پشتیبانی آشکار چپ ترین عناصر را پذیرفت. او از سه کمک مؤثر برخوردار بود: اول، کمک مالی ژنرال الوارادو<sup>۲</sup> در یکوتان<sup>۳</sup> که بنا به گفته مردم، ۲۰ میلیون پسون<sup>۴</sup> را که از صندوق اداره تعیین نرخ گذاری بازار قرض گرفته بود، برای او فرستاد؛ دوم، طرفداری اتحادیه ای به نام گردان سرخ<sup>۵</sup>؛ سوم، نبوغ نظامی او برگون<sup>۶</sup> که «ویا» را به شمال راند و همچنین کمک سلابا<sup>۷</sup> در دورانگو<sup>۸</sup>. دیری نگذشت که «کارانسا» به هر سه طرفدار خود خیانت کرد.

## - ۶ -

تدوین قانون اساسی کرتارو<sup>۹</sup> (۱۹۱۷) در سایه چوبه دار «تاکس-میلیانو» که در تپه ناقوسها نوشته شد، لحظه بزرگ تاریخ دوران انقلاب بود. در این زمان مجلس قانونگزاری در برابر سرنیزه های ارتش مهاجم ژنرال «پرشینگ» قرار گرفته بود، و وزارت خارجه امریکا، پشت سر هم به «کارانسا» نامه می فرستاد و یادآور می شد که مواد انقلابی و اجتماعی، خاصه ملی کردن معادن، قابل قبول نیست.

پیش از این نیز با بکاربردن سیاست دلار، هرج و مرج و خونریزی پیا

1. Pershing	2. Alvarado	3. Yucutàn	4. Pesos
5. Batallones Rojes	6. Obregón	7. Celaya	
8. Durango	9. Querétaro		

شده بود، اکنون اوضاع هر آن وخیم تر می‌شد. سرانجام قانون اساسی به انقلابی‌ترین نوع ممکن تصویب شد - و بخش اعظم آن در سراسر کشور به اجرا گذاشته شد - .

اما ضعف این قانون، مانند قانونهای پیشین و دموکراتیک جدید نداشتن نیروهای توده‌ای متشکل برای اجرای آن بود. به زبانی دیگر تدوین این قانون جنگهای طولانی همراه می‌آورد؛ با این‌همه این قانون، نه تنها امید استعمار شدگان مکزیکی بلکه امید استعمار شدگان سراسر جهان بود.

این قانون در الغای امتیازات کلیسا، از قانون ۱۸۵۷ پیشتر می‌رفت. با اینکه آزادی مذهبی را تأمین می‌کرد، اما به کیشها اجازه نمی‌داد در انتخابات و سیاست شرکت، یا خارج از محیط کلیسا مراسم مذهبی بر پا کنند، یا اینکه مدارس، مؤسسات خیریه، درمانگاه، نوانخانه یا مؤسسات تحقیق و ترویج مبتدل علم و دانش را در دست گیرند. صومعه‌ها منهدم شد و همه اموال کلیساها «ملی» اعلام و استفاده از محوطه کلیسا تنها با اجازه قبلی دولت امکان‌پذیر شد. برای مالکیت خصوصی نیز شرایط بسیار دشواری ایجاد شد. معادن و نفت ملی شد. این کارها سبب شد که نشریات هرست<sup>۱</sup> خطر کمونیزم را گوشزد کنند، اما مکزیکیها می‌گفتند که تنها قوانین پیشین اسپانیا را به اجرا گذاشته‌اند.

زمینهای زراعتی دهقانانی را که از سال ۱۸۵۷ ضبط شده بود به صاحبان اولیه آنها پس دادند. تعیین مقدار مساحت زمینی که در هر ایالت به یک فرد تعلق می‌گرفت، به عهده اولیای امور آن ایالت بود و بقیه زمینها به صورت قطعات کوچک به اقساط فروخته می‌شد. قانون اساسی، ایجاد انحصار را قدغن و خاصه تمام قراردادهای دولت را از سال ۱۸۷۷ - که برای ایجاد انحصارات بود - ملغی کرد. بیگانگان امکان بدست آوردن زمین و آب نداشتند و امتیازات معادن و استخراج نفت، تنها از طریق قراردادهای مخصوص دولت انجام می‌گرفت. بیگانگانی که از راههای دیپلماتیک برای بدست آوردن امتیازات فعالیت می‌کردند، جریمه می‌شدند.

در باره شرایط کار، قوانین دقیقی وضع شد، از قبیل هشت ساعت کار در روز (هفت ساعت در شب) ۶ روز کار در هفته، تعیین حداقل دستمزد، مزد مساوی

1. Hearst

در برابر کار مساوی، بستن قرارداد کار با واحد پول ملی، محدود شدن اضافه کار به سه ساعت با دستمزد دو برابر، بیمه اجتماعی و جبران خسارت. کارفرمایان نقاط دور افتاده و مالکین بزرگ مجبور بودند برای بازارهای عمومی و مدارس محل‌های مناسبی بسازند و شرایط کار و سلامت و بیمه کارگران را تأمین کنند. به کارگران حق اعتصاب و تشکیل اتحادیه داده شد؛ تنها در موارد افزایش بیحد تولید، اجازه «از بین بردن محصول<sup>۱</sup>» داده می‌شد (این امر در مکزیك بکلی ناشناخته بود). داوری و توافق اجباری شد. در تمام ورشکستگیها پرداخت دستمزد بر هر چیز دیگر اولویت داشت. به کارگران برکنار شده، می‌بایست سه ماه حقوق پرداخت شود.

این مواد قانون اساسی و دیگر تعهدات، در زمان «کارانسا» اجرا نشد، نه اصلاحات ارضی واقعی انجام گرفت، نه اصلاحات کار و نه توسعه آموزش و سواد حتی معتدل‌ترین مواد قانون اساسی، یا به فراموشی سپرده شد یا نادرست اجرا گردید. مقدار بسیار کمی از زمینهای اشتراکی را - حتی زمانی که دادگاه حکم ضبط و توقیف آن را صادر می‌کرد - به صاحبان اولیه اش واگذار کردند.

زمینها، بجز در چند ایالت، تقسیم نشد یا آنهایی که تقسیم شده بود در اولین فرصت دوباره به زور و فشار تصرف گردید. کارگران نه تنها از حقوق قانون اساسی برخوردار نشدند، بلکه اتحادیه و تشکیلات آنها را نیز قلع و عمارت کردند. بودجه آموزش بتدریج کاهش یافت و درهای هزاران مدرسه بسته شد. سرانجام شعار «مکزیك برای مکزیکیها» (یکی از مهم‌ترین شعارهای دوران اولیه حکومت «کارانسا») به شعار «مکزیك برای گروه خاصی از مکزیکیها» تبدیل شد. گروهی از نظامیان، در لفاف سخنان دلفریب، کشور را غارت می‌کردند. دورانی شبیه به دوران پس از جنگهای داخلی ممالک متحده آمریکا، آغاز گردید. عناصر شریف انقلابی و رهبران درستکاری چون ژنرال «اوبرگون»، کایس<sup>۲</sup> و «الوارادو» از ارتش برکنار شدند، یا خودشان کنار رفتند و به راندن گاری، یا بافندگی مشغول شدند، حال آنکه ارتشیان دیگر حکومت را در دست گرفته بودند. ژنرال باراکان<sup>۳</sup> رئیس ستاد ارتش و مرد مورد علاقه

1. Lock outs

2. Calles

3. Barragan

«کارانسا»، تازه کار ۳۰ ساله‌ای بیش نبود که استادانه از سنن اشرافی پیروی می‌کرد. یعنی بایک عصای دسته طلا در کنار زنهای بدنام در خیابانهای پایتخت گردش می‌کرد. او در آخر کار صاحب تعداد زیادی خانه‌های زیبای خیابان معروف پاسه‌او دلا رفورما<sup>۱</sup> شد. وزیر جنگ، ژنرال اورکیس<sup>۲</sup> مردی مستبد، وحشی، وقیح و منفور جهانیان بود. فرماندار سابق خالیسکو<sup>۳</sup> چندین میلیون «پسو» پولی را که دولت مرکزی به آموزش اختصاص داده بود، صرف ساختن یک راه آهن خصوصی بین گوادا لاخارا<sup>۴</sup> و دریاچه چاپالا<sup>۵</sup> کرد. یکی از ژنرالها، تنها برای تفریح و اثبات اینکه از هیچ قانونی بیم ندارد، شیشه‌های هتل رجیس<sup>۶</sup> را که به «دن کیکستو روم»<sup>۷</sup> تعلق داشت با هفت تیر شکست.

ژنرال دیگری که رئیس دار و دسته دزدها و در فساد غوطه‌ور بود، به عنوان نماینده مخصوص به خارج اعزام شد، تاهمه آثار فعالیتهايش محو شود. نشریه رسمی دولت<sup>۸</sup> پر از احکامی بود که امتیازات نفت، جنگل، معادن و زمینها را به افراد ارتش و عوامل آن واگذار می‌کرد.

این بود حزب ارتش «کارانسا» که در کشور به شکل انگل و طفیلی می‌زیست، دهکده‌ها و بازارها را غارت و ویران می‌کرد، هرج و مرج بر راه می‌انداخت تا بتواند روی باقی مانده ویرانه‌ها زندگی کند. کار به جایی رسید که در دوران «دیاس» مردم از سربازان بیش از دزدان بیم داشتند. پولی که پیش از آن برای انجام کارهای سودبخش بهیچ وجه کافی نبود، دیگر بکلی تمام شد. مدارس دوران «دیاس» بسته شد. سرانجام وقتی «کارانسا» سرنگون شد، در مناطق پرجمعیتی مانند میکس کوآک<sup>۹</sup> و تاکو با یا<sup>۱۰</sup>، حتی یک مدرسه ابتدائی هم وجود نداشت. پنج ششم مدارس پایتخت نیز بسته شده بود. آموزگاران مدارس و دبیرستانها، همچنین استادان دانشگاه دولتی با حقوقهای ناچیز و حتی گاه بدون حقوق تدریس می‌کردند، و اگر اعتراضی داشتند با گلوله سربازان

۱. Paseo de la reforma (گردشگاه اصلاحات)

2. Urquiz                      3. Jalisco                      4. Guada la jara  
5. Chapala                      6. Regis                      7. Don Quixto Room  
8. Diario oficial              9. Mixcoac.                      10. Tacubaya

رو برو می‌شدند، در همه جا نظامیان در تلاش بودند که هیچگونه اتحادیه‌ای بوجود نیاید. خانه‌کارگران جهان که نخستین تلاش جدی کارگران مکزیکی برای تشکیلات بود، از میان برده شد.

به محض اینکه اعتصابی جدی برپا می‌شد، وزیر دولت «کارانسا»، مانوئل برلانگا<sup>۱</sup>، سربازان را برای تیراندازی به کارگران، مجهز می‌کرد یا قانون مربوط به خیانت را دستاویز می‌ساخت. کارگران مانند دوران تزاری در روسیه، مجبور بودند برای تشکیل جلساتشان در مزارع مخفی شوند.

«کارانسا» می‌خواست، ایگناسیو بونیاس<sup>۲</sup>، سفیر مکزیک در واشنگتن را جانشین خود کند. او انگلیسی را بهتر از اسپانیایی می‌دانست و به ممالک متحده توجه بیشتری داشت و به همین سبب مردم از روی نفرت او را «مستر بونیاس» می‌نامیدند. در تبلیغ برای «بونیاس» تأکید می‌شد که او ارتشی نیست و حکومت ژنرالها و رؤسای ارتش پایان می‌یابد. در حقیقت، این حزب دولتی که با هیاهو از حکومت نظامیان بد می‌گفت، به وسیله ژنرال مورجیا<sup>۳</sup> و «باراگان» معروفترین غارتگران ارتش رهبری می‌شد. در عوض عناصر انقلابی از ژنرال «اوبرگون» پشتیبانی می‌کردند. او به اتهام توطئه محکوم شد و در اقامتگاهش در مکزیکو تحت نظر قرار گرفت. سپس از آنجا فرار کرد و در ایالت مولدش به یاکیها<sup>۴</sup> و کارگران و دهقانان پیوست و اکثریتی از مردم را دور هم گرد آورد.

«کارانسا» بخوبی می‌دانست که ژنرال «الوارادو» یکی از مهمترین همدستان اوست که نهضت مقاومت حزب سوسیالیست با ۱۰۰،۰۰۰ عضو و به رهبری کاریو<sup>۵</sup> پیرو «سوسیالیسم» از وی پشتیبانی می‌کند. این نهضت با کلیسای ثروتمند شدیداً مبارزه می‌کرد، زمینها را به «بومیان» واگذار و درمان مجانی آنها را تأمین می‌کرد، در هر ده یک مدرسه می‌ساخت، علیه الکل و له تنظیم خانواده مبارزه می‌کرد، و شرکتهای تعاونی تجارتنی تشکیل می‌داد.

البته، دولت امریکا و مک کرماک<sup>۶</sup> متوقع بود که درخت سیسال<sup>۷</sup> را به قیمت کمتری خریداری کند، چون انحصار بین‌المللی این درخت در منطقه «یوکاتان» بود.

1. Manuel Berlanga      2. Ignacio Bonillas      3. Murgia  
4. Yaquis      5. Felipe Carrillo      6. Mc Cormack      7. Sisal

شرکت یونایتد استیتس فود<sup>۱</sup> دائماً به اداره تعیین نرخ بازار «یوکاتان» زور می‌گفت و کشتیهایش را در بنادر امریکائی مستقر کرده بود، و پس از اختلافات زیاد، تهدید کرد که حکومت «یوکاتان» را در لیست سیاه خواهد گذاشت. کارانسا به «یوکاتان» قشون کشی کرد و این ایالت در زیر گلوله و آتش ویران شد. دهقانان را با سرنیزه از زمینهای که بدست آورده بودند، بیرون راندند. انبارهای شرکتهای تعاونی غارت و ویران شد. در ژوئیه ۱۹۱۹ مردم بی‌دفاع مانا<sup>۲</sup> را به مسلسل بستند. بیش از ۱۰۰۰ عضو نهضت مقاومت کشته شدند و برای جشن این پیروزی، صد نفری از «بومی»ها را در میدان ماتول<sup>۳</sup> مقرر «کاریو»، برهنه شلاق زدند.

زمان انتخابات فرا رسید. سربازان پدرو یوگو<sup>۴</sup>، آموزگار جوانی را که از طرف دولت برای بازرسی آراء به ده‌تکیت<sup>۵</sup> فرستاده شده بود، کشتند و سرش را به عنوان اختطاریه روی صندوق رأی قرار دادند. پس از آن دسته‌های ارتش مرکزی به سونورا<sup>۶</sup> وارد شد و در دهم آوریل ۱۹۲۰ «اوئرتا<sup>۷</sup>» حاکم این ایالت که یکی از پیروان «اوبرگون» و جانشین «کایس<sup>۸</sup>» بود، از مکزیك به ممالک متحده آمریکا فرار کرد.

## - ۷ -

اوبرگون در ۱۹۲۰ با در دست گرفتن حکومت، انقلابی «حق طلبانه» کرد، تعداد سپاهیان را به ۵۰،۰۰۰ نفر تقلیل داد و از بودجه آن بیرحمانه کاست، زمینها را به مردم باز داد، تراکتور، گاو آهن، بذر، اسلحه و لوازم آموزش را میان مردم تقسیم کرد.

با وجود وزیر فرهنگی چون خوزه واسکونسه لوس<sup>۹</sup>، حتی در دورترین دهکده‌های بومی، مدارس ابتدائی ایجاد شد. در ۱۹۲۲ بیش از یک میلیون کودک

- |                        |                          |           |
|------------------------|--------------------------|-----------|
| 1. United states Food  | 2. Mana                  | 3. Matul  |
| 4. Pedro llugo         | 5. Tekit                 | 6. Sonora |
| 7. Adolfo de la Huerta | 8. Plutarco Eliat calles |           |
| 9. Jose Vasconcelos    |                          |           |

به مدرسه می‌رفتند. به خاطر کمک بیشتر به دانشجویان و ملت، آموزشگاههای کمکی با برنامه تبلیغاتی وسیعی ایجاد شد. نقاشان را برای تزئین دیوار بناهای عمومی بکار گماشتند و جنبش هنری-که بزودی گلهای انقلاب از آن شکفته شد- بوجود آمد. برنامه کشاورزی به پیش می‌رفت، زمینهای اشتراکی دوباره رونق گرفت و بار دیگر صنعت گسترش یافت. انقلاب «حق طلبانه» دوران «اوبرگون» صفحه زیبائی در تاریخ مکزیک باقی گذاشت.

سرانجام اختلاف طولانی با شرکتهای نفتی و کلیسا به جنگی آشکار بدل شد. قراردادهای منعقد شده بین سفیر مورو<sup>۱</sup>، نماینده شرکت مورگان<sup>۲</sup> با «کایس» جانشین «اوبرگون»، در کنفرانس مشهور کاخ چاپولتپک<sup>۳</sup> بیگمان بهتر از جنگ بود (چون کلوگ<sup>۴</sup> وزیر خارجه امریکا، مکزیک را به جنگ تهدید می‌کرد). «کایس» در برابر توقعات شرکتهای نفتی پایداری می‌کرد، اما آبروی «مورو» هم حفظ شد. مکزیکها اکثر خواستههایشان را بطور نظری بدست آوردند و شرکتهای هم در عمل به نفتشان رسیدند. بزرگترین اشتباه «کایس» آن بود که قبول کرد قیمت زمینها نقداً پرداخت گردد و مانند گذشته اجباراً ضبط نشود. پس از آن وزارت خارجه امریکا بیهوده کوشید تا همین مقررات در کوبا نیز اجرا گردد. مقرراتی که تا چندین سال محرك انقلاب مکزیک بود.

«مورو» به نمایندگی از دولت امریکا و بانکها، به ظاهر برای حل مشکلاتی چون روابط بین المللی مکزیک و امور داخلی، یعنی اختلافات با کلیسا و مسئله صنعت، امور مالی و راه آهن بشتاب به فعالیت افتاد. «کایس» و «مورو» همه عصبهای انقلاب را کشتند. ژنرالهای انقلابی هم به معامله گران ثروتمندی تبدیل شده بودند؛ خود «کایس»، به نام «سوسیالیسم»، ثروت و زمین و کارخانه-هائی از راههای نامشروع بدست آورده بود.

انقلاب «حق طلبانه» واقعی باز آمد و نیرو گرفت. پس از قتل «اوبرگون» و رؤسای جمهوری چون پورتس حیل<sup>۵</sup>، اورتیس رویو<sup>۶</sup> و ابه لاردورد ریگس<sup>۷</sup> حکومت را در دست گرفتند. در نتیجه ژنرال کاردناس<sup>۸</sup> با انتخابات قانونی و

1. Dwight Morrow

2. Morgan

3. Chapultépec

4. Frank Kellog

5. Portes Gil

6. Ortiz Rubio

7. Abelardo Rodríguez

8. Lázaro Cárdenas

بدون زور و فشار، به حکومت رسید. با وجود همه مخالفتها و سیاست بازیهای خصمانه دولت واشنگتن، مکزیك بتدریج شالوده استقلال حقیقی خود را می‌ریخت و نظام استواری بر پایه عدالتی وسیعتر و حساس‌تر نسبت به خواستهای مردم ایجاد می‌کرد.

«کاردناس» دلیرانه از انقلاب حق‌طلبانه پشتیبانی می‌کرد و بر صلح و ثبات می‌افزود. او بزودی با تقسیم ۴۰،۰۰۰،۰۰۰ آکر زمین مشکل ارضی را حل کرد، شرکتهای نفتی خارجی را که در برابر او مقاومت می‌کردند، خلع ید و راه آهن را ملی کرد. سیاستی به طرفداری از بومیان در پیش گرفت. برای نخستین بار با بی‌سوادی برآستی مبارزه و به رشد و صنعت روستا کمک کرد. تمام این کارها در دوران حکومت «کاردناس» بزرگترین رهبر زائیده انقلاب، اجرا شد و امروز یکی از قهرمانان امریکای مستقل است.

اکنون حکومت لوپس ماتئوس<sup>۱</sup> با سیاست وحشیانه ضد کارگری، با سلب آزادی، با پشتیبانی از کلیسا برای باز یافتن قدرت، بسا آزاد گذاشتن قساتلین رهبران روستائی و با زندان کردن نقاشان بزرگی چون «الفردو سیکرس» کارهای بزرگ این انقلاب را به نیستی کشانده است.

از میان قهرمانان جنگهای استقلال طلبانه قرن بیستم، مردی به نام اوگوستو ساندینو<sup>۲</sup> اهل نیکاراگوا، در نیمه اول این قرن از همه آنهاى دیگر فرامی گذرد. او مدت هفت سال از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۲ برضد تهاجم نیروی دریائی امریکا، جنگید. سرانجام امریکا مجبور شد، پس از انتخاب «دموکراتیک»، «ساندینو» و سپاه کوچک سرکشش، آنها را بگذارد و از نیکاراگوا خارج شود. کمترین مطلبی که در این مورد می توان گفت، این است که این جنگ برای امریکا و ارتشش شکستی روحی بیار آورد. نومیدی و خشم بی اندازه سراسر امریکای لاتین، تظاهرات، آتش زدن پرچم امریکا، سنگ اندازی به پنجره های سفارت امریکا، تصمیمات ناگوار مجلس، ضبط اموال، کاسته شدن ۱۴ درصد از مبادلات و تهدیدات بدتر از این و خلاصه همه این امور، دگرگونی سیاسی را ایجاب می کرد.

مبارزه تنها و دلیرانه «ساندینو»، آگاهی و آرزوهای سراسر قاره را شعله ور ساخت. همچنانکه پس از آن، «فیدل کاسترو» در خلیج خوکها نشان داد

---

1. Yankee go home

2. Augusto Sandino

که يك میهن پرست مصمم و آزادی طلب می تواند در برابر تهاجم کشور نیرومند خارجی، پایداری کند.

البته به «ساندینو» تهمت زدند که «راهزن» و «مخالف قانون» است. همیشه به کسانی که برای کشورشان، ضد تهاجمی نیرومند می جنگند، چنین تهمتهائی می زنند. همین ناسزاهای را در زمان شورش ریف<sup>۱</sup> مراکش به عبدالکریم و در ۱۳ مستعمره آمریکا به جرج واشنگتن گفتند.

«ساندینو» در جواب یکی از نظامیان که از او می خواست، چون فردی غیر قانونی است تسلیم شود، نوشت که در نیکاراگوا تنها نیروی دریائی آمریکا غیر قانونی است. اما مطبوعات آمریکا نامه او را منتشر نکردند، به استثنای چند نشریه کوچک و مستقل، مطبوعات آمریکا از دادن اخبار درست در بساره دلایل این جنگ، خودداری می کردند. چه انتظار دیگری می توان داشت.

لیندبرگ<sup>۲</sup>، هم نماینده آژانس آسوشیتدپرس بود و هم در ضمن کمیسر عالی نیکاراگوا و دولت را مجبور می کرد غرامتهای وارد شده به بانکداران و امریکائیهای دیگر را - به سبب انقلابی که ممالک متحده آمریکا خود محرك آن بود - پردازد. کلیفورد هام<sup>۳</sup>، هم نماینده آژانس یونایتدپرس و هم تحصیلدار گمرک بود و از منافع بانکداران و دیگر متنفذان حفاظت می کرد. اما با وجود همه تبلیغاتی که می شد، واقعیت پنهان نماند و حمله به نیکاراگوا، برای مردمی که تشنه انقلاب هستند تا به امروز خاطره بدی باقی گذاشته است. این حمله بدگمانی مردم امریکای لاتین را نسبت به ممالک متحده آمریکا برانگیخت و سبب دشمنی تازه ای شد که به انقلاب کمک کرد. دخالت ممالک متحده آمریکا در ۱۹۵۹ به سبب اختلافاتی بود میان کنوکس<sup>۴</sup>، معاون دولت ووکیل یک مؤسسه، با سانتوس سه لایا<sup>۵</sup> رهبر آزادیخواه که از ۱۸۹۳ در نیکاراگوا حکومت می کرد.

پیش از این، «کنوکس» از منافع آمریکا در چین و بخصوص در منچوری صمیمانه دفاع می کرد. نسبت به سیاست و حیثیت کشور خود در شرق دور اشتباه کرد و یکی از دلایل انقلاب چین همین امر بود. در آن زمان نیز ممالک

1. Riff

2. Irving Lindberg

3. Clifford D. Ham

4. Philander C. Knox

5. José Santos Selaya

متحدۀ امریکا را در نیکاراگوا به اشتباهات جبران ناپذیری کشاند. نیکاراگوا وسیعترین کشور امریکای مرکزی است، در آن زمان جمعیتی کمتر از یک میلیون نفر داشت. سواحل اقیانوس اطلس با جمعیت بیشمار سیاه‌پوست که اکثر از مهاجرین هامایکا بودند، از سواحل اقیانوس آرام و جمعیت سفیدپوست و دورگه‌آن، جدا شده بود، ماناگا<sup>۱</sup> پایتخت کشور میان راه، بین شهر آزادیخواه لئون<sup>۲</sup> و شهر مرتجع گراند<sup>۳</sup> و مشرف به دریاچه‌عظیم نیکاراگوا، قرار گرفته بود.

«ساندینو» در منطقه کوهستانی شمال به نام لاس سگوویاس<sup>۴</sup> مبارزه می‌کرد. اکثر جمعیت این منطقه «بومی» و دورگه بودند و حتی در دوران تسلط اسپانیائیه‌ها نیز خواستار استقلال بودند.

برای عبور از میان کوه‌ها و جنگلهای انبوه، به استثناء هواپیما یا اسب، تنها وسیلهٔ مسافرت در این کشور کشتیهای بدوی بود که مسیر رود سان‌خوان<sup>۵</sup> را طی می‌کرد. حرکت این کشتیها با دمیدن در صدفهای بوقی شکل اعلان می‌شد، به‌گری‌تان<sup>۶</sup> می‌رفت و سپس با گذشتن از بنادر نزدیک به هم، به بلوفیلدس<sup>۷</sup> یا پوئرتو کابساس<sup>۸</sup> آخرین ساحل شمالی می‌رسید.

مؤسسات امریکائی با کشت موز، بریدن درختهای آکاجو و استخراج معادن طلا و مس از کوه‌ها، جنگله‌ها و سواحل اقیانوس اطلس بهره‌برداری می‌کردند. در اواسط قرن گذشته، امریکا برای تنبیه غارتگران واکرا<sup>۹</sup> که به سبب رقابت میان شرکتهای دریانوردی امریکا در ایستم<sup>۱۰</sup> حکومت را در دست گرفته بودند، به این کشور حمله کرد. پس از آن به دلیل مسخره‌ای، یک ناو جنگی امریکا وحشیانه شهر «گری‌تان» را بمباران کرد و عده‌ای مرد وزن و بچه‌کشته و شهر تبدیل به ویرانه شد.

## - ۲ -

در دوران حکومت آزادیخواه «سه‌لایا»، به سال ۱۸۹۳، به رشد اقتصادی، به بهره‌برداری از وسائل نقلیه، و معادن جنگله‌ها، و تولید قهوه افزوده شد و

- |                   |              |               |                 |
|-------------------|--------------|---------------|-----------------|
| 1. Managa         | 2. Léon      | 3. Granda     | 4. Las Segovias |
| 5. San Juan       | 6. Gray town | 7. Bluefields |                 |
| 8. Puerto Cabezas | 9. Walker    | 10. Isthme    |                 |

آموزش گسترش یافت. درعین حال «سه‌لایا» برای خود و دار و دسته‌اش و خارجیانی که مورد نظرش بودند امتیازاتی بدست آورد، مبالغ زیان‌بخشی وام گرفت و مقدار زیادی اسکناس به جریان انداخت. حکومت دیکتاتوری او شبیه بود به حکومت گومس<sup>۱</sup> در ونزوئلا، تروخیو<sup>۲</sup> در دومینیک و سوموسا<sup>۳</sup> در نیکاراگوا. در ۱۹۰۷ به فکرایجاد حکومت واحدی در امریکای مرکزی افتاد و می‌گفت در صورت لزوم به زور متوسل خواهد شد، ممالک متحده امریکا و مکزیک (که بعدها از امور امریکای مرکزی کناره گرفت) سیاست حکمیت را به‌زور - حداقل روی کاغذ - به نیکاراگوا تحمیل و یک دادگاه امریکای مرکزی ایجاد کردند. مداخله امریکا برخشم «سه‌لایا» افزود و در نتیجه در پی جلب حمایت کشورهای خارجی دیگری برآمد. بانکداران بزرگ نیویورک را کنار گذاشت و از اتحادیه بانک انگلیس اتلورگا<sup>۴</sup> مبالغ زیادی وام گرفت. بعدهم به دروغ متهم شد، که برای ساختمان تونلی، پنهانی با ژاپونیا قرارداد بسته‌است. سپس، امتیازات ماینینگ کامپانی<sup>۵</sup> را ملغی کرد و روابط سیاسی با امریکا سرد شد. بنا به گفته نویسنده معروف ونزوئلایی فومبونا<sup>۶</sup> (که اندکی بعد در دادگاه نیروی دریائی به محاکمه کشیده شد)، مهمترین سهام ماینینگ کامپانی به «کنوکس» تعلق داشت و نوه‌اش کفیل شعبه بلوفیلد<sup>۷</sup>، وابسته به مؤسسه معادن بود. اگر وزارت خارجه امریکا با یکی از کشورهای امریکای جنوبی مخالف باشد - حتی اگر این مخالفت مربوط به امور مالی نباشد - نخست تفنگهایش را پر می‌کند. در امری که مورد نظر ماست، خوان استرادا<sup>۸</sup>، حاکم «بلوفیلد» مرکز استان ساحل شرقی، خود را به ممالک متحده امریکا فروخت و شورش را برانگیخت. ژنرال املیانو چامورو<sup>۹</sup> را - که بعدها وسیله تهاجم نیروی دریائی شد - برای رسیدگی به امر شورش مأمور کردند.

اندکی پس از آن، «سه‌لایا» دو سرباز ثروتمند امریکائی را که به حساب شورشیان در رودخانه «سان خوان» دینامیت می‌گذاشتند، دستگیر و اعدام کرد. این امر، به‌حق، خشم «کنوکس» را برانگیخت، تا حدی که در اول

- |                                          |                      |           |               |
|------------------------------------------|----------------------|-----------|---------------|
| 1. Gomez                                 | 2 Trujillo           | 3. Somoza | 4. Ethelburga |
| 5. La luz and Los Angeles Mining Company |                      |           |               |
| 6. Horacio Blanco Fombona                | 7. Bluefield         |           |               |
| 8. Juan J. Estrada                       | 9. Emeliano Chamorro |           |               |

دسامبر ۱۹۵۹ روابط را قطع کرد و شورشیان محافظه کار را، به نمایندگی ملت نیکاراگوا دست افزار خود کرد.

«سه‌لایا» پس از سپردن حکومت به جانشین قانونیش خوزه مادریس<sup>۱</sup>، معاون ریاست جمهوری، که بی‌شک با شخصیت‌ترین مرد کشور بود، استعفا داد و به مکزیك پناهنده شد.

اما مؤسسات امریکائی برای پیروزی شورش مبالغ زیادی سرمایه‌گذاری کرده بودند و «کنوکس» تصمیم داشت نظام موجود را برهم بزند و حزب آزادیخواه را از میان بردارد، هرچند که اکثر مردم قلباً هواخواه حزب آزادیخواه بودند ولی، دولت هنوز ارتش و نیرو داشت. دیری نگذشت که «استرادا» با سپاهش در «بلوفیلد» به وسیله سپاه مرکزی محاصره شد.

ناوهای جنگی و آماده حمله امریکا «بلوفیلد» را منطقه بیطرف خواندند و به این بهانه «نیروی دریائی» را در آنجا پیاده کردند، نیروهای دولتی قادر نبودند در جنگلهای اطراف محاصره را ادامه دهند و مجبور به بازگشت شدند. «مادریس» هم مجبور به استعفا شد و از قبول مشاغل مهم پیشنهادی «استرادا» سر باز زد. اما شورشی که به ممالک متحده امریکا متکی بود، برجای باقی ماند. وزارت خارجه از استعفای او بهره برداری مضاعف کرد. توماس دامسون<sup>۲</sup> وزیر پانامائی را به شتاب با یک ناو جنگی به نیکاراگوا فرستاد. او «استرادا» و اعضای دولتش را به زور سوار کشتی کرد تا حکم واگذاری استقلال نیکاراگوا را که به آنها دیکته کرده بود، امضا کنند. این بار دیگر سیاست دلار بکار نرفت، بلکه از لوله هفت تیر استفاده شد. شرایطی که به «استرادا» تحمیل شد از این قرار بود:

حکومتش را قانونی کند و ادلفودیاس<sup>۳</sup> را به معاونت برگزیند. مجلس قانونگذاری را افتتاح کند. کمیسیونی عالی با دو عضو امریکائی و یک عضو نیکاراگوائی به انتخاب امریکا، تشکیل دهد. و این کمیسیون در برابر وزیر خارجه امریکا مسئول باشد، بعلاوه غرامتهائی که امریکائیه و دیگران مطالبه می‌کردند - و اکثر زاده شورشی بود که خود آنها برپا کرده بودند - پردازد. بیشتر این مطالبات بر پایه تقلب و به امید بدست آوردن سودهای عظیم بود. اهالی نیکاراگوائی که مطالبه غرامت می‌کردند، اکثر سیاستمداران مورد توجه امریکا

1. José Madriz

2. Thomas C. Damson

3. Adolfo Diaz

بودند. حتی بعضی از آنها غرامت «اضطراب روحی» یا «اخلاقی» مطالبه می کردند. بعلاوه «استرادا» مجبور شد که «هام» را رئیس گمرک کند و به براون امور مالی مورتگاج اند تراست کمپانی<sup>۲</sup> ۱۵,۰۰۰,۰۰۰ دلاروام پردازد. بانکداران نیویورک هم وام پرداخت نشده «اتلبورگا» را با نرخ بهره متقلبانه‌ای باز پس گرفتند و بدین ترتیب ۴۰۰,۰۰۰ دلار گرد آوردند. نوگالس<sup>۳</sup> که در وقایع نیکاراگوا حضور داشت، می نویسد:

تنها، مخارج واگذاری ۴۰٪ بیش از مبلغی بود که در آغاز نیکاراگوا به خارجیان مقروض بود. این قراردادهای مالی و مطالبات (پیمان کاستریو-کنوکس) بحدی بی انصافانه بود که حتی مجلس سنای امریکا آن را رد کرد.

با این همه با موافقت وزارت خارجه، بانکداران توانستند يك وام فوری يك میلیون ونیمی و کنترل ۵۱٪ بانک ملی و راه آهن دولتی را بدست آورند (یکی دیگر از بازیهای ده سال بعد، فروش دو مؤسسه نامبرده به قیمت ناچیز به بانکداران و بازخرید آن از طرف نیکاراگوا به مبلغ گزاف بود).

با اقدامات پولی و برنامه به اصطلاح «سختگیری» (شبهه به برنامه‌ای که هم اکنون در سراسر امریکای لاتین تحمیل شده)، قیمت‌ها و سودها بالارفت، دستمزدها ثابت ماند و سرانجام مردم به فقر بیشتری کشیده شدند. مخارج گمرک ۱۵۰٪ افزایش یافت. شرکتهای کوچک از میان رفت، تنها، محتکرین و بانکداران ممالک متحده امریکا در این امر سود فراوانی بردند. مجلس قانونگذاری به وسیله گروه محافظه کار «چامارو» از کار افتاد و زمانی که «استرادا» خواست قوانین را به اجرا گذارد، سفیر امریکا او را واداشت، به نفع معاونش «دیاس» استعفا دهد. بدین طریق، سرانجام مؤسسه کوچک معادن «کنوکس» و کارمند حقیرش حکومت تمام کشور را در دست گرفتند.

سفیر امریکا محرمانه به وزارت خارجه گزارش می داد که «افکار اکثر مردم نیکاراگوا، بر ضد ممالک متحده است».

مجلس قانونگذاری، ژنرال منا<sup>۴</sup> را به ریاست برگزید (او به عنوان جانشین «دیاس» انتخاب شده بود). با وجود مخالفت سفارت امریکا، «دیاس» مجلس

1. Seligman and Brown

2. U. S. Mortgage and Trust Co.

3. Rafael de Nogales

4. Luis U. Mena

قانونگذاری را منحل و «منا» را دستگیر کرد.

ناگزیر شورش درگیر شد. «دیاس» فوری در ۳ اوت ۱۹۱۲، از امریکا درخواست مداخله کرد. فردای آن روز «نیروی دریائی» وارد نیکاراگوا شد؛ به عنوان نظارت به ماناگوا<sup>۱</sup> و اطراف خطوط راه آهن.

شورشیان، حتی در این شرایط، به ایستگاههای مرکزی راه آهن و شهرهای بزرگی چون ماسایا<sup>۲</sup> و «لئون» دست یافتند.

برادران «براون» برای حفاظت نیمی از خطوط آهن که به آنها تعلق داشت درخواست کمک بیشتری کردند. سرگرد باتلر<sup>۳</sup> بشتاب از پاناما، با ۲،۷۰۰ سرباز به نیکاراگوا اعزام شد. آنها همان روشی را بکار بردند که امروز در ویتنام جنوبی بکار می‌برند، یعنی «نیروی دریائی» در همه جا، ارتش محلی را همراهی و تنها برای دفاع تیراندازی می‌کرد و نیروهای امریکا فقط در نقاطی مانند «ماسایا» و «لئون» که ارتش «دیاس» قادر به پایداری نبود، می‌جنگیدند.

ژنرال «منا»، رهبر شورشیان مجبور شد خود را به دریا سالار سوترلان<sup>۴</sup> تسلیم کند. فحاشی و توهین شدت یافت. ممالک متحده امریکا رسماً اعلان کرد که تمام خونهای ریخته شده، «مایه دلگرمی دولت قانونی و ملت نیکاراگوا بود». در مورد از بین رفتن اموال امریکائیان - که حفاظت از آن یکی از دلایل جنگ بود - باید گفت که دخالت امریکا بیش از هر انقلاب قبلی ویرانی بیار آورده بود. سالها بعد، ژنرال فلانده<sup>۵</sup> امریکائی که پس از این وقایع رهبری سپاه ضد «ساندینو» را بعهده داشت، در کلوب کولومبوس<sup>۶</sup> به من گفت که: «اموال امریکائیان در نیکاراگوا فقط پس از مداخله ما بخطر افتاد، ما بی دلیل به آنجا رفته بودیم». دولت نیکاراگوا - مقصود دولت دست نشانده امریکاست - مجبور شد تمام بودجه کشور را برای ترمیم خسارات مصرف کند. دیگر هیچ پولی برای مدارس، بهداشتی و رشد اقتصادی باقی نمانده بود.

بدین ترتیب، پشتیبانی امریکا از مسبین هرج و مرج، و به خاطر يك مؤسسه معدنی، سرانجام به مداخله مسلحانه و سیاست سر نیزه کشیده شد.

1. Managua

2. Masaya

3. Smedley D. Butler

4. H. S. Sutherland

5. Feland

6. Club de Columbus

برای حفظ ظواهر دموکراسی، به‌زور سرنیزه انتخابات محترمانه‌ای براه انداختند. سربازان «نیروی دریائی» از صندوقهای مقدس آراء حفاظت می‌کردند. تقریباً حقوق قانونی اکثریت مردم پایمال شد. در مرکز آزاد شهر «لئون» دومین شهر پرجمعیت، تنها ۸۵ نفر توانستند رأی بدهند. درحالی‌که جمعیت کشور به ۸۰۰،۰۰۰ نفر می‌رسید، دیاس با «حساب دقیق» فقط ۴،۰۰۰ رأی «شرافتمندانه» شمرده شده» بدست آورد و چنان که باید «قانوناً» مستقر شد.

دولت او نیز رو بزوال بود و مجبور شد درخواست کمک اضافی کند. مبلغ ناچیزی دریافت کرد و در عوض بانکداران با موافقت بر این<sup>۱</sup>، مستقیماً امور بانک ملی و بودجه کشوری را در دست گرفتند.

در نتیجه جنگ اروپا که نیکاراگوا را از فروش قهوه و دیگر غلات محروم کرد، بحران اقتصادی شدت یافت و دولت حتی نمی‌توانست حقوق کارمندان را پردازد. شورش از نو شعله‌ور شد، این بار به رهبری کسانی که از مداخله امریکا و از رباخواری بانکداران متنفر بودند. اما «دیاس» با کمک ناچیز امریکا و بویژه «نیروی دریائی» توانست چهار سال دیگر حکومت کند.

انتخابات دیگری به‌زور سرنیزه شروع شد. «چامارو» نامزد ریاست جمهوری بود. او در دوران وزارتش در کابینه «دیاس» شرایط را - یا به معنای درست آن تقلب را - از طریق ممالک متحده امریکا مساعد کرده بود.

«نیروی دریائی» به ایریاس<sup>۲</sup> نامزد آزادیخواهان، حتی اجازه نداد برای شرکت در انتخابات وارد کشور شود و «چامارو» در ژانویه ۱۹۱۷ حکومت را در دست گرفت.

«چامارو» آدم قوم و خویش بازی بود. ۱۳ نفر از اعضای عمده دولتش - چندین وزیر، فرمانده ارتش، رئیس پلیس - «چامارو» نام داشتند. بسیاری از آنها جوان و نالایق بودند. عده زیادی از خانواده زنش نیز به مقاماتی رسیده بودند. روزی در یکی از جاده‌های درحال ساختمان به بازرسی برخوردم که ماشین دولتی و حقوق و مزایای بسیاری داشت. وقتی از او درباره شغلش سؤال کردم، گفت: «آه، چیز مهمی نیست، سوار اتومبیل می‌شوم و ماشینهای جاده - سازی را بررسی می‌کنم، وقتی لازم باشد دستور می‌دهم آن را تعویض کنند.

1. William Jennings Brayn

2. Julian Irias

معمولاً روزهای يكشنبه این کار را می‌کنم ، چون درضمن می‌توانم خانواده‌ام را به‌گردش خوبی ببرم».

امریکائها به خاطر امتیازاتی که در ترعه پاناما داشتند و به خاطر قرارداد مفتضح «براین - چامارو» مبالغ زیادی به «چامارو» و اطرافیان‌ش می‌پرداختند. «چامارو» به خاطر ۳،۰۰۰،۰۰۰ دلار به پیمان کشورهای سالوادور، کستاریکا، اوندوراس و گواتمالا، پشت پا زد. برای ساختمان ترعه، به دنباله مسیر رود «سان‌خوان» - که کستاریکا حق کشتیرانی در آن داشت - با ممالک متحده امریکا قراردادی صد ساله بست و نیز در مورد پایگاههای دریائی در دو جزیره بله<sup>۱</sup> - با کلمبیا که در آن ذینفع بود مشاوره نشد - و در جزایر سواحل اقیانوس آرام و خلیج فونسکا<sup>۲</sup> - که متعلق به سه کشور بود - بجز نیکاراگوا بادو کشور دیگر مشاوره نشد، قراردادی ۹۹ ساله بست. اگر «نیروی دریائی» با شمشیرهای آماده، محل مجلس شورای نیکاراگوا را محاصره نکرده بود، این قرارداد تصویب نمی‌شد. بنا به گفته «نوگالس»، چون تعداد کمی از سناتورها به زبان انگلیسی آشنائی داشتند، این قرارداد به انگلیسی خوانده شد. بدین ترتیب، قراردادی که به شکل توهین آمیزی حقوق کشورهای امریکای مرکزی را - اگر حقوق ملت نیکاراگوا را در نظر نگیریم - پایمال می‌کرد، به تصویب رسید.

کشورهای زیان دیده به دیوان عالی امریکای مرکزی - که خود امریکا مقرر کرده بود که احکام آن در مورد همه کشورهای نافذ خواهد بود - شکایت کردند. دیوان عالی برضد نیکاراگوا رأی داد، زیرا این قرارداد، قوانین پیمان کاناس - خرس<sup>۳</sup> (۱۸۵۸) و کلیولند<sup>۴</sup> (۱۸۸۸) و پیمان امریکای مرکزی (۱۹۰۷) را که خود ممالک متحده ایجاد کرده بود، نقض می‌کرد. هیچیک از دوکشور نیکاراگوا و ممالک متحده امریکا به رأی دیوان عالی کوچکترین توجهی نکردند.

اما زمانی که بودجه دولت نیکاراگوا به ته کشید و ۳،۰۰۰،۰۰۰ دلار را از امریکا مطالبه کرد، وزارت خارجه جواب «رد» داد و نیکاراگوا حتی يك شاهی از این پول را دریافت نکرد. همچنانکه پس از آن ساندینو در سان رافائل،

1. Ble      2. Fonseca      3. Canas Jerez  
4. Cleveland

به من گفت: «با این قرارداد مفتضح، نیکاراگوا حتی نتوانست نفعی از آن بگیرد. باز چیزی ساردین، بدست آورد؛ اگر حتی يك وعده غذا هم بدست آمده بود، باز چیزی بهتر از این بودا». وزارت خارجه، بی مقدمه تصمیم گرفت، این مبلغ را برای بدهی وام «اتلبورگا» که از این پس به بانک نیویورک تعلق داشت، بپردازد و وام «براون برادرز» را پس دهد. حتی مبلغ ناچیز ۱۰۰،۰۰۰ دلار که برای بنای سه مدرسه درخواست شده بود، رد شد. در آخرین دقایق که دولت به علت کمبود بودجه متزلزل بود، اجازه دادند که نیم میلیون دلار، برای پرداخت امور ضروری، از بودجه گمرک - که آن هم به بانکداران تعلق داشت - وام بگیرد. چون حق استفاده از ترعه پاناما سلب شده و بودجه آن به غارت رفته بود، دولت مجبور شد، ۵۰ درصدی را که از بودجه راه آهن و پستوانه بانک ملی باقی مانده بود، به همان بانکداران، بپردازد.

در اکتبر ۱۹۱۶، «نیروی دریائی» انتخابات جدیدی برای دیگو چامورو<sup>۱</sup> عمو و جانشین چامورو، ترتیب داد. او در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۳ و در زمان حکومتش فوت کرد و معاونش بارتولومه مارتینس<sup>۲</sup> حکومت را در دست گرفت. (در این دوران ممالک متحده آمریکا در امور دریائی کارائیب و اوندوراس نیز دست داشت و همچنین بر عوارض گمرک سالوادور نظارت می کرد).

امریکائیهها دودز<sup>۳</sup> را به نیکاراگوا فرستادند تا طرح و قانون جدیدی برای انتخابات وضع کند. این قانون در جلسه فوق العاده مجلس به نیکاراگوا، تحمیل شد. در نتیجه، احزاب آزادیخواه و محافظه کار با هم متحد شدند و کارلوس سولورسانو<sup>۴</sup> محافظه کار را به ریاست جمهوری و خوان ساکاس<sup>۵</sup> آزادیخواه را به معاونت او نامزد کردند. بدین ترتیب خود آمریکا، این ائتلاف دولت جدید را ایجاد کرده بود. آرزوی همه معامله گران امریکائی - در شرایط بحرانی کشور های خارجی - این چنین ائتلافی است که همیشه در اثر اشتباهات دولت پیشین بوجود می آید و خود پیش درآمد فجایع بدتری است. اتحادی که از طرف بیگانگان تحمیل شود، به تف سربالا شبیه است.

1. Diego Chamorro

2. Bartolomé Martinez

3. W. W. Dodds

4. Carlos Solorzano

5. Juan B. Sacas

در این شرایط مشکل حاضرین مجلس جدید نیکاراگوا طبق رسومی که در خود ممالک متحده آمریکا نیز معمول است - به ۵۰٪ افزایش یافت و سپس اعلان کردند که در انتخابات تقلب شده است، اما ممالک متحده آمریکا دولت جدید را بر رسمیت شناخت. علاوه بر این مجلس، قرارداد وام یک میلیون و نیم دلاری جنکس<sup>۱</sup>، مشاور مالی آمریکا را به مناسبت «عملی» نبودنش، لغو کرد و همچنین قرارداد پنج میلیون دلار وام برای ساختمان سنگفرش خیابانها و فاضلاب را که یک نوع کلاهبرداری امریکائی بود، رد کرد. اما، پیشنهاد آمریکا را در مورد ایجاد پلیسی به فرماندهی یک افسر امریکائی با مزایا و حقوق بسیار، پذیرفت.

### - ۳ -

در اوت ۱۹۲۴ «نیروی دریائی» در میان شور و شوق عمومی، لنگر کشید فقط گارد سفارت آنجا ماند.

اما ارتش منحل نشد و تحت فرمان دو برادر زن رئیس جمهور باقی ماند. پلیس «غیرسیاسی» جدید که آمریکا تحمیل کرده بود، آینده درخشانی نداشت. اندکی بعد، زمانی که سولورسانو<sup>۲</sup> همانطور که در انتخابات قرار شده بود یکی از آزادیخواهان مشهور را به وزارت برگزید، برادر زنش الفردوریواس<sup>۳</sup> با چند صدتا سرباز به محل ضیافت رسمی حمله و مدعوین را که عضو حزب آزادیخواه بودند، دستگیر کرد.

سپس «املیانو چامورو»، پایگاه نظامی تیسکاپا<sup>۴</sup> را که مشرف به شهر بود، اشغال کرد و ساکاسا<sup>۵</sup>، معاون رئیس جمهور فراری شد. «سولورسانو»، در این بازی شرکت داشت و «چامورو»، گاه بگاه به سوی کاخ تیراندازی می کرد و ۲،۵۰۰ سرباز فرستاد تا «ساکاسا» را «زنده یا مرده» بیاورند. «ساکاسا» به واشنگتن فرار کرد و اندکی بعد «سولورسانو» مجبور به استعفا شد.

با اینکه وزارت خارجه از ائتلاف بی فایده ای که ایجاد کرده بود، ناراضی می نمود و خدمتگذار پیشین، «چامورو» را به رسمیت شناخت (گرچه

1. Jeremiah W . Jenks

2. Solórzano

3. Alfredo Rivas

4. Tiscapa

5. Sacasa

او باز فروش راه آهن و بانک ملی را به قیمت ناچیز پیشنهاد کرده بود)، اما ناگهان، «ساکاسا» جانشین قانونی او را برکنار کرد.

«ساکاسا» به مکزیك رفت و در آنجا رئیس جمهور پلوتارکو الیاس کایس<sup>۱</sup> که از مخالفت با امریکا - هرچند ناچیز - خوشحال بود، شخصاً به او پول و اسلحه داد.

آزادیخواهان شورشی «بلوفیلد» را در ساحل اقیانوس اطلس، اشغال کردند و مانند قبل، این شهر را يك منطقه بیطرف اعلان کردند. اما «نیروی دریائی» به درخواست کلیفورد هام<sup>۲</sup> آزادیخواهان را از بندر بیرون راند. در این میان «ساکاسا» با سلاحهای ارتش مکزیك - که خشم وزارت خارجه امریکا را برانگیخت - در پوئرتو کابسا<sup>۳</sup> ساحل شمال شرقی و در چند کلبه‌ای که به براگمانس بلوف<sup>۴</sup> تعلق داشت، حکومت قانونی را اعلان کرد. مکزیك فوراً حکومت او را به عنوان دولت قانونی نیکاراگوا برسمیت شناخت و به سواحل هردو دریا اسلحه ارسال کرد. واشنگتن با از میان بردن «چامورو» به این جریان خاتمه داد. اما از ادعای «ساکاسا» در مورد قانونی بودن حکومتش بیخبر بود. سرانجام در ۱۱ نوامبر ۱۹۲۶ امریکا خدمتگزار وفادارش «دیاس» را که در آن زمان منفورترین مرد نیکاراگوا بود، به ریاست جمهوری برگزید و قول داد که بیدرنگ ۳۰۰،۰۰۰ و سپس ۶،۰۰۰،۰۰۰ دلار به او وام دهد، مخالفین فریاد می‌زدند «این حقیرترین شکل سیاست دلار است». «دیاس» با این تهمت که کمک مکزیك يك توطئه بلشویکی بین‌المللی است بازگشت. مکزیکیها هم ضمن افزایش ارسال اسلحه، می‌گفتند که اینها «حیله‌ای بیش‌رمانه» است.

دو هفته پس از استقرار حکومت ساکاسا، دریا سالار لاتیمر<sup>۵</sup> سربازان نیروی دریائی را به خاک پوئرتو کابسا و ریوگرانده<sup>۶</sup> پیاده کرد و در آنجا تعداد زیادی تفنگ و مسلسل و دو میلیون فشنگ ضبط کرد و به دریا ریخت. بندر را محاصره و ایستگاه رادیو را اشغال کرد تا «ساکاسا» نتواند با دنیای خارج تماس گیرد و به او فرمان داد که در عرض ۶ ساعت از پوئرتو کابسا خارج شود. اما «ساکاسا»

1. Plutarco Elias Calles      2. Clifford D. Ham  
3. Puerto Cabeza      4. Bragman's Bluff Lumber Company  
5. Latimer      6. Rio grande

این فرمان را نپذیرفت و بعضی از افسران او از تله امریکا نجات یافتند و به جنگلها پناه بردند تا شورش را در داخل کشور ایجاد کنند. نیمه شب ژنرال ساندینوی جوان مقداری از سلاحهایی را که زیر آبهای «ریوگرانده» مخفی کرده بودند، درست در برابر چشم «سربازان نیروی دریائی» از آب بیرون کشید و از رود کوکوس با قایق پاروئی گذشت تا شورش را درسگوویاس<sup>۲</sup> برانگیزد. در همه جا با پیروزی و پشتیبانی مردم روبرو شد. با وجود طلا و سرنیزه های امریکا طغیان آزادیخواهان افزایش یافت. می بایست «مناطق بیطرف» جدیدی ایجاد شود، همچنانکه نلی کلوگ<sup>۳</sup> نوشته بود، این بار مسئله تهاجم نیست، بلکه تنها به مناطقی احتیاج داریم که در آن جنگ ممنوع باشد. ژنرال «مونکادا» هم با اسلحه و تجهیزات بسیار و بی هیچ نگرانی به سوی پایتخت پیش می رفت. چون شرایط رو به وخامت می رفت، ممالک متحده امریکا، به امید نگاهداری حکومت مرد منفوری چون «دیاس»،<sup>۴</sup> ۴،۵۰۰ سرباز دیگر برای تهاجم آماده کرد.

حتی لاناسیون<sup>۴</sup>، نشریه محافظه کار و مذهبی بوئنوس آیرس، تهاجم به نیکاراگوا و سیاست امریکا را نسبت به این کشور «توهین به افکار و احساسات عدالتخواه جهانی ملتهای متمدن» نامید و کولیج<sup>۵</sup> را با لفظ بسیار تندی محکوم کرد.

تظاهرات عظیمی از بوئنوس آیرس تا پاریس و از پونتا آرناس<sup>۶</sup> تا ریو — گرانده تشکیل شد. مجلس کوستاریکا اعلان کرد که اگر عدالت در نیکاراگوا، برقرار نشود، دیگر میوه موز را در اختیار یونایتد فروت کمپانی، نمی گذارد. در جواب، رئیس جمهور «کولیج»، مسئله کمک مکزیک به «ساکاسا» را پیش کشید و «کلوک» برضد «فعالیت بلشویکی» مکزیک فریادش را بلند کرد.

اما این حرفها اثری نداشت. بدین ترتیب، نیکاراگوا تبدیل به «بلژیک کوچک این قاره» شد. فقط اشتباه عظیم دیگری مانند تهاجم به کوبا از طریق خلیج خوگها، می توانست دوباره چنین موجی ضد امریکائی در سراسر قاره و تمام دنیا، برانگیزد. بنا به گفته نوگالس<sup>۶</sup> «مسئله نیکاراگوا، آنچنانکه بعضیها

1. Cocos            2. Ségovias            3. Nellie Kellogg  
4. La nación        5. Coolidge            6. Punta Arenas

می‌اندیشند، مسئله محلی نیست، بلکه وابسته به آینده تمام کشور های امریکای لاتین است».

با اینکه «ساکاسا» در پوئرتو کابسا محاصره و عملاً زندانی «نیروی دریائی» امریکا بود، اما به هروسیله‌ای بود خواستهایش را بیان و سیاست دلار بیست ساله اخیر را به این نحو محکوم کرد که: «در مجموع به نفع کشور امریکا نیست، بلکه فقط به نفع تعدادی از بانکداران است».

در ۶ مارس ۱۹۲۶، سناتور و هلرا در بستن<sup>۲</sup> به فورد فورم<sup>۳</sup> چنین گفت:

«سیاست کلونگ و کولینج سبب تهاجم به نیکاراگوا شد تا از رئیس جمهور بازیچه‌ای که امریکا به مردم تحمیل کرده بود، پشتیبانی شود، فقط به این دلیل که او به هر قیمتی شده، به بانکداران نیویورکی که طی هفده سال در پناه وزارت خارجه، این کشور را بیرحمانه استثمار کرده‌اند، کمک خواهد کرد».

ارگه یو<sup>۴</sup> مشاور «ساکاسا» در پوئرتو کابسا، شرایط را چنین خلاصه کرد:

«طی شانزده سال اخیر، نیکاراگوا اقلانیم قرن به عقب برگشته است. مدارس سراسر کشور بسته شد و پولی که تا به حال برای آموزش مردم بکار می‌رفت امروز در مدارس کشیشها مصرف می‌شود، و بی آنکه به نیکاراگوا کوچکترین سودی برسد، تراستهای پر قدرت امریکائی منابع طبیعی کشور را به نفع خود استخراج می‌کنند، و بی هیچ دلیل به آنها امتیازات زیادی داده شده است».

و چنین ادامه می‌دهد:

«وزارت خارجه با به رسمیت شناختن ریاست جمهوری دیاس در نیکاراگوا، حیثیت امریکا را پایمال کرد و به خاطر این امر مجبور شد، بطور کتبی و شفاهی، به هر گونه تقلب قانونی و تزویر سیاسی، دست بزند. تقریباً همه مردم نیکاراگوا از این سگک باوفا «دیاس» که هر چه صاحبش می‌گفت انجام می‌داد، از ته قلب متنفر بودند».

چون وزارت خارجه نتوانست مشکلات را براحتی حل کند، برای به انجام

1. Burton K. Wheeler      2. Boston  
3. Ford Forum              4. H. Ofilio Arguello

رساندن برنامه خوش ظاهر و رذیلانه خود، به ناوگان جنگی، زره پوش دریائی و بمب افکن متوسل شد.

«کوليج» رسماً اعلان کرد که «امریکا در مسائل داخلی نیکاراگوا دخالتی ندارد». اما «دیاس»، در زیر سایه سرنیزه‌های امریکا، با آسودگی خاطر و جیبهای پر از دلار، از ارتش امریکا به خاطر «حفاظت کشور در برابر خطر بلشویسم» تشکر کرد.

پشتیبانی از او زحمت بسیاری داشت. آزادیخواهان از ششم فوریه، به شهر مهم چیناندگا<sup>۱</sup> واقع در ساحل اقیانوس آرام، حمله کردند و پس از چند روز پیکار خونین، پیروز شدند، سپس سپاهیان امریکا با بمباران هوائی آنها را از آنجا راندند. کشتارگاه وحشتناکی با هزاران زن و مرد و بچه کشته و ناقص، برجای ماند. نیمی از شهر تبدیل به خاکستر شد، همانند گرنیکا<sup>۲</sup> فوراً سر بازان تازه نفس دیگری به آنجا فرستادند و انگلیس يك ناو جنگی - که ادعا کرد به درخواست محرمانه امریکاست - به کورتینو فرستاد، تا دربرگشت بتواند آئین مونروئه<sup>۳</sup> را بهانه کرده و ۵،۰۰۰ سرباز دیگر در آنجا پیاده کنند. تعداد زیادی اسلحه با شش درصد اضافه قیمت برای «دیاس» ارسال شد و ژنرال استیمسون<sup>۴</sup> به عنوان مأمور شخص «کوليج» و با اختیارات تام به نیکاراگوا رفت. در این زمان موقعیت «دیاس» و «نیروی دریائی» بوخامت گرائیده بود. با وجود پشتیبانی «نیروی دریائی»، دولت نتوانست حتی يك بار پیروز شود و شورشیان که اکثر مردان کار آزموده‌ای بودند، پیروزی را جشن می گرفتند. ژنرال «مونکادا» با سپاه نیرومندش شهر ماناگواه را اشغال کرد و دولت را به ریشخند گرفت.

#### - ۴ -

مشکل بزرگ و فوری، حفظ آبروی «استیمسون» و نگاهداری امتیازات و سرمایه‌های امریکائی بود. بدین سبب می‌بایست به هر قیمتی شده تا مدتی از «دیاس» نگاهداری شود. اما «استیمسون» به اندازه کافی واقع بین بود و می‌دانست که لازم است نرمش بخرج دهد و در برابر شرکت آزادیخواهان در

1. Chinandéga

2. Guernica

3. Monroe

4. Hery L Stimson

5. Managua

دولت مقاومت نکند. از این رو برای مذاکره با سه نفر از نمایندگان «ساکاسا» ناوی جنگی به پوئرتو کابسا فرستاد و شرایطش را به آنها چنین اعلان کرد: لازم است که «ساکاسا» ریاست جمهوری «دیاس» را به رسمیت بشناسد و دولت قانونی خودش را منحل کند. اما با نظر سه نماینده مخالفت شدید شد و بازگشتند. در نتیجه استیمسون طبق رسم قدیم با حاکم به مذاکره پرداخت، و با فرمانده ارتش مونکادا تماس گرفت و در تی پی تاپا<sup>۱</sup>، چند کیلومتری پایتخت و نزدیک مونکادا، کنفرانسی تشکیل شد، و «استیمسون» تهدیدهای مغروران خود را چنین آغاز کرد:

«رئیس جمهور بمالک متحده آمریکا تصمیم دارد انتخابات ۱۹۲۸ را تحت نظر گیرد. از این رو لازم می‌دانیم و می‌خواهیم که «دیاس» به حکومتش ادامه دهد. ارتش آمریکا دستور دارد، از کسانی که اسلحه خود را تسلیم می‌کنند، حمایت کند و اسلحه کسانی را که مخالف هستند، بزور بستاند.»

در عین حال، به این نیش، نوشی هم افزودند: به ارتش «مونکادا» مقادیر زیادی پوشاک و غذای فوری و در برابر تسلیم هر تفنگی ده دلار پیشنهاد شد. از طرف دیگر «دیاس» متعهد شد که به زور و فشار متوسل نشود، فرمان عفو عمومی دهد و مطبوعات آزادش ایالتی را که به دست ارتش است، به حاکمین عضو حزب آزادیخواه واگذار کند. اما هرگز این تعهد اجرا نشد. واقعیت غم‌انگیز، انتخاباتی بود که سال بعد زیر نظر آمریکا انجام گرفت. قرار بود که آمریکا پنهانی از نامزدی ریاست جمهوری «مونکادا» پشتیبانی کند. «مونکادا»، در چهارم ماه مه با این اعتماد که یک میلیون نفر نمی‌توانند بایک کشور ثروتمند و مسلح ۱۲۰،۰۰۰،۰۰۰ نفری مخالفت کنند، خود را تسلیم کرد. پس از این امر همه به هم خیانت کردند. بمالک متحده آمریکا به محافظه‌کارانی که پشتیبانشان بود، خیانت کرد، «مونکادا» به افسران شجاعی که در جنگ‌ها و با تلاقها با شرایط سختی جنگیده بودند، خیانت کرد. «مونکادا» از این پس جرأت نداشت برضد مهاجمین امریکائی کلمه‌ای بر زبان آورد و در برابر پوتینهای «سربازان نیروی دریائی»، افسران امریکائی و هرچه امریکائی بود، سر تعظیم فرود آورد. در ناوگانی جنگی جشن تهوع آوری ترتیب داد. در

این جشن مدالی را که باپاک کردن صورت حضرت مریم به «مدال صلح» تبدیل کرده بود، به سینه دریا سالار «لاتیمر» زد. حتی زمانی که به «ساکاسا» پیشنهاد شد، پس از مونکادا رئیس جمهور شود، بشرطی که دردکان پوئرتو کابسا را تخته کند و قرارداد مونکادا - استیمسون را امضا کند، این پیشنهاد را نپذیرفت. نیکاراگوا حتماً به صلح احتیاج داشت، اما این وضع صلح را تأمین می کرد؟ آیا این صلحی بود که یک نیکاراگوائی با وجدان می توانست بپذیرد؟

«استیمسون» از «پایان شورش» شاد بود و در پانزدهم ماه مه، یعنی ۴ روز پس از جشن تسلیم در «تی پی تاپا»، به وزارت خارجه خبر داد که ۲۰۰،۰۰۰ تفنگ، ۲۷۲ مسلسل و ۵،۰۰۰،۰۰۰ فشنگ دریافت کرده است و حتی راهزنی چون کابویا<sup>۱</sup>، رهبر چریکهای چیناندگا<sup>۲</sup>، خلع سلاح را پذیرفته است. «صلح در نیکاراگوا»، سرمقاله نشریات امریکا بود و «استیمسون» را با مدایح پرشور ستودند. با این حال، یکی از نشریات یادآور شد که این صلح بیشتر «صلح بازها بود تا کبوترها».

تمام این وقایع پیشرس بود. در ۱۶ مه «کابویا» شدیداً به «نیروی دریائی» حمله کرد و یک افسر و یک سرباز کشته شدند. اما اندکی بعد در مذاکره با یک افسر «نیروی دریائی» خلع سلاح را پذیرفت. پس از انجام مذاکره و تسلیم اسلحه به وسیله همان افسر و با سلاح خودش کشته شد.

ضربه دیگری آماده می شد. ژنرال «ساندینو»ی جوان، به جای تسلیم اسلحه، افرادش را درخینوتگا<sup>۳</sup> گرد آورد و به سوی کوهستان سان رافائل<sup>۴</sup> شهر مولدش رهسپار شد. قسمت شمالی کشور را از این منطقه زیر نظر داشت. دیری نگذشت که حمله به پاسگاههای «نیروی دریائی» را شروع کرد.

در مصاحبه مطبوعاتی که در ممالک متحده امریکا منتشر نشد، «ساندینو» چنین گفت: «به نظر من «مونکادا» نه تنها جنایتکار است، بلکه سربازی فراری است، او خود را به دشمن فروخت. هیچکس مجبورش نکرده بود که با دشمن، خاصه دشمنی که به کشور ما تهاجم کرده بود، مخفیانه و به نام قانون اساسی، قرارداد امضا کند».

1. Everest Cabulla      2. Chinandega  
3. Jinotega              4. San Rafael

او کوتال<sup>۱</sup> نخستین پاسگاهی بود که «ساندینو» به آن حمله کرد و تجهیزات و سلاحهای آن را بدست آورد و سرانجام به سبب بمباران آنجا را ترك گفت. نشریات امریکائی تأکید کردند که کشتن ۳۰۰ شورش با هواپیما، زیاده روی است. اما در حقیقت تعداد کمی از طرفداران «ساندینو» و اکثر مردم، زنها و بچهها کشته شده بودند. بار دیگر به «دیاس» مبلغی وام پرداختند و دوباره بانک ملی و راه آهن، به بانکداران نیویورکی واگذار شد. اما وجود «ساندینو»، این مرد «غیرقانونی» بر لبخندها و مشتها سایه می افکند.

### - ۵ -

«ساندینو» مدت هفت سال، این پیکار خسته کننده و غیرقانونی را ادامه داد. تاحد ممکن، مبارزه و پایداری او را از مردم پنهان می کردند. اما در هر حال، سربازان «نیروی دریائی» غافلگیر و کشته و شهرها اشغال می شد. «ساندینو» سرانجام توانست از پشت در اوندوراس گزارشهای عملیات و اعلامیهها و نقشههایش را پخش کند و ایسن اخبار را به سراسر امریکای لاتین و تمام دنیا برساند. به نظر یکی از مفسرین، عملیات او به «نیش پشه» شبیه بود. اما «رافائل نوگالس» در کتاب «غارت نیکاراگوا<sup>۲</sup>» می نویسد: «حتی نیش پشه ای در کنار گوش فیل، اگر درست مداوا نشود، می تواند فیل را از پا در آورد». ممالک متحده آمریکا جز زور و فشار و پول دواى دیگری نمی شناخت، در نتیجه گوش فیل چرکین و متورم شد.

در ۱۹۲۸، ژنرال فلود<sup>۳</sup> در ماناگوا به من چنین گفت: «برای از میان بردن «ساندینو» به ۵۰،۰۰۰ سرباز احتیاج دارم، آن هم به شرط اینکه بخت یارش نباشد یا یکی از افرادش به او خیانت کند. با این ۵،۰۰۰ سربازی که دارم، فقط می توانم از ارتباطات و انبارهای مهم به زحمت نگاهداری کنم».

طی این سالها، از حیثیت ممالک متحده آمریکا روز بروز کاسته شد و ارتش آن صورت مسخره ای یافت. «ساندینو» قهرمان امریکای لاتین شناخته شد و تا سال ۱۹۳۳ که نیروی دریائی از نیکاراگوا بیرون رفت، پایداری کرد. سپس همانطور که قول داده بود اسلحه را کنار گذاشت. در این زمان بحران به سراسر جهان مستولی شده بود.

1. Ocotal

2. The Looting of Nicaragua

3. Felaud



## بحران در امریکای جنوبی

- ۱ -

بحران بزرگ امریکای شمالی، فاجعه وستم را در سراسر نیمه غربی دنیا و در تمام خانواده‌ها و کشورها باخود به همراه آورد. اما تغییرات مفیدی نیز پیش آورد.

در مورد امریکای لاتین مهمترین تغییر آن بود که رئیس جمهور هربرت هوور «نیروی دریائی» را از نیکاراگوا، هائیتی و دومینیک بازخواند.

در مکزیک، اصلاحات «کاردناس» به اجرا گذارده شد. شورش شیلی اشکهای فراوانی برانگیخت، اما در عین حال تغییراتی در راه بهبود نیز داده شد؛ مثل قانون کار، صنعت جدید، و دادن امتیازهایی به توده مردم و توسعه ایدئولوژی ملی. در پرو، ایا دلاتوره<sup>۲</sup>، رهبر اتحادیه دانشجویان که ده سال پیش بنیان‌گذار، آ. پ. ر. آ (اتحادیه ملی و انقلابی امریکا) بود، به وطنش بازگشت و مردم با شوق از او استقبال کردند و مدت ده سال زندگی سیاسی کشور را رهبری کرد. (سپس به امید بدست آوردن قدرت بیشتری، به عقاید خود خیانت کرد).

1. Herbert Hoover

2. Haya de la torre

3. A. P. R. A

نشانه بحران بزرگ از سال ۱۹۲۸ بچشم می‌خورد، زیرا در این تاریخ، از میزان تجارت ممالک متحده آمریکا با کشورهای امریکای لاتین، به مقدار زیادی کاسته شد. اما، آنهایی که سرمست خوشبختی بودند، نمی‌خواستند حقایق را دریابند. بمب به مرحله انفجار رسیده بود و در سال ۱۹۲۹ منفجر شد، تجارت بین‌المللی را فرو ریخت و اقتصاد سراسر جهان را متزلزل کرد. مبادله با امریکای لاتین به مراحل اوائل قرن بازگشت، حکومتها مانند کاهنهای کاغذی فرو ریختند. کشورهای امریکای جنوبی هرگز چنین توهین‌آمیز، به بازار خارجی وابسته نبودند. این بار اکثر، ژنرالها شورش می‌کردند. اما، در عین حال افکار جدید و ایدئولوژیهای جدیدی نیز پدیدار شد. همه ضرورت آزادی و استقلال اقتصادی را تأکید می‌کردند.

در آرژانتین به سبب کودتسا و یک سلسله انتخاباتی که از بالا رهبری می‌شد، حتی اقتصاددانان محافظه‌کار هم، به فکر مطالعه برنامه‌ای وسیع برای نوسازی ملی، افتادند. چون درست نبود که کشوری به این عظمت، کاملاً وابسته به صادرات نیمی از تولید خود باشد، که تازه نرخ آن در لندن و واشنگتن تعیین می‌شد. می‌بایست به احتیاجات ملی آرژانتین توجه بیشتری شود، و مواد غذایی، نفت، مواد معدنی و فولاد در خود کشور تولید گردد. این کشور می‌توانست با منابع ملی که داشت، به خود متکی باشد و از زیر نفوذ امپریالیسم خارجی در آید.

در ۱۹۴۰، فدریکو پیندو<sup>۱</sup>، وزیر اقتصاد آرژانتین، طرحی به مجلس پیشنهاد کرد که به برنامه «پیندو» معروف شد. پرون<sup>۲</sup> همین برنامه «پیندو» را در زمان حکومتش به اجرا گذاشت و حقوق کارگران و دهقانان و اصلاحات اجتماعی را نیز به آن افزود. در این طرح بیش از هر چیز به طریقه سرمایه‌گذاری خارجی و پیشگیری از استعمار، توجه شده بود. البته دولت امریکا سالها با این طرح مخالفت کرد و سرانجام هم آرژانتین را به فاجعه‌ای سیاسی و اقتصادی کشاند، که امروز نیز نتیجه آن را می‌بینیم.

اما، ژنرال اوریبورا<sup>۳</sup> در سال ۱۹۳۰ کودتا کرد و «مایه تسلای خاطر خوشبختان شد». او در عمل سریع و در حکومت ستمگر بود. در آغاز کار

1. Federico Pinedo

2. Perón

3. Jose F. Uribura

۷،۰۰۰،۰۰۰ پو میان همکارانش تقسیم کرد. غالباً پیروزی لشکری با غارت همراه است.

کاتولیکها و مالکان از رژیم ایری گوئن<sup>۱</sup> انتقام می گرفتند و مردم هم به خاطر فساد و ستم رژیم اخیر از آن پشتیبانی می کردند. «ایری گوئن» به علت مخالفت با امریکا و بستن قرارداد نفت با شوروی از کار برکنار شده بود.

در سال ۱۹۲۰ مؤسسات امریکائی بیش از ۴۶،۰۰۰،۰۰۰ دلار، در آرژانتین سرمایه گذاری کرده بودند. حال آنکه در عرض چهار سال، امریکائیها در شهرها و دهات بیش از ۱۴۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار سرمایه داشتند. این مبلغ نشان می دهد که وامهای مزورانه بانکهای بزرگ امریکا نوعی تهدید برای سراسر این قاره است. در ۱۹۲۴ بنا به گفته دان<sup>۲</sup>، سرمایه گذاری در تولیدات گوشت و صنعت بیش از ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار بود. مجله بارونز ماگازین<sup>۳</sup> در شماره ۱۷ مارس این مبلغ را کلاً به ۲۵۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار تخمین زده بود. از این مبلغ، تنها ۱۲٪ به انگلیس تعلق داشت، تمام کسرو و صادرات گوشت در دست امریکا بود. از ۱۹۲۰ خود آرژانتین ۱۰٪ این کالای عمده صادراتی را در اختیار داشت. مجموعاً ۱۹۰ مؤسسه بزرگ امریکائی در آرژانتین فعالیت می کرد. سیاست «اوریبورا» از نظر تاکتیکی، اهمیت زیادی داشت. به همین علت ژنرال آرابورو<sup>۴</sup> پس از سرنگونی «پرون»، در ۱۹۵۴ قدم به قدم از آن پیروی کرد.

دو سال پس از دوران خفقان و شکنجه، با اینکه بر انتخابات یا سرنیزه نظارت می شد، حزب «ایرگوئن» که قبلاً «بیشرمانه» نظام قانونی را پایمال کرده بود، با اکثریت تام انتخاب شد. «اوریبورا» فوراً انتخابات را لغو و این حزب را غیرقانونی اعلان کرد (بعدها همین عمل را ارتش با طرفداران «پرون» انجام داد)، و شخصاً ژنرال خوستو<sup>۵</sup> را که مورد توجه و اشنگتن بود، به ریاست جمهوری برگزید.

## - ۲ -

فاجعه بحران بزرگ، در شبلی از این هم سخت تر بود. آرژانتین همیشه

- |                      |                     |
|----------------------|---------------------|
| 1. Hipolito yrigoyen | 2. Robert W. Dunn   |
| 3. Barron's Magazine | 4. Aramburu         |
|                      | 5. Agustin P. Justo |

می‌توانست به انگلیس - که برعکس امریکا، صنعت تولید گوشت نداشت - گوشت بفروشد و از این طریق بازار بین‌المللی را تهدید کند. برعکس مس و نیتراهای شیلی - که آلمان آن‌را به صورت ترکیب شیمیائی تولید می‌کرد - مایه نگرانی بسیار بود. گزارش اتحادیه بین‌المللی<sup>۱</sup>، نشان می‌داد که شیلی بیش از هر کشور دیگری در بحران است.

در حقیقت، از سال ۱۹۲۵ و به دنبال جنگ اول جهانی، بحران شدیدی در شیلی پدیدار شد که هنوز بهبود نیافته بود.

آرتورو الساندری<sup>۲</sup>، پسر یکی از مهاجرین ثروتمند ایتالیائی و از اهالی تاراپاکا<sup>۳</sup> یکی از بنادر نیترا، به نمایندگی طبقه تهیدست و متوسط، کارگران مس و نیترا، بیکاران و فقیرترین کارگران معادن و استثمار شدگان، از صحرای شمال دره بهشت و مناطق پرباران جنوبی گذشت و در انتخابات آن سال شیلی شرکت کرد. این «شیر تاراپاکا» غول خشنی بود که از صدای نیرومند او سیل فضاقت فرو می‌ریخت و باسانی به ریاست جمهوری انتخاب شد.

«الساندری» طی چهارسال با توسعه بحران مبارزه کرد. نیترا شیمیائی باعث نابودی صنعت نیترا شیلی می‌شد و کارگران بیکار به شهر رو می‌آوردند و در آنجا گرسنه می‌ماندند. «الساندری» در زیر فشار مرتجعانه مجلس، نتوانست کار مؤثری انجام دهد. اما در ۱۹۲۴ اکثر آراء مجلس را بدست آورد و قانون کار، ایجاد اتحادیه، عمومیت دادن برنامه‌ها، بیمه‌های اجتماعی و الغاء کار کودکان را به تصویب رساند. اما نه، توانست ارتش را نظم دهد و نه برای بیکاران شغل ایجاد کند. در اواسط سال به‌زور سرنیزه از حکومت سرنگون و به ایتالیا فرار کرد. کلنل ایبانس<sup>۴</sup> به پشتیبانی شورای ارتش حکومت را در دست گرفت و پس از او کلنل گرو<sup>۵</sup> سوسیالیست حکومت را اشغال کرد.

کارلوس داویلا<sup>۶</sup> سوسیالیست و سفیر پیشین واشنگتن نیز در میان تغییرهای پی در پی حکومت، مدتی رئیس جمهور بود. نام «سوسیالیست» برای واشنگتن نگرانی ایجاد می‌کرد و بدین جهت، امریکا حکومت او را به رسمیت نشناخت.

- |                        |                         |
|------------------------|-------------------------|
| 1. Societe des Nations | 2. Arturo Alessandri    |
| 3. Tarapacá            | 4. Colonel Carlos Ibanz |
| 5. Marmaduke Grove     | 6. Carlos Dávila        |

سفیر امریکا یکی از دوستان صمیمی «داویلا» بود و با کوشش زیاد وزارت خارجه امریکا را قانع کرد که رئیس جمهور جدید اوضاع را به هم نمی‌زند و اموال امریکاییها را ضبط نمی‌کند. ولی وقتی، سرانجام موفق شد که امریکا حکومت او را برسمیت بشناسد، «داویلا» از ریاست جمهوری استعفا داده بود. چون هرج و مرج روبه‌فزونی بود، «الساندری» از تبعید باز خوانده شد. او طی شش ماه در برابر مشکلات پی‌درپی پایداری کرد و قانون جدیدی همانند قانون مکزیك - اما با نرمش بیشتر - به تصویب رساند و با ضبط مالکیت‌های خصوصی، اراضی دولتی را گسترش داد. کلیسا را از دولت جدا کرد. آزادی مذهبی را نیز به تصویب رساند. کنل «ایبانس»، در اکتبر ۱۹۲۵ «الساندری» را از حکومت برکنار کرد و لارن<sup>۱</sup> مالک ثروتمند را به ریاست جمهوری برگزید. چون «لارن» با کارهایی مانند از میان بردن آزادی مردم و مطبوعات و به زندان انداختن رهبران اتحادیه‌ها، مخالف بود فوراً استعفا داد و «ایبانس» مستقلاً حکومت را در دست گرفت.

ممالک متحده امریکا، «ایبانس» را به‌عنوان «نمونه دموکراسی» ستود و این بار امریکا نفس راحتی می‌کشید. چنین بنظر می‌رسید که دوران «سوسیالیسم» به پایان رسیده. قدرت «این مرد نیرومند» به بانکداران نیویورکی امکان داد که به‌خاطر ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار قرضه بی‌ارزش، برای تقویت رژیم دیکتاتوری «ایبانس»، هزاران تعهد به سرمایه‌داران زودباور<sup>۲</sup> تحمیل کنند.

«ایبانس» بودجه ارتش را چند برابر کرد و به حقوق افسران افزود. برای مبارزه با بیکاری به خدمات اجتماعی پرخرجی، چون راه‌آهن، بنادر، آبیاری و طرح‌های تولید انرژی، متوسل شد. برای بکار انداختن صنعت نیترات، شرکت جدید کوساچ<sup>۲</sup> را تأسیس کرد. تأسیس ریاکارانه این شرکت تمام ذخائر دولت را برباد داد و بزودی شرکت و «ایبانس» هر دو برکنار شدند.

در این زمان، بحران بزرگ برای شیلی ضربه کشنده‌ای بود، دیگر دلار وجود نداشت و بازار دچار وضع خطرناکی شده بود. سفته‌ها پرداخت نمی‌شد، کارمندان در همه جا از کار برکنار می‌شدند و توده عظیم بیکاران و دانشجویان تظاهرات خیابانی می‌کردند. در ژوئیه ۱۹۳۱ «ایبانس» به‌حق، به آرژانتین فرار

کرد. هرج و مرج و بدبختی دو سال دیگر ادامه یافت. در دسامبر ۱۹۳۲، «الساندری» کارها را دوباره در دست گرفت و از این پس، صددرصد محافظه کار شد. اکثر اعضای هیأت دولتش عضو حزب محافظه کار بودند. گوستاو روس<sup>۱</sup> نخست وزیر، سرمایه دار و مالک ثروتمند و منفوری بود. حتی اعضای حزب رادیکال - حزب میانه روی که از سرمایه داران و طبقه متوسط تشکیل شده بود - دیگر از «الساندری» پشتیبانی نمی کردند. چپها و کمونیستها برضد او هیاهوی زیادی پیا کردند.

آینده، نویدکننده بود. تولید معادن به نسبت ۱۹۲۷ - که سال چندان خوبی نیز نبود - ۵۰٪ کاهش یافت. تولید نترات به یک بیستم و درآمد دولت به یک هشتم رسید. حقوق کارمندان چندین ماه پرداخت نشد. در ۱۹۳۲ واردات اتومبیل سالانه فقط ۴۲ دستگاه بود، در حالی که در ۱۹۲۹ تعداد آن به ۱۰۰،۰۰۰ می رسید.

در حقیقت «روس»، مین پرست و کارشناس مالی بزرگی بود. اصلاحات اساسی که انجام داد از همه حکومتهای دست چپی پیشین، بیشتر بود؛ او ساختمان اقتصادی را از نو بنا کرد. شیلی مدرن، نتیجه زحمات اوست. حقیقت بینی بود که به اقتصاد از نظر تئوریهای سرمایه داری، سرمایه داری آزاد، سوسیالیسم، کمونیسم و فاشیسم - که هنوز دنیائی را مجذوب کرده بود - توجهی نمی کرد. او کشور را به سوی اقتصاد جدیدی پیش می برد. در ۱۹۳۷، تعادل بودجه را برقرار کرد. یک چهارم بلدهیهای شیلی را با حبله و از طریق خرید زمین به مبلغ چند صد دلار در بازار آزاد، باز خرید. وقتی که دولت بدهکاری چنین حقه ای می زند. آن وقت بانکدارها یاد اخلاق می افتند.

«روس» دوباره به استخراج نترات سروسامان داد، بطوری که یک چهارم سود آن به دولت می رسید. سپس باملی کردن خطوط آهن ماورای آند - که متعلق به انگلیس بود - مؤسسات امریکائی را به وحشت انداخت. برخی از مؤسسات را به داشتن بازار سیاه متهم کرد و می گفت که این مؤسسات سودشان را غیر قانونی به خارج منتقل می کنند و ترتیب جدیدی به آنها تحمیل کرد. از آن پس سود مؤسسات به سه قسمت، برای دولت، مالیات و شرکا تقسیم می شد.

چنین شرایط ملی، به مؤسسات صادرات مس نیز تحمیل شد. تولید برق در ۱۹۳۷ دو برابر شد و تولید کفش، پارچه، شیشه، صابون، کاغذ، سیمان و لامپ نیز در شیلی معمول شد.

«الساندری» در ۱۹۳۶ اعتصاب کارگران راه آهن را وحشیانه درهم شکست و در نتیجه جبهه خلق<sup>۱</sup> مردم را بر ضد انتخاب ریاست جمهوری او برانگیخت. روز قبل از انتخابات، دیکتاتور پیشین با پشتیبانی هواداران نازی می خواست حکومت را بدست آورد، اما موفق نشد. مضحك این است که پس از آن عناصر فاشیست به جبهه خلق پیوستند. اگیره سدر<sup>۲</sup>، از جناح چپ، با اکثریت کمی انتخاب شد و دوران پر جنب و جوشی را آغاز کرد. اما، شرایط شیلی همچنان روبه بهبود می رفت. او بنیانگذار سازمان توسعه<sup>۳</sup> بود که فصل تازه ای در تاریخ صنعت مستقل شیلی گشود.

### - ۳ -

بحران بزرگ، جریان تاریخ برزیل را تغییر داد. رئیس جمهور دسائوسا<sup>۴</sup> از سلاطین قهوه سائوپالو، یکی از دوستانش را به نام خولیو پرستس<sup>۵</sup>، از اعضای کلوب سلاطین قهوه<sup>۶</sup>، به جانشینی خود برگزید. با این کار، سنت دیرینه ای را که قدرت اجرائیه در سائوپالو و ایالت میناس جرایس<sup>۷</sup> بر محور آن استوار بود، زیر پا گذاشت. خولیو وارگاس<sup>۸</sup> فوراً رهبری کارگران معادن و دهقانان<sup>۹</sup> ایالت مولدش و ریوگرانده<sup>۱۰</sup> جنوبی را که حاکم آن بود، در دست گرفت و از شعار همیشگی «انتخابات تقلبی» استفاده کرد. پیش از اینکه در سراسر کشور جنگ داخلی آغاز شود، دسته ای از افسران و سیاستمداران، ریودژانیرو را اشغال کردند و مانع استقرار حکومت «پرستس» شدند و کاخ ملی را به «وارگاس» سپردند.

1. Fronte Popular

2. Pedro Aguirre Cedra

3. Corporacion de Fomento

4. Washington Luis Perera de Sauza

5. Julio Prestes

6. King Koffee Club

7. Minas Gerais

8. Jetulio Vargas

9. Gauchos

10. Rio grande do Sul

«وارگاس» در ۱۸۸۳ در «ریوگرانده» جنوبی متولد شده بود. وقتی به حکومت رسید ۴۷ سال داشت با گذشته‌ای رومانتیک و پر جنب و جوش: قبلاً گاوچران بود، بعد پیش کاتولیکها تحصیل کرده و سپس چون سرباز ساده‌ای وارد ارتش شده بود، سرانجام هم حقوق خوانده بود. به نظر او «لازمه کارهای سیاسی در برزیل، شناخت مردم، بستن پوزۀ ژنرالها و کلنلها و در ضمن حقوقدان بودن است». با استقرار در کاخ، مبارزۀ تن به تن، دسته به دسته و ایالت با ایالت را شروع کرد. او مردی بود، سیاسی باهوش و متکی به خود. فریرا درباره‌اش می‌نویسد: «مردی است ساکت، خوددار، زیرک، واقع‌بین، ممتاز، سرد، پیرو غریزه، جبری، دلیر، پرشور و احساساتی».

او وارث اقتصاد ویرانی بود. تولید اضافی قهوه که ۷۰ درصد صادرات و درآمد برزیل را تشکیل می‌داد، مصادف با بحران اقتصادی جهان بود. در اوائل ۱۹۲۹، قیمت قهوه «ریو شماره ۷» هر نیم کیلو ۱۵ سانتیم کم شده بود و درآمد قهوه حتی برای مخارج تولید کافی نبود. در ۱۹۳۸ قیمت آن به ۵/۲۵ سانتیم رسید و انبارهای قهوه به اندازه مصرف یک ساله تمام دنیا پر بود. برزیل با شرایط اقتصادی موجود، نمی‌توانست این ذخائر و بدهکاریها را تحمل کند. تنها، برای پرداخت وامهای خارجی - بدون در نظر گرفتن بهره‌ای که سرمایه‌گذاران دریافت می‌کردند - برزیل می‌بایست سالانه ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار کالا صادر کند. یعنی پنج برابر آنچه در بهترین سالها بدست می‌آورد. برقراری تعادل مبادلات تا چندین سال امکان نداشت و کساد بازار و بهره‌ و امها هر آن بیشتر می‌شد. همه «سلاطین قهوه» و دلالها و تجار، رو به ورشکستگی بودند. خطر یکاری شهرها و دهات را تهدید می‌کرد، در نتیجه دولت قهوه را می‌سوزاند و به دریا می‌ریخت.

نومیدی عمومی، به «وارگاس» امکان داد که قدرتی دیکتاتوری و استثنائی برای حکومتی ملی و ایالتی، سانسور مطبوعات، آزادی اقتصادی و نظامی بدست آورد. با اینهمه بدون ترس مردم را به انتخابات دعوت کرد و مردم سائوپالو هم در ۱۹۳۲ طغیان کردند و شورشیان دیگر ایالات نیز به آنها پیوستند.

پس از سه ماه مبارزه شدید، نظم دوباره برقرار شد. سپس شورائی قانونی، تحت فرمان خودش ایجاد کرد و حکومت فاشیستی و متشکلی بوجود آورد. در ضمن زندگی کارگران و دهقانان را تأمین کرد و به زنان حق رأی داد. اما يك سال بعد، سربازخانه‌های ریو و پرنامبوک<sup>۱</sup> شورش کردند. «وارگاس» هم ترجیح داد به بهانه خطر کمونیسم، حکومت نظامی را به کشور تحمیل کند. درحقیقت، افسر جوانی به نام پرستس<sup>۲</sup> به پشتیبانی حزب «اتحاد آزادی ملی»<sup>۳</sup> که وابسته به مسکو بود، شورش سربازان را رهبری می‌کرد و سرانجام هم شورشیان را پس از ۵،۰۰۰ میل راه پیمائی مشکل از میان جنگلها به بلیوی فرار داد. جناح راست نیز به فرماندهی سالگادو<sup>۴</sup> مرد متعصب، فاشیست و ضد یهود و آفتاب‌پرست، با او مخالف بودند. «سالگادو» از نازیها و سرمایه‌داران آلمانی مقیم سائوپالو و سفارت آلمان، پول می‌گرفت. با هواداران پیراهن سبزش با بازوبندی که خورشیدی سبز روی آن نقش شده بود، در زیر شعار «خدا، میهن، خانواده» به آئین پرستش ستارگان گرویده بود. سرانجام، با خانواده‌های ثروتمندی که به آنها پیوستند، تعدادشان به چند صد هزار رسید و در ارتش و نیروی دریائی و مشاغل سیاسی نیز تعدادی طرفدار پیدا کردند. «وارگاس» هم فوراً آنها را بکارگرفت.

با اینکه «وارگاس» از نظر قانونی نمی‌توانست به حکومت ادامه دهد، تصمیم گرفت انتخابات ۱۹۳۳ را به اجراگذارد. او به سخنرانیهای یکنواخت سیاستمداران قدیمی که خلاف واقعیت بود و هیچ رابطه‌ای با وضع برزیل نداشت، بانفرت گوش می‌داد. برای پیشگیری از خطر «کمونیسم» مجلس را منحل و حکومت نظامی را اعلان کرد. «سالگادو» هم برای نجات کشور ۱۰۰،۰۰۰ عضو مسلح در اختیارش گذاشت. «وارگاس» این پشتیبانی را پذیرفت. در نوامبر قانون اساسی را کنار گذاشت و حکومت جدیدی را که نوعی فاشیسم بود اعلان کرد. روز برقراری مراسم، «سالگادو» در صند مجلس قرار گرفت و هواداران پیراهن سبزش با افتخار رژه رفتند.

«وارگاس» پس از چندی ظاهراً «سالگادو» را کنار زد. اندکی بعد

1. Pernambuco

2. Luis Carlos Prestes

3. Alianza Nacional Libertadora

4. Pílinio Salgado

طرفداران سالگادو و عناصر ارتش در يك شب تاريك به کاخش حمله کردند. «وارگاس» و زن و دخترش با پیراهن خواب، تفنگ به دست از پنجره‌ای به پنجره دیگر می‌پریدند و به مهاجمین شلیک می‌کردند. به راستی نیز تا رسیدن سپاه کمکی پایداری کردند.

«وارگاس» با قانون جدیدی که خودش نوشته بود، می‌توانست مدتی بدون رجوع به آراء عمومی و تشکیل مجلس، حکومت کند. با این قانون، حق انتخاب حکام، شهردارها و قضات کشور را بدست گرفت و دیکتاتوری باشکوهی ایجاد کرد. دربارهٔ حکومتش به یکی از روزنامه‌نگاران نیویورکی با خونسردی چنین گفت: «نه تنها حکومت من فاشیستی نیست، بلکه يك حکومت مافوق دموکراسی است. چون بازمیان بردن احزاب به همهٔ افراد امکان دادم که باخودم مستقیماً تماس بگیرند».

قانون جدید «وارگاس» محاسنی هم داشت، برای کارگران حقوق جدیدی، چون هشت ساعت کار روزانه، محدودیت ساعات کار شبانه، ممنوعیت کار کودکان، بیمهٔ کارگران و زنان باردار، در نظر گرفته شده بود. «برزیل برای برزیلیها» شعار این قانون جدید بود. بطور نظری همهٔ منابع به دولت تعلق می‌گرفت.

«وارگاس» یکی از اعضای «جبههٔ امریکا» را به نام اوسوالدو ارانها که مردی لایق و زیرک و مطیع و اشنگتن بود، وزیر خارجه کرد. درعین حال با فرستادن تبریک به هیتلر و موسولینی خود را سرگرم می‌کرد. بدین ترتیب با بهره برداری دوجانبه، ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار از امریکا بدست آورد. به شکرانهٔ این وسیله توانست از فاجعهٔ اقتصادی جلوگیری کند. سپس مطبوعات را منحل، ناشرین و ۳۰،۰۰۰ مخالف سیاسی را زندانی کرد و بطور کلی به نظریهٔ امریکا که او را نمایندهٔ دموکراسی شریف و مبارز هیتلر می‌دانست ریشخند زد. ژنرال انریکو دوتا ای نالایق و پرطمطراق و صد درصد نازی وزیر جنگش بود. مونتیرو<sup>۳</sup> میهن پرست و باهوش و یکی از مهمترین نازیهای قاره، فرمانده ارتش بود. هر دوی آنها به خاطر خدمات پرارزشی که به آلمان کردند از هیتلر مدال گرفتند. «وارگاس» به خاطر تجارت با آلمان آشکارا مورد انتقاد امریکا قرار گرفت. اما

1. Oswaldo Aranha  
3. Goes Monteiro

2. Énrico Dutta

تجارت با آلمان، برزیل را از ورشکستگی اقتصادی نجات داد. مبادلات، بدون هزینه بانکها، انجام می‌گرفت و برزیل می‌توانست تولیدات قهوه، پنبه، توتون، روغن نباتی و لیمو را به بهای گرانتری بفروشد. بدین ترتیب برزیل بزرگترین صادرکننده لیمو شد.

در ۱۹۳۷، فروش آلمان به برزیل دو برابر انگلستان بود و درست پیش از جنگ، از ممالک متحده آمریکا نیز بیشتر شد. وقتی که جنگ مانع ورود تولیدات خارجی شد، برزیل که دیگر وابسته به قهوه نبود، توانست بیش از همیشه صنعت خود را توسعه دهد.

«وارگاس»، حيله‌گری پوکر باز، زرننگ به معنای بد کلمه، دیکتاتوری فرصت‌طلب و لغزنده‌تر از مارماهی بود، که در عین حال با میهن‌پرستی واقعی می‌خواست کشور را بسازد و بر تولیدات بیفزاید و ایجاد صنعت کند.

در اواسط جنگ به نسبت افزایش میزان مبادلات، شرایط زندگی مردم برزیل نیز بهتر می‌شد. در ۱۹۴۳ میزان تولیدات صنعتی ۴۳ برابر ۱۹۰۷ بود. «وارگاس» با کمک هزاران مهاجر ژاپونی، برزیل را به یک کشور تولیدکننده پنبه و صادرکننده پارچه تبدیل کرد و یک کارخانه ابریشم‌بافی نیز بکار انداخت. طی پنج سال، تولیدات کاغذ از چند هزار تن به نیم میلیون تن در سال رسید، همه‌گونه اجناس مورد احتیاج تولید می‌شد و به همین نسبت تولید، کائوچو، اجناس برقی، لاستیک، چرم، دستگاههای ماشین، مواد شیمیائی، سیمان، داروسازی، به میزان قابل توجهی توسعه یافت.

برزیل در اواخر جنگ (دوم جهانی، رادیو، ماشین حساب، دستگاههای آشپزی برقی و یخچال، مبلهای فلزی، لوله‌های فلزی، مصالح برقی، مواد شیمیائی و دارو به‌خارج صادر می‌کرد. «وارگاس» در این راه، تنها به تئوری اکتفا نکرد. او مثل «روس» عقیده داشت که این نظرهای کلیشه‌ای، نه تنها راهنا نیست، بلکه فقط بازی ظاهری سیاسی است. عقیده داشت «آن‌کاری را باید انجام داد که لازم است». برای منابع زمینی فعالیت جدیدی شروع کرد و به استخراج الماس، کریستال، سرب و منگانهز پرداخت. منابع نیکل را کشف و استخراج آنها را شروع کرد. زمین‌شناسان امریکائی می‌گفتند برزیل نفت ندارد. اما «وارگاس» متخصصان دیگری آورد و آنقدر کاوش کرد تا به چاههای نفت دست

یافت، و بدین ترتیب، منابع نفتی که قسمت اعظم زمینهای برزیل را دربر می‌گرفت، کشف شد. پیش از این، برزیل دارای کارخانه‌های کوچک فلزسازی و مالک یک چهارم معادن آهن دنیا بود. با اینهمه «وارگاس» در ۱۹۴۱ برای ایجاد شرکت ملی فلزات، زیرکانه از بانک صادرات و واردات که قبلاً برای ایجاد این نوع شرکتهای دولتی وام نمی‌داد، وام‌گرفت و کارخانه بزرگ فلزسازی ولتا ردوندا را در بین راه سائوپالو و ریو، تأسیس کرد.

باتلاقها خشکانده شد و جاده‌ها که برخی از میان جنگلهای دست نخورده می‌گذشت، خطوط آهن، فرودگاه و مراکز شهری، بوجود آمد. برای عمران منطقه‌ای طرحهای بزرگ و از جمله پنج طرح درمورد رود سائوپالو تهیه شد، که اگر اجرا می‌شد از نظر کشاورزی و صنعت قدرت عظیمی بوجود می‌آمد. اما، اولیای امور و اشنگتن به این نوع مؤسسات دولتی که با امریکا رقابت می‌کرد، کمک نکردند.

برای نخستین بار در تاریخ، برزیل دیگر وابسته به صادرات قهوه و مقدار ناچیزی مواد اولیه و تولیدات جنگلی، نبود. از همه جهت در راه موازنه اقتصادی پیش می‌رفت. «وارگاس» طی حکومتش چندین بار دچار اشتباهات سیاسی شد. هر چند یک بار، متحدش را عوض می‌کرد و در نتیجه قدرتش ثبات نداشت. در امور اقتصادی پیشرفت زیاد بود، اما عدالت اجتماعی و تحول سیاسی عقب مانده بود. نظام فئودالی هیچگونه تغییری نکرده بود. تنها، طبقه سرمایه‌داری جدید و اتحادیه‌های پر قدرتی بوجود آمده بود.

اما «وارگاس» در اواخر حکومت به توده مردم نزدیکتر شد و حزب کارگر را ایجاد کرد. بدون توجه به گفته‌های عوام فریبانه‌اش، باید قبول کرد که برزیل نورا او بوجود آورد. مستعمره بودن و خدمت به امریکا را نپذیرفت. بدین ترتیب بنیانگذار ناسیونالیسم جدید و پرشور، و بیطرف و جهانگرایی بود که بعدها کوادروس<sup>۲</sup> و گولارت<sup>۳</sup> آن را اعلام کردند.

## - ۴ -

تغییراتی که در اثر بحران در سراسر امریکای لاتین بوجود آمد، شگفت آور بود. به علت کاهش فشار از طرف دولت و مؤسسات امریکائی، استقلال و ابتکار بیشتر و سالم‌تری بوجود آمد. حکومت‌های جدید، غالباً از اتحاد دوستان سه‌گانه یعنی کلیسا، مالکین و ارتش تشکیل می‌شدند که سد راه پیشرفت بودند و حقوق انسانی را ریشخند می‌کردند. با این‌همه، حتی این نوع حکومتها هم برای ادامه حیات، در شرایط مشکل، مجبور بودند از جنبشهای تحول صنعت پیروی کنند. از این پس مسئله، مرگ و زندگی بود. اوروگوئه، طی سالیان دراز، در اثر هرج و مرج و کودتاهای ارتش که دولتها را پشت سرهم سرنگون می‌کرد، در بیماری نظام قدیم، فقر و انارشسیسم باقی مانده بود. اما پس از ۱۹۵۷ تکانی به خود داد و اندک ثباتی بدست آورد. با اینهمه در ۱۹۲۵، هنوز ۹۶٪ از زمینهای مورد استفاده به شکل املاک خصوصی باقی مانده بود و تنها برای افزایش سرمایه چند صد خانواده بکار می‌رفت. بقیه مردم، رعایائی بودند که در شهرهای بزرگ انباشته شده بودند. این طرز زندگی تا به حال هم چندان فرقی نکرده است. حتی امروز زمینهایی به وسعت تمام زمینهای زیر کشت ژاپن، هنوز به ۲۳ خانواده تعلق دارد. در این منطقه وسیع راههای ارتباطی کم است و مدرسه، بازار و بهداشت وجود ندارد و از تمدن چندان اثری دیده نمی‌شود. تا اواخر نخستین دوران حکومت رئیس‌جمهور بزرگ باتله<sup>۱</sup> (۱۹۰۷ - ۱۹۰۳) که طبقه متوسط و مهاجران جدید اتحادی به ضد مالکین مرتجع ایجاد کردند، کشاورزی شکل عقب‌افتاده‌ای داشت و بیسوادی بیش از ۵۰ درصد بود.

«باتله» فعالیت‌های سیاسی را گسترش داد و در داخل حزب پر قدرت کولورادو<sup>۲</sup> جناحی متشکل بوجود آورد و برای در دست گرفتن امور، مبارزه را آغاز کرد. مالکان که در يك سوم کشور همه‌کاره بودند، از اصلاحاتش بخشم آمدند و جنگ داخلی شدید و خونینی برپا کردند. «باتله» در دومین دوران حکومتش (۱۹۱۶ - ۱۹۱۱)، پشتیبانی دهقانان و کارگران را بدست آورد. اما، پشتیبانی اعضای ثروتمند حزب «کولورادو» را که پس از انشعاب حزب

ریورستا<sup>۱</sup> را تشکیل دادند، از دست داد. او برای ایجاد حکومتی، مثل سویس، به مبارزه پرداخت. چون پس از نخستین دوران حکومتش، دو سال در این کشور زندگی کرده بود، فکر می کرد که سرانجام راه حلی برای مشکل قدرت رهبری و سیاست نظامی، یافته است. اما، دو سال دیگر انتظار کشید تا توانست از طریق مقالات مداوم نشریه ال دیا<sup>۲</sup> قانون جدید تشکیل مجلسی به نسبت نمایندگان انتخابی و تشکیل شورای نه نفری برای بررسی امور آموزشی، مالی، بهداشت عمومی، تجارت و صنعت، آزادی انتخابات و آزادی مطبوعات را به تصویب رساند. تعلیمات اجباری، راه یافتن زنان به دانشگاه، حق تشکیل اتحادیه و اعتصاب، ۸ ساعت کار در روز، تعیین حداقل دستمزد و حقوق بازنشستگی و بیمه تصادفات، مفاد اساسی این قانون را تشکیل می داد. اما «باتله» با اصلاحات ارضی مخالف بود، چون عقیده داشت که پیشرفت صنعت جدید، خود بخود از وسعت املاک می کاهد. از طرف دیگر، برای جلوگیری از «اقتصاد خارجی امپریالیسم» و کمک به صنعت ملی، نرخهای جدیدی تعیین و دولت را به شرکت در مؤسسات جدید تشویق کرد. از سال ۱۹۱۱ در گفته هایش به این امر اشاره می کرد که «رقابت صنعتی همیشه نافع نیست، همچنانکه انحصار نیز اجباراً محکوم نیست. دولت جدید، بی شک قانون سازمان اقتصادی را می پذیرد. اگر رقابت عملی نباشد، اگر وجود مؤسسات خصوصی با شرایط مملکت ناسازگار باشد و اگر صدور دائمی ثروت ملی درست بنظر نرسد، آن وقت صنعت را انتخاب می کند».

در ۱۹۲۸، یک کارخانه کنسرو سازی که امروز تولید همه گونه کنسرو را در انحصار دارد، یک بانک رهنی و یک بانک بیمه های اجتماعی از طرف دولت ایجاد شد که با بانکهای خصوصی رقابت می کرد. در ۱۹۳۴، دو سوم بیمه های آتش سوزی، سه چهارم بیمه های عمر و دریانوردی و تمام بیمه های کارگری، بعلاوه برق و بطور کلی تولید انرژی در سراسر کشور، تحت نظر دولت بود. در ۱۹۴۸ انحصار راه آهن از انگلیس باز گرفته شد. در اثر این تمایلات «سوسیالیستی»، خارجیان از سرمایه گذاری دل سرد شدند، اما در ۱۹۳۶ نشریه امریکن ترید<sup>۳</sup> نوشت که شکایت سرمایه داران بی مورد است چون «در این کشور

1. Riverista      2. El Dia  
3. British South American Trade Journal

سود بیشتر از کشورهای دیگر امریکای لاتین است و عملاً نیز همیشه چنین بوده است».

جنبش آزادیخواهی، در اثر بحران بزرگ شکست خورد. در ۱۹۳۱ اتحادی بین مرتجع‌ترین عناصری، چون اعضای حزب «کولورادو» و بلانکو<sup>۱</sup> که اردا<sup>۲</sup>، یکی از معروفترین طرفداران نازیسم آن را رهبری می‌کرد، بوجود آمد. «اردا»، ریاست جمهوری گابریل ترا<sup>۳</sup> را به مردم تحمیل کرد. مجلس شورای ۹ نفره را منحل و آزادی مطبوعات را محدود کرد و مخالفان و کمونیستها را به زندان انداخت، فرمانروائی مطلق را در دست گرفت و قانون جدیدی که همه قدرت را به قوهٔ اجرائیه می‌داد، بتصویب رساند.

در ۱۹۳۸ برادرش بالدومیر<sup>۴</sup> را مستبدانه به ریاست جمهوری برگزید. اما «بالدومیر» که به سنت آزادیخواه و سوسیالیست «باتله»، تمایل داشت، قانون پیشین و شورای ۹ نفره را دوباره برقرار کرد. سانسور را از میان برد و انتخابات را آزاد کرد. در سالهای جنگ که از پررونق‌ترین دورانهای او روگوئه بود، این کشور را در کنار متفقین اداره کرد.

### - ۵ -

پرو، با مشکلات خاصی روبرو بود. قشر متنفذ این کشور، هنوز دارای افکار قدیمی زمان فتح اسپانیائیا<sup>۵</sup> بود. بعلاوه این کشور به کمک شان مارتین<sup>۵</sup> آرژانتینی و سیمون بلیوار<sup>۶</sup> و نزوئلائی، از زیر سلطهٔ اسپانیا بیرون آمد. اهالی پرو خود، برای بدست آوردن استقلال کوششی نکرده‌اند. تا به حال شورش حقیقی از جانب مردم در این کشور بوجود نیامده است.

در حقیقت، پرو را می‌توان به سه منطقه تقسیم کرد: منطقهٔ ساحلی و اروپائی منش - با شهر لیما که مرکز حکومت سراسر کشور است -، منطقهٔ جلگه‌ای بسا جمعیت بومی که مرکز سلاطین قدیم اینکا<sup>۷</sup> بوده است، و منطقهٔ جنگلهای وسیع شرقی. مردم ساحلی هنوز دارای همان روحیهٔ فاتحان دوران سلطنت «اینکا» هستند

- |                  |                            |
|------------------|----------------------------|
| 1. Blanco        | 2. Luis Alberto de Herrera |
| 3. Gabriel Terra | 4. Alfredo Baldomir        |
| 5. San Martin    | 6. Simon Bolivar           |
|                  | 7. Incas                   |

و هنوز به حکومت ادامه می‌دهند. اما حتی پس از استقلال نیز، هرگز نتوانستند به قدرت و عدالت دوران «اینکا» برسند.

پرو چهارمی در حاشیه، میان ساحل اروپائی منش و کشور اینکا وجود دارد که مخلوطی از دشت و کوههای بلند است به ارتفاع پنج تا هفت هزار پا. این تفاوت را حکایتی بخوبی بیان می‌کند: در مواقع آشوب درلیما، مردمی که اصلشان اروپائی است به داخل خانه‌هاشان پناه می‌برند و در و پنجره‌ها را محکم می‌بندند، درحالی که بومیهای دورگه شهر زیبای اریکیپا<sup>۱</sup> واقع در دامنه کوه عظیم و پر برف میستی<sup>۲</sup>، تفنگ به دست به کوجه‌ها می‌ریزند و فریاد می‌زنند «این بار برای چه کسی باید بجنگیم؟»

ثروت پرو و سعادت طبقه حاکم، با دوران کشف کود پرنندگان و نترات کویر، بوجود آمد. هنگامی که اسپانیا دوباره برای فتح پرو از جنگهای داخلی امریکا استفاده کرد و جنگهای طولانی ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۶ را به راه انداخت و جزیره چین‌چا<sup>۳</sup>، محل عمده ذخائر کود را اشغال کرد، پیشرفت پرو متوقف شد. اما بعدها، پرو بار دیگر پیشرفتهای قابل توجهی را شروع کرد. در این دوران یکی از اهالی سانفرانسیسکو، به نام هنری میگس<sup>۴</sup> که مردی متقلب و هوس باز و بنیانگذار «یونایتد فروت»، بود، مرتفع‌ترین راه آهن دنیا را که از کوههای آند می‌گذشت، ساخت. به قول پرادا<sup>۵</sup>، یکی از نویسندگان بزرگ پرو، «او پلها و تونلهای بسیاری در کوههای آند ساخت، ولی در لیما، پیش از اینها کانونهای خانوادگی را بی‌آبرو کرد».

«میگس» حرمسرای وسیعی داشت که اشرافی‌ترین خائمه‌ها و دختران پایتخت در آن جمع بودند. به علت ثروتی که از کود بدست می‌آمد، اخلاق مردم به حدی فاسد شده بود که بنا به گفته همین نویسنده، «اگر در ته فاضلابی تکه‌ای طلا می‌دیدند، خود را در آن می‌افکندند. مردها همسرشان، پدرها دخترشان و برادرها خواهرشان را می‌فروختند». و چون زنان لیمائی از خوشگترین زنهای امریکای جنوبی هستند، احتمالاً همه کس این دقایق خوش را می‌خرید.

زمانی که شیلی با پشتیبانی انگلستان، طی جنگهای خونین و وحشتناک

1. Arequipa

2. Misti

3. Chincha

4. Henry Meiggs

5. Manuel Gonzales Prada

۱۸۸۳ - ۱۸۷۹ مناطق ساحلی و غنی نیترات پرو و بلیوی - یعنی تنها راه به دریا را - اشغال کرد، بار دیگر سکوت از هم پاشید. سپاهیان شیلی وارد لیما شد و سرbazان، دانشگاه مشهور سان مارکوس<sup>۱</sup> را اشغال و خانه ثروتمندان را غارت کردند. در خاتمه نیز صلح توهین آمیزی را تحمیل کردند. پرو، که تازه از عقب ماندگی بیرون آمده بود، باز فقیر شد و مؤسسات امریکائی و دیگر محترکان خارجی، غنی ترین منابع ملی آن را ضبط کردند. مؤسسه پرووین کورپوریشن<sup>۲</sup>، پرداخت بدهیهای دولت پرو را بعهده گرفت و در عوض انحصار خطوط کشتیهای بخاری دریاچه تی تی کاکا<sup>۳</sup>، سراسر خطوط آهن، بعلاوه قرارداد دریافت ۳،۰۰۰،۰۰۰ تن کود به مدت ۶ سال، هفت بندر و دریافت ۴۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار به مدت ۳۳ سال را بدست آورد. به علت ادامه فقر در این کشور، اوگوستو- لگیا<sup>۴</sup> توانست از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۲ حکومت را در دست گیرد و از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۰ نیز دیکتاتوری مطلق را برقرار کند. استقرار حکومت دیکتاتوری او، نیاز به کمکهای بزرگ مالی داشت و به همین علت، درهای کشور به روی سرمایه ها و وامهای امریکا باز شد. انگلستان از صحنه کنار رفت - اما با این حال «پرووین کورپوریشن» قدرتش را از دست نداد - . بانکداران نیویورکی، دیکتاتورهای امریکای جنوبی را با پول سیر می کردند و در مقابل سرمایه داران زودباور این کشورها، آینده شان را تأمین می کردند. رؤسای امور را به فساد می کشاندند، مثلاً پسر خود «لگیا»، برای تصویب مبالغ عظیم وام، ۴۱۵،۰۰۰ دلار رشوه گرفت. وقتی وزارت خارجه از جریان نادرست امور مطلع شد، تنها منشی سفارت مورد تنبیه قرار گرفت. مانند دوران «دیاس» غارت مردم شروع شد. «لگیا» با خانواده و دوستانش هزاران آکر زمین را غصب کردند و مؤسسات بزرگ امریکائی امتیازهای غیر قابل تصوری بدست آوردند. بنیانگذار خاندان گرس<sup>۵</sup>، يك قرن پیش در «وال پارایسو» کارش را با فروش لوازم کشتی شروع کرده بود، و برای پیشبرد کارهایش قاتلین را مسلح می کرد تا به کشتیهای که لنگر می انداختند، حمله کنند و لوازم آنها را بدزدند و سپس به همان ناوگانهای غارت شده بفروشند. حتی کشتیهای امریکائی نیز در امان نبودند. با گزارشی که

1. San Marcos

2. British Peruvian Corporation

3. Titicaca

4. Augusto B. Leguia

5. Grace

در مجلس امریکا رسوائی پیا کرد، این شرکت مخوف، غیرقانونی اعلام شد. در دورهٔ ما، رئیس کنونی این شرکت مقتدر، ریاست کمیته‌ای را داشت که، «کندی» به‌خاطر «اتحاد برای پیشرفت» و توسعهٔ سرمایه در امریکای جنوبی، ایجاد کرده بود.

روشن است که صلح «رومی» لگیا، مانند صلح «دیاس»، امتیازاتی نیز داشت و اقتصادکشور را به‌پیش برد.

در ۱۹۲۵، «لگیا» قانون اساسی آزادیخواهانه‌ای برای مردم تدوین کرد، اما از همان روز اول آن را به‌فراموشی سپرد. قوانین مدنی را به‌مسخره گرفت، نشریات را سانسور و زندانها را از زندانیان سیاسی پر کرد، همان سکوت دوران تهاجم شیلی را در دانشگاه «سان مارکوس» برقرار کرد. پلیس و ارتش، نظامی فولادین برقرار کردند و «لگیا» به شکلی کاملاً غیرقانونی، شخصاً خود را دوباره به‌ریاست جمهوری انتخاب کرد. با این حال، هیچیک از دولتهای امریکای جنوبی، به اندازه «لگیا» ستایش و رضایت مطبوعات امریکا را برنینگیختند. اما، قبل از بحران بزرگ، سرنوشت او تعیین شده بود؛ در دوران بحران سرنگون شد. «مانوئل پرادا» نویسنده‌ای که در ۱۹۱۸، یعنی يك سال قبل از شروع دوران حکومت دیکتاتوری «لگیا»، فوت کرد، برای نخستین بار راجع به‌اصلاح زندگی عموم مردم، کتابی منتشر کرد. در آن کتاب نوشت: «هیچ مرد شریفی نمی‌تواند در زندگی سیاسی پرو، وارد شود. زیرا در گندآبی غوطه‌ور می‌شود که با هر تکانی دستهایش بیشتر به‌کثافت آلوده می‌گردد». در نوشته‌های کوتاهی که در بوئنوس آیرس به سال ۱۹۴۱ منتشر شد، چنین می‌خوانیم: «در پرو، دو نوع ریاکاری بزرگ وجود دارد، یکی جمهوریت و دیگری مسیحیت. ما از آزادی صحبت می‌کنیم، ولی اکثر مردم حتی در زندگی امنیت ندارند. ما از بخشندگی مسیحیت حرف می‌زنیم، اما می‌پذیریم که تمامی يك نژاد مصلوب شود. مسیحی بودن ما، نوعی شرك پست و بدون فلسفهٔ بخشندگی است و ساختمان حکومتمان، دنبالهٔ دوران فتح اسپانیا و عصر سلاطین است».

خوسه کارلوس ماریاتگی نویسندهٔ پروئی، که در ۱۹۳۵ - آخرین سال حکومت «لگیا» - به سن ۳۵ سالگی مرد، تحت تأثیر کتاب «پرادا»، آثاری

منتشر کرد که از همه مهمتر «هفت بررسی دربارهٔ حقیقت پروا» است، که در سال ۱۹۲۸ منتشر شد و یکی از اساسی‌ترین و مؤثرترین تحقیقات اقتصادی و سیاسی است که در این کشور تا به حال منتشر شده است. «ماریاتگی» غول امریکای جنوبی، دارای روشن‌بینی، قدرت تشریح و استحکام سبکی است که نمایندهٔ عظمت اوست. او با اینکه، مارکسیست بود، تعصبی نداشت و مارکسیسم در دست او یک تعلیمی خشک نبود، بلکه وسیله‌ای بود برای تغییر قدرت سیاسی و اجتماعی پرو.

به نظر او بدبختیها و بی‌عدالتیهای پرو، به علت انحصار زمین و قدرت مالکین و کلیسا و ارتش بود که کشور را به فجایع سیاسی و جنگهای دائمی می‌کشاندند و بهره‌برداری از منابع زمین و نیروی انسانی را ناممکن می‌کردند. «ماریاتگی»، تضاد بین برده‌های لاسیرا<sup>۲</sup> و فئودالیسم کهن، و تضاد بین فئودالیسم جدید و تجاری مناطق ساحلی و دشتهای غنی مرکزی را تشریح کرد. به نظر او مؤسسات خارجی با استفاده از کمی دستمزد کارگران، فئودالیسم جدید را تحت الشعاع قرار دادند. او پیش‌بینی می‌کرد که زمینهای اشتراکی بومیان، بیش از اینها غصب می‌شود و شاید هم بومیان بکلی از بین بروند. همچنانکه امروز این کار را به مقیاس وسیع به کمک ارتش و جاسوسان آ. پی. ا. انجام می‌دهند. متوجه شد که ایجاد زمینهای کوچک خرده مالکان نیز، کاری نادرست و مشکل است، زیرا امروزه این نوع اصلاحات - با پول امریکا - در سراسر امریکای لاتین متداول است. در این باره می‌نویسد: «جامعهٔ بومی هنوز می‌تواند در برابر گسترش انحصار زمین، تاحدی پایداری کند، ولی خرده مالکین نتوانستند و نمی‌توانند از خود دفاع کنند».

در دوران «لگیا»، وقتی که او و دوستانش می‌خواستند میلیونها آکر زمین بدست آرند، برای اجرای این نوع اصلاحات کوشیدند. این اصلاحات که همیشه مالکان بزرگ مشوق آنها بودند و هست، چون در نظام و قوانین مالکیت تغییری نمی‌دهد و قدرت آنان را نیز به خطر نمی‌اندازد، و همانطور که ماریاتگی می‌گوید «بدین ترتیب، آنان می‌توانند زمینهای کوچک و غیر قابل استفاده را به‌مبالغه زیاد بفروشند» زمینهایی که دولت می‌خرد و به اقساط درازمدت

به دهقانان واگذار می‌کند، حتی به اندازه قیمتش - و در نتیجه به اندازه پرداخت اقساطش - درآمد ندارد. در بعضی از نقاط کلمه اقتصاد پولی، هرگز بگوش کسی نرسیده است، «بدون تغییر، مالکان بزرگ، زمینها را با مبالغ ناچیزی باز می‌ستانند» -

در حقیقت مشکل بومیان مشکلی کشاورزی است. کسانی که مشکل بومیان را مشکلی نژادی می‌دانند، از همان حربه قدیمی امپریالیسم استفاده می‌کنند. «انحطاط بومی پرو»، نظریه ناتوان و کلای فئودالهاست. کمکهای خیریه، آموزش و دیگر خدمات برای «بومیان» هرگز نتیجه‌ای ندارد، «آنها تنها با متشکل شدن می‌توانند به انحصار کشاورزی خاتمه دهند».

«ماریاتگی» درباره طرحهای محقر، ایجاد زمینهای خرده مالکی می‌نویسد «اگر استثمار وحشیانه‌ای را که اکنون وجود دارد، در نظر نگیریم، می‌بینیم که ایجاد این نوع زمینها، در عوض پیشرفت گامی به عقب است. این کار همیشه کوششی است برای حفظ بی‌عدالتی، نه راهی برای حل مشکل کشاورزی». هم‌اکنون يك نسخه از کتابش که در اکتبر ۱۹۲۹ به من هدیه کرده است، در برابر من است، دلم می‌خواست، می‌توانستم در اینجا عقاید عمیق و خردمندانه او را درباره آموزش، جنبش جدید دانشجویان، مذهب، امور منطقه‌ای و مرکزیت، یا درباره ادبیات که تنها چند فصل این کتاب را تشکیل می‌دهد، بنویسم.

## - ۶ -

در قلمرو سیاست عملی، ویکتور ایا دلاتوره<sup>۱</sup> - رهبر اتحادیه دانشجویان در دوران تروخیو<sup>۲</sup> - یکی از مهمترین مریدان «پرادا» بود، و بعدها عقاید «ماریاتگی» را مورد استفاده قرار داد. وقتی «لگیا» حکومت را بدست آورد، او ۲۴ ساله بود و از همان زمان، با طرفدارانش مبارزه حکومت لشکری را شروع کرد. در ۱۹۲۵ تبعید شد و سالیان دراز در مکزیك، امریکا و اروپای غربی و روسیه بسر برد. در سال ۱۹۲۴ در مکزیك آ. پ. ر. ا، «اتحادیه خلق انقلابی امریکا» را بنیان گذاشت. در ۱۹۳۵، وقتی وارد پرو شد، تعداد زیادی طرفدار

1. Victor Haya de la Torre

2. Trujillo

قاره‌ای، خاصه در کشور خودش، بدست آورده بود.

«ایا» مردی بود فعال با عقاید «ضد امپریالیستی» که تهاجم مالی امریکارا فاش کرد. او خواستار بین‌المللی کردن ترعه پاناما بود و اعتقاد داشت هر چیزی که برچسب کمونیسم بخود زند، به پیروزی نمی‌رسد. چون ممالک متحده امریکا قبل از پیروزی آنرا نابود خواهد کرد (همانطور که در کوبا کردند) و شخصاً هم مخالف نظریه «دیکتاتوری پرولتاریا» بود و به همین علت با کمونیستها اختلاف پیدا کرد. خولیومیا رهبر اتحادیه دانشجویان کوبا در تبعیدگاهش مکزیك - که بعد در همانجا بقتل رسید - برضد «ایا» و تشکیلاتش اعلامیه پرشوری نوشت. «ایا»، از این امر ناراحت شد و از من خواست جلسه ملاقاتی با «میا» ترتیب دهم. «میا» جوانی بود پرشور و «ایا» مردی بود با وقار و گونه چهار- گوش و دماغی کشیده. هردو خیلی خوب صحبت می‌کردند و هردو همه آثاری را که درباره موضوع بحث نوشته شده بود، می‌شناختند. هرچند در مورد برنامه به موافقت رسیدند، اما در مورد تاکتیک به هیچ توافقی نرسیدند. شیوه «ایا» بیشتر جنبه تلفیقی داشت، یعنی مخلوطی بود از کمونیسم، دموکراسی، انقلاب ارضی مکزیکی و سوسیالیسم اروپائی. مخلوط عجیبی بود، اما به علت فصاحتش، حرفهایش منطقی بنظر می‌رسید. او خواستار ملی کردن صنعت و کشاورزی و شناختن حقوق بومیان بود. با ارتش، کلیسا و امپریالیسم مخالف بود و اعتقاد داشت که در کشورهای امریکای لاتین، تعداد کارگران کم است و هرچه «کمونیسم» نام گیرد، به وسیله امریکا نابود می‌شود. به نظر او کشورهای امریکای لاتین، برای بدست آوردن استقلال، هنوز زیاده از حد ضعیف و عقب مانده‌اند، اما با خواستهای ملی می‌توان تقریباً پشتیبانی همه گروههای اجتماعی را بدست آورد. بطور کلی، او سیاستمداری بود که با زد و بند مخالفتی نداشت. «میا»، برعکس تامغز استخوان کمونیست بود، برای او مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا - چون تولد مسیح برای بعضیها - آئین مقدسی بود. می‌گفت، «چرا مردم را از چاه بیرون بکشیم و به چاله بیندازیم؟». برعکس «ایا» جواب می‌داد «ما به اندازه کافی دشمن داریم، چرا با هم بجنگیم؟». «میا» با سرسختی جواب می‌داد «آینده نشان خواهد داد».

آینده نیز به جای خود، بعضی از موارد را روشن کرد. زمانی فرا رسید که «ایا» به تمام عقایدش خیانت کرد و روزی رسید که سفارت امریکا - که قبلاً او را کمونیست خطرناکی می‌دانست - از او پشتیبانی کرد. درباره کلاه‌های آینده «میا» نمی‌توان صحبتی کرد، چون اندکی بعد از آن ملاقات به وسیله جاسوسان ماچادوا، دیکتاتور کوبا، بقتل رسید.

اختلافات پیش از پیش شدت یافت و مانوئل سئونه<sup>۲</sup> معاون «ایا» - نامزد معاونت ریاست جمهوری در ۱۹۶۲ - حزب کمونیست کراولس<sup>۳</sup> را ایجاد کرد و دیگر احزاب امریکای لاتین را به مجمع روشنفکرانی که از توده‌ها دور هستند و آئین انقلابی ندارند و پس از رسیدن به مشاغل اداری عقایدشان را تغییر می‌دهند، متهم کرد. این نظر در مورد افراد زیادی صادق بود و افراد زیادتری نیز در آینده اینگونه عمل کردند. روشن است که در این مورد، رئیس‌جمهور ونزوئلا، رومولو بتانکور<sup>۴</sup> نمونه خوبی است. اما، «ایا» و «سئونه» با کار خودشان متوجه شدند که تنها کمونیستها نیستند که تغییر عقیده می‌دهند.

با وجود مخالفت کمونیستها، جنبش «ایا» عمیقاً در پرو، و بخصوص در طبقه متوسط، دانشجویان و روشنفکران، ریشه دواند. با اینکه حزبش فوراً غیر قانونی اعلام شد، اما دیری نگذشت که تعدادی از اتحادیه‌ها را به خود جلب کرد و مقتدرترین حزب کشور شد. «لگیا»، فوراً اعضای حزب را به زندان انداخت یا دستگیر و تبعید کرد. هرچه فشار بیشتر می‌شد، شهرت «ایا» نیز افزایش می‌یافت تا حدی که برای طرفدارانش جنبه خدائی پیدا کرد. اما، پیش از همیشه، زیر حملات شدید کمونیستها، مالکین، سرمایه‌داران خارجی و مطبوعات امریکا، قرار گرفت. جنبش همچنان گسترش می‌یافت و جلسات حزبی در دکانها، مؤسسات و اتحادیه‌ها و ادارات دولتی، در میان افسران ارتش و نیروی هوایی تشکیل می‌شد.

تبلیغات پنهانی و بحران بزرگ، «لگیا» را از پا درآورد و ساختمان عظیم و مقتدری که ظاهراً انهدام ناپذیر بود، در عرض یک‌روز از هم پاشید. عناصر

1. Machado

2. Manuel Seone

۳. (اروپائیان امریکای جنوبی) Creoles

4. Romulo Betancourt

واقعی دموکراتیک، زور و ستم او را نمی‌پذیرفتند و ناسیونالیستهای متعصب، به‌خاطر قرارداد تاکانا<sup>۱</sup> و اریکا<sup>۲</sup> و حل مسالمت‌آمیز اختلافات لتی‌سیا<sup>۳</sup> با کلمبیا و سرانجام تمایلی که به مؤسسات مالی امریکا داشت، از او خشمگین بودند. مخالفین کلیسا و طرفداران پائولا دویچیل<sup>۴</sup> نویسنده پروئی که سالها پیش فوت کرده بود، نیز از فعالیتهای او به نفع کلیسا و دادن مشاغل سیاسی به کشیشها، ناراضی بودند. آخرین ضربه را تنزل قیمت مس، نفت، پنبه و شکر و خلاصه بحران بزرگ، به او زد.

سانچس سرو<sup>۵</sup> افسر مستبد و نیمه وحشی، شورش را رهبری می‌کرد. «لگیا» با کشتی درصدد فرار به انگلستان بود، اما در میان دریا دستگیر و در جزیره کایائو<sup>۶</sup>، زندانی شد و در همانجا به سال ۱۹۳۲ درگذشت. «ایا» وقتی وارد کشور شد با استقبال شدید توده عظیم مردم روبرو شد. در انتخابات ۱۹۳۱ «ایا» نامزد ریاست جمهوری بود. به یقین اکثریت را بدست آورد، ولی «سانچس سرو»، به‌زور سرنیزه خود را رئیس جمهور اعلام کرد. «ایا» می‌توانست مردم را برضد دیکتاتور بشوراند، اما به این اطمینان که دفعه بعد بطور مسالمت‌آمیز موفق می‌شود، نخواست کشور را به جنگ داخلی بکشانند. علت این کار شرافت بود یا ترس، معلوم نیست. اما درهرحال روشن است که تنها شانس را از دست داد.

چند سال بعد شورش اعضای آ.پ.ر.ا به آسانی سرکوبی شد. «ایا» در ۱۹۶۲ برای بار دوم خود را نامزد ریاست جمهوری کرد، اما این بار تمام جاذبه‌اش را از دست داده بود.

درمقابل وحشتی که «سرو» ایجاد کرده بود، حکومت لگیا مطلوب بنظر می‌رسید. همه فعالیتهای سیاسی، مباحثات و نشریات درسکوت فرورفت. هزاران نفر به‌اضافه خود «ایا» زندانی و درکنار دیوارهای زندان پانوپتی<sup>۷</sup> کو<sup>۷</sup> به زنجیر کشیده شدند. هزاران نفر از اعضای آ.پ.ر.ا در ایالت تروخیو<sup>۸</sup> اعدام شدند. مردم تعجب زده و با احتیاط سکوت اختیار کردند.

- |                             |              |                  |
|-----------------------------|--------------|------------------|
| 1. Tacana                   | 2. Arica     | 3. Leticia       |
| 4. Francisco Paula de Viyil |              | 5. Sanchez Cerro |
| 6. Callao                   | 7. Panóptico | 8. Trujillo      |

با این همه، چون از گوشه و کنار زمزمه‌هایی شنیده می‌شد، «سانچس» قرارداد «لگیا» با کلمبیا را به‌میان کشید و پرچم «میهن‌پرستی» را برافراشت و برای بازگرفتن «لتی‌سیا» به آنجا لشکر کشید. و اعضای آ.پ.ر.ا در این شرایط، به‌فکر دریافت اسلحه افتادند و «سانچس» در آوریل ۱۹۳۳ مطمئناً به‌وسیله یکی از اعضای این حزب به قتل رسید. ژنرال بناویدس<sup>۱</sup> حکومت را بدست گرفت - بخصوص چون در موقع قتل از دیگران به‌کاخ نزدیکتر بود - او با کلمبیا قرارداد صلحی منعقد کرد و از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ به شکل نسبتاً قابل قبولی حکومت کرد.

خدمات اجتماعی را از نو شروع کرد و آموزش و بهداشت را توسعه داد. درباره کار، قانونهای منصفانه‌ای به‌تصویب رساند. «ایا» و دیگر اعضای آ.پ.ر.ا آزاد شدند. اما فعالیت‌های آنها، بزودی خشم «بناویدس» را برانگیخت. رستورانها و شرکتهای تعاونی را که به نرخ کم ایجاد کرده بودند به مراکز توطئه متهم کرد و از طریق قانون منع «احزاب بین‌المللی» حزب آ.پ.ر.ا، غیر قانونی اعلام شد.

با این حال «ایا» پنهانی با دیکتاتور ملاقات کرد و به او قول داد که اگر انتخابات تشکیل شود، اعضای آ.پ.ر.ا شورش نمی‌کنند. بظواهر پلیس همیشه در تعقیب «ایا» بود و با اینکه هیچوقت دو شب متوالی در يك‌خانه نمی‌خوابید، اما بطور آشکار و جلو چشم همه‌گردش می‌کرد و به پلیسها به‌شوخی دوستانه سر تکان می‌داد. برعکس، دیگر اعضای آ.پ.ر.ا مجبور شدند فرار کنند. آلبرتو سانچس<sup>۲</sup> به شیلی گریخت و به مدیریت مهمترین نشریه آنجا، ارسیا<sup>۳</sup> انتخاب شد. سیروالگریا<sup>۴</sup> یکی از روزنامه‌نگاران ارگان حزب آ.پ.ر.ا در مخفیگاهش آنقدر گرسنگی کشید که سرانجام مجبور شد به‌خارج فرار کند. من‌چندین مقاله برای او ترجمه کردم که پولی از آن بدست نیامد. اما چون ارزش پول پسر و پائین آمده بود، او هم توانست خرج سفرش را به شیلی پردازد. بعدها داستان جالب «دنیا بیگانه و وسیع است»<sup>۵</sup> را نوشت و جایزه فارار - رینهارت<sup>۶</sup> را

- |                                 |                         |
|---------------------------------|-------------------------|
| 1. Manuel Oscar Benavides       | 2. Luis Alberto Sanchez |
| 3. Ercilla                      | 4. Ciro Alegrilla       |
| 5. Broad and Alien is the world |                         |
| 6. Farrar Rinehart              |                         |

دریافت کرد. تا به حال هیچ داستان اسپانیائی و انگلیسی، به این شکل تأثر آور زندگی پرو را تشریح نکرده است.

در انتخابات ۱۹۳۶ ناشناسی، به پشتیبانی حزب آ. پ. ر. ا، اکثریت مطلق را بدست آورد. «بناویدس» نتیجه آراء را اعلام نکرد. درمیانۀ انتخابات، خواندن آراء را قطع کرد و مجلس را تشکیل داد و بدون انتخابات، ریاست جمهوریش را برای سه سال دیگر بتصویب رساند. اعضای حزب آ. پ. ر. ا را تعقیب و «ایا» را با عدۀ زیادی از اعضاء به خارج تبعید کرد.

نکته جالب این بود که برای حزب کمونیست که حزب «بین‌المللی» بود، ناراحتی ایجاد نشد. این حزب خطر سیاسی آنی نداشت و دیکتاتور مشاغل جایی به رهبرانش واگذار کرد. این کوششی بود تا برای مدتی کوتاه نیروهای مردم را تقسیم کند. کمونیستها نسبت به «ایا» نفرت بیشتری داشتند تا به خود دیکتاتور. از این عجیب‌تر، وساطت ارتشیان، دست راستیها، سیاستمداران و سفارت امریکا بود، بین کمونیستها و حزب آ. پ. ر. ا، که به جایی نرسید. حزب «ایا» در ایجاد توافق سرسخت‌تر بود، چون طرفداران زیادی داشت و بعلاوه «ایا» هنوز در پی دوستی با سفارت امریکا نبود.

«بناویدس» در ۱۹۳۹، مانوئل پرادو<sup>۱</sup> را برای ریاست جمهوری نامزد کرد. او پسریکی از رئیس‌جمهورهای پیشین بود که در زمان جنگ، نترات می‌فروخت و از خانواده‌های اشرافی نمونه و مالکان و «پدر و مادر دار» بود. «پرادو» قبل از انتخابات با حزب آ. پ. ر. ا قرارداد بست و متعهد شد که همه آزادیهای قانونی را به آنها بازگرداند. از این‌رو بدون اشکال انتخاب شد. «ایا» که از این پس می‌توانست طرفدارانش را گرد آورد، به فکر رسیدن به حکومت افتاد. به خاطر مقام از عقایدش گذشت و برنامه‌هایش را فراموش کرد. جنگ جهانی را بهانه کرد و نتیجه گرفت که حزب آ. پ. ر. ا بایسد نیروی خود را صرف مبارزه با فاشیسم کند، نه مشاجره داخلی؛ بنابراین باید به کمک برادر شمالی شتافت. او طرح ترعه پاناما و برنامه‌های ملی کردن و اصلاحات ارضی و حمایت از «بومیان» را کنار گذاشت و درها را به روی ارتش، کلیسا، مؤسسات و سفارت امریکا، باز کرد. برای درهم شکستن اعتصابهای کارگران به دولت کمک

کرد. برای واگذاری امتیازات نفت به مؤسسه‌ای امریکائی، خواستار بستن قرارداد شد.

در یکی از سفرهایم به پرو، در سال ۱۹۴۶، مدتها با «ایا» صحبت کردم. او بی‌اندازه فربه شده بود و دیگر آن آدم خوش مشرب سابق نبود و رؤیای زیبا کردن لیما را بخواب می‌دید. دفتر کارش پر از طرح و نقشه بود. به نظر رسید برای رسیدن به هدفهای اساسی، احتیاج به پول و کوشش زیادی داشت. با اینکه، او در انتخابات ۱۹۴۵ شرکت نکرد، بازهم ۱۰۰،۰۰۰ رأی بدست آورد، ولی او از بوستامنته<sup>۱</sup>، آزادیخواه نالایقی که متعهد شد اعضای آ. پ. را وارد کابینه کند، پشتیبانی کرد. درحقیقت هم، اعضای آ. پ. را تا مدتی اداره امور کشور را در دست داشتند. پلیس آ. پ. را نشریات مخالفین را قذغن کرد، در حالی که قبلاً از آزادی مطبوعات دفاع می‌کرد. این حزب می‌کوشید، اختیارات کامل دولت را در دست گیرد. اما، قتل ناشر لاپرنسا<sup>۲</sup> که ظاهراً از روی احساسات انجام گرفته بود - به آنها نسبت داده شد، و این رسوائی سراسر پرو را به هیجان آورد. پلیس، اعضای حزب را احضار و روزهای متوالی بازداشت کرد. پس از آن اعضای مخالف، خود را برای شورش ناموفقی آماده کردند. در اکتبر ۱۹۴۸ چند سرباز نیروی دریائی قلعه کایا<sup>۳</sup> را اشغال کردند و در نتیجه بار دیگر حزب آ. پ. را غیر قانونی اعلام شد. در این میان، ژنرال اودریا<sup>۴</sup>، کودتا کرد. «ایا» به سفارت کلمبیا پناهنده شد و تا سال ۱۹۵۴ در کلمبیا ماند. چون دیکتاتور جدید قول داده بود جنبش را بکلی از میان بردارد، شخصیتهای مهم را تبعید کرد.

ده سال بعد وقتی «اودریا» به علت بیماری استعفا داد و «پرادو» با پشتیبانی پنهانی حزب آ. پ. را انتخاب شد، «ایا» دوباره روزنامه لاتریونا<sup>۵</sup> را منتشر کرد و مانند پیش بند و بستهای سیاسی را آغاز کرد. به علت حفظ ظاهر هنوز می‌توانست اکثر مردم را به خود جلب کند. اما از نظر اخلاقی مطلقاً فاسد شده بود. سفارت امریکا و سرمایه‌داران خارجی از او پشتیبانی می‌کردند. بجز در سخنرانیهایش، احتیاجات مردم پرو را که هرگز به این حد استعمار نشده بودند،

1. Jose Luis Bustamante

2. La Prensa

3. Callao

4. Manuel Odria

5. La Tribuna

به فراموشی سپرد.

مالکان و سرمایه‌داران به نام «مبارزه با کمونیسم» و برای سرکوبی اعتصابها و اخراج «بومیان» از زمینهای اشتراکی، از طریق «ایا» و پلیس آ. پ. ر. ا آدمکشانی را استخدام می‌کردند. رهبران آ. پ. ر. ا حزب را وسیله پیشرفتهای شخصی قرار دادند و بدین ترتیب بود که «سانچس» نویسنده روشنفکر حزب، در ماه مه ۱۹۶۱ به مقام ریاست دانشگاه «سان مارکوس» رسید و با بکار بردن شیوه‌های حزبی دانشجویان طرفدار کوبا را از دانشگاه اخراج کرد. این بود سرانجام تأثرانگیز جنبش بزرگ آزادیبخش مردم پرو. انعکاس بیرنگی بود از نظم جدید، برای فریب مردم و حفظ قدرت مالکان بزرگ، کلیسا و مؤسسات خارجی.

در سال ۱۹۶۲، «ایا» در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد. با اینکه حزبش مانند قبل، دیگر طرفداری نداشت، بازهم انتظار می‌رفت که در آن شرایط آشفته سیاسی، پیروز شود.

«ایا»، یک کوبائی طرفدار «باتیستا» را به مدیریت نشریه «لاتریونا» گماشت و پرو از کوبائیهای ضد کاسترو که برای «ایا» تبلیغات انتخاباتی می‌کردند، پرشد. روشن بود که «ایا» از طرف «سیا» انتخاب شده و به پول امریکا متکی است.

در این انتخابات، هفت نفر نامزد ریاست جمهوری بودند که دو نفر چپی غیر کمونیست و یک سوسیالیست و یک مذهبی، در میان آنها دیده می‌شد. بنظر می‌رسید که هیچکدام در انتخابات شانس بادی ندارند. نامزد حزب دموکرات مسیحی، عملاً بحساب نمی‌آمد و داوطلبان چپی شانس بسیار کمی داشتند. پلیس و ارتش تجمعهای انتخاباتی آنها را متفرق می‌کرد. حق نداشتند از نشریات، رادیو و دیگر وسائل خبری برای تبلیغ استفاده کنند. تری<sup>۱</sup> از حزب جنبش توده‌ای و «اودریا» دیکتاتور پیشین و نماینده نیروهای محافظه‌کار، تنهاریه‌های حقیقی بشمار می‌آمدند. «تری» روشنفکر درخشان جبهه راست که سالیان دراز سراسر کشور را زیر پا گذاشته و دهات دورافتاده کوههای آند را دیده بود، طرفداران بسیاری داشت. در آوریل ۱۹۶۱ مبلغان انتخاباتی او، یک شب مرا به شام دعوت کردند

و تا ساعت سه بعد از نیمه شب، کوشیدند مرا متقاعد کنند که به «تری» بایدرأی داد. دربارهٔ تشکیلات، تکنیک و شخصیت او به احترام سخن می‌گفتند. من هم دائم از برنامه و خواسته‌های او سؤال می‌کردم. جوابها مبهم بود. ولی به اصرار من، یکی از آنها فریاد زد:

«شما انتظار دارید که با چنین موقعیتی افکارش رافاش کند؟ آیا وقتی کاسترو در کوهها می‌جنگید، برنامه‌اش را فاش کرد؟»

این مقایسه توجه مرا جلب کرد. اما مسئلهٔ جنگ نبود، بلکه مسئلهٔ انتخابات بود. شاید هم در پس احتیاط «تری» سری وجود داشت. چندی بعد اعلام کرد که اگر انتخاب شود، حکومت «کاسترو» را برسمیت می‌شناسد. بعدها زیر حرفش زد.

اما، آیا این انتخابات واقعی بود؟ به‌علت بی‌سوادی یا مالکیت بزرگ، ۷۵٪ جمعیت حق رأی نداشتند. بدین ترتیب انتخابات بازی‌مزورانهٔ برگزیدگان، سیاستمداران، لشکریان و تعدادی از نمایندگان کارگران شهری بود. بخوبی روشن بود که انتخابات چیزی جز حیل‌گری نیست.

حتی روز قبل از شمارش آراء محافظه‌کارترین نشریهٔ امریکای جنوبی، ال کومرسیو<sup>۱</sup> نوشت «در اجرای تبلیغات انتخاباتی نه شرافتی وجود داشت نه صداقتی. با قلب و قیحانه آ. پ. ر. ا و همدستی اولیای امور و مسئولان آراء، برای تغییر دادن نتایج، نقشه‌های کثیفی طرح شده است» بعلاوه، پیش از شمارش آراء، فرمانده نیروی دریائی، فرمانده ستاد ارتش و فرمانده سپاه لیما اعلام کردند که، اگر «جناح چپ پیروز شود» حکومت را بدست می‌گیرند.

روشن است که به‌نظر آنها «ایا» هنوز عقاید چپی داشت و قابل اطمینان نبود، آنها «تری» یا حتی «اودریا» را ترجیح می‌دادند، از سوی دیگر «اودریا» تهدید می‌کرد که، اگر در انتخابات قلب شود، حکومت را به‌زور خواهد گرفت. در موقع شمارش آراء همان‌طور که حدس زده می‌شد، «تری» اکثریت را بدست آورد و «اودریا» نفر سوم شد. اما تا آخرین دقایق نتیجهٔ آراء مهم‌ترین ایالتی که تحت نظر آ. پ. ر. ا بود محرمانه نگاهداشته شد و زمانی که نتیجهٔ آن اعلام شد، «ایا» با اکثریت و اختلاف ۱۴،۵۰۰ رأی برنده شد.

ولی چون يك سوم کل آراء را بدست نیاورده بود، نتیجه به تصمیم مجلس واگذار شد. اکثریت مجلس در دست حزب آ. پ. ر. ا و دولت بود، با این همه «ایا» فقط ۷/۵٪ آراء را بدست آورد. حزب آ. پ. ر. ا جشن پیروزی را زود برپا کرد. چون ارتش فوراً اعلام کرد که این حزب در ده ایالت از بیست و دو ایالت، تقلب کرده است و سفیر امریکا در شمارش آراء به نفع «ایا» شدیداً دخالت کرده است.

يك هفته پیش از پایان حکومت «پرادو»، ستاد ارتش به فرماندهی ژنرال گودوی<sup>۱</sup> حکومت را به دست گرفت و اعلام کرد تا يك سال دیگر انتخاباتی شرافتمندانه انجام می دهد بی آنکه اعضای ستاد در آن شرکت کنند. پس از چند روز، حقوق مدنی برقرار و به احزاب آزادی داده شد. در دسامبر ۱۹۶۲، تمام گروههای چپی و برخی از گروههای دست راستی، عملاً غیرقانونی و تعدادی از افراد شبانه دستگیر شدند. اعضای آ. پ. ر. ا که تمام اتحادیه ها را تحت نظر داشتند، دستور اعتصاب عمومی دادند که در نطفه خفه شد. «گودوی»، رهبران اتحادیه ها را فراخواند و به شکایت آنها گوش داد و متعهد شد که به همه درخواستها رسیدگی کند. برای مبارزه بایکاری، خدمات اجتماعی ایجاد کرد و قول داد که ویرانه های لیما را از میان بردارد. «کندی» پس از ملاقات با لوب<sup>۲</sup> سفیر امریکا، برخلاف پیمان بوگوتا، حکومت جدید را برسمیت نشناخت و منابع آنها را قطع کرد. ممالک متحده امریکا، حکومت فاسد آرژانتین را به بهانه ظاهر قانونیش، بی درنگ برسمیت شناخت. ولی برسمیت نشناختن حکومت در پرو چه علتی داشت، معلوم نیست؛ منافی تازه می خواستند یا وسیله ای برای رسیدن به این منافع؟ شایعات عمومی، سبب شد که پنتاگون<sup>۳</sup> برای بدست آوردن پایگاههای نظامی و اتمی با مشکلاتی روبرو شود.

مخبر روزنامه نیویورک تایمز، در شماره ۱۲ ژوئیه ۱۹۶۲، در مورد کوششهای کندی، برای رهبری امور داخلی پرو می نویسد: ممالک متحده امریکا تسلیم شده است. شانزده ماه پس از پیمان «اتحاد بر برای پیشرفت»، دموکراسی امریکای لاتین مهمترین چرخش سیاسی این قاره را پایه گذاری کرده است. مردم دیرباور سؤال می کنند «کدام دموکراسی؟ و یا کدام سیاست جدید؟».

1. Juan Perez Godoy

2. M. Loeb

3. Pentagone

ممالک متحده، در نیمه اوت، «پرس» وتوده سر بازش را حمایت کرد و حکومتش را برسمیت شناخت. معلوم نبود که «پرس» به درخواستهای محرمانه امریکا جواب مثبت داده یا فسادى که از مشخصات کمک امریکاست، در پرو قطع شده است.

در هر حال هیچیک از اینها به دموکراسی و به احتیاجات وزندگی مردم پرو، ارتباطی نداشت.

### - ۷ -

اکواتور، کشوری است که زیر سلطه کلیسا لگدمال شده است و از تمام کشورهای امریکای جنوبی، سطح زندگی پائین تری دارد - درآمد سرانه کمتر از ۸۵ دلار در سال است. اقتصاد این کشور متکی به صادرات کم قیمت و واردات گران قیمت است. بودجه دولت وابسته به نرخ موز، شکر، قهوه، برنج و کاکائوست. در این کشور از ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۴، چهارده رئیس جمهور مختلف - که غالباً تحمیلی بودند - حکومت کردند. ده سال پیش، ممالک متحده امریکا، هیأتی متخصص در امور مالی برای متعادل کردن بودجه، به اکواتور فرستاد که به جای یاری، اقتصاد این کشور را به نیستی کشاند و مدت ده سال دیگر به ادامه هرج و مرج کمک کرد. در ۱۹۳۵ اثری از عقب افتادگی اقتصادی، بنظر نمی رسید، ولی آشفتگی از همیشه بیشتر بود.

کلمبیا هنوز با مشکل ترعه پاناما درگیر بود و با اینکه یکی از غنی ترین کشورهای قاره بود، در زیر سلطه دیکتاتوری و ورشکستگی و فقر بسر می برد. مردم از ممالک متحده امریکا ناراضی بودند و هستند.

برویان، وزیر خارجه امریکا بیست و پنج میلیون دلار به دولت کلمبیا پرداخت. اما این مبلغ خیلی کمتر از ۴۵ میلیون دلاری بود که مؤسسه ای فرانسوی برای حق حراست در ترعه پاناما، پرداخته بود. بعدها کلمه پاناما در زبان اسپانیائی به معنای «تقلب» بکار رفت. در حقیقت کمک مالی امریکا فقط تله ای بود برای بدست آوردن امتیازات نفتی و میلیونها آکر زمین. وقتی مجلس امریکا پرداخت این مبلغ را تصویب کرد، سندهای محرمانه از پیش برای امضا آماده

شده بود. رویال دچ کمپانی<sup>۱</sup>، یونایتد فروت، سیتی سرویس کمپانی<sup>۲</sup>، مؤسسات بهره‌برداری طلا و پلاتین و یک مؤسسه کنسرو و گوشت، مبالغ زیادی دلار در این کشور سرمایه‌گذاری کردند. شرکت ساموئل اینسول<sup>۳</sup> نیز با در دست گرفتن خدمات اجتماعی، پنجه‌هایش را در این کشور فروبرد. در اندک مدتی، سرمایه‌های امریکائی در این کشور از چند میلیون به صد میلیون دلار رسید. البته این افزایش ناگهانی تب همیشگی و خوشبختی ظاهری را همراه آورد؛ تکه‌های کوچک طلا، بی آنکه مردم از آن بهره‌ای ببرند در اقتصادی فتودالی می‌درخشید. کشت قهوه مهمترین تولید کشور بود. کلمبیا در ۱۹۲۵، یک چهارم بهترین قهوه دنیا را تولید می‌کرد. ولی در ۱۹۲۹ نرخ قهوه پائین آمد و وضع وخیم و بی‌سابقه‌ای بوجود آمد. در این موقعیت آشفته اقتصادی، در حزب محافظه‌کار انشعاب شد و جناح پیشرو و آزادیخواه و متنفذ در ۱۹۳۵ بی‌هیچ مبارزه‌ای حکومت را بدست گرفت.

در پایان حکومت اررا<sup>۴</sup> یک برنامه جدید واقعی ایجاد شد و الفونسو لوپس<sup>۵</sup> (۱۹۳۴ - ۱۹۳۸)، قانون اساسی ۱۸۸۶ را دموکراتیک کرد، حق مالکیت بزرگ را مستقر و «حمایت دولت» را از کارگران تضمین کرد.

در ونزوئلا گومس<sup>۶</sup>، پیرمرد خونخوار و دوست مؤسسات نفتی خارجی، تا زمان وفاتش (۱۹۳۵) مستبدانه حکومت کرد. پس از مرگش ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار که دزدیده بود، کشف شد - بدون محاسبه مبالغی که در خارج ذخیره کرده بود - پس از مرگش بیش از صد وارث مشروع و نامشروع پیدا کرد. مرگش سبب شد که مردم به کوچه‌ها بریزند و جشن بگیرند. جشن مردم با گلوله پلیس پایان یافت. نظم برقرار شد. مردم چنان بدبخت بودند که درخواست جبران خسارت هم نکردند. هرچه جنگ نزدیکتر می‌شد، تولید نفت این کشور افزایش می‌یافت. با اینکه در آمد کل ونزوئلا از تمام کشورهای امریکای لاتین بیشتر بود، اما دستمزد مردم از تمام کشورهای قاره کمتر بود و اکنون نیز هست.

پاناما پس از اغتشاشات دوران بحران، راه آزادیخواهانه‌تری پیش گرفت.

- |                            |                         |
|----------------------------|-------------------------|
| 1. Royal Dutch Standar Oil | 2. City Service Company |
| 3. Samuel Insull           | 4. Olaya Herrera        |
| 5. Alfonso López           | 6. Vicente Gomez        |

رئیس جمهور آریاس<sup>۱</sup> که یکی از حاکمان کمیاب و میهن پرستی بود که این کشور تا آن زمان به خود دیده بود، توانست بطور قابل توجهی بر درآمد ترعه پاناما بیفزاید و امتیازاتی بدست آورد و برنامه پیشرفت داخلی را به اجرا گذارد، کوشید تا کولون<sup>۲</sup> دومین شهر کشور را که قسمت اعظم آن به ممالک متحده آمریکا تعلق داشت، بازستاند و برای کارگران ترعه، امتیازات و افزایش دستمزد بدست آورد. برضد سیستم «طلا - نقره» - که نام آبرومندانه تبعیض نژادی و حقوقی مردم سیاه پوست پاناما است - قوانینی وضع کرد.

# ۶

## بحران در مکزیک و امریکای مرکزی

- ۱ -

کوستاریکا<sup>۱</sup> از ۱۸۸۹ در صلح بسر می‌برد و انتخاباتی قانونی داشت و آموزگار بیش از سرباز داشت. بنظر می‌رسید که این کشور در امریکای مرکزی نمونه نظم و ترقی است. شاید یکی از دلایل، آن بود که بجز زمینهای وسیع یونایتد فروت، بقیه اراضی به شکل نسبتاً درستی توزیع شده بود. تنها، در ۱۹۱۷، وقتی تینوکو<sup>۲</sup> حکومت را بدست گرفت و مطبوعات را سانسور کرد و بزور متوسل شد، این آرامش بهم خورد.

در حقیقت، بین یونایتد فروت و یک شرکت نفتی امریکائی، اختلاف افتاده بود. همین اختلاف سبب شد که مسلسلها به مجلس نمایندگان کشانده شود و نمایندگان از ترس گلوله به زیر صندلیها یا زیر تختخواب خانه‌هاشان پناه ببرند. این دو مؤسسه، آراء انتخاباتی را می‌خریدند، تا آنجا که کار به مزایده کشید. نمایندگان را به قتل تهدید می‌کردند. با این همه، این مؤسسات به مخازن نفتی دست نیافتند و پس از دو سال، بار دیگر دموکراسی حاکم و «تینوکو» مجبور شد فرار کند.

چون قهوه و موز از صادرات عمده کوستاریکا بود، در نتیجه بحران

1. Costa Rica

2. Federico Tinoco

ضربه محکمی خورد. با این همه در ۱۹۳۲ کودتای ارتجاعی عقیم ماند و قانون اساسی و مدنی حفظ شد.

در دوران بحران بزرگ، نیروهای ممالک متحده از نیکاراگوا خارج شدند. «ساندینو» برای رسیدن به هدف، جنبش را تا حد ممکن گسترش داد. یک ماه پس از عقب نشینی آخرین سربازان «نیروی دریائی»، سلاحها را، با اراضی حاشیه رود کوکوس<sup>۱</sup>، بایندر و با وسائل کار و با مدرسه تعویض کرد.

عقب نشینی امریکا شرایط ناپایداری به جای گذاشت و دولتهای «ساکاسا» و «مونکادا» چون نوکران ممالک متحده بودند و بدنام، در داخل کشور هیچگونه حیثیتی نداشتند. تهاجم امریکا، مثل همیشه ستایش مطبوعات را برانگیخت، چون دموکراسی را به اهالی نیکاراگوا آموخت.

در حقیقت امریکا هیچ کار اساسی در نیکاراگوا انجام نداده بود؛ مدرسه وجود نداشت، بهداشت هم تنها در مناطق اشغالی بچشم می خورد. مردم بی سواد، بی کار و گرسنه بودند. ولسی بودجه متعادل شده بود، و وامها پرداخت می شد. در حالی که کساد بازار آینده را تهدید می کرد. ظاهراً، آرامش قبل از بحران، مربوط به مخارجی بود که برای تغذیه و نگاهداری ۵،۰۰۰ افسر و سرباز امریکائی، مصرف می شد. از این رو، عقب نشینی سپاهیان، با اینکه ضروری بود، — مثل زمانی که ارزش قهوه کاهش یافت و بازار خارجی چوب و موز کساد شد — ضربه دیگری به کشور زد. اداره امور به دست بیگانگان هرگز صحیح نبوده است. عقب نشینی سربازان، علاوه بر ضررهای اقتصادی، خلاء سیاسی نیز به جای گذاشت. سازمانهای دموکراتیک لازم، برای پر کردن این خلاء وجود نداشت، چون ایجاد این نوع سازمانها، قدغن بود. تنها، گارد ملی که قرار بود هرگز در سیاست دخالت نکند، می توانست اداره امور را در دست گیرد. به ناچار تمام کشور در اختیار ژنرال سوموسا<sup>۲</sup> — که از طرف امریکا به ریاست گارد گماشته شده بود — قرار گرفت. «سوموسا»، پیش از رسیدن به حکومت، بسا کشتن «ساندینو» و برادر جوانش قدم اول جنایت را برداشت. «ساندینو»، به دعوت رئیس جمهور «ساکاسا»، برای مذاکره خلع سلاح به «مونانگا» آمده بود.

چون «ساکاسا» جرأت نداشت قاتلین را که به ثروت و جنایاتشان افتخار

1. Cocos

2. Anastasio Somoza

می‌کردند، تنبیه کند، «سوموسا» حکومت را بدست گرفت و ظالم‌ترین استبدادی که تا به حال امریکا به خود دیده بود، برقرار کرد. او نه تنها، اموال ممالک متحده امریکا را ضبط نکرد بلکه سفیر امریکا و بسیاری از «افسران»، شرکای معاملاتی او شدند. امریکا هم چندین بار به او کمکهای مالی کرد. «سوموسا» تمام سرمایه و بهترین ملکها و مؤسسات صنعتی نیکاراگوا را ضبط و انحصاراتی به نام خود ایجاد کرد. اگر به نفع مردم عمل می‌کرد، به کمونیسم متهم می‌شد و «نیروی دریائی» امریکا دوباره دخالت می‌کرد. اما چون، تنها منافع خانواده و دوستان و بهره‌برداری از تجمل و حکومت، در میان بود، نشریات امریکا از او تجلیل می‌کردند. او به خاطر حفظ روابط با مطبوعات آزاد، مبالغ زیادی پول به تبلیغات چپها پرداخت. مدت بیست سال خوش بود، تا سرانجام با گلوله‌ای از پای درآمد. یکی از پسرهایش به نام «لویز» به کمک برادرش که فرمانده گارد ملی بسود، به حکومت رسید. پس از جنگی ظاهری، برضد «اوندوراس» و تبعید و زندانی کردن مخالفان، «انتخابات دموکراتیکی»، انجام داد.

## - ۲ -

کشور زیبای «اوندوراس»، با جنگلها، دشتها، کوهها و دریاچه‌های باشکوه، تقریباً ملک شخصی «یونایتد فروت» بود - که سالیان دراز در آمدش بیش از دولت بود و بسیاری از کارمندانش به ریاست جمهوری رسیده بودند - . اوندوراس طی این قرن، حتی پیش از بحران - بجز شش سال حکومت رئیس جمهور لایقی به نام برتراند<sup>۱</sup> - همیشه وضع آشفته‌ای داشت. در اوایل ۱۹۳۵، ژنرال آندینو<sup>۲</sup> حکومت را در دست گرفت، ولی با تهاجم فوری امریکا، از کار برکنار شد. سپس ژنرال توستا<sup>۳</sup> خدمتگذار امریکا که لیاقت و قدرت لازم را برای حکومت نداشت، به مردم تحمیل گردید. در ۱۹۳۳ وقتی از دخالت و نفوذ و شهرت امریکا در این منطقه، کاسته شد، «کاریاس» دلیرانه حکومت را بدست آورد و تا ۱۹۴۸ حکومت کرد.

1. Francisco Bertrand

2. Tiburcio Carias Andino

3. Vicente Tosta

در ۱۹۴۶، از زمانی که در تگوسی گالپا<sup>۱</sup> پایتخت این کشور، حکومت نظامی برقرار شد، برای سومین بار به این کشور سفر کردم و دسته‌های نظامی بسیار، زندان، شکنجه و خلاصه تمام شکل‌های ستم را دیدم. «کاریاس» که غولی شده بود با وزنی بیش از صد کیلو، در برابرم نشسته بود و با صدای خف‌ای با من گفتگو می‌کرد. نخست‌وزیرش ایساگیره<sup>۲</sup> که بتازگی رومان جالب و قطوری، به نام «در زیر باران»<sup>۳</sup> منتشر کرده بود، با فصاحت به من توضیح لازم را می‌داد. دیکتاتور، از پایان گفتگو، آسوده خاطر شد و با محبت مرا برای نشان دادن قناریهایش دعوت کرد. کنار نرده‌های ایوان، پر از قفس قناری بود که چشمان دیکتاتور را پر از محبت می‌کرد. او شخصاً از قناریها مراقبت می‌کرد و مثل يك مادر از ناخوشی یا مرگشان، رنج می‌برد. در جنگ‌های داخلی، طی ۲۵ سال، صدها یا شاید هزاران نفر را با لذت کشته بود، اما حالا چون کودکی از قناریهای عزیزش حرف می‌زد.

سالوادور<sup>۴</sup>، سرزمین آتشفشانها، کوچکترین و نسبتاً پرجمعیت‌ترین کشور قاره آمریکا است. در اینجا، هر سال زمین می‌لرزد و این امر عادی است. اهالی این کشور اکثر بومیهای طایفه پی‌پی‌لس<sup>۵</sup> و از قوم آستک<sup>۶</sup> هستند که در قرن هفده این کشور را تصرف کردند و در آن مستقر شدند. امروز، اکثر مردم دورگه، زیر سلطه گروهی از خانواده‌های فاتحان اسپانیائی و «سلاطین قهوه»<sup>۷</sup> بسر می‌برند. در نخستین جنگ جهانی، من در بیطرفی سالوادور به میزان نسبتاً زیادی مؤثر بودم و ممالک متحده آمریکا برخلاف قانون و انسانیت، این کشور را زیر فشار محاصره اقتصادی قرار داد.

در ۱۹۱۳، یکی از مالکان بزرگ قهوه، حکومت را در دست گرفت و مدت هفده سال به شکل قابل قبولی حکومت کرد، در ۱۹۳۵، دوران بحران بزرگ، بازار قهوه کساد شد و ژنرال مارتینس<sup>۷</sup> ظالم با کمک نیروهای مخفی، حکومت را بدست آورد و دستور داد تمام چراغهای دولتی را رنگ آبی کنند

1. Tegucigalpa
2. Carlos Izaguire
3. «Bajo el Chubazo»
4. Salvador
5. Pipiles
6. Azteques
7. Maximiliano Hernandez Martinez

و ۶۰۵۵۵ دهقان معترض را به اتهام «کمونیسم» بدار آویخت. در ۱۹۶۵، یک شورای ارتشی به حکومت رسید و چون طرفدار دولت کوبا بود، از حمایت ممالک متحده آمریکا برخوردار نشد. ازین رو شورای ارتشی دیگری که دانشجویان، استادان و روشنفکران را تبعید و زندانی کرد یا کشت، جایگزین آن شد. روابط با کوبا را قطع کرد، به پیمان «اتحاد برای پیشرفت» پیوست و فوری مورد حمایت امریکن بانک<sup>۱</sup> و ممالک متحده آمریکا، قرار گرفت. در اوایل ۱۹۶۲، ریورا<sup>۲</sup>، فرمانده شورا، از طرف حزبی که زائیده تصورش بود، نامزد ریاست جمهوری شد. هیچ حزب دیگری اجازه شرکت در انتخابات را نداشت. در این شرایط، با هلیکوپتر ارتش به تمام نقاط کشور سفر کرد و آراء افراد معدودی را بدست آورد. «ریورا» از روشهای «باتیستا» تقلید می کرد و امریکا با پول و جاسوسانش، سخاوتمندانه از او حمایت می کرد.

گواتهمالا، با رشته کوههای باریک و بلند، سواحل جنگلی، رودهای عظیم و دریاچههای باشکوه، یکی از زیباترین کشورهای جهان است. به نظر من این کشور را می توان مانند شبدر چهار برگ، به چهار منطقه تقسیم کرد: لوس - آلتوس<sup>۳</sup>، فلات خوش آب و هوای شمالی با جمعیت «بومی» از طایفه کی چه<sup>۴</sup>، مناطق کم ارتفاع قهوه، جنگلهای ساحلی و منطقه گرمسیر نیشکر و موز، و سرانجام منطقه شمال شرقی که جنگلهای انبوه آن مثل «افریقای مرکزی» غیرقابل عبور است. اهالی این کشور در ساحل «کارائیب»، اکثر سیاهپوست هستند و برای کشت و بهره برداری مزارع موز آنها را از حامیگاه<sup>۵</sup> به این کشور مهاجرت داده اند. گواتهمالا سیتی<sup>۶</sup> هم با هوای لطیفش مانند ساقه این شبدر است.

زمین لرزه، مالاریا و «یونایتد فروت» و دیکتاتورها، تنها دردهای بزرگ این کشور هستند. پس از استقلال، آشفتگی دهشتناک و حکومت درازمدت دیکتاتورها در این کشور حکمفرما بود. از زمانی که گواتهمالا از کنفدراسیون

1. Inter American Bank      2. Adalberto Rivera  
3. Los Altos      4. Quichés      5. Jamaica  
6. Guatemala City

امریکای مرکزی کناره گرفت، رافائل کاررا<sup>۱</sup>، بومی باهوش و بی سواد و خشن، مدت ۲۵ سال در این کشور حکومت کرد. در ۱۹۳۸، استونس<sup>۲</sup> قنصل امریکا و یکی از بزرگترین تاریخ نویسان این منطقه درباره اش نوشت: «قامتش ۵ پا، موهایش مشکی و صاف، گونه اش به رنگ بومی است، ریش ندارد و ۲۱ ساله بنظر می رسد».

پس از هرج و مرج ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۱، باریوس<sup>۳</sup> جانشین او شد و چهارده سال حکومت کرد. باریوس یکی از بهترین و آزادیخواه ترین رؤسای جمهوری امریکای جنوبی بود. کارهای او برای گواته مالا از سوئی بسیار مفید و از جهتی بسیار مضر بود. به خاطر رسیدن به آرزوی ایجاد فدراسیون امریکای مرکزی، عملاً از میان برداشته شد. او عقاید ضد مذهبی شدیدی داشت و با کلیسا مبارزه می کرد، و کشیشها و اسقفها را تبعید، و دیرها را ویران می ساخت. پوشیدن ردای مذهبی را در معابر عمومی و تدریس و مراسم مذهبی را قدغن کرد. ازدواج عرفی اجباری شد. در ۱۸۹۸ کابرا<sup>۴</sup> یکی از فاسدترین و ظالم ترین دیکتاتورها، حکومت را بدست آورد. با حمایت ممالک متحده امریکا، پایه های قدرت «یونایتد فروت» را بنا گذاشت و یونایتد فروت هم به نوبه خود به ایجاد روکفلر فونديشن<sup>۵</sup> کمک کرد.

«استرادا»، آشکارا ثروت کشور را می دزدید. پولهایی را که از تمام دنیا برای کمک به زلزله زدگان پایتخت ارسال شده بود، به جیب زد. در ۱۹۲۵ مردم ستم دیده، او را بیرون راندند.

وقتی بحران بزرگ به این کشور سرایت کرد او بیکو<sup>۶</sup> دیکتاتور ستمگر از ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۴ حکومت را در دست گرفت و یونایتد فروت و مطبوعات امریکا او را به عنوان حاکم ترقیخواه، می ستودند. «اوبیکو» حکومتی به ظاهر شرافتمندانه داشت. کارمندان دزدی را که مورد علاقه اش نیز نبودند، تنبیه می کرد و با کمک ممالک متحده امریکا، کارهای عمرانی ایجاد کرد و چندین جاده ساخت، در عوض «یونایتد فروت» امتیازات بیشتری بدست آورد و تمام بنادر را تحت نظارت گرفت.

- |                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| 1. Rafael Carrera        | 2. John Lloyd Stevens     |
| 3. Justo Rufino Barrios  | 4. Manuel Estrada Cabrera |
| 5. Fondation Rockefeller | 6. Jorge Ubico            |

## - ۳ -

مکزیک بحران بزرگ را آسانتر از دیگر کشورهای امریکای لاتین تحمل کرد. اصلاحات ارضی و آغاز صنعت محلی و پایه‌های وسیع اقتصادی و نداشتن وابستگی به صادرات مواد اولیه، به این امر کمک کرد.

بجز شورش ژنرال سدیو<sup>۱</sup> - آخرین ضد انقلابی - که دهقانان را از زمینهای دریافتی، بیرون راند، در مکزیک دوران بحران و آشفتگیهای دنباله‌دار بوجود نیامد و شورش «سدیو» نیز فوراً سرکوب شد. این کشور به سوی ترقی پیش می‌رفت و اصول انقلابی را پایه‌گذاری می‌کرد.

«کلردناس» (۱۹۳۴ - ۱۹۴۰) انقلاب را پیش برد و نکات اساسی «انقلاب حق‌طلب اوبرگون» را به اجرا گذاشت. تحول اقتصادی را از همانجائی که پس از قرارداد «کایس - مورو» رها کرده بودند ادامه داد و بیش از تمام حکومت‌های پیشین، زمین تقسیم کرد.

حتی کلیسا، به‌رغم منافع خود به او احترام می‌گذاشت. زیرا با اینکه در مورد مذهب، قوانینی به اجرا گذاشته بود، در ضمن از حمله به روحانیون نیز ممانعت می‌کرد. چون شرکت‌های نفتی از دادن لایحه به اتاق صنایع خودداری کردند و به فعالیت‌هایشان ادامه دادند، «کلردناس» تمام زمینها، ادارات و چاههای نفتی آنها را ضبط کرد و دوران جدید استقلال اقتصادی را پایه‌گذاری کرد.

وزارت کار نیز در ضمن متوجه شد که دستمزدها نسبت به ۱۹۲۴، ۲۳٪ کاهش یافته‌است، در حالی که باوجود بحران، ۱۷/۸۶٪ به سودافزوده شده‌است. شرکت‌های نفتی در برابر «کلردناس» با کرایه کشتیهای بارکش خصوصی، تولیدات نفت را به ژاپن، آلمان و بقیه کشورهای اروپا، فرستاد. او به خاطر پایداری در برابر کشورهای مقتدر، شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت. سیاست امریکا مخالف او بود، ولی سیاست نظم جدید<sup>۲</sup> روزولت نمی‌خواست با او مخالفت کند، و به همین علت هم «کلردناس» خواستهایش را بدست آورد. ۱۸ مارس، روز ملی کردن نفت، هنوز به نام «روز استقلال اقتصادی مکزیک»، از طرف مردم و بطور رسمی جشن گرفته می‌شود. با اینکه در زمان «کلردناس»، باسوداگران بیش از هر کدام از حکومت‌های پیشین، مبارزه می‌شد، بسیاری از

کارمندان و محترکان خارجی در بورس دست داشتند و در نتیجه کشور کسر بودجه داشت. متأسفانه یکی از بزرگترین محترکان، برادر خود «کاردناس» بود که بعدها میلیونر شد.

اما سرانجام، حتی دشمنان «کاردناس»، صداقت او را ستودند. تمام قوانین در جهت بهبود وضع دهقانان و کارگران بود و به همین علت در مطبوعات امریکا به او فحاشی می کردند.

یکی از نخستین کارهای «کاردناس» این بود که همهٔ افراد اجازه داشتند از خطوط تلگرافی دولت برای فرستادن درخواستها و شکایتهای خود، بطور مجانی استفاده کنند. قول داده بود که اگر درخواستهایشان عملی باشد، آن را انجام دهد و به شکایات واقعیشان رسیدگی کند.

«کاردناس» به تمام نقاط کشور و دورترین دهکدهها سفر می کرد و تمام روز و گاه تمام شب را در میدان مرکزی پشت میزی می نشست و به شکایتهای نمایندگان روستائیان و کارگران، رسیدگی می کرد. اگر مدرسه می خواستند، فوراً دستور احداث آن را می داد. اگر احتیاج به مربی داشتند، فوراً يك نفر را انتخاب می کرد. اگر پزشك نداشتند، برایشان پزشك می فرستاد. اگر چاه آب می خواستند، در همان روز مهندسی از مکزیکو به آنجا می فرستاد. حتی به شکایات شخصی نیز رسیدگی می کرد، دستور می داد برای یکی از مبارزین انقلاب پای چوبی بسازند، یا بیماری را در نزدیکیترین بیمارستان بستری کنند. با مخالفان بحث می کرد و می کوشید که قرارداد دوستانه ای با آنها امضا کند. هنوز کاردناس بزرگترین مرد قرن معاصر مکزیک است.

#### - ۴ -

استقلال دومینیک وهائیتی، پس از بیست سال اشغال نظامی امریکا، امید بزرگی را در سراسر امریکای لاتین برانگیخت. به نظر می رسید که دوران امپریالیسم امریکا، تهاجم مسلحانه و سیاست دلار پایان یافته است. اما، این امید، زودرس بود. در زمان «ترومن»، نفوذ اقتصادی گسترش و اختلافات سیاسی نیز شدت یافت و در دوران «آیزنهاور» به نهایت رسید. گواتهمالا در خطر تهاجم قرار گرفت. سپس در ۱۹۶۱ به کوبا حمله شد. در مارس ۱۹۵۹ هیئتهای نظامی در

اکثر کشورهای امریکای لاتین مستقر شدند. ممالک متحده امریکا، در همه جا پایگاههایی مخفی ایجاد کرد. در اواخر ۱۹۶۰ ناوگانهای جنگی به حمایت از دیکتاتورهای نیکاراگوا و گواتمالا شتافتند. در ۱۹۶۱ نیز به حمایت از رژیم «تروخیو» برخاستند.

در هائیتی، به سال ۱۹۳۴، به زور سرنیزه و به نام دموکراسی، انتخاباتی اجرا شد، که نه تنها مردم، بلکه حتی کارمندان عالی رتبه مایل به شرکت در آن نبودند. پس از انتخابات، امریکا، این جمهوری سیاهپوستان را به شکل وحشیانه تر و غیر قانونی تر از قبل ترك کرد و چند مؤسسه خدمات عمومی گران قیمت، و چند جاده بجا گذاشت.

در ۱۹۱۴، ممالک متحده امریکا ماچواس<sup>۱</sup> را به فرماندهی سر بازان «نیروی دریائی»، به هائیتی فرستاد. «ماچواس» ۵۰۰،۰۰۰ دلار طلا از بانک ملی هائیتی گرفت و به ناشنال سیتی بانک<sup>۲</sup> نیویورک به حساب خود واریز کرد. در ژوئیه اووت سال بعد، سر بازان «نیروی دریائی» به هائیتی اعزام شدند و ژنرال دورگه و استعمارگر منفوری به نام ارتیگناوه<sup>۳</sup> که بنا به گفته دریا سالار کوپرتن<sup>۴</sup>، تمام شرایط ممالک متحده امریکا را پذیرفته بود، از طرف مجلس هائیتی به ریاست جمهوری انتخاب شد. در ماه اووت، سر بازان «نیروی دریائی» تمام هتلها، گمرک و موجودی آنها را غارت کردند. به زور سرنیزه و تهدیدهای دیگری چون قطع حقوق، تصویب لایحه تضمین سیاسی و مالی امریکا را به مجلس تحمیل کردند. در ۱۹۱۷، امریکا لایحه تصویب قانون اساسی را به مجلس فرستاد، و چون مجلس آن را تصویب نکرد، بنا به سنت دیرینه، مجلس را بستند.

طبق ماده اصلی این قانون اساسی جدید، بیگانگان حق داشتند تا مدت صد سال اراضی این جزیره را اشغال کنند. بنا به گفته هیرینگز<sup>۵</sup> سناتور امریکائی، این قانون به درخواست دو مؤسسه امریکائی که یکی روغن «نیروی دریائی» را تأمین می کرد و دیگری در بدست آوردن کشتزارهای نیشکر می کوشید، تدوین شده بود. پس از رد لایحه مالکیت زمینهای بیگانگان، به رفراندوم متوسل شدند

1. Machuas
2. Nacional City Bank
3. Philippe Sudre d'Artiguenave
4. Coperton
5. MacCorimck Hearings

و اعلام کردند که شرکت نکردن در آرا به معنای «مخافت با اشغال امریکا و خیانت به وطن است». رأی دهندگان در میان سرbazان «نیروی دریائی»، صف می‌بستند و يك پاكٲ محتوی كارت موافق بدستشان می‌دادند. پاكٲ كارت‌های مخالف دست نخورده ماند. از قرار معلوم، در سراسر جزیره، فقط ۳۰۰ رأی مخالف داده شده بود. مردم اعتقاد داشتند كه آراء مخالف از طرف خود سرbazان «نیروی دریائی» ریخته شده بود تا رفراندوم ظاهر آراسته‌ای داشته باشد. نتیجه همهٲ این خدمات امریكا، پیدایش شورش كوركورانة بود كه به دنبالهٲ آن ۲،۰۰۰ نفر، زن و بچه، به وسیلهٲ سرbazان «نیروی دریائی» قتل عام شدند. رهبر اصلی این شورش در شرایط تأثرانگیزی كشته شد.

يك سیاح امریكائی به نام اوآنز<sup>۱</sup>، برای نخستین بار، به صورت جدی برضد وحشیگریهای سرbazان «نیروی دریائی» مستقیماً به وزارت جنگ امریكا، اعتراض كرد، مدارك «اوآنز» در بازگشت به هایتی ضبط شد و سیزده روز در زندانی انفرادی بازداشت گردید. عاقبت دادگاه صلاحیتداری محكومیت او را لغو كرد.

ناشر روزنامهٲ كوریه هایتین<sup>۲</sup>، به سبب مقالهٲ «گذرگاه توتون<sup>۳</sup>»، به پرداخت ۳۰۰ دلار خسارت و ۱۸ ماه زندان بااعمال شاقه، محكوم شد. ارتش ممالك متحدهٲ امریكا، تبعیض نژادی را به این كشور تحمیل كرد، حتی سرمایه‌داران هایتی اجازه نداشتند به كافه، رستوران و هتل‌های همیشهگی خود قدم بگذارند.

در ۱۵ مه ۱۹۲۲، پس از وحشیگریهای بسیار، كارمندان مهاجم، بورنو<sup>۴</sup> دومین رئیس‌جمهور بازیچه را - كه اوهم دورگه و از طبقهٲ ممتاز بود - به حكومت برگماشتند. در ۱۹۳۰، از «بورنو» خواسته شد كه به نفع ویسنته<sup>۵</sup> - سومین دورگه از طبقهٲ ممتاز، كه قرار بود انتخابات آزاد تشكيل دهد - كناره‌گیری كند.

بااینكه ممالك متحدهٲ امریكا در ۱۹۳۴ از هایتی بیرون رفت، ولی تا سال ۱۹۴۱ كه تمام تعهدات خارجی پرداخت شد، عملاً به وسیلهٲ هیأتی اقتصادی

1. L. Tom Evans  
3. Passage á tabac

2. Courrier Haïtien  
4. Luis Borno  
5. Stenio Vicente

حکومت را در دست داشت. در دوران اشغال و حتی پس از آن برای آموزش بودجه‌ای وجود نداشت. «ویسنه» تا سال ۱۹۳۶، بدون انجام انتخابات، حکومت کرد و از سربازان «نیروی دریائی» به بدترین نوع سوء استفاده کرد، مطبوعات را بست، ناشران و نویسندگان و روشنفکران را زندانی کرد، مانند ژاک رومان<sup>۱</sup> بهترین شاعر آن زمان هایتی، و بیش از دوران اشغال، کشور را به فقر اقتصادی کشاند. در این شرایط مسئله زمان بسیار مهم بود، چون ۳،۵۰۰ گارد هایتی که به وسیله امریکا ایجاد شده بود، برای اشغال حکومت می‌کوشید. امروز فرانسوادوالیه<sup>۲</sup>، بدترین دیکتاتور پس از دوران اشغال، در این کشور حکومت می‌کند. دولت امریکا و «پنتاگون» از او حمایت می‌کنند. در ۱۹۶۲، چون «دوالیه» افرادی را که متهم به کمونیسم بودند، تبعید نکرد، کمک مالی امریکا، ناگهان قطع شد.

در دومینیک، داستان به همین منوال است، با این تفاوت که امریکا پس از اشغال، مستقیماً حکومت را در دست گرفت. روی اسناد رسمی، جملات «اشغال نظامی»، یا «قانون نظامی» بچشم می‌خورد. این اشغال به خاطر مبارزه و زندانی کردن و از میان بردن روشنفکران، نویسندگان، بستن نشریات و جنایات دیگر بود. آرشیوهای ۱۹۲۲ - ۱۹۲۱ کمیته سنای امریکا پر از داستان وحشیگریهای غیر قابل تصور و تهوع آور است. اما وقتی فایویا یو<sup>۳</sup> مشهورترین شاعر کشور، به خاطر اعتراض به اشغال، در دادگاهی نظامی به سه سال زندان محکوم شد، ممالک متحده امریکا مورد انتقاد تمام دنیا قرار گرفت و موج اعتراض از سراسر امریکای لاتین برخاست. عاقبت بحران بزرگ و نظم جدید، نیروهای امریکا را مجبور به عقب‌نشینی کرد.

سرانجام هم آنچه باید، انجام گرفت و تروخیو<sup>۴</sup> دست‌نشانده امریکا و فرمانده گارد ملی، که سابقه‌ای در نادرستی داشت، قدرت را در دست گرفت و با قتل و شکنجه و دزدی حکومت کرد. او و خانواده و دوستانش، تمام زمین‌های زراعی را ضبط کردند، تمام امور را بدست گرفتند و تمام مواد مصرفی را از نمک گرفته تا تجارت فحشا، در انحصار خود آوردند. برای پیشگیری از

1. Jacques Romain

2. François Duvalier

3. Fabio Fiallo

4. Rafael Leonides Trujillo

دخالت پلیس، بسیاری از فاحشه‌ها را از اروپا وارد می‌کردند و سپس آنها را باگذرنامه سیاسی به کشورهای دیگر دنیای جدید می‌فرستادند. رئیس این دار و دسته، دلال محبتی بود که بعدها از طریق انتخاب همسر مناسب، دیپلمات شد و شهرت جهانی یافت.

دستهای آلوده «تروخیو»، به کشورهای خارجی هم رسید. حداقل سه نفر از شخصیت‌های معروفی که تبعید کرده بود در نیویورک بقتل رسیدند. پلیس هرگز نتوانست درباره این قتلها توضیح دهد، اما هر بار که سفارت دومینیک درخواست می‌کرد، به کوچکترین بهانه تبعید شدگان دومینیک را دستگیر می‌کرد. تعدادی از رهبران جنبش هم در کوبا و مکزیك بقتل رسیدند. برای از میان بردن آثار جرم، شاهدهای امریکائی و دومینیکی یا ناپدید می‌شدند و یا بطور مرموزی می‌مردند. هیچیک از این وقایع هرگز روشن نشد. آخرین اتهام قضائی هم مسکوت ماند، چون ظاهراً کارمندان عالی‌رتبه در آن دست داشتند و در ضمن فعالیت‌های «اف.بی.آی» و «سیا» نیز آشکار می‌شد.

در ۱۲ اکتبر ۱۹۳۷، «تروخیو» با کشتن ۱۵،۵۵۵ نفر از اهالی هاییتی، بدترین جنایات را مرتکب شد. پاره‌ای از این اشخاص با نقض قانونی که اشغال امریکا بر دومینیک تحمیل کرده بود، برای کار در مزارع نیشکر امریکائیا وارد این کشور شده بودند. دیگران پس از اشغال هاییتی به وسیله امریکا به صحراهای مغرب گریخته بودند. گروهی دیگر همچنان در باریکه‌ای ساحلی که امریکا به سن دومینیک واگذار کرده بود، بسر می‌بردند. جسد این کسان را یا سوزاندند و یا به دریا افکندند. مطبوعات امریکا در برابر این وحشیگری سکوت کردند. من کوشیدم، ایز، داستان را منتشر کنم. ولی هیچیک از نشریات، به بهانه اینکه «مغرضانه زیاده‌روی کرده‌ام» حاضر نشد آن را چاپ کند. ولی در هر صورت چون کشتگان اهل هاییتی بودند، دولت هاییتی با وجود تمام وابستگی‌هایش به واشنگتن، درخواست کرد به این امر رسیدگی شود. سرانجام، وقتی «تروخیو» به خود مغرور شد و در بعضی از موارد زیر بار واشنگتن گرفت، تمام داستان برملا شد. در ۱۹۳۷، «نیویورک تریبون» داستان را درست مثل اینکه روز قبل اتفاق افتاده باشد، با حروف درشت منتشر کرد. پس از آن نشریات دیگر، برای اینکه عقب نمانده باشند، شروع به رقابت کردند. در این میان مقاله من هم در

کورنت هیستوری<sup>۱</sup> منتشر شد. روشن است که «تروخیو» عاقبت سیلی کوچکی خورد. یعنی بناچار ۷۵۰،۰۰۰ دلار - که بیشتر آنرا امریکا داده بود - به دولت هاییتی پرداخت و این اصل اخلاقی را که هر فرد هاییتی ۷ دلار و پنجاه سنت ارزش دارد، بجا گذاشت. بدین طریق «تروخیو» تا سال ۱۹۶۱ که کشته شد، تحت حمایت امریکا بود. او در سایه سفارت امریکا و مؤسسات تبلیغاتی، زندگی خوشی می گذراند. حتی به برخی از سناتورهای امریکائی هم رشوه می داد. مثلاً سناتور فیش<sup>۲</sup> ۵۰،۰۰۰ دلار از او گرفته بود. فرانکلین روزولت از او مواجب می گرفت و حتی یک قاضی قدیمی سوسیالیست و مدافع آزادی، به نام موریس ارنست<sup>۳</sup> برای سرپوش گذاشتن بر موضوع دزدی گالیندس<sup>۴</sup> از او رشوه گرفت.

موریس<sup>۵</sup> شهردار پیشین «نیواورلئان» و نماینده کندی در شورای سازمان ایالات امریکا، یکی از همدستان «تروخیو» بود و وجود او در تنظیم پیمان پونتا-دل استه<sup>۶</sup> برضد کوبا، تاحدی مؤثر بوده است.

### - ۵ -

کوبا، مدت کوتاهی از بحران بزرگ بدور ماند. دیکتاتور «ماچادو» مدت ده سال در این جزیره که تمام خاکش به مؤسسات امریکائی تعلق داشت و مردمش گرسنه و ۵۰٪ بیکار بودند، حکومت کرد. بحران در کوبا ده سال پیش از ممالک متحده امریکا آغاز شد. کوبائیاها به راستی از گرسنگی می مردند. در فصل بیکاری، یعنی پس از برداشت نیشکر، توده مردم، زن و بچه گرسنه و ژنده ای که در هاوانا و دیگر شهرها زیر طاقهای اطراف میدانهای بزرگ و در طول خیابانها خوابیده بودند، دیده می شدند. فاحشه های برهنه ای که نمی توانستند پیراهنی بخرند، از روی این ژنده پوشان می گذشتند و برای عرضه کردن کالایشان، در برابر همه مردها روپوششان را کنار می زدند. «ماچادو» مثل «باتیستا»، با برانگیختن ترس و وحشت، اعدام، قتل، شکنجه و زندان، حکومت می کرد. فجایع را نمی توان همیشه

1. Current History

2. Hamilton Fish

3. Morris Ernest

4. Galindez

5. Lesseps Morrison

6. Punta del Este

مخفی نگاهداشت. بتدریج برخی از آنها آشکار شد. پس از سیاست «دوستی با کشورهای همسایه» روزولت و نظم جدید برای امریکای جنوبی، «ماچادو» با وامهائی که دریافت می کرد، برای امریکا گران تمام می شد. ولز<sup>۱</sup> سفیر امریکا، برای برکنار کردن «ماچادو» مخفیانه با ارتشیان ملاقات کرد. وضع «ماچادو» دیگر درمان نداشت و همه چیز برای صحنه سازی همیشگی آماده شده بود و این دیکتاتور هم بشتاب سوار هواپیما شد و فرار کرد.

دس پدس<sup>۲</sup>، مرد شریف و بیطرفی که به هیچ گروهی بستگی نداشت، از طرف «ولز» به ریاست دولت موقت گماشته شد. «ماچادو» هم پیش از سوار شدن هواپیما به رئیس مؤسسه امریکائی که از او حمایت می کرد، تلفنی خبر داد که «من رفتم، از اموالتان حفاظت کنید».

مردم هاوانا به خیابانها ریختند و خانه های وزیران «ماچادو» را غارت کردند و سوزاندند. اما، بزودی دولت موقت که پلیس و ارتش را در اختیار داشت، آرامش را برقرار کرد.

يك انجمن مخفی انقلابی متشکل از طبقه متوسط به نام آ. ب. ث<sup>۳</sup> (بدون غرور ملی، ولی مثل حزب فاشیست ایتالیا، مخالف کارگران و سوداگران) به رهبری سائس<sup>۴</sup> تمام کشور را به وحشت انداخته بود. تشکیلات آن بر پایه گروه های هفت نفری بود و پلیس نمی توانست به کارهای سری آنها پی ببرد.

«فولخنسیو باتیستا»، منشی دادگاه و دست پرورده کشیشهای پروتستان که از طریق کارگران نیشکر و راه آهن و از میان مشکلات راهی برای خود باز کرده بود، ریاست بخش نظامی این حزب را در دست داشت. سرانجام، در یکی از شبهای سپتامبر ۱۹۳۳ شورش به نام «حمام» برپا شد. «باتیستا» تمام سربازان را در اردوگاه کلمبیا گرد آورد و خواستار بهبود مسکن و کلوب و حمام شد. چون شایع بود که روز بعد همه تظاهر کنندگان دستگیر می شوند، «باتیستا» به کمک طرفدارانش افسران اردوگاه را دستگیر کرد و تنها در این موقع متوجه شد که دولت راسرنگون کرده است. باشتاب دکتر گراوسان مارتین<sup>۵</sup> را، که استاد دانشگاه و رهبر سازمان

1. Summer Wells                      2. Devespedes  
3: A. B. C                              4. Martinez Saenz  
5. Grau san Martin

دانشجویان انقلابی مبارز برضد دیکتاتور بود، خبر کرد. و بدین ترتیب دولتی مرکب از دانشجویان و استادان و اعضای آ. ب. ث. تشکیل شد. برای اینکه مردم و خاصه ممالک متحده آمریکا اطمینان بیشتری به این دولت پیدا کنند، یک بانکدار محافظه کار را نیز، نیمه شب برای شرکت در دولت از تخت خواب بیرون کشیدند و به زور به اردوگاه کلمبیا بردند. او چند روزی هم خدمت کرد و بعد استعفا داد. «سامرولز» از رسیدن به نقشه‌هایش خشمگین بود و «سان مارتین» رئیس جمهور موقت را به رسمیت نشناخت، از این روی ۳۵ ناو جنگی با شتاب به سواحل کوبا روی آوردند. «ولز» با سرسختی با اصلاحات مخالفت می کرد و از افسرانی که «باتیستا» آزاد کرده بود، حمایت می نمود. این افسران به پشتیبانی «ولز» در هتل ناسیونال برضد دولت اعلامیه می دادند و توطئه می کردند، تا اینکه «باتیستا» بنای بزرگ هتل را به توپ بست. «ولز» هم همچنان برضد اقداماتی، چون، تعیین حداقل دستمزد، قوانین جدید کار و کوششهای درخشان آنتونیو گیتراس برای اصلاحات ارضی، مبارزه می کرد. دهقانان دوباره زمینها را ضبط کردند. «ولز» از اعتصاب برق و تصمیم «سان مارتین» به کاهش نرخ برق، شدیداً بخشم آمد.

او خیلی جلدی به من می گفت که قیمت برق، سی سال قبل یعنی زمان نخستین اشغال امریکا تعیین شده است و کوبا هم تمام قراردادهای دوران اشغال نظامی را پذیرفته است و بدون اجازه دولت امریکا کاهش نرخ امکان ندارد. گرچه کاهش قیمت برق بمرور، سبب افزایش مصرف آن و در نتیجه به نفع شرکت شد.

«ولز» تصمیم داشت دولت «گراو» را سرنگون کند و با جلسات مخفی رهبران آ. ب. ث. و سازمانهای تروریست در گاراژها، زمینهای بازی و محل‌های شبیه آن. «دوران سیاست گاراژ» را در کوبا بنیان گذاشت او با اعضای آ. ب. ث همبستگی داشت و برای ریاست جمهوری کارلوس مندیتا<sup>۲</sup> می کوشید. پافشاری امریکا در این امر شرایط را وخیم تر کرد. وضع اقتصادی از همیشه بدتر شد هیچیک از نیمه اصلاحات «گراو» دردی را درمان نکرد. برنامه اصلاحات ارضی «گیتراس» امیدبخش بود، اما همکاران ترسویش مانع اجرای آن می شدند. در

سحرگاه یکی از روزهای اوائل ژانویه ۱۹۳۴، «باتیستا» برای گفتگو مرا به اردوگاه کلمبیا دعوت کرد. از احزاب سیاسی و مجلس ناراضی بود، اما عقیده داشت که وجود این سازمانهای مزاحم لازم است (موسولینی<sup>۱</sup> هم عقیده داشت، مجلس را نباید منحل کرد) «چون مردم به این گونه بازیچه‌های کوچک احتیاج دارند».

در پایان گفتگو، «باتیستا» اعلام کرد که «هیچ دولتی در کوبا بدون پشتیبانی امریکا، قادر به حکومت نیست». او از «ولز» خوشش نمی‌آمد. «ولز» خواستار ریاست «مندیتا» بود و در ضمن پول و ناو جنگی در اختیار داشت. «باتیستا» تصور می‌کرد با اتحاد میان اعضای آ. ب. ث، ارتش می‌تواند حکومت با دوامی داشته باشد. می‌گفت «گراو را باید بیرون کنیم»، «چون ممالک متحده امریکا هیچ دولت دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد». به نظر من این پست‌ترین نوع خیانت بود و «باتیستا» به نزدیکترین دوستانش از پشت خنجر می‌زد، من هم پس از چند دقیقه سکوت، گفتم «خوشحالم که تا چند روز دیگر باید از کوبا بروم و شاهد این تصفیه نخواهم بود». چهره‌اش درهم رفت و بسر دی با من خداحافظی کرد.

اندکی پس از سفرم به پرو، هواپیماهای ارتش کوبا، کاخ‌ها و انا را با بمبهای ساخت امریکا، ویران کردند. نیروهای «گراو» در بعضی از پاسگاهها مقاومت کردند، ولی خیلی زود مغلوب شدند. «گراو» به نفع یکی از دوستان من، به نام کلنل کارلوس اویا<sup>۲</sup> که «گل سه روزه» نام گرفت، استعفا داد، تا ظاهر قانونی که امریکائیان پابند آن بودند، حفظ شود. بدین ترتیب «مندیتا» به ریاست جمهوری رسید، وحشیگریها و قتل و غارت و بازداشت در این دو سال، بدتر از دوران «ماچادو» بود. این پیش درآمد دورانی تاریک، و خفقانی طولانی بود. نخستین نشانه تسلط ارتش، دخالت سپاه «باتیستا» در اعتصاب برق بود که وحشیانه آن را درهم شکست، اعتصابیون را زندانی و اعدام کرد. و نرخ قبلی را دوباره برقرار کرد. «باتیستا» با کشتن «گیتراس» جوان، از خطر آنی انقلاب روستائی پیشگیری کرد. روستائیان به زور سر نیزه از زمینهایشان رانده شدند و با وجود آشفتگی، کوبا بار دیگر برای مؤسسات خارجی و «تراست شکر»، منطقه امنی شد و منظور از نظم

1. Mussolini

2. Carlos Hevia

جدید و «حسن همجواری» بخوبی روشن شد. چهار نفر از اعضای کابینه روزولت از سهامداران بزرگ شکر و تولیدات دیگر کوبا بودند. حکومت «مندیتا» در عرض چهار روز به رسمیت شناخته شد و حق نظارت مالی و سیاسی و اشغال نظامی از امریکا سلب گردید. در عوض با قرارداد محرمانه‌ای، وسعت پایگاه گوانتانامو<sup>۱</sup> افزایش یافت و امتیازات تازه‌ای به این منطقه داده شد. کوبا، فقط استقلال نظری یافت، نه عملی.

«ولز»، به سبب خشکی اشرافی اش نتوانست نسبت به «باتیستا» تغییر نظر دهد. اما در عوض چانشینش کافری<sup>۲</sup>، «باتیستا» را مرد قرن تلقی می‌کرد. «کافری» چون در لوئیزیانا<sup>۳</sup> زراعت برنج داشت، کوبا را فوراً از تجارت برنج برکنار کرد. عقیده داشت؛ «سفیدپوستی که در کوبا موفق نشود، در هیچ کجا موفق نخواهد شد». این سفیدپوست بیگانه، موفق شد و کوبا ۲۵ سال دیگر در زیر سلطه حکومت دیکتاتوری بسربرد، تا اینکه در ۱۹۵۸ دیکتاتور به سن دومینیک فرار کرد و پس از سالیان دراز، کوبا برای نخستین بار آزادی واقعی را بدست آورد. آیا کوبا به صورت یکی از اقمار شوروی درآمده است؟ بدرستی چنین نیست، اما بی‌شک از این پس جزو کشورهای «سوسیالیست» و از کمک شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی برخوردار است و با آنها رابطه بازرگانی دارد. بعلاوه از طریق تجارت با برخی از کشورهای غربی توانسته است به رغم اقداماتی که کشورهای مقتدر نسبت به کشورهای کوچک می‌کنند، مقاومت ورزد. یعنی با وجود قطع رابطه، تبلیغات مخالف، قطع تجارت و فشارهای سیاسی بعلاوه تهاجم مسلحانه و زیر پا گذاشتن پیمانها و اساسنامه سازمان ملل، و قوانین بین‌المللی، توانسته است به شکل قابل توجهی وضع کشاورزی، صنعت، فرهنگ، بهداشت و مسکن را اصلاح کند، بزرگترین برنامه درخت‌کاری تاریخ را به اجرا گذارد، مصرف برق را دو برابر و دهها کارخانه جدید ایجاد کند و نیرومندترین ارتش کشورهای کوچک دنیا را بوجود آورد.

چه بخواهیم و چه نخواهیم، کوبا در عرض چند سال، بیش از ۶ سال تسلط امریکا و گسترش تراستهای خارجی، نیشکر تولید کرده است و وضع آن بهبود و توسعه یافته است.

1. Guantánamo

2. Jofferson Caffery

3. Louisiana

# ۷

## جنگ چاکو<sup>۱</sup> و شورش بلیوی

- ۱ -

جنگ چاکو، شوم‌ترین نتیجه بحران بزرگ بود که مدتی پس از بحران، میان بلیوی و پاراگوئه، درگرفت. این جنگ به علت اختلافاتی در منطقه‌ای وسیع و سرحدی درگیر شد.

منطقه وسیع و خشک سرحدی، به وسیله رودهای زیادی که از آن عبور می‌کرد، قابل آبیاری بود و جنگلها و باتلاقهای بزرگی در میان آن وجود داشت. مردم این منطقه را عده‌ای «بومی» وحشی، مبلغان مذهبی و چند خانوار زارع تشکیل می‌دادند که در میان حیوانات وحشی، مار و عقرب و تعداد زیادی دام‌زندگی می‌کردند. به قول یکی از نویسندگان، این جنگ دو کس را که بر سر شانهای می‌جنگند، بخاطر می‌آورد، چاههای نفت منطقه بلیوی دندانهای شانه را تشکیل می‌دهند، و ظاهراً رود چاکو از روی نفت می‌گذرد. الفردواستر اسنر<sup>۲</sup>، رئیس جمهور پاراگوئه، به تازگی، ۴۰،۰۰۰،۰۰۰ آکر زمین نفت‌خیز این منطقه را به مؤسسه‌های امریکائی واگذار کرده بود، و بلیوی نیز امتیازات نفتی تازه‌ای به امریکا داده بود.

تا زمانی که بلیوی امتیاز ۷،۰۰۰،۰۰۰ آکر منطقه نفت‌خیز را به ویلیام

1. Chaco

2 Alfredo Stroessner

بریدن<sup>۱</sup> واگذار نکرد، از سرمایه‌گذاری امریکا بهره‌ای نبرد. در ۱۹۲۱ استاندارد اوایل<sup>۲</sup> این منطقه را بازگرفت، از ۱۹۲۲ تولید این منطقه به ۲۶،۰۰۰،۰۰۰ دلار رسید و بدین ترتیب اقتصاد بلیوی کاملاً به دست بانکداران نیویورکی افتاد. بانک ملی، راه آهن، صادرات و واردات، مالیات معادن و مؤسسه‌های صنعتی، درآمد الکل و ۹۰٪ سود انحصار توتون را بدست آوردند. سرمایه‌های امریکائی به آسانی در صنایع فلزی راه یافت و سهام سه شرکت عمده را که روی هم با کارمندان و سیاستمداران و نشریاتشان لاروسکا<sup>۳</sup> نسامیده می‌شد، بدست آورد. بدین ترتیب، همه کس از رئیس جمهور گرفته تا رفتگران را با دلار خریدند. تمام امور، خاصه ساختمان جاده‌ها و راه آهن به دست مؤسسه‌های امریکائی افتاد و بلیوی کاملاً تحت قیمومت امریکا درآمد. بلیوی، این کشور وسیع امریکای جنوبی با منافع طبیعی بی‌حد، جاده و راه آهن نداشت. اکثریت مردمی که در جلگه‌ها زندگی می‌کردند مجبور بودند مواد غذایی را از خارج وارد کنند. نمی‌توانستند از مناطق غنی یونگاس<sup>۴</sup> شرقی و مناطق حاصلخیز استوایی بهره‌ای ببرند. خطوط آهن تنها برای حمل مواد معدنی از کوه‌های آندا تا اقیانوس آرام، کشیده شده بود. این کشور بزرگ، تنها ۳،۵۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت داشت و اکثر آنها «بومیان» گرسنه بودند که بیش از ۵۰ دلار در سال درآمد نداشتند. معادنی که در ارتفاعات ۱۵،۰۰۰ پائی واقع است، شرایط کاری بسیار بدی داشت، دستمزد چهارده ساعت کار روزانه، پانزده تا هفتاد سنت بود.

در اثر بحران بزرگ، قیمت قلع و تنگستن و مس کاهش یافت و دهها هزار کارگر بیکار به ۲،۰۰۰ میلی پایتخت، به جنگ فرستاده شدند. مردم منطقه کوهستانی، در جلگه نمی‌توانستند زندگی کنند، تا چه رسد به جنگیدن در دشتها. در زیر باران گلوله مثل مگس بزمین می‌ریختند و می‌مردند. می‌مردند، چون آرژانتین می‌خواست نفت بلیوی را بدست آورد، چون مناطق سرحدی و رودخانه برمخوه<sup>۵</sup> به «استاندارد اوایل» تعلق داشت، چون سلاطین نفت می‌خواستند از طریق پاراگوئه تجارت کنند.

1. William Braden

2. Standard oil of New Jersey

3. La Rosca

4. Yungas

5. Bermejo

## - ۲ -

بلیوی کشوری است با قله‌های عظیم و پوشیده از برف کوه‌های آند، با فلات وسیع خاکستری رنگی که دریاچهٔ بزرگ تی تی کاکا<sup>۱</sup> را به منابع نمک یوئونی<sup>۲</sup> و فلات خشک اتاکاما<sup>۳</sup> متصل می‌کند. منطقهٔ اتاکاما قابل زندگی و دست یافتنی نیست، کوه‌های خشک با دره‌های پرشیب، از میان آن می‌گذرد. چهار پنجم جمعیت در منطقهٔ یونگاس و زمینهای حاصلخیز سانتا کروس<sup>۴</sup> زندگی می‌کنند. اکثر جمعیت را «بومیان» طایفهٔ کچوا<sup>۵</sup> و ایمارا<sup>۶</sup> و دورگه‌ها تشکیل می‌دهند که از زمان فتح اسپانیا زیر سلطهٔ غدهٔ کمی سفیدپوست بسر می‌برند. زورقها، روی آبهای ارغوانی رنگ تی تی کاکا و در کنار قله‌های پر برف، با بادبانهای رنگی در حرکتند. از دو هزار سال پیش تا کنون، حمل و نقل به وسیلهٔ همین گونه زورقها انجام می‌گیرد.

امپراتوری متحد اینکا مرکب از طایفه کچوا و ایمارا، در گذشته می-کوشید از کوه‌های شرقی بگذرد و به سرزمین حاصلخیز یونگاس و دشتهای غنی اطراف رود آمازون و پامپا<sup>۷</sup> در آرژانتین و سواحل دشتی و هموار دست یابد. بدین سبب راههای زیبایی ساخت و تمدن قابل توجه اینکا، تمام منطقه را به شکل مجموعهٔ پیشرفته‌ای درآورد که از کوه‌های پرو و کلمبیا تا شمال آرژانتین و شیلی را در بر می‌گرفت. در دوران امپراتوری اینکا یعنی چهار قرن قبل از جنگ چاکو - باوجود نظام کاستی - فرهنگی عالیترو راههای ارتباطی و عدالت اجتماعی بیشتری وجود داشت.

با پیروزی اسپانیاییها، راههای عظیم دوران اینکا و کشور بلیوی در میان کوه‌های مرتفع، به فراموشی سپرده شد. سپس در دوران «فتح دوم» اربابان جدید، برای حمل طلا، مس، تنگستن، منگنز، آنتیمون و قلع، به امریکا و اروپا، جاده و خطوط آهن جدیدی که به اقیانوس آرام می‌انجامید، ساختند. در حالی که مردم این ناحیه بردگانی گرسنه بودند، پولها به خارج سرازیر بود. مردم فراموش شده بودند و راه آهن هیچ سودی برای آنها نداشت. ۷۰ درصد مردم بی سواد بودند و حق رأی نداشتند. برای بهداشت عمومی کوچکترین اقدامی نشده بود، تعداد

- |               |              |            |
|---------------|--------------|------------|
| 1. Titicaca   | 2. Uyuni     | 3. Atacama |
| 4. Santa Cruz | 5. Quétchoua | 6. Aymara  |
|               |              | 7. Pampa   |

مرگ و میر اطفال به یقین از هر جای دیگر دنیا بیشتر بود. مساکن تاریک و مرطوب، با خشت و گل ساخته شده بود و هنوز هم هست. یکی از پیشرفتهای سالهای اخیر این بود که روستائیان را بزور وادار می کردند، شیشه‌های گران قیمت بخرند و به زاغه‌هاشان پنجره شیشه‌ای بگذارند.

اگر زندگی این مردم استثمارزده، از نزدیک دیده شود، دوست داشتنی هستند، خاصه مردمی که در دامنه کوهها یا در نقاط گرم یونگاس زندگی می کنند. اینان هنوز به شیوه زندگی کشاورزی اشتراکی قبل از فتح اسپانیا، وفادار مانده‌اند. زیباترین آداب و رسوم ملی را دارند. این مردم تهیدست و ستم‌دیده نسبت به زیبایی حساسیتی دارند که در مناطق «متمدنی» که از سالیان دراز خلاقیت فردی را از دست داده‌اند و تولید کالاهای یک شکل را پذیرفته‌اند، دیده نمی‌شود. بعضی از این مردم با اینکه همیشه تعقیب و غارت شده‌اند یا سربازان برای خدمت نظام، یا کار در معادن دستگیرشان کرده‌اند، هنوز استقلال خود را از دست نداده‌اند و پس از انقلاب ۱۹۵۳ استقلال بیشتری یافته‌اند. آنها با نیروی آرامش و پایداری و بزرگواری توانسته‌اند غرورشان را حفظ کنند.

این مردم با ردای دست‌بافت بلند و پشمین و کلاههای نم‌دی بزرگ و کفشهای چرمی و گاه پای برهنه در خیابانهای لاپاس، در کنار آسمانخراشها و اداره‌ها و ساختمانهای دانشگاه با همان غرور راه می‌روند.

اخیراً، با جیب از راهی صعب‌العبور به یکی از معادن کل‌گیری<sup>۱</sup> رفتم و با ۵۰۰ کارگر معدن «ایمارا» که ۹ سال پس از انقلاب هنوز دستمزد روزانه‌ای کمتر از یک دلار داشتند، گفتگو کردم. اینان در روز ۸ ساعت کار می‌کنند و به کار گماشتن اطفال قدغن است. این کارگران با اینکه اسپانیایی می‌دانند، هنوز به زبان ایمارا صحبت می‌کنند. با سیمائی خونسرد و با دقت به حرفهای من درباره کوبا، مکزیك و کلمبیا گوش می‌دادند. مانند مجسمه بی‌حرکت بودند، ولی پس از یک ربع ساعت قضاوتشان عوض شد و چنان خنده‌ای کردند که سقف بتکان درآمد. سپس خودشان بحرف آمدند و سؤال کردند. با اینکه نصف بیشترشان بیسواد بودند، اما بیش از یک نیویورکی متوسط به مسائل

جهانی آشنائی و توجه داشتند. مایل بودند همه چیز درباره کره، لائوس، کنگو، الجزایر، برلن و دستمزد در کوبا، مکزیك، ممالک متحده امریکا و نیز مالکیت ارضی و قوانین اتحادیه‌ها را بدانند.

### - ۳ -

در طول تاریخ بی آرام بلیوی، حکومت‌های نالایق، هر ساله قدرت را بدست می‌گرفتند و برای پنهان نگاهداشتن ضعفشان کشور را به سوی جنگ می‌راندند. و در نتیجه این جنگ‌های ویرانکار، مناطق نیترا و بنادر اقیانوس آرام به شیلی و منطقه وسیع تولید کائوچو به برزیل واگذار شد. ولی هیچیک از این جنگ‌ها کشنده‌تر از جنگ پنج ساله چاکو نبود که ۱۰۰،۰۰۰ کشته داد. در مراحل نخست، چنین بنظر می‌رسید که با وجود فاصله زیاد و مشکل عظیم تهیه مواد غذایی و مهمات، پیروزی بابلیوی باشد. چون ارتش بلیوی دو برابر ارتش پاراگوئه و با وسائل ماشینی امریکا و شیلی مجهز بود، و همچنین از طرف برزیل حمایت می‌شد. از طرف دیگر ژنرال آلمانی هانس کونت<sup>۱</sup> این ارتش را تعلیم نظامی داده بود. جنگ چاکو، خاصه در دوران بحران، برای تمام بازرگانان اسلحه، معامله خوبی بود.

امریکا بمب‌افکن‌های نیرومندی به بلیوی داد و سهمی از این غنیمت هم به وایکرز<sup>۲</sup> انگلیسی رسید. به دنبال جنگ سه‌گانه، آرژانتین با سرمایه‌گذاری در پاراگوئه کشتیرانی تجاری این کشور را بدست گرفت و بخشی از زمینهای آن کشور را نیز اشغال کرد و تولیدات کشاورزی مانند پنبه، شکر و دام را بدست آورد. شرایط کار در این کشور به همان سختی بلیوی بود.

آرژانتین از پاراگوئه حمایت می‌کرد و به آن سلاح می‌داد. شرکتهای نفتی و فولادسازی امریکا از بلیوی پشتیبانی می‌کردند.

هنگامی که آرژانتین از ورود نفت بلیوی که متعلق به امریکا بود، جلوگیری کرد، تحریمات به اوج خود رسید. چون نفت صادر نمی‌شد، و از منابع عظیم نفت تنها، به اندازه مصرف داخلی بهره‌برداری می‌شد، تولید به ۲۶،۰۰۰ تن کاهش یافت. فلاتهای مرکزی می‌توانستند از این نفت استفاده کنند، اما لوله‌کشی

1. Huns Kundt

2. Vickers

و جایگاه فروش نفت، خیلی گران تمام می‌شد، و ساختمان خطوط آهن که دولت امریکا برای حل موقت مسئله پیشنهاد کرده بود، هنوز شروع نشده بود. لوله‌کشی به شیلی نیز علاوه بر اینکه با مخالفت این کشور روبرو بود، خیلی گران تمام می‌شد. «استاندارد اویل» می‌کوشید در پاراگوئه بندری آزاد بدست آورد، ولی پاراگوئه که از پیشروی بلیوی، از سال ۱۹۲۸، به داخل چاکو به‌تنگ آمده بود، تحت فشار آرژانتین، درخواست «استاندارد اویل» را نپذیرفت. در ۱۹۳۲ جنگ درگرفت.

نامه دانشجوئی اهل بلیوی که از جبهه جنگ به خانواده‌اش در لاپاس نوشته است، میان اسناد تاریخی پاراگوئه بچشم می‌خورد. در این نامه نبرد خونین بوکرون<sup>۱</sup> در سپتامبر ۱۹۳۲ و چگونگی شکست ارتش بلیوی که از تعالیم «کونت» بهره‌مند بوده است، بروشنی توضیح داده شده.

این شکست، هرج و مرج عظیمی در لاپاس ایجاد کرد. در سال ۱۹۳۳ بلیوی باردیگر در ساودرا<sup>۲</sup> شکست خورد. «بومیان» کوهستانی، حتی زمانی که در جنگ شرکت نداشتند، در اثر آب و هوای دشت، و انگلهای آن محیط بیمار می‌شدند، و از بیماری و گرسنگی و تشنگی، می‌مردند. دیگر مردم نیز به دنبال شکست اقتصادی، از قحطی تلف می‌شدند.

خشم مردم افزایش می‌یافت. سربازان فراری، یا از جنگ برگشته به‌هر شنونده‌ای که می‌رسیدند از شکستهای پی‌درپی و سوء استفاده‌هایی که از آنها می‌شد، سخن می‌راندند. دانشجویان تظاهرات بر پا می‌ساختند و نقش فعالی در سیاست داشتند. برای نخستین بار، رهبران اتحادیه‌ها با دولت و ارتش مخالفت کردند و خواستار شرایطی بهتر در کارخانه‌ها و معادن و جبهه‌های جنگ شدند.

با اینکه تجهیزات ارتش و بمب‌افکنها از طرف امریکا ارسال می‌شد، اما مردم بشدت با این کشور و بویژه با «استاندارد اویل» مخالف بودند، ولی نفرت از اربابان قلع و لاروسکا بر هر مخالفتی می‌چربید.

در ۱۹۳۴ رئیس‌جمهور دانیل سالامانکا<sup>۳</sup> برای کمک به روحیه مایوس سربازان بلیوی و تنبیه افسران مسبب آخرین فجایع و برکنار کردن کلنل

پنیاراندا<sup>۱</sup>، به جبهه رفت. اما دو نفر از دوستان «پنیاراندا»، کلنل داوید تورو<sup>۲</sup> و حرمن بوش<sup>۳</sup>، رئیس جمهور را دستگیر و مخفی کردند. تا اینکه شورای ارتش، سارسانو<sup>۴</sup> را به جانشینی او برگزید و با کمیسیونی مرکب از شش کشور، قرارداد صلحی منعقد کرد.

در سال ۱۹۳۵، جنگ تقریباً متارکه و در اثر درماندگی دودشمن، مبارزه فرو نشست و پاراگوئه بخش عمده منطقه را بدست آورد. چون پاراگوئه حاضر نشد هیچ بندری را به بلیوی واگذارد، آرژانتین سرانجام توانست نفت بلیوی را با شرایطی که خواستار بود بدست آورد.

در ۱۹۳۶ همان کلنلهائی که «سارسانو» را سرکار آورده بودند، او را از کار برکنار کردند، و با در دست گرفتن حکومت اعلام کردند که می‌خواهند کشور را «با تدبیر و به تدریج» به سوی سوسیالیسم ببرند. در ماه مه «تورو» رئیس جمهور شد و ۵۰،۰۰۰ کارمند را، برای بکار گماشتن ارتشیان بازنشسته، از کار برکنار کرد. مؤسسه «لاروسکا» به سبب قانون مالیات مالکان غایب، و اصلاحات ارضی، امتیازاتش را از دست داد. اما آنچه مؤسسات داخلی و خارجی را بکلی درهم کوبید این بود که «تورو» تمامی امسوال «استاندارد اوپل» را به بهانه اینکه شرایط قرارداد را رعایت نکرده است، براحتی و سادگی ضبط کرد. در همان زمان با آرژانتین برای فروش نفت اضافی قرارداد بست. در عوض آرژانتین هم متعهد شد وسائل و تجهیزات صنعت نفت را به آن کشور بدهد و از منطقه نفت‌خیز تا فلات راه آهن بکشد. از این زمان آرژانتین برای حل مسئله چاکو وساطت خود را شروع کرد. بلیوی منطقه چاکو را از دست داد، ولی مناطق نفت‌خیز را نگاهداشت و خلیج سیاه<sup>۵</sup> را در پارانا<sup>۶</sup> بدست آورد و پوئرتو کاسادو<sup>۷</sup> بندر آزاد شناخته شد. امضای قرارداد با سر و صدای زیاد سیاسی و نظامی در کاساروسادا<sup>۸</sup> و در بوئنوس آیرس، انجام گرفت. روزنامه نیویورک تایمز این امر را؛ پیروزی بزرگ سیاست هال<sup>۹</sup> نامید، در حالی که «سآدورا» این معامله را ترتیب داده بود. نکته مهم این است که هرچند او جنگ را سه

1. Enrique Peñaranda

2. David Toro

3. German Bush

4. Tejada Sarzano

5. Bahia Negra

6. Paraná

7. Puerto Casado

8. Casa Rosada

9. Hull

سال بیش از حد لزوم طولانی کرده بود، جایزه صلح نوبل را دریافت داشت.

#### -۴-

«تورو» با مشکلات مهمی درگیر بود؛ از يك طرف سوسیالیسم و از طرف دیگر مؤسسات امریکائی و لاروسکا که به «بوش» پیشنهادات مخفی می کردند. در ژوئیه ۱۹۳۷، هنگامی که «تورو» از استراحتگاه شهر یونگاس، باز می گشت، مطلع شد که «بوش» حکومت را به دست گرفته است. احتمال موفقیت «بوش» بسیار کم بود، چون «تورو» خیلی چیزها را از میان برده بود. هنگامی که «بوش» سانسور را متوقف و احزاب سیاسی را آزاد و انتخابات را اعلام کرد، مردم نفس تازه ای کشیدند. او در ۱۹۳۸ «بطور قانونی» به ریاست جمهوری انتخاب شد. پس از چند ماه مدیران مطبوعات که اکثر وابسته به امریکا و لاروسکا بودند، به دفتر «بوش» احضار و توبیخ شدند و عده ای را هم زندانی کردند. احزاب هم به فراموشی سپرده شدند و آزادی فردی از میان رفت. «بوش» هم مانند «تورو» به حمایت ارتش متوسل شد. او برای دست راستیها، که از این پس متشکل شده و نیرو گرفته بودند، استفاده ای نداشت و به چپها هم خیانت کرده بود. چون هرج و مرج رو به افزایش بود «بوش» با موافقت ارتش، اعلامیه آتشی که نشانه اعلام حکومت استبدادی بود، به مطبوعات فرستاد و روی هر برگ آن فرمان کوتاه زیر بیچشم می خورد: «تنها، تفسیر مجاز است».

«بوش» اعلام کرده بود که به درخواست ارتش و مسئولان سوسیالیست و به علت عشق به میهن، ریاست جمهوری را پذیرفته است، ولی به علت نادرستی مطبوعات و کوشش احزاب به منظور قبضه کردن حکومت، برای پیشگیری از هرج و مرج به ناچار دیکتاتوری را مستقر ساخته است.

مجلس منحل و قانون اساسی لغو شد. تمام فعالیتهای سیاسی، از نازیسم گرفته تا کمونیسم و استفاده از آرم و لباسهای متحدالشکل خارجی، قدغن شد. روشن است که «بوش» نوعی استبداد و ناسیونالیسم بلیوی را بنیان گذاشت. اما برنامه اش کاملاً ارتجاعی شده بود؛ اعتصاب بدون اجازه رسمی، خیانت به حکومت بشمار می آمد. افکار جدیدی که سبب دگرگونی در جامعه می شد

یا در امور اقتصادی و مالی وحشت برمی‌انگیخت، خیانت بزرگی بود که موجب مرگ می‌گردید. قوانین نظامی بر مردم عادی نیز حاکم بود و رابطه کارگر و کارفرما بطور کامل زیر نظر بود. «بوش» برای آرامش خاطر چپها، کرایه‌ها را تثبیت و سودجوئی در مواد غذائی را قدغن کرد.

از همان زمان در قوانین کار، اصلاحات اساسی به اجرا گذاشت و مالیات لاروسکارا افزود. بزرگترین آرزوی «بوش»، ایجاد پالایشگاه قلع بود. چون تنها بدین وسیله می‌توانست، بدون ملی کردن معادن، کشور را از چنگال لاروسکا بیرون کشد. کوششهایش در این مورد به نتیجه نرسید و بانکهای نیویورکی درخواستش را با خشونت رد کردند.

با این همه بنا به گفته باروچ<sup>۱</sup> - که برای سنای واشنگتن درباره قلع تحقیق می‌کرد - چنین اقدامی برای امریکا اهمیت بسیاری داشت، چون بدین وسیله می‌توانست در جنگ آنطور که باید مقاومت کند.

تولید قلع از نظر استراتژی جنگ اهمیت بی‌اندازه داشت و فقط ایجاد پالایشگاه در تکزاس این مشکل را حل نمی‌کرد. در زمان جنگ، امریکا می‌توانست قلع تصفیه شده را از بلیوی با هواپیما به هر جا که می‌خواهد برود در حالی که دیگر کشورها مجبور بودند قلع را بار کشتی کنند و به قیمت گزاف بدست آورند. بعلاوه کشتیه‌هایشان در خطر حمله زیر دریائیهای امریکا بود. «بوش» به بن بست رسیده بود. در ۱۹۳۹ خودکشی کرد، یا کشته شد و یا به قول بعضی در هتل ناامنی، موقع نزاع بقتل رسید. در هر حال نیمه‌های شب، جسدش پشت میز کارش در حال امضا کردن مدارکی پیدا شد. همه این جریان به صورت مخفی و اسرار آمیزی باقی ماند.

در ۱۹۴۵، حزب محافظه کار با حمایت ارتش به صندوقهای انتخابات دست یافت و کلنل «پنیاراندا» به ریاست جمهوری انتخاب شد. او قبلا به عنوان خدمتگذار و فرمانبردار «لاروسکا» و مؤسسات امریکائی، شناخته شده بود. انتخاب چنین کسی به نفع امریکا بود، چون جنگ در اروپا ادامه داشت و به علت مشکل حمل قلع از دیگر کشورها، قلع بلیوی برای امریکا اهمیت فوق العاده‌ای پیدا کرده بود. گفته می‌شد انتخاب «پنیاراندا»، حتی مادرش را متعجب ساخته بود.

مادرش با تحسین می گفت: «اگر می دانستم روزی به ریاست جمهوری می رسد، حتماً به مدرسه می فرستادمش». این نقص نیز جبران شد، چون وقتی کارگران معدن کاتاوی<sup>۱</sup> با زنان و بچه هاشان به وسیله ارتش قتل عام شدند، او سفری به واشنگتن کرد و از روزولت مدال و از دانشگاه کلمبیا دکتری فلسفه دریافت کرد.

اما پس از این قتل عام، «پنیاراندا» نمی توانست به حکومت ادامه دهد. هیچکس نمی توانست در برابر نفرت و تظاهراتی که کشتار ۳۰۰ زن و بچه و مرد بی سلاح، به خاطر دفاع از پاتینو<sup>۲</sup> سلطان قلع برانگیخت، به حکومت ادامه دهد. بی شک نماینده ممالک متحده آمریکا در این امر بیش از هرکس دیگر مسئول بود، چون با اینکه از دوران جنگ «چاکو» تورم اسکناس به ۱،۵۰۰٪ رسیده بود، او می کوشید بدون افزایش دستمزدها به میزان تولید قلع بیفزاید. مردم به راستی از گرسنگی می مردند، در هوا بوی انقلاب شنیده می شد، با این همه، سفیر آمریکا به «پنیاراندا» اجازه نمی داد قانون کار را به اجرا گذارد. نتیجه، پائین آوردن قیمت قلع به میزان قبل از جنگ، و انفجار و کشتار بود.

## - ۵ -

«بلیوی، یعنی پاتینو» به صورت ضرب المثل در آمده بود. مؤسسه پاتینو- ماینز<sup>۳</sup> و انترپرایز کونسولیدیت<sup>۴</sup> در نیوجرسی<sup>۵</sup> مستقر بود. سرانجام ناشنال لید<sup>۶</sup>، ۱۰٪ سهام را بدست آورد و با داشتن بهترین معدن قلع بلیوی، در ۱۹۴۱ تولید را به ۲۱،۰۰۰،۰۰۰ کیلو رساند، یعنی ۵۰٪ کل صادرات آن سال.

در حدود ۱۱،۰۰۰،۰۰۰ کیلو قلع متعلق به پنج شرکت و زیر نظر موریسوهوچیلد<sup>۷</sup> بود. او در اصل کلیمی اتریشی بود و تابعیت بلیوی داشت. برای بدست آوردن نفوذ سیاسی یکی از پسرانش را تبعه آرژانتین و دیگری را تبعه شیلی کرده بود. ۲،۶۰۰،۰۰۰ کیلو قلع بلیوی متعلق به مؤسسه ای سویسی به نام آرمایو کمپانی<sup>۸</sup> بود، ۸،۰۰۰،۰۰۰ کیلوی مابقی هم از معادن کوچکی که گوگنهایم و گریس در آن شریک بودند، بدست می آمد.

- |                            |                   |                  |
|----------------------------|-------------------|------------------|
| 1. Catavi                  | 2. Patino         | 3. Patino Mines  |
| 4. Entreprise Consolidated | 5. New Jersey     | 6. National Lead |
| 7. Mauricio Hochschild     | 8. Armayo Company |                  |

شرکت پاتینو، از پالایشگاههای انگلیسی گرفته تا معادن آسیا، در تمام دنیا فعالیت داشت، در ۱۹۳۹ پاتینو، مؤسسه جنرال تین اینوست منت<sup>۱</sup> را از انگلیس خرید. ۳۵ معدن قلع، بعلاوه بخش مهمی از تین اسملترز<sup>۲</sup> به این شرکت تعلق داشت. «سیمون پاتینو» رئیس شرکت بود و پسرش مدیریت سه شرکت را داشت. خانواده «پاتینو» شرکت اینترناشنال تین کارتل<sup>۳</sup> را نیز تحت نظر داشت و درآمد سالانه شرکتهایشان بیش از کل بودجه کشور بلیوی بود. تمام معادن و پالایشگاهها، و فروش قلع در تمام دنیا در انحصار آنان بود.

در جنگ جهانی دوم، تمام پالایشگاههای اروپا به دست آلمان افتاد. از طرف دیگر پالایشگاه پنانی<sup>۴</sup> و شانگهای<sup>۵</sup> را ژاپونها گرفتند. اگر انگلیس هم به وسیله آلمان اشغال می شد، دیگر ممالک متحده آمریکا از هیچ کجا نمی توانست قلع تصفیه شده بدست آورد، در نتیجه تمام کارخانههای فولادسازی از کار می افتاد و آمریکا نمی توانست جنگ را ادامه دهد. حتی بدون این بدبختیها، وقتی «پاتینو» با تکیه به قراردادهای قبلی حاضر نشد از بلیوی یا کشورهای دیگر قلع خام به آمریکا حمل کند، اشکالات زیادی ایجاد کرد. بعلاوه بخش مهمی از تولید قلع «هوچیلد» و «آرمایو» را تحت نظر گرفت و بدین ترتیب، پالایشگاه دولتی نکزاس، فقط می توانست ماده خام کم عیار بلیوی را بدست آورد.

برای ممالک متحده آمریکا، تولید سریع قلع ضروری بود، بدین سبب سفیر آمریکا در لاپاس، به دستور هال از «پنیاراندا» خواست که قانون کار را به اجرا نگذارد. در نتیجه کارگران گرسنه معدن «پاتینو» اعتصاب کردند. در ارتفاعات ۱۵،۰۰۰ پائی؛ یعنی در کاتاوی که دومعدن بزرگ قلع آمریکا آنجا بود، شرکت قلع مغازههای خواربار را که تنها منبع تغذیه کارگران بود، بست.

ساعت ده صبح، ۲۱ دسامبر ۱۹۴۲، ۸،۰۰۰ مرد وزن و بچه بی دفاع، در برابر معدن گرد آمدند و درخواست کردند تا حل مسئله اعتصاب، مغازهها باز شود. بین آنها و سپاه کلنل کوئنکا<sup>۶</sup> نزاع در گرفت و عده زیادی در زیر گلوله خمپاره و مسلسل و تفنگ کشته شدند. سپس تا ساعت سه بعد از ظهر، آنها

1. General Tin Investment

2. Consolidated Tin Smelters

3. International Tin Cartel

4. Pénany

5. Shanghai

6. Cuenca

را در محاصره قرار دادند و به گلوله بستند. پس از آن اجازه دادند کشتگان و زخمیها را بردارند و بروند. دولت تعداد کشتگان را ۱۹ نفر اعلام کرد، در حالی که خبرگزاریها کشتگان را چهارصد نفر تخمین زدند.

با اینکه ممالک متحده آمریکا در این قتل عام بطور مستقیم دست نداشت، ولی شدت بدنام شد. زیرا، نه تنها سفیر آمریکا از اجرای قانون کار جلوگیری کرده بود، بلکه یکی از پنج نفری که در کمیته مسائل کشورهای امریکائی «راکفلر» کار می کرد، و معاون شرکت پاتینو بود به نام روونسکی<sup>۱</sup> بشتاب يك ماه مرخصی گرفت و سپس بی سروصدا استعفا داد. بیشک، کمیته «راکفلر» در بلیوی پشتیبان «لاروسکا» بود و خود «راکفلر» در مؤسسات بلیوی مبالغ زیادی سرمایه گذاری کرده بود.

دستهای «پنیاراندا» هنوز از خون کارگران کاتاوی خشک نشده بود که برای ملاقات با روزولت و دریافت دکتری دانشگاه کلمبیا به واشنگتن سفر کرد.

مضحک آنجاست که هنری والاس<sup>۲</sup>، معاون رئیس جمهور امریکا، در آوریل ۱۹۴۳ به بلیوی رفت تا دولت «پنیاراندا» را به اعلام جنگ با محور برلین - رم وادارد. «پنیاراندا» برای منافع «لاروسکا» و تمام خواستهای واشینگتن از هیچ کاری فروگذار نکرده بود. با اینکه تورم پول فاجعه انگیز بود و کارگران معادن از گرسنگی می مردند، قلع را به قیمت قبل از جنگ به امریکا می فروخت، ولی با این همه از ترس احساسات ضد امریکائی مردم، کشور را بیطرف نگاه داشته بود.

ولی، «والاس» تمایل تندترین مخالفان امپریالیسم را به جنگ برانگیخت. در ۶ آوریل، درست روزی که «والاس» تابعیت افتخاری شهر مولد «پاتینو»، کوچو بامبسا<sup>۳</sup> را پذیرفت و خطاب به توده مردم، از حقوق بشر و از میان بردن فقر سخن راند، بلیوی اعلان جنگ داد. حقیقت این است که ممالک متحده آمریکا، در دسامبر ۱۹۴۱ يك هیئت اعزامی اقتصادی به ریاست مروینگ بوهان<sup>۴</sup>، که به زبان اسپانیائی آشنائی کامل داشت و مردی درستکار بود، به بلیوی فرستاد.

1. Joseph C. Rovenskey      2. Henry Wallace  
3. Cochobamba              4. Merwing Bohan

ولی وظیفهٔ اساسی او اجرای برنامه‌های صنعتی، حمل و نقل و دیگر چیزهائی بود که در عوض کمک به استقلال و بهبود وضع مردم بلیوی، به پیشبرد جنگ کمک می‌کرد.

همچنانکه، گواچایا<sup>۱</sup> سفیر بلیوی در واشینگتن، در ژانویهٔ ۱۹۴۳ در برابر جلسهٔ وزارت کشور گفت: «ممالک متحدهٔ امریکا، با افزایش کالاهای جنگی، تنها به فکر وضع مالی، تجاری و فنی تولیدات معادن بود، به انسانهای تولیدکننده و بهبود شرایط زندگیشان، توجهی نداشت».

از طرف دیگر، کاین<sup>۲</sup> عضو کمیسیون ماگرودر<sup>۳</sup> در مأموریتش به امریکای جنوبی اظهار کرد که «درجنگ به نقش نیروی انسانی بلیوی و به شرایط زندگی کارگر بلیوی توجهی نشده است. دنیای خارج، از شرایط معادن پوتوسی، اورورو<sup>۴</sup> و لایاگوا<sup>۵</sup>، آگاهی ندارد».

با نامهٔ گالارسا<sup>۶</sup>، رئیس بخش «اصلاحات عمومی اتحاد کشورهای امریکائی، به «ولز» معاون نخست‌وزیر، انتقادهای شدیدی دربارهٔ مسائل بلیوی آغاز شد. «گالارسا»، در این نامه می‌نویسد که بول<sup>۷</sup>، بزور «پنیاراندا» را وادار کرده است که قانون جدید کار را، در مورد تعیین میزان دستمزد و حق اتحاد و وساطت و حکمیت، به اجرا نگذارد» و می‌گوید: «سفیر امریکا آشکارا موافق مالکیت بزرگ در معادن بود و قانون جدید کار، مخارج ناخوش آیندی به شرکتها تحمیل می‌کرد. در نتیجهٔ این قانون، شرکتها مجبور می‌شدند، قلع و دیگر مواد معدنی را به قیمت بیشتری به ممالک متحدهٔ امریکا بفروشدند و این معامله به ضرر امریکا تمام می‌شد». علاوه می‌کند که: «افزایش تولید با دموکراسی مغایرت دارد. عقاید سفیر امریکا، بلیوی و دیگر کشورهای امریکای لاتین را به انحطاط می‌کشید. شرایط زندگی کارگران امریکای لاتین، به اندازه‌ای بد است که مخالفت دائم با اصلاح شرایط مسکن، دستمزد و بهداشت، سرانجام کارگران را به مقاومت برمی‌انگیزد. آیا همبستگی قاره‌ای، باید به قیمت شرایط کنونی کارگران بلیوی تمام شود؟».

1. Luis Fernando Guachalla

2. Martin Kyne

3. Magruder

4. Oruro

5. Lallagua

6. Ernesto Galarza

7. Pierre Boal

وقاحت «هال» بجائی رسید که در مصاحبه‌ای مطبوعاتی، اتهامات «گالارسا» را مطرح کرد. «ولز» هم در نامه‌ای سرگشاده گفته‌های او را مورد انتقاد قرار داد و آنها را بی‌پایه و اشتباه خواند. «گالارسا» اعلام کرد که حاضر است حکم هر دادگاه بیطرفی را بپذیرد و از سنا خواست که به این امر رسیدگی کند. با این حال مجبور شد استعفا دهد. این امر نشان داد که اتحاد کشورهای امریکائی<sup>۱</sup>، یک اداره مستعمراتی بود، نه اتحادیه‌ای میان ملت‌های برابر. در نهم ژانویه، استون<sup>۲</sup> مخبر مجله نیشن<sup>۳</sup>، بخشی از تلگراف‌هایی را که میان «بول» و «هال»، در مورد قانون کار، رد و بدل شده بود، منتشر کرد. «بول» در یک تلگراف پنج صفحه‌ای، عیوب قانون جدید را توضیح می‌داد. «هال» در جواب دستور داد که به «رئیس جمهور بلیوی و دیگر مقامات رسمی» اطلاع دهد که ممالک متحده امریکا «مطمئن است که بدون در نظر گرفتن قرارداد خرید مواد اولیه جنگی، بخصوص قلع، تنگستن، آنتیمون و کائوچو، هیچگونه اقدامی نخواهد شد. چون وصول منظم این مواد به بهترین وضع، برای ادامه جنگ، ضروری است. در نتیجه انتظار دارد، هیچ عملی که ایمنی قاره را به خطر بیندازد، انجام نگیرد». ظاهراً، وام‌ها، بردگی و گرسنگی، تولیدات قاره را به خطر نمی‌انداخت! «هال» و «ولز» آگاهانه و وقیحانه مردم امریکا را فریب داده بودند. بدینگونه قانون کار بشتاب تصویب شد، ولی مواد اساسی آن رسماً باطل اعلام گردید.

رهبان اتحادیه‌ها دستگیر و به زندانهای جزیره تی‌تی‌کاکا و جنگل‌ها فرستاده شدند. کمیسیون «ماگرودر» نتوانست حتی با یک نفر از آنها تماس بگیرد. همه در زندان یا تبعیدگاه بودند. در ضمن کمیسیون اجازه نداشت که در مورد کشتار کاتاوی تحقیق کند؛ بدین ترتیب این امر مهم مسکوت ماند. «گالارسا» به شغل اولیه‌اش بازگشت و گزارش کمیسیون سنا هم انتشار نیافت.

در این گزارش می‌خوانیم که: «نرخ دستمزدها پائین آمده است. ۴۱٪ از کارگران کمتر از ۲۵ بلیوار (۸۵ سنت) در روز، دریافت می‌کنند. زندگی اکثر

1. Pan american union

2. F. Stone

3. Nation

کارگران کشاورز با بردگی زمان فئودالی تفاوتی ندارد. آنها دستمزد نقدی دریافت نمی‌کنند. دستمزد کارگران کائوچو استثنائاً نقدی و از ۴۰ تا ۶۰ سنت در روز است. تمام این مبلغ نیز برای خرید وسایل کار، اسلحه و دیگر لوازم ضروری، مصرف می‌شود. این کارگران از افزایش نرخ کائوچو در جنگ، هیچگونه بهره‌ای نبرده‌اند.

ولی، در این گزارش راجع به بهره‌برداری از کائوچو که در دست تکنیسینهای دولت امریکا بود، چیزی نوشته نشده بود. بعدها معلوم شد که عوامل دولت امریکا، وسایل و تجهیزاتشان را به دلالتی که از پیش در تولید کائوچو دست داشتند، واگذار می‌کردند. اینها به نوبه خود از افزایش قیمت کائوچو و فروش وسائلی که می‌بایست به رایگان به کارگران بدهند، سود فراوانی بدست می‌آوردند. گزارش «ماگرودر»، علاوه بر اینها به مسائل اجتماعی نیز پرداخته بود، و درباره «کمبود پزشک، درمانگاه، پرستار، مسکن پراکنده کارگران، و بحران شدید مسکن همراه با ازدیاد جمعیت، نداشتن حداقل وسایل اولیه بهداشتی و همچنین مسکن يك اتاقه کارگران معادن که به غار بیشتر شباهت داشت تامسکن انسان» توضیح داده بود.

بهترین کارخانه‌های کشور در لاپاس ساخته شده بود، با این همه «از وسایل ایمنی برخوردار نبود، و اطفال در شرایط بدی کار می‌کردند». در تمام کشور يك مهندس وسایل ایمنی وجود نداشت. درمعادن، «کارگران دچار بیماری دستگاه تنفسی بودند. در مورد اطفال قانون کار اجرا نمی‌شد». گزارش چنین نتیجه می‌گرفت که «در زمان حال، ۷۵٪ از مردم بیسوادند و ۷۴٪ از دانشجویان در دفاتر اداری کار می‌کنند». به علت کمبود بودجه آموزش، سطح معلومات پائین است. ۷۰٪ از آموزگاران روستائی، فقط تحصیلات ابتدائی دارند.

سرانجام در گزارش پیشنهاد شده است که «برای ایجاد شرایط بهتر کار و تشکیل اتحادیه با رهبران مسئول، لازم است قانون سالم‌تری بتصویب رسد». در آن زمان رهبرانی که در زندان نبودند، بی‌اجازه پلیس نمی‌توانستند در جلسات کارگری شرکت کنند و در تمام جلسات نماینده پلیس نیز می‌بایست شرکت داشته باشد. تشکیل اتحادیه با شرکت کمتر از ۵٪ کارگران اقدغن بود، و برای اعتصاب، ۷۵٪ از کارگران باید موافقت می‌کردند. قانون کاری که «بول»

پشتیان آن بود، «بهیچ وجه حقوق کارگران را تضمین نمی کرد». «پنیاراندا»، برای بهبود شرایطی که در گزارش آمده بود، هیچ اقدامی نکرد و در دسامبر ۱۹۴۶ در اثر شورش و طغیان مردم از کار برکنار و ویاروتل<sup>۱</sup> یکی دیگر از قهرمانان جنگ چاکو، حکومت را بدست گرفت.



## اوج انقلاب بلیوی

- ۱ -

کودتای «ویاروئل» با حمایت گروههای ارتشی و کشوری انجام گرفت. «ویاروئل» نمایندهٔ رادپا<sup>۱</sup> سازمان مخفی ارتش، سانتا کروس بود. اعضای «رادپا»، افسران و سرهنگان جوان، متعصب و احتمالاً دارای تمایل فاشیستی بودند که به طرفداری از کارگران با امریکا مخالفت می کردند. اما آنقدر واقع بین بودند که این مخالفت را بروز ندهند.

حزب جنبش انقلاب ملی<sup>۲</sup> مهم ترین پشتیبان غیرنظامی «ویاروئل» بود که در سال ۱۹۴۱ بنیانگذاری شده و استاد جوانی به نام استن سورو<sup>۳</sup> با دو دستیارش استیلس<sup>۴</sup> - پسر یکی از رؤسای جمهوری پیشین - و پینالوسا<sup>۵</sup> اقتصاددانی مشهور و عضو سابق حزب «تروتسکیست» - حزب کارگران انقلابی<sup>۶</sup> -، آن را رهبری می کردند.

شب قبل از کودتا، «ویاروئل» و یکی از نزدیکانش، با «استن سورو» و

---

۱. Radepa که از Razon y Patria، به معنای، حق و میهن، می آید. م.

2. (Movimiento Nacional Revolucionario) M. N. R

3. Victor Paz Estenssoro

4. Hernan Stiles

5. Luis Peñaloza

6. (P.O.R) Partido Obrero Revolucionario

«استیلس» جلسه‌ای تشکیل دادند و برای برکنار کردن «پنیاراندا» متحد شدند. بنیانگذار «حزب کارگر انقلابی»، شخصی به نام ناوارو<sup>۱</sup> بود که در تبعیدگاهش آرژانتین به ماروف<sup>۲</sup> مشهور شده بود. من از سالها پیش با «ماروف» آشنا بودم. جوانی درشت قامت و خندان بود که ریش می‌گذاشت. بعدها مشاور سیاسی دولت «بوش» شد.

لچین<sup>۳</sup> هم که بعداً، معاون فدراسیون معادن و یکی از بزرگترین رهبران اتحادیه کارگری بلیوی شد، همان خط‌مشی تسروتسکی<sup>۴</sup> و ضد استالینی را پیش گرفت. ولی هرگز به عضویت «حزب کارگر انقلابی» در نیامد. حزب «جنبش انقلاب ملی» در میان کارگران معادن هواداران بسیار داشت.

«لچین» در حکومت دیکتاتوری «ویاروئل» نقش مهمی داشت و به «استن سورو» که پس از کشتار کاتاوی، برای مخفی کردن دیرکل کارگران معدن می‌کوشید، کمک‌های زیادی کرد.

یکی دیگر از احزاب عمده، حزب چپ انقلابی<sup>۵</sup> نام داشت که در سال ۱۹۴۵ به رهبری جامعه‌شناس مشهور آرسه<sup>۶</sup> که خود را مارکسیستی غیر کمونیست می‌خواند، بنیانگذاری شده بود. «آرسه» به مخالفت با «پنیاراندا»، در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد و در بعضی از شهرها اکثریت آراء را بدست آورد. ولی، پس از انتخاب شدن «پنیاراندا»، به ممالک متحده آمریکا فرار کرد و در آنجا در سازمان همکاری کشورهای امریکائی «راکفلر» شرکت و توجه وزارت خارجه آمریکا را به خود جلب کرد. بعدها، در بلیوی، به عنوان جاسوس مخفی آمریکا، معروف شد. حزب دیگری به نام جبهه سوسیالیست بلیوی<sup>۷</sup> از سال ۱۹۳۷ تشکیل شده بود که از «فرانکو»، کلیسا و «لاروسکا» طرفداری می‌کرد. ولی فقط، پس از ۱۹۵۲ که به مخالفت «استن سورو» شورشهای مسلحانه‌ای ایجاد کرد و سرکوب شد، تا اندازه‌ای اهمیت یافت.

«استن سورو» حاضر نشد با کوبای «کاسترو» قطع رابطه کند. شایع بود، «سیا» که از زمان کندی در بلیوی فعالیت شدیدی داشت، مخفیانه از او

1. Gustavo Navarro      2. Tristán Maroff      3. Juan Lechin  
4. Trotsky      5. (P. I. R) Partido Izquierda Revolucionaria  
6. Jose Antonio Arce      7. Falange Socialista Boliviana

حمایت می‌کند. در ۱۹۴۶، برای برکناری «پنیاراندا» همه چپها و راستیها - به استثنای لاروسکا - با هم متحد شدند. در ۱۹ دسامبر «رادپا» مواضع حساس نظامی را در اختیار گرفت و «حزب جنبش انقلاب ملی» تمام شبکه‌های تلفن و فرستنده‌های رادیو را اشغال کرد. «پنیاراندا» زندانی شد و در ۲۵ دسامبر مردم بلیوی سروکارشان با دولت جدیدی بود.

مردم از این امر تعجبی نکردند، چون در طول تاریخ بلیوی، هیچ دولتی با انتخابات سرکار نیامده بود. دولتها همیشه با توطئه و به زور سرنیزه حکومت را بدست آورده بودند. «آرسه» پیشنهاد کرد که با اتحاد احزاب چهارگانه، «رادپا»، «جنبش انقلاب ملی»، «حزب چپ انقلابی» و کنفدراسیون اتحادیه‌ها، دولت جدیدی تشکیل گردد. ولی «استن سورو» مخالف بود و «آرسه» که ناگهان متوجه ماهیت فاشیستی دولت جدید شد، به مبارزه برخاست و احتمالاً «هال» را به مخالفت و حمله به دولت «ویاروئل» تشویق کرد. «هال»، و «ولز» که از سرنگونی شخص مورد حمایت خود خشمگین بودند، دولت جدید را به «توطئه نازیسم» متهم کردند. «ویاروئل» برخلاف میلش، اعضای کابینه پیشین را برکنار کرد و تمام آلمانیها را به ناوهای جنگی امریکا تحویل داد و به انواع مختلف از متفقین حمایت کرد. با ایجاد شرایط بهتری برای کارگران، تولید قلع را افزایش داد. با این همه، «آرسه» فریاد می‌زد که این کارها برای پنهان داشتن «تروریسم و نازیسم» انجام گرفته است.

## - ۲ -

یادداشتهای معاون «هال»، دربارهٔ دولت جدید و اعضای آن، هر چند از کثیف‌ترین اسنادی است که دولت امریکا تا به حال منتشر کرده، اما در عین حال برای حفظ ظاهر، بسیاری از حقایق را (به شکل نادرست) فاش ساخته است. با این همه، در این اسناد، آشکارا تأکید شده که بیطرفی و استقلال ملی غیر ممکن است، و هر کشوری که با امپریالیسم ارضی امریکا مخالفت کند، خود بخود از هواداران نازیسم بشمار می‌آید.

معاون «هال» مثل همهٔ گذشتگان و آیندگانش، آرزو می‌کشد که در امریکای لاتین، تنها «موافقان آماده به خدمت» وجود داشته باشند و به مؤسسه‌های

امریکائی، هرچند به ضرر مردم کشور باشد، امتیازهایی بدهند. «هال» اعضای حزب، «جنبش انقلاب ملی»، مونته نگرو<sup>۱</sup> وزیر کشاورزی و «کالرو» وزیر فرهنگ را به دریافت کمک مالی ازنازیها، متهم کرد. زیرا، «کالرو» مسئول ماده سوم اساسنامه حزب «جنبش انقلاب ملی» بود که می گوید:

«ما با تکیه به نژاد بومی و همبستگی مردم بلیوی، از منافع و خوشبختی همگانی دفاع می کنیم». او طرفدار اصلاحات ارضی و ملی کردن معادن قلع بود.

اما، معاون «هال» به هواداران آشکار حزب «رادپا» کاری نداشت. ظاهراً، آنچه او را مضطرب می کرد، نازیسم یا «توطئه نازی» برضد صلح دنیای نو، نبود. بلکه با وجود دولت جدید که مخالف امپریالیسم بسود، صادرات مواد اولیه به خطر می افتاد و امکان داشت مؤسسه های امریکائی مصادره شود. یکی از کسانی که شدیداً مورد حمله «هال» بود، فویانی<sup>۲</sup> نام داشت که در زمان حکومت «تورو» و «بوش» وزیر معادن و نفت بود. «فویانی» کسی است که قانون نفت را به تصویب رسانده و اموال «استاندارد اویل» را مصادره کرده بود. به گفته «هال»، او در روابط تجاری آلمان با بلیوی - در ۱۹۳۹ - دست داشت. ولی در مورد خود ممالک متحده آمریکا نیز، چنین اتهامی صادق بود! پس چگونه، این اتهام در يك سند رسمی، مایه محکومیت می شد؟ در ۱۹۳۹، ممالک متحده آمریکا نیز با آلمان روابط تجاری وسیعی داشت و برای نجات از بحران بزرگ مقادیر عظیمی آهن قراضه به ژاپون فروخته بود.

«هال»، علاوه براین، با انزجار، «فویانی» را به عضویت باشگاه آلمانیهای سانتاکروس، متهم می کرد. برخی از وزرای دیگر نیز عضو ایسن باشگاه بودند. اما «هال» نمی گفت که افسران، غالباً عضو افتخاری چنین باشگاههایی هستند و این امر دلیل چیزی نیست. عضویت این باشگاه، حتی از عضویت در باشگاههای امریکائی که بر در آنها آگهی شده بود «ورود اهالی بلیوی ممنوع است»، دموکراتیک تر بود.

روزی، یکی از رؤسای امریکائی معدن، مرا به یکی از ایسن باشگاهها دعوت کرد. من داخل باشگاه نشدم و به او گفتم که این آگهی، دیر یا زود برای

1. Montenegro

2. Dionisio Foiani

شما به قیمت میلیونها دلار تمام می‌شود، شاید هم روزی تمام اموالتان را از دست بدهید. او فکری کرد و بعدها آگهی را برداشتند. در هر حال «هال» حاضر نبود، دولت «ویاروئل» را قبل از برکنار کردن وزرای هوادار نازی، به رسمیت بشناسد. با این همه معلوم نبود، چطور بعد از همه این اتهامات «ویاروئل» می‌توانست پاك بماند. اما سیاستمداران همیشه برای خود منطق خاصی دارند. بلیوی هم مجبور شد، انتخابات را اعلام کند، تا ظاهر قانونی که واشنگتن خواهان آن بود، حفظ شود. برای قانونی کردن دولت، به درخواست امریکا، بهر تقدیر، انتخاباتی براه انداختند. به رغم مخالفت حزب «رادپا» و امریکا، حزب «جنبش انقلاب ملی» پیروز شد. این حزب، با اینکه بعضی از اعضای آن عقاید فاشیستی داشتند و بعضی ضد یهود بودند، بهیچ وجه تنها جنبشی متعصب و خشک نبود.

«هال»، «استن سورو» را متهم می‌کرد که ضد یهود است و از نازیها بطور مستقیم پول می‌گیرد. شاید دلیل نازی بودنش، مخالفت با دموکراسی غلط و عوام فریبانه، بود.

«استن سورو» در برابر کنگره قانونی ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۴ عقاید خود را چنین بیان کرد: «جنبش انقلاب ملی» حزبی نازی نیست و نمی‌تواند باشد. سیاست خارجی آن موافق منافع اساسی ملت بلیوی است و خواهد بود. کشوری، چون بلیوی که دارای نظامی نیمه فئودالی است، در زمان انقلاب و مناسب با واقعیت شرایطش، باید سیاست داخلی خود را تا حد امکان با شیوه سوسیالیسم که وسائل پیشرفت اجتماعی را فراهم می‌سازد، منطبق کند. ما معتقد به ناسیونالیسم هستیم، ولی ناسیونالیسم ما، مدیون اروپا و بویژه مدیون آلمان نیست.

در پایان اتهاماتی را که به او می‌زدند، رد کرد و گفت که «فاشیسم پدیده کشورهای سرمایه‌داری است، نه پدیده کشورهای عقب افتاده. کشورهای سرمایه‌داری، به علت سیستم صنعتی خود، مجبورند با برنامه‌های فاشیستی که اجباراً به سیاست تجاوز و کشورگشائی می‌انجامد، اقتصادشان را گسترش دهند». «پاس» پس از پیروزی در انتخابات، به شغل اولش بازگشت. ولی «کالرو» و «مونت نگرو» مشاغل پائین‌تری بدست آوردند. این دو نفر در کنفرانس کشورهای امریکای

لاتین، نماینده بودند. ممالک متحده آمریکا، در این کنفرانس می کوشید کشورهای امریکای لاتین شوروی را برسمیت بشناسند. «کالرو» در ایسن دوران به عامل «لاروسکا» تبدیل شده بود.

پس از شورش مسلحانه‌ای که مرتجعان به پشتیبانی مؤسسات قلع برانگیختند، «ویاروئل»، تحت تأثیر «پاس»، چند برنامه ناچیز اصلاحی به اجرا گذاشت، که فقط، سبب وحشت اولیای امور شد، و در میان مردم هیچ طرفداری نیافت.

با این همه، بازرگانی، خاصه صادرات، رونق گرفت. کنگره ملی دهقانان تشکیل شد و به کارگران معادن قلع حق اعتصاب داده شد. یک میلیون آکر زمین بین دهقانان توزیع شد و با صرفه‌جویی زیاد، ۳۶،۰۰۰،۰۰۰ دلار، برای اجرای برنامه‌های اقتصادی متنوع و ایجاد کارخانه تصفیه شکر و لوله‌کشی نفت، و تهیه ماشینهای کشاورزی و افزایش تولیدات غذایی، اختصاص یافت.

اما مخالفان به هرج و مرج دامن می‌زدند، دولت «ویاروئل» خاصه اعضای «رادپا» با کشتن و زندانی کردن روزنامه‌نگاران و مردم ترس و وحشت بر می‌انگیختند و «آزادی مطبوعات» خیالی واهی، بیش نبود.

ولارده<sup>۱</sup> در کتابی به نام «ویکتور پاس استن سورو» می‌نویسد: «امپریالیسم، در پشت صحنه، سرنخ را بدست دارد. عاملان امریکائی با وظیفه مشخص حمایت از توطئه وارد بلیوی شده‌اند. مقدار زیادی اسلحه، با هواپیماهای دولتی و شرکتهای تجاری، به بلیوی ارسال می‌شود. از طرف دیگر تعدادی از کمونیستها نیز به این کشور سرازیر شده‌اند».

کمونیستها حزب «پ. ای. ار» را تشکیل دادند و چون مرتجعان معروف هم به این حزب پیوستند، مخلوط عجیبی از آب درآمد. صحنه آماده بود و بازیگرانش مرکب بودند از، «لاروسکا»، عناصر فاسد ارتش، حزب «پ. ای. ار» و کارگران سیار. وحشیگری «ویاروئل» نیز غیرقابل تحمل بود. هیچ وسیله‌ای هم برای افزایش نرخ فروش قلع وجود نداشت، درخواست خرید کم شده بود و قیمت مواد غذایی وارداتی افزایش یافته بود، و پس‌اندازها به ته کشیده بود. مردم گرسنه و نومید بودند.

## - ۳ -

در ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۶، اهالی بی‌سلاح شهر «لاپاس»، به‌کاخ ملی و تانکها و مسلسل‌های ال‌کمادو<sup>۱</sup> حمله کردند. شورشیان از روی اجساد می‌گذشتند و با نیروئی که مقاومت در برابر آن امکان نداشت پیش می‌رفتند، به یکی از تانکها دست یافتند و درهای فولادی کاخ را درهم شکستند و به تالار مرکزی طبقه سوم رسیدند. رئیس‌جمهور «ویاروئل» را اتاق به‌اتاق دنبال و دستگیر کردند و به میان جمعیت انداختند. مردم او و معاونش را به تیرهای میدان آویختند. دیگر اعضای دولت نیز دستگیر و کشته شدند. «استن سورو»، استاد جوان و عقل‌منفصل دیکتاتور و رهبر «ام. ان. ار» به آرژانتین فرار کرد. بدینگونه دولتی که به نام مردم حکومت می‌کرد و اصلاحات زیادی انجام داده بود، به وسیله شورش مردم از میان برداشته شد.

مقاومت «لاروسکا» و توطئه اربابان قلع طغیان را دامن زده بود. جنگ «چاکو»، خودکشی رئیس‌جمهور «برش»، کشتار کاتاوی و ترقی غیرقابل تحمل قیمتها، سرچشمه «پیروزی مردم» بود.

ولی این پیروزی و برکناری «ویاروئل» که مانند گذشتگان هزاران نفر را کشته و سپاه برضد دانشجویان، استادان، اعتصابیون گسیل داشته بود، پیروزی «لاروسکا»، و ارتشیان نیز بشمار می‌آمد. مردم بار دیگر فریب قدرت را خورده بودند.

توسعه جهانی انحصار قلع، مسائل داخلی و بین‌المللی را مشکل‌تر می‌ساخت، افزایش تولید نفت نیز به صلح و بهبود زندگی کمکی نمی‌کرد. مبالغ عظیم وامهای خارجی، که کشور حتی قادر به پرداخت بهره آن نبود، بی‌آنکه صنعت جدیدی ایجاد کند، تنها دیکتاتورها و بازرگانان جنگ را ثروتمند کرده بود. با اینکه، ممالک متحده آمریکا برای ایجاد جاده سانتاکروس، به «کوچا بامبا» میلیونها دلار پرداخته بود، هنوز ساختمان آن پایان نیافته بود. کشور بلیوی در زمان «ویاروئل»، به نام اصلاحات، تبدیل شده بسود به اردوگاه گرسنگان و گورستان کشتگان. «ویاروئل» در آخرین روزهای حکومتش، هفتاد روزنامه‌نگار و از جمله بهترین نویسندگان کشور را به زندان انداخت. بعد هم چون شرایط

وخیمتر شد، و او آنچه‌آنچه که ارتش و پلیس می‌خواست حکومت را به «ام. ان. ار» واگذار نکرد، همه چیز را از دست داد.

در ژوئن، یک ماه پیش از کشته شدن «ویاروئل»، ارتشیان به کمک چند سرمایه‌دار، فرودگاه ارتش و دژ لاپاس را اشغال کردند. به‌ظاهر دولت مرتجع «پرو» محرك این جنبش بود که در عرض چند ساعت سرکوب شد. مدتی بعد آموزگاران برای بدست آوردن ۵۰٪ اضافه حقوق، اعتصاب کردند. «ویاروئل» دستور داد نظامیان در مدارس درس دادن را به‌عهده بگیرند و هرچند یکبار، استاد و دانشجو را به‌مسلسل می‌بستند، اینها هم اجساد کشته شدگان را جمع می‌کردند و دوباره به‌پایداری در برابر کاخ و تظاهرات می‌پرداختند.

در هجدهم ژوئیه، کارگران راه آهن و فروشندگان به‌تظاهر کنندگان پیوستند، و خطوط آهن از کار افتاد. قضات هم یا از ترس یا با اعتراض کارشان را ترک کردند. مغازه‌ها بسته شد، و هیچ غذایی بدست نمی‌آمد. تعداد کارگرانی که به دانشجویان می‌پیوستند افزایش یافت. جواب دولت به مردم این بود که «اگر می‌خواهند از گرسنگی بمیرند، کسی مانع نمی‌شود» ارتش هم مانع ورود فروشندگان دوره‌گرد بومی به شهر می‌شد.

در شب هجدهم ژوئیه برف زیادی باریدن گرفت، سربازان گارد که تا صبح زیر برف مانده بودند و به خرگوشهای سفید مانند شده بودند، مسلسلها را آتش کردند، معلوم نشد چند صد زن و بچه کشته شدند، در هر حال در سراسر میدان، برف و خون بهم آغشته شد. زنها از مقاومت باز نایستادند، پنج جسد را به‌دوش گرفتند و در شهر بحرکت در آمدند. جلو بازار آنها را دوباره به‌مسلسل بستند. ولی آنها زنگ تمام کلیساهای مهم شهر را بصدا در آوردند و کشتگان را به سیاستمداران نشان دادند. «ویاروئل» در آن روز، به فشار عناصر «رادپا»، از اعضای «ام. ان. ار»، خواست که استعفا کنند و با افسران مرتجع و وابسته به «لاروسکا»، دولتی نظامی تشکیل داد.

روز شنبه، مردم برای بدست آوردن تفنگ، هفت تیر، چاقو، چماق و پایه میز و خلاصه آنچه برای مسلح شدن لازم است، شهر را غارت کردند. در کاخ، ارتشیان نومید و خسته، به موافقت نمی‌رسیدند؛ «ویاروئل» می‌خواست استعفا دهد، ولی حزب «رادپا» پیشنهاد او را نپذیرفت و به زور تفنگ بقیه اعضای کابینه

را توقیف کرد.

دانشجویان به يك آمبولانس دست یافتند و بوق‌زنان به طرف کاخ پیش رفتند. «ویاروئل» آنها را به کاخ پذیرفت، ولی حاضر نشد موافقت‌نامه‌ای با آنها امضا کند.

شب شنبه، با آرامش مرگباری گذشت، صبح یکشنبه آرامش کامل برقرار بود و طبق معمول زنگ کلیساها به صدا درآمد. مردم با آرامش به کلیساها رفتند. «ویاروئل» نیز اطمینان پیدا کرد. اما پنهانی هواپیمائی برای فرار آماده کرده بود. ولی همه مردم به کلیسا نرفته بودند، عده‌ای در خانه‌های نزدیک میدان کاخ، جلسه داشتند. پس از مراسم کلیسا، از پناهگاهشان به میان مردم ریختند. همه مردم با هم، شروع کردند به سنگر بستن. زنها و بچه‌ها و کسانی هم که نمی‌دانستند چه خبر است، کمک می‌کردند. بومیانی که برای فروشندگی به شهر آمده بودند بارهاشان را کناری گذاشتند و با زنهاشان وارد میدان مبارزه شدند. رانندگان اتوبوسها را در مواضع مهم متوقف می‌کردند و مشغول به کمک می‌شدند.

نخستین حمله، به عمارت شهرداری بود که با کاخ چند کوچه بیشتر فاصله نداشت. در دانشکده ملی پلیس، شورشیان متحدان تازه‌ای یافتند، که درهای دانشکده را به رویشان باز کردند و اسلحه‌ها را تحویل دادند.

زندان ملی با دیوارهای بلند ۵۰ پائی، به نظر تسخیر ناپذیر می‌آمد. این زندان تنها يك در ورودی داشت که زندانبانان آن را بستند، مردم در را با بنزین آتش زدند، زندانبانان در اثر حرارت آتش و دود زیاد، در را باز کردند و جمعیت به داخل یورش برد.

نزدیک ظهر، جمعیت به طرف یکی از میدانهای نزدیک کاخ، سوازیر شد. شورشیان برای پیشروی مجبور بودند با دشمنان خود، کوچه به کوچه بجنگند. در میان راه هتل پاریس را اشغال کردند و اینوحوسوا، مبلغ مطبوعاتی دیکتاتور را کشتند و به تیر آویختند.

در داخل کاخ، «ویاروئل» که دیگر نمی‌توانست خارج شود، با وحشت در میان وزیران ایستاده بود. با آه و ناله از استعفا و راه فرار حرف می‌زد. با بیسیم از سفارتهای خارجی کمک می‌طلبید و برای نجات، از آنها درخواست اتومبیل

می‌کرد. رئیس جمهور به پادگانهای اطراف شهر تلفن می‌زد، ولی هیچ افسری حاضر به حرکت نبود.

در این موقع، «ویاروئل» از کاخ، مجلس را منحل و استعفا نامه‌اش را به نفع شورای ارتش امضا کرد.

از سوی دیگر مردم از میان شلیک گلوله‌ها گذشتند و به دفتر ورودی کاخ رسیدند، افراد پلیس که پرونده‌ها را برای سوزاندن در این‌جا انباشته بودند، اما از ترس شعله و دود، هنوز آنها را آتش نزده بودند، به طبقه دوم فرار کردند. ولی، پس از اندکی تسلیم شدند.

در این هنگام، تانکی شلیک‌کنان پیش‌آمد. بنظر می‌رسید که بار دیگر جهت وزش باد عوض شده است. این تانک با سرعت در سراسیمی مشرف به کاخ پیش رفت و با فشار زیاد در ورودی را از جا کند و داخل تالار روی قالی ضخیم قرمزی توقف کرد. شورشیان به دنبال آن به داخل کاخ ریختند.

از در و دیوار گلوله فرو می‌ریخت، و همه چیز درهم شکسته بود. افراد کاخ در خون می‌غلتیدند. اما از «ویاروئل» خبری نبود. در یکی از اتاقها صدائی به گوش رسید، یکی در را با فشار باز کرد و «ویاروئل» با صورت بزمین خورد و در اثر زخمهای زیادی که برداشته بود، از هوش رفت.

شورشیان او را از بالکن به میان جمعیت انداختند و مردم او را به تیرهای میدان آویختند. سه روز بعد، اجساد را از دار پائین آوردند و به آئین مسیحی به خاک سپردند.

پس از اشغال کاخ، دیگر در بلیوی، دولت مرکزی وجود نداشت. «استن سورو» به سفارت پاراگوئه پناهنده شد. شایعاتی در سراسر کشور منتشر می‌شد، مردم عمارات دولتی را اشغال می‌کردند.

روز انقلاب، ما به مرز آرژانتین رسیده بودیم. جنگ بیداد می‌کرد. هفت نفر از دولتیان کشته شدند، بقیه افراد هم به آرژانتین فرار کردند.

چند روز پس از شورش، مرا به کاخ دعوت کردند. در یکی از اتاقها، مردی، تمام جزئیات جریان شورش را برایم شرح داد. در اتاق خواب سروان «پونسه» وزیر کار، در میان کاغذها سندی یافتیم. او به خط خود نام کسانی را که باید کشته می‌شدند نوشته بود و حکومت فرانکو را ستوده و توصیه کرده بود

که باموافقت ممالک متحدهٔ امریکا، باید بسرای فریب دادن مردم، از شعارهای «ضد امپریالیسم» استفاده کرد. به نظر می‌رسید، حتی خود «پونسه» هم ناامید شده بود، چون به تفصیل شرح می‌داد که چگونه با وجود مخالفت ظاهری دولت با مؤسسات خارجی، تمام امور و قدرت در دست مؤسسهٔ «لاروسکا» است. همین «پونسه»، بیست و چهار ساعت قبل از انقلاب فریاد می‌زد که در صورت لزوم، تمام شورشیان بلیوی را خواهد کشت.

در حالی که روی زمین و در میان کاغذها نشسته بودم، مرد درشت و فربه‌ی آهسته وارد اتاق شد و با صدای خفه و تمسخر آمیزی پرسید، «آیسا چیز جالبی پیدا کرده‌اید؟». او توماس گیئن<sup>۱</sup> رئیس دیوان عالی بود، که اکنون به ریاست جمهوری موقت بلیوی انتخاب شده بود.

از جا جستم، ولی او گفت، «خواهش می‌کنم نگوئید جناب رئیس‌جمهور، چون من هم مثل دیگران عضو شورا هستم و پس از انتخابات سر کارم باز می‌گردد» در بارهٔ دولت قانونی، سخنرانی طولانی و فاضلانهای کرد. از مسئولیت جدیدش آشکارا ناراحت به نظر می‌رسید. با اینکه با «ویاروئل» مخالفت کرده بود، ولی زندگی آرام را ترجیح می‌داد.

هنگام خداحافظی گفت. «هر وقت خواستید، می‌توانید بدون تشریفات احمقانهٔ ملاقاتهای رسمی که از آن متنفرم، بدیدنم بیائید».

«گیئن» مردی جالب ولی کینه‌توز و تلخ بود. مدت سی سال تقریباً به همهٔ احزاب بلیوی سرکشیده بود. از اعضای کابینه‌اش معلوم بود که دولتی ضد انقلابی و بدون پشتیبانی مردم بوجود می‌آورد. نخستین کار این دولت، بستن نیمی از مدارس روستائی بود. بعد هم بسا مؤسسهٔ «استاندارد اویل» قرارداد پنهانی امضا و رهبران اتحادیه‌ها را از کار برکنار کرد. در برابر جنبشهای دهقانی به زور متوسل شد. مدارس را که خود روستائیان ساخته بودند از بسین برد. دیری نگذشت که زندانها دوباره پر شد.

ژانویهٔ ۱۹۴۸، تاریخ انتخابات بود. با اینکه حزب اکثریت «جنبش انقلاب ملی» غیر قانونی نبود، ولی اجازه نداشت کسی را به عنوان نامزد ریاست جمهوری معرفی کند. تنها ۴۴،۰۰۰ ورقه رأی، در سراسر کشور پخش گردید

و انریکه ارسوگک<sup>۱</sup> در انتخابات پیروز شد. نخست، اعتصاب کارگران معدن را به کمک ارتش و کشتار اعتصابیون، درهم شکست. «خوان لچین» سناتور و رهبر جنبش روستائی را دستگیر و تبعید کرد. روستائیان کاکیاویری<sup>۲</sup> و ایوپایا<sup>۳</sup> را قتل عام کرد. از آن پس، اعضای حزب «ام. ان. ار» اگر به مقام نمایندگی مجلس ملی رسیدند، دستگیر و تبعید می شدند. در مدت شش سال حکومت استبدادی، هر ساله شورشهای ناموفقی، بر پا می شد.

در ۱۹۴۹، با وجود زندان، تبعید و مشکلات تبلیغاتی و تقلب در انتخابات و تروریسم، حزب «ام. ان. ار» در انتخابات قانونگزاری، اکثریت را بدست آورد. شب پس از انتخابات، جشن و تظاهرات پیروزی این حزب به مسلسل بسته شد. به دنبال این تحریکات حزب «ام. ان. ار» شورش کرد و شهر سوکره<sup>۴</sup> و «سانتاکروس» را اشغال کرد. ولی پس از زدوخورد طولانی در برابر نیروهای مسلح مغلوب شد. ارتش بیش از پیش در سراسر کشور وحشت و ترس ایجاد کرده بود.

ولی حکومت ضد انقلابی شش ساله نتوانست مشکلات بلیوی را حل کند. با وحشت و ترس، قلع استخراج نمی شود و مزارع، گندم و سیب زمینی نمی دهند.

#### - ۴ -

زمانی فرارسید که تنها يك کارمند امریکائی، می توانست درباره حکومت کشورهای امریکای لاتین تصمیم بگیرد. چون سرنوشت صنعت قلع در دست او بود و افزایش دستمزد روزانه، تنها به معادن قلع بستگی داشت. این کارمند استوارت سمینگتون<sup>۵</sup>، رئیس طرح تعاون اقتصادی<sup>۶</sup> بود. در ۱۹۵۱ سرنوشت بلیوی بستگی به تصمیم او داشت. او در سزنگون کردن دولت انتخابی مردم و بازگشت شورای ارتش و شورش «پاس استن سورو»، دست داشت.

بی هیچ شك «سمینگتون»، تنها منافع امریکا را در نظر می گرفت و نگران

1. Enrique Herzog      2. Caquiaviri      3. Ayopaya  
4. Sucre      5. M. Stuart Symington  
6. Reconstruction Finance Corporation

آینده بلیوی نبود، مثل همیشه، همه چیز وابسته به قیمت قلع بود. بلیوی برای يك لیورا قلع ۱/۵۰ دلار درخواست می کرد، در حالی که «سمینگتون» ۱/۱۲ دلار می داد. در حقیقت، بلیوی از قلع بهره کمی بدست می آورد. در آمد بلیوی به ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار افزایش یافت، در حالی که دستمزدها ثابت ماند. در نتیجه این اختلاف کوچک، بین آرامش اجتماعی و اعتصاب، ثبات سیاسی و انقلاب کورکورانه، اختلاف فاحشی بوجود آمده بود.

قلع، مرز میان مرگ و زندگی بود، ۸۰٪ کل درآمد و ۹۰٪ کل مبادلات را دربر می گرفت.

«سمینگتون» کشتیهای حامل قلع را توقیف کرد، تا دولت بلیوی حاضر شد شرایط املا شده و قرارداد تحمیلی او را امضا کند. قیمت قلع کاهش یافت، و بار دیگر بلیوی فریب زور را خورد. کارتل بین المللی، زیر نظر «پاتینو» و مؤسسات امریکائی، انحصار تصفیه قلع جهانی را در دست گرفت. در مقابل، قیمت ماشینها و لوازم صنعت قلع به چهار برابر افزایش یافت. به علت حمل ماشینها به وسیله راه آهن و دزدیهای اداره گمرک شیلی و مشکلات مربوط به استخراج معادن واقع در ارتفاعات زیاد، قلع برای بلیوی همیشه به قیمت بسیار گرانی تمام می شد.

پس از شرایطی که «سمینگتون» به بلیوی تحمیل کرده بود، معادنی که با «کارتلها» رقابت می کردند، قدرتشان را از دست می دادند و سپس قیمتها افزایش می یافت و بلیوی دیگر بهره ای نمی برد، و تنها خاطره تلخ قراردادهای طولانی که هیچ راه فراری از آنها وجود نداشت، برایش باقی می ماند.

اگر قرار بر این بود که بلیوی از گرسنگی بمیرد، دیگر چه خطری بالاتر از مرگ می توانست مردم را تهدید کند؟ بزودی هزاران تن قلع در بنادر شیلی و پرو انبار و معادن بسته شد. قحطی و گرسنگی بیش از همیشه سراسر کشور را فرا گرفت «پاس استن سورو»، پس از اینکه حزبش توسعه و طرفداران زیادی یافت با اینکه اجازه برگشت به کشور را نداشت، از تبعیدگاهش آرژانتین، خود را نامزد ریاست جمهوری کرد. همه بخاطر داشتند که در زمان «ویاروئل» پاك مانده و خدمات کوچکی برای مردم انجام داده بود. ملی کردن معادن قلع و

تقسیم اراضی، دو نکته اساسی برنامه‌اش را تشکیل می‌داد. به علت خشم مردم نسبت به ممالک متحده آمریکا و سیاست قلع «سمنگتون»، در انتخابات پیروز شد.

ارتش حکومت را در دست گرفت تا از ورود «پاس» ممانعت کند. قلع هم انبار شده و مردم ناامید شده بودند. شورش خونینی در گرفت. «پاس» پس از شش سال تبعید، فاتحانه بازگشت و دلیرانه اعلام کرد که هدفش ملی کردن نفت و تقسیم اراضی بین دهقانان است، هنوز وارد کاخ نشده بود که کمیسیونی برای بررسی طرح ملی کردن قلع و تقسیم اراضی تشکیل داد.

#### - ۵ -

تقسیم اراضی در سطح کشور اجرا شد، ولی متأسفانه نتوانستند مثل کوبا، بذر و ابزار کار را در همان زمان تقسیم کنند و مدرسه و مسکن بسازند. در حقیقت دولت پول نداشت. در ۱۹۵۴ جاده «سانتا کروس» و «کچا بامبا» را به اتمام رساندند. برای ساختمان آن، دولت ۴۲،۰۰۰،۰۰۰ دلار از بانک صادرات - واردات<sup>۱</sup> وام گرفت و یک میلیون دلار لوازم ساختمانی دریافت کرد، ولی در عوض امکان بهره‌برداری فردی از کشتزارهای وسیع، بوجود آمد. برای ساختمان این جاده و دیگر راههای جدید «یونگای»، مبالغ زیادی خرج شد، و ایجاد آن یکی از دلایل اساسی تنوع اقتصاد و پیشگیری از ورود مواد غذایی از خارج بود. ولی مسئله صدور قلع یکی از اشنباهات جبران ناپذیر «پاس» بشمار می‌آید؛ عملاً فروش قلع در دست «کارتلها» و دولت آمریکا باقی ماند. با اجرای قانون کار، ساعات کار به هشت ساعت کاهش یافت، ولی دستمزدها افزایش نیافت. بهترین راه حل برای بلیوی ایجاد پالایشگاه قلع بود. بانکداران و دولت آمریکا حاضر نشدند برای اجرای آن، کمک مالی کنند، ولی شوروی حاضر شد ۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار وام به بلیوی بپردازد. بلیوی می‌توانست بدین ترتیب پالایشگاه را ایجاد کند، تا وابسته به مؤسسات خارجی نباشد. ولی «پاس» جرأت نکود پیشنهاد شوروی را نپذیرد، و مجموعه شرایط مالی کشور نیز به او اجازه نمی‌داد، از آمریکا درخواست کمک اضافی کند.

بالاخره پس از ۱۸ ماه مذاکره، «پاس» کمک مالی امریکا را دریافت کرد. در نتیجه بلیوی مجبور شد برنامه مشکلی به اجرا گذارد. از آن زمان توسعه اقتصادی عقب افتاد و از افزایش دستمزد جلوگیری شد و با تورم پولی که بوجود آمده بود مؤسسات بلیوی ورشکست شدند.

در ضمن امریکا تقاضا کرد، مقدار قلعی که برای صادرات در نظر گرفته شده بود، هر ساله در مقابل وام، پرداخت شود. بدین ترتیب، بخش عمده کمک جدید، به نفع مالکان قدیم و «کارتل» قلع تمام شد. بلیوی و امریکا در مورد قیمت قلع به موافقت نمی رسیدند. در ضمن دولت بلیوی مجبور بود هر ساله میلیونها دلار به امریکا بپردازد. از طرفی دیگر قرار بر این بود که ممالک متحده امریکا وامهای خارجی را بعهده بگیرد، در عوض بلیوی می بایست مواد غذایی و کالاهای دیگر را از امریکا خریداری کند. بجز ساختمان جاده، برنامه توسعه اقتصادی دیگری وجود نداشت. خلاصه اینکه، هیچ چیز اساسی و حقیقی که به توسعه اقتصادی بلیوی کمک کند وجود نداشت. نه تنها، مقدار «کمک» برای بلیوی کافی نبود، بلکه دولت بلیوی مجبور بود این مبلغ را بنحوی بپردازد که ممالک متحده امریکا در جمع آوری آن، از طریق اداری نظارت کند! عاقبت، کار بدانجا رسید که بلیوی در امور اقتصادی و سیاسی کاملاً زیر نظر امریکا قرار گرفت. دولت بلیوی حتی نمی توانست حقوق یک رفتگر را بی اجازه امریکا تعیین کند. این امر باعث کندی انقلاب، و سد راه برنامه های اصلاحی شد.

دولت بلیوی با مقداری از پول کمکی ۳۶۵،۰۰۰ تن گندم و آرد از ممالک متحده، خرید که بازار آن به دست محترکان افتاد. بعد هم معلوم نشد دولت چه مبلغ از «کمک» را دریافت کرد، تسا امور اداری را به عوامل «اصل چهار» بسپارد. در عین حال این امر سبب شد که از برنامه گسترش کشت گندم جلوگیری شود، در حالی که بلیوی زمینهای وسیعی برای کشت گندم دارد.

مبلغ ۱۷،۵۰۰،۰۰۰ دلار برای تثبیت ارز پرداخت شد. ولی روشن است که این امر فقط با تثبیت صدور سرمایه، مبادله و تجارت امکان پذیر نیست. این فقط به آن معنی است که بلیوی مبالغ زیادی پول بپردازد و برای کمک به صدور سرمایه مقروض شود. اگر ظرفیت تولید گسترش نیابد، امکان موفقیت در امور اقتصادی برای این کشور وجود ندارد. به جای پیشرفت، کشور بایست وامهای

سنگین و بهره آن را متحمل شود، در حالی که قدرت پرداخت، روز بروز کمتر می شود. در حقیقت بلیوی باید، آنچه را قبلا از او دزدیده اند، بعلاوه بهره آن بپردازد. یعنی سه یا چهار برابر ضرر کند. این شیوه، تنها به نفع بانک بین المللی و گروههای ممتاز، تمام می شود، در عوض از اعتبار ملی می کاست و کشور را به دامن قرضه از بیگانگان می کشاند. این وامها برای بلیوی، به قیمت ترك برنامه های انقلابی تمام شد. برای بدست آوردن مبلغ ناچیزی ارز اضافی، دولت مجبور شد، به سوی نفت بگراید و کشور را به چهار منطقه - که تمام زمینهای نفت خیز را در برمی گرفت - تقسیم کند. و این مناطق را به شش مؤسسه امریکائی واگذارد. فقط، در قرارداد، تاریخ معین ذکر نشده بود، تا مؤسسات نتوانند استخراج منابع نفت را برای موقعیت بهتری، بتعویق بیندازند.

بطور کلی، دولت ممالک متحده امریکا، مبلغ ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار به بلیوی پرداخت. اکثر این مبلغ به «کارتل» قلع و به وامهای تجاری داده شد، تا از بحران آنی دولت پیشگیری شود. این وام شکل ظاهر دولت را حفظ کرد، ولی نتیجه مثبتی نداشت، فقط برای گذشتن از بحرانی به بحران دیگر یاری می کرد و راه حلی واقعی نبود.

ممالک متحده امریکا در ۱۹۶۲ از طریق فروش قلع مبالغ عظیمی به بلیوی ضرر زد، بخش مهمی از کمک را فسخ کرد و بلیوی را به فاجعه کشاند. با سرمایه گذاری جدید امریکا، ۲،۰۰۰ کارگر به کار گماشته شدند، ولی در بخش دولتی، دهها هزار کارگر، کارشان را از دست دادند.

در دوران «اتحاد برای پیشرفت»، بلیوی زیر نظر وزیر کشاورزی پاندوا، نخستین برنامه ده ساله امریکای لاتین را ارائه داد. در این برنامه بیش از هر چیز، مشکلاتی چون حمل و نقل، انرژی، صنعت جدید و حمایت از کشاورزی در نظر گرفته شده بود. ولی این «اتحاد»، که کاملا زیر نظر دولت امریکاست، تا به حال حمایت از صنایع ملی و کشاورزی را بر پایه تعاون روستائی، رد کرده است.

معلوم نیست مبلغ کثیر ۲۰۰ میلیون دلار به چه مصرفی رسیده است. بنظر می رسد که مثل آب در کویر فرو رفته باشد، در حقیقت، بلیوی، بجز

اصلاحات ارضی، هیچگونه توسعه‌ای نیافته است. در اکثر امور شرایطی بدتر از بیست سال پیش دارد و کمک مالی امریکا، کارمندان اداری بلیوی را فاسد کرده است. مبلغ کثیری از این پول به مصرف تبلیغات، نظارت بر مطبوعات یا کمک مالی به سازمانهای محلی «ضد کمونیسم»، می‌رسد. معلوم نیست، چرا مردمی که از گرسنگی می‌میرند، باید به خاطر سیاست امریکا، در جنگ سرد شرکت کنند و مخارج آن را، پردازند. دولت برای بدست آوردن پول بیشتر، مجبور شد برنامه سختی تحمیل و فقر بیشتری ایجاد کند. سرانجام رئیس جمهور استیلز<sup>۱</sup> به مخالفت با این برنامه، در وسط کاخ دست به اعتصاب غذا زد! در ۱۹۶۱ «پاس» برای بدست آوردن وام ناچیزی که بتواند شرایط معادن قلع را اصلاح و ماشینهای خراب را تعویض کند، مجبور شد هزاران کارگر معدن را، با دستمزدی روزانه کمتر از یک دلار، از کار برکنار کند. این کارگران در اواخر ۱۹۶۱ اعتصاب کردند.

اعتصاب شدیداً سرکوب و کارگران دستگیر شدند. در این مورد، کوبا به جای ممالک متحده امریکا، مورد سرزنش قرار گرفت. ولی، «برنامه» ای که مترادف با ترك خدمات اجتماعی بود، ادامه یافت و سطح صدور بهره و کاهش مبادلات بالا رفت. مؤسسات داخلی و امریکائی بیش از مبلغی که به بلیوی کمک شده بود، بهره بردند. دولت برای پیشگیری از بیکاری کارگران عده‌ای از آنها را در مزارع تعاونی به کار گماشت. تجربه نشان داد که این کار نه تنها مفید نیست، بلکه فقر بیشتری می‌آورد.

انقلاب که همیشه در قلب مردم زنده بود، به آزادی پیش می‌رفت. بلیوی احتیاج به سرمایه‌های عظیم داشت، ولی نه با شرایط امریکا. بلیوی کشوری است ثروتمند با مردمی عاطفی و پرکار، که اگر به این ثروت دست یابند، در یک نسل آن را به کشوری پیشرفته تبدیل می‌کنند. در حالی که اکنون شکارگاهی است نه امریکائیان حریص، توطئه‌چین، بوروکرات، بانکدار و جاسوس «سیا» از آن استفاده می‌کنند.

البته، آن کارشناسانی که با علاقه کار می‌کنند، مورد سرزنش نیستند ولی باید گفت که اینها در ساحل باریک بندرگاه دریای متلاطمی به کار مشغولند. بعضی

از اینها طرز ساختن پنجره مشبك برای کلبه‌های تاریك و گلی را به روستائیان می‌آموزند، و سپس با اتومبیل شما را به اینجا و آنجا می‌برند و مثل بچه‌هایی که با شوق اسبهای سفید را می‌شمرند، پنجره‌های شیشه‌ای را با افتخار نشان می‌دهند. بعضی هم در برابر تعداد افرادی که دوچرخه دارند - هر چند قیمت يك دوچرخه با درآمد چندین ساله يك روستائی برابرست - به عالم خلسه می‌روند. حتی اگر پیشرفتهای کنونی به صورت جدی ادامه یابد، دوهزار سال لازم است تا در وضع مردم بهبودی حاصل شود.

شاید مردم بلیوی برای این مدت طولانی، صبر نداشته باشند. متأسفانه دسته چریکها - که در زمان انقلاب ایجاد شد - به علت فشار مالی، از حمایت بی‌بهره مانده‌اند. ولی کارگران معدن کاملاً مسلح هستند. از این پس ارتش زیر نظر مشاوران امریکائی است و افسران قدیمی طرفدار «لاروسکا» که با مالکان بزرگ رابطه دارند به ارتش باز می‌گردند.

وقتی در این کشور زیبا و پرشکوه سفر می‌کنیم، چوپانانی را می‌بینیم که روی تپه‌ها، چوب به دست و با پیراهنهای رنگی نشسته‌اند، و بانگاهی بی‌هدف، «کوکا» می‌جویند. شاید گرسنه باشند، ولی با چند شاهی می‌توانند يك پاکت برگ «کوکا» برای جویدن بدست آورند تا زندگی سخت و بی‌ثمر را به فراموشی بسپارند.

ساعت ۱۵ شب، سوم ژوئن ۱۹۴۳ خوان پروون، افسر ارتش آرژانتین خطاب به مردم اعلام کرد: «افتخار، بدون فداکاری بدست نمی آید...» او وهجده افسر گروه افسران متحد<sup>۲</sup> برای سرنگون کردن دولت کاستیو<sup>۳</sup> فرمان کودتا دادند. بدین طریق، چهارم ژوئن ۱۹۴۳ به «روز انقلاب» تبدیل شد. تانکها به حرکت درآمدند، «کاستیو» در کشتی مخفی شد. «پروون» دوسال کوشید، تا زمام جنبش را بدست گرفت و «انقلاب را منقلب کرد».

از ۱۹۳۲ تا چهارم ژوئن ۱۹۴۳ - روز فداکاری و پیروزی - آرژانتین در دست وارثان ژنرال اوریورو<sup>۴</sup> دیکتاتور دوران بحران، باقی مانده بود. «اوریورو» در ۱۹۳۵ حزب ایریگوئن<sup>۵</sup> را برکنار کرد. جانشینش، ژنرال حوستو<sup>۶</sup> مالک ثروتمند و وزیر سابق، در ۱۹۳۲ به زور سرنیزه به حکومت رسید و اداره امور به دست قضات، مؤسسات خارجی و مالکان افتاد و آرژانتین تبدیل به مستعمره انگلیس و امریکا شد. یکی از کارمندان انگلیسی می گفت «برای ما از دست دادن کانادا در مقابل داشتن آرژانتین اهمیتی ندارد».

1. Juan Péron

2. G.O.U یا G.O

3. Ramón S. Castillo

4. Uriburu

5. Yrigoyen

6. Augustin P. Justo

با اینکه سودجویی آمریکاییان آرژانتین را فرسوده بود، باز هم وزیر خارجه آرژانتین ساودر لاما<sup>۱</sup> امتیازهای پرسودی به سرمایه‌داران امریکا داد. با این همه، انگلیس، بلژیک و فرانسه از آرژانتین، بهره بیشتری بدست می‌آوردند. انگلیس در ماه مه ۱۹۳۳ قرارداد روکا - رونسیمان<sup>۲</sup> را امضا و تجارت دوجانبه را با آرژانتین برقرار کرد. قیمت کالاهای انگلیسی ارزان بود و آرژانتین اجازه نداشت با کالاهای انگلیسی رقابت کند، یا جاده‌ای بسازد که به شرکت راه آهن انگلیسی، ضرر بزند. بدین ترتیب، وقتی حال<sup>۳</sup> با عقاید «دون کیشوت» وارش در مورد مبادله آزاد، از آرژانتین درخواست امضای قرارداد معامله متقابل کرد، «ساودرا» که هنوز با «استاندارد اوپل» اختلاف داشت و مثل همه آرژانتینیها می‌ترسید که «پامپا» را از دست بدهد، به امریکا جواب رد داد. در نتیجه میان آرژانتین و امریکا چند ناسزا رد و بدل شد و سیاست دوستی دو کشور برباد رفت. «ساودرا» می‌دانست که حتی اگر حقوق گمرکی پائین باشد نیز ممالک متحده امریکا کالاهای آرژانتین را نخواهد خرید. حال آنکه آرژانتین برای کالاهایی که منطقیاً باید از انگلستان و اروپا بخرد، دلارهای خود را به امریکا می‌فرستد. چند سال پس از آن «پرون» بنحوی قاطع توضیح داد که «مبادله آزاد، حقه‌ای است که امپریالیسم برای حفظ شرایط موجود کشورهای عقب مانده، بکار می‌برد». در سال ۱۹۳۸ وقتی که اورتیس<sup>۴</sup> با تقلب در انتخابات به مقام ریاست جمهوری آرژانتین رسید، امریکا بار دیگر امتیازات بسیاری بدست آورد و مطبوعات امریکا، حکومت «اورتیس» را به عنوان «حکومت دموکراسی نمونه» ستودند.

پس از چندی، «اورتیس» به علت بیماری قند، مقامش را به «کاستیو» نماینده طبقه روحانی و زمین‌داران بزرگ، واگذار کرد. «کاستیو» به شعار فاشیستی «برتری نژاد اسپانیایی» اعتقاد داشت و خودش را فاشیست عیسوی و فالانژیست<sup>۵</sup> هوادار فرانکو می‌دانست و طرفداران فاشیست و نازی و مدافعان ایتالیا و آلمان را دور خود گرد آورد.

ملت آرژانتین گرایش شدیدی به بیطرفی داشت، با این حال، اکثر نظامیان

1. Saavedra Lamas

2. Roca - Runciman

3. Cordell Hull

4. Roberto M. Ortiz

5. Falangista

هوادار آلمان بودند و فکر می‌کردند که آلمان پیروز می‌شود. مردم آرژانتین از صلح هفتاد و پنج ساله کشور خود مغرور بودند و نمی‌خواستند در جنگ شرکت کنند.

همه این مسائل برای انگلیس خوش آیند بود، چون دولت انگلیس به سیاست واقعی اعتقاد داشت و نه به خیالات واهی و برای لوازم و کالاهای ضروری ارتش، تعداد زیادی کارگاه در آرژانتین ایجاد کرده بود. علاوه بر اینها، کارگران آرژانتین بیشتر به درد کارخانه‌ها و تولید کالاهای جنگی، می‌خوردند تا سرباز جبهه جنگ. جزایر بریتانیا هم بدون گوشت و پشم آرژانتین از میان می‌رفت، در ضمن انگلستان مانع آن می‌شد که آرژانتین زیر نفوذ واشنگتن، «پنتاگون» و سرمایه‌های امریکائی، قرار گیرد. به استثنای آرژانتین و بلیوی و شیلی، بقیه کشور-های امریکای لاتین در برابر خواستهای واشنگتن سر تعظیم فرود آورده بودند و غالباً با محوراً قطع رابطه کرده یا بدانها اعلان جنگ داده بودند. در حقیقت، چند «جمهوری موز و شکر»، حتی از امریکاهم به جنگ نزدیکتر بودند. ولی ممالک متحده امریکا، به همبستگی قاره‌ای علاقه داشت و نسبت به کشورهایی که از مشی واشنگتن پیروی نمی‌کردند، خشمگین بود.

اولنی<sup>۲</sup> از سالهای ۱۸۸۵، نظریه وزارت خارجه امریکا را در این مورد چنین بیان کرده بود: «ممالک متحده امریکا عملاً سلطان این قاره است». یک ماه پس از پرل هاربور<sup>۳</sup>، کنفرانس وزرای خارجه، تشکیل شد. آرژانتین، شیلی و بلیوی از اربابشان اطاعت کردند و قدمی پیش نگذاشتند و با امضای اعلامیه‌ای بدون محتوی و کلی که هر کشوری آن را قبول داشت، ظاهراً پیروزی و شرافت را حفظ کردند. پیش از اشغال افریقا، یکی از اعضای شورای عالی ستاد ارتش، خصوصاً به من گفت:

«ستاد ارتش امریکا، فکر می‌کند که شرکت آرژانتین در جنگ از یک پیروزی تاکتیکی اهمیت بیشتری دارد. به نظر شما چه باید کرد؟» درحقیقت، به نظر من این کار مشکلی نبود: تنها با چند تجدید نظر دلیرانه و جبران برخی از توهینهای گذشته، ممالک متحده می‌توانست امتیازات بازار آرژانتین را بدست

۱. ایتالیا - آلمان.

2. Olney

3. Pearl Harbor

آورد. گزارش من به عنوان «صادق‌ترین، خردمندانه‌ترین و پرسودترین گزارشی که تا به حال به ستاد ارتش ارائه شده است» شناخته شد. همین امر کافی بود که هرگز از آن استفاده‌ای نکنند، و استفاده‌ای هم نکردند.

آشکار و پنهان، آرژانتین تحت فشار شدیدی قرار گرفت. ارسال اسلحه به آرژانتین قدغن شد، برعکس، برزیل سراپا مسلح گردید، سرمایه‌ها و مشاوران ممالک متحده آمریکا به پاراگوئه و اروگوئه، و بعدها به بلیوی، سرازیر شد. همین سیاست مخالفت، چندسال قبل در مورد مکزیك اجرا شده بود. این سیاست به نفع ثبات حکومت «کاستیو» تمام شد، بخصوص چون فروش کالاهای جنگی آرژانتین زیاد بود، قیمت تولیدات افزایش یافت. سرانجام او.اس.اس<sup>۱</sup> برای برکنار کردن «کاستیو» به همه وسائل متوسل شد. جاسوس می‌خرید، پنهانی با ژنرالهای ارتش تماس می‌گرفت و مبالغ زیادی خرج می‌کرد. برزیل پایگاه اساسی عملیات «او.اس.اس» بود و از نظر مالی و نظامی کمک می‌شد تا در آنجا گروههای جدیدی که به سرحدات آرژانتین فرستاده می‌شدند، تعلیم می‌یافتند. «خوستو» رئیس جمهور سابق و «دیکتاتور آقامنش»، سوگلی ممالک متحده آمریکا بود و به افتخارش مراسم نظامی و رسمی جالب توجهی بر پا کردند، که در آن «وارگاس» دیکتاتور و «جفرسون» سفیر آمریکا - دوست صمیمی «باتیستا» - حضور داشتند. ناوگانهای جنگی جدید آمریکا در مقابل مونته-ویدئو<sup>۲</sup> صف آرائی کردند. ولی «خوستو» مرد و نقشه‌های «او.اس.اس» عقیم ماند.

مردم آرژانتین از این نابسامانی بتنگ آمده بودند. با اینکه، کارگاهها بخوبی کار می‌کرد و ذخائر طلا افزایش می‌یافت و بیکاری وجود نداشت، ولی کالاهای وارداتی مشکل بدست می‌آمد و تورم پول از ارزش واقعی دستمزدها کاسته بود. ترقی به بهای فقر مردم تمام شد. در میان نظامیان اختلافهای شدیدی وجود داشت. شرایط بی‌ثبات بود، نه تنها مردم در میان نعمت از فقر به تنگ آمده بودند، بلکه هرگز غارت و فساد به این حد نرسیده بود.

توطئه‌های «او.اس.اس»، تبلیغات شدید آمریکا، بعلاوه تبلیغات آلمان، ایتالیا و اسپانیا، میان مردم اختلاف انداخته بود، عده‌ای طرفدار ممالک متحده

1. Office of Strategic Services

2. Montevideo

امریکا بودند، عده‌ای طرفدار محور، وعده‌ای بی‌طرف. با اینکه تعداد زیادی از مردم طرفدار متفقین بودند، ولی تبلیغات ممالک متحده برای جلب اکثریت بی‌طرف کافی نبود.

با کودتای چهارم ژوئن، وضع «او.اس.اس» و امریکا از «کاستیو» هم بدتر شد.

## - ۲ -

ژنرال راوسون<sup>۱</sup> به ریاست جمهوری موقت انتخاب شد. چند روز بعد ژنرال رامیرس<sup>۲</sup>، وزیر جنگ «کاستیو» جانشین او شد. امریکا و مطبوعات این امر را پیروزی متفقین و پیروزی حقوق ملت‌ها نامیدند. حتی فرانک<sup>۳</sup> که باید اطلاعات دقیق‌تری در این مورد می‌داشت، با شتاب به بوئنوس آیرس آمد تا استقرار «دموکراسی» را در آرژانتین تبریک گوید.

«راوسون» و «رامیرس» در ارتش آرژانتین از طرفداران بی‌آبروی آلمان بودند. دومی مدت دو سال در ارتش آلمان خدمت کرده بود و در زمان حکومت «کاستیو» مانع دوستی با ممالک متحده امریکا شده بود. حالا چگونه ناگهان تبدیل به فرشته حافظ دموکراسی گردیده بسود، نامعلوم بود. ایلن دو ژنرال، سازمان طرفداران نازی را در ارتش پایه‌گذاری کرده بودند، و در حال حاضر به اعضای «حزب ملی» طرفدار نازی، تکیه داشتند. نخستین قدم «رامیرس» در راه دموکراسی، الغاء مجلس و نظارت شدیدتر مطبوعات، زندانی و تبعید کردن مخالفان و الغاء انتخابات ماه سپتامبر بسود. با تکیه به قدرت توماس داکین<sup>۴</sup> و پاپ پی دوازدهم<sup>۵</sup> اعلام کرد که آرژانتین خواستار عدالت است نه انتخابات. در دوران حکومت او وزرا همه ژنرال، و طرفدار سرسخت محور بودند و عوامل آلمانی آزادی عمل داشتند.

ژنرال فارل<sup>۶</sup> وزیر جنگ، «خوان پرون» را به معاونت افسران متحد برگزید. «پرون» کاملاً آزادی عمل داشت، ژنرال‌ها را برکنار کرد و دوستانش را

1. Arturo Rawson

2. Pedro Ramirez

3. Waldo Frank

4. Thomas d'Aquin

5. Pie XII

6. Edelmiro Farrell

سرکار آورد. کلنلها ناگهان ژنرال شدند و ژنرالها استعفا دادند. «پرون» مشکلات و مسائل ارتش را کاملاً می‌شناخت. معلم دانشکده جنگ بود و شش جلد کتاب دربارهٔ تشکیلات نظامی و تاکتیک نوشته و چندین سال ارتش کشورهای آلمان، ایتالیا، آلبانی، لهستان، اسپانیا را بررسی کرده بود. وقتی از او می‌پرسیدند چه آموخته است، می‌گفت «آنچه نباید کرد». از تجربهٔ جنگ داخلی اسپانیا، به این نتیجه رسیده بود که باید از جنگ داخلی در آرژانتین پیشگیری کرد، و برای این منظور، می‌بایست پایه‌های حکومت را گسترش داد و در برابر قدرت ارتش وزنهٔ دیگری ایجاد کرد. او منطق مردی را داشت که طرز حکومت کردن را می‌داند، یعنی پیش‌بینی می‌کند.

در ۲۷ اکتبر ۱۹۴۳ با بسدست آوردن ریاست ادارهٔ کار و خدمات اجتماعی توانست حمایت مردم را جلب کند. با اینکه فوراً تعداد زیادی از رهبران اتحادیه‌ها را دستگیر کرد، ولی خود را دوست کارگران اعلام داشت و متعهد شد که به دستمزدها بيفزايد و شرایط کار را بهتر کند و بیمه اجتماعی بوجود آورد. برای تشکل کارگرانی که عضو اتحادیه‌ها نبودند، شروع به فعالیت کرد.

تا آن زمان، در سراسر آرژانتین فقط ۲۰۰،۰۰۰ کارگر عضو اتحادیه وجود داشت. از قرن شانزدهم تا آن زمان قانون اجتماعی دیگری بجز قانون ایندس<sup>۱</sup> اسپانیا وجود نداشت. جلسات اعضای اتحادیه‌ها قدغن بود، حتی هیأت اجراییه بدون حضور افسران ارتش یا پلیس حق تشکیل جلسه نداشت. اعتصابات همیشه با خشونت روبرو بود. کارگران کشاورزی هیچگونه حقی نداشتند. حتی نمی‌توانستند رأی بدهند و هرگونه کوششی برای تشکل و بسدست آوردن حقوقشان با رگبار مسلسل و مرگ روبرو می‌شد. «پرون» حامی کارگران شد، هواخواهان دروغین کارگران را که در اتحادیه‌ها به آنها خیانت می‌کردند یا آنها را به دخالت در سیاست بین‌المللی برمی‌انگیختند، رسوا کرد.

در اول دسامبر توانست اداره‌اش را به وزارتخانه تبدیل کند و روز بعد در يك تجمع مهم کارگری در بارهٔ «فهم خارق‌العادهٔ تودهٔ مردم نسبت به رهبران شریف و درست»، سخنرانی کرد. گفت که: «با ایجاد وزارت کار و خدمات اجتماعی، ما دوران سیاست اجتماعی آرژانتین را شروع کرده‌ایم. دوران بی‌ثباتی و

آشفستگی در روابط کارگر و کارفرما، کاملاً پایان یافته است. ما ضمانت می‌کنیم که اگر شرکت‌های خصوصی، دستمزد کارگران را آنطور که باید، بدهند و به قوانین و شرایط کار احترام بگذارند، دولت کوشش آنها را در خدمت اقتصاد عمومی و پیشرفت ملی، نادیده نخواهد گرفت». توضیح داد که سیاست وزارتش بر اساس «بالاترین اصول همکاری اجتماعی است» و هدفش تقویت همبستگی بشری، پیشرفت اقتصادی کشور و ایجاد سرمایه‌داری خصوصی است تا سطح زندگی کارگران بهبود یابد.

اصلاحاتش بتعویق نیفتاد و افزایش دستمزد، پاداش سالانه، هشت ساعت کار روزانه، تعطیلات با حقوق، بیمه تصادفات به اجرا گذارده شد.

قانون بزرگان، مدرن‌ترین قانونی بود که در تمام دنیا، برای کارگران کشاورزی اجرا می‌شد. از تمام قوانین امریکائی کامل‌تر بود. در این قانون از کارگران مهاجر فصلی حمایت می‌شد و دوران استراحت، حداقل تغذیه، حداقل حقوق، تعطیلات با حقوق، مسکن، مدرسه، پزشک و داروی مجانی، حقوق صنفی و حق کامل قانونی کارگران کشاورزی در نظر گرفته شده بود.

«پرون» در سراسر کشور، بیمارستان و درمانگاه ساخت و درطول جاده‌ها و راه‌آهن درمانگاه‌های متحرك ایجاد کرد. طرح مساکن ارزان قیمت و ساختمان ۱۰۰۰۰۰ مساکن کارگری را به اجرا گذاشت. شرایطی ایجاد کرد که وضع کارگران راه‌آهن، روزنامه‌نگاران، هنرپیشگان، باراندازان، پرستاران و آموزگاران بهبود یافت.

وقتی امریکا امیدش از دولت جدید قطع شد، دوباره برضد «رامیرس» به زور و تهدید سیاست ناوگان جنگی دست زد.

سرانجام، «رامیرس» و وزیر خارجه‌اش تسلیم شدند و در بیست و ششم ژانویه ۱۹۴۴ با نیروهای محور قطع رابطه و ال‌پامپرو<sup>۲</sup> نشریه هواداران نازی را قدغن کردند.

در مقابل این عمل، نه‌تنها گروه کوچک طرفدار محور، بلکه ناسیونالیست‌ها و تجزیه‌طلبان و توده مردم بی‌طرف هم عکس‌العمل مخالف نشان دادند. مردم مغرور آرژانتین از اینکه دولتشان در برابر خواست‌های امریکا، به‌پستی تن داده

1. Ley de Peon

2. El Pampero

بود، شرمسار بودند و مخالفت با امریکا دوباره گسترش یافت. در پانزدهم فوریه، «پرون» با گروهی از افسران به وزارت خارجه رفت و وزیر خارجه را مجبور به استعفا کرد. مردم نمی‌دانستند، آیا «فارل»، «پرون» را وارد حکومت کرده است، یا اینکه «پرون»، «فارل» را به مقام ریاست جمهوری رسانده.

«فارل» در بیست و ششم فوریه کابینه‌اش را تشکیل داد. «پرون» بدون از دست دادن شغل اولش، وزیر جنگ شد و در بیست و هفتم ژوئیه هم به معاونت ریاست جمهوری رسید.

در چهاردهم مارس «گروه افسران متحد» را منحل کرد و در عوض «گروه افسران» را با دادن امتیازهای بیشتری، تشکیل داد. ژنرالها به مخالفت با سیاست جدید و برتری افسران جوان، اعتراض کردند. در جواب «پرون» به هفده افسر مقام ژنرالی داد.

اول ماه مه، در تجمع عظیم کارگران، به پیشرفتهای دوران وزارتش اشاره کرد و گفت: «هر روز هزاران کارگر بخشهای مختلف تولید به وزارتخانه رجوع می‌کنند. دهها نماینده کارگران، مشکلات و امیدها و خواسته‌هایشان را با ما در میان می‌گذارند. در این تاریخ اول ماه مه، به شما قول می‌دهم که از این اعتماد نوید نشوید».

### - ۳ -

در تجمع دهم ژوئن، «پرون» آشکارا موقعیت بیطرف و در عین حال طرفداری از آرژانتین را توضیح داد. گفت پیروزی نازی یا متفقین برای آرژانتین بی تفاوت است. خواسته‌های واقعی آرژانتین، تنها با سیاست فعال، نیروی ارتش و اتحاد متشکل، برآورده خواهد شد.

«هال» فوراً به فشار سیاسی، اقتصادی و اخلاقی متوسل شد. این عمل یکجانبه ممالک متحده امریکا باعث شد که قدرت و محبوبیت «پرون» افزایش یابد.

سرانجام در بیست و نهم سپتامبر، «روزولت» آرژانتین را به عنوان دژ

نازی و فاشیست قاره آمریکا محکوم کرد. اندکی بعد معلوم شد که بریتانیای بزرگ با مشی سیاسی آمریکا موافق نیست، چون خدمات آرژانتین در جنگ برای انگلیس اهمیت بسیار داشت. روزنامه منچسترگاردین<sup>۱</sup> در این مورد، جمله‌های طنزآمیز زیر را نوشته بود:

«ما هم مثل آقای «کوردل هال» فاشیسم نوع آرژانتینی را دوست نداریم، ولی همچنین مثل او گاو آرژانتینی را به خوک امریکائی ترجیح می‌دهیم».

«هال» در بیست و هفتم نوامبر، استعفا داد. جانشینش استینیوس<sup>۲</sup> و معاونش راکفلر<sup>۳</sup> برای جلب «فارل» اقدامات لازم را انجام دادند. بسیاری از کشورهای امریکای لاتین رفتار «هال» را نسبت به آرژانتین محکوم کرده بودند. درخواست آرژانتین برای تشکیل کنفرانس کشورهای امریکائی، حکومت روزولت را مشوش کرده بود، چون بنظر می‌رسید که اتحاد این کنفرانس حتی به اندازه کنفرانس ریو هم نخواهد بود.

در این زمان، آمریکا، چه برای جنگ و چه برای کنفرانس سازمان ملل در سانفرانسیسکو، به راستی به حمایت بی قید و شرط کشورهای امریکای لاتین احتیاج داشت. شوروی تهدید می‌کرد که از ورود کشورهای آن کشور را به رسمیت نمی‌شناسند، به سازمان ملل جلوگیری خواهد کرد. آمریکا هم، تنها با اتحاد کشورهای امریکای لاتین می‌توانست در اتخاذ تصمیمها مؤثر باشد.

به علت فشار آمریکا قبل از جنگ، اکثر کشورهای امریکای لاتین با شوروی قطع رابطه کرده یا آن را به رسمیت نشناخته بودند. اما، حالا امریکا مخفیانه این کشورها را مجبور می‌کرد شوروی را به رسمیت بشناسند.

امریکا برای حفظ ظاهر، مخفیانه با آرژانتین کنار آمد و مانع شرکت این کشور در کنفرانس مکزیك شد، و در عوض اعلام جنگ برضد محور و به رسمیت شناختن شوروی، به آرژانتین اجازه داد که مخفیانه در جلسات سازمان ملل شرکت کند. این مصالحه موقت عمر کوتاهی داشت. از ماه مه ۱۹۴۵ برادن<sup>۴</sup> در مقام سفیر آمریکا به بوئنوس آیرس رفت و حملات شدید به «پرون»

1. Manchester Guardian

2. Edward R. Stettinius

3. Nelson Rockefeller

4. Spruille Braden

را شروع کرد، بعلاوه، اولیای امور و زمینداران بزرگترا برضد خدمات وزارت کار و بیمه های اجتماعی برانگیخت. در سخنانش نظریهٔ مرتجعان و مالکان را بازگو می کرد. شاید هم در حملات اتاق بازرگانی و بانک بوئنوس آیرس به «پرون» به عنوان محرك مخالفت با رسوم اقتصادی و ایجاد نفرت بین طبقات، دست داشت. دیری نگذشت که «برادن» دیگر «پرون» را به «نازیسم» متهم نکرد، بلکه اتهام «کمونیست» به او زد. بدین ترتیب، اقلاً وضع روشن تر شد. هرچند در آرژانتین دست هیچ سیاستمداری به اندازهٔ «برادن» باز نبود، با این همه رفتارش با دیگر سیاستمداران ممالک متحده در امریکای لاتین، تفاوتی نداشت. آنها غالباً نمایندهٔ مؤسسات بزرگ بودند نه سفیری واقعی، و کشور های امریکای لاتین را طبعاً مستعمرهٔ امریکا می دانستند. «پرون» به «برادن» و محافل مالی مطیع او تذکر داد که يك «ارتش کارگری» ۴،۰۰۰،۰۰۰ نفری در اختیار دارد که در مبارزه با دشمنانشان تردیدی نخواهند کرد.

«پرون» بیش از همیشه قهرمان تودهٔ مردم فراموش شده ای بود که محافل مالی منفور و امپریالیسم یانکی را دشمن می داشت. شك نیست که فعالیت «برادن» و مخالفتش با «پرون»، به شورش نظامی چهاردهم سپتامبر، به فرماندهی ژنرال راوسن<sup>۱</sup> طرفدار نازیها - دامن زد. همانطوری که ده روز قبل «پرون» اشاره کرده بود، ارتشیان نسبت به قدرت کارگران مشکوک بودند. اما او تأکید می کرد که آرژانتین به دو رکن، کارگران و ارتشیان، که هر دو برای بهروزی کشورشان کار می کنند، متکی است.

شورش «راوسن» به آسانی سرکوب شد، ولی درنهم اکتبر گروه دیگری از افسران به فرماندهی اوالوس<sup>۲</sup> محل کاساکسولورادا<sup>۳</sup> را اشغال و «پرون» را مجبور کردند از معاونت ریاست جمهوری، وزارت جنگ و ریاست خدمات اجتماعی، استعفا دهد. «پرون» کارگران را گرد آورد و گفت که طرح برنامهٔ افزایش دستمزد را ریخته و امیدوار است که مورد استفاده کارگران قرار گیرد.<sup>۴</sup> «پرون» را دستگیر کردند و با ناو جنگی به جزیرهٔ مارتین گارسیا<sup>۴</sup> فرستادند. افسران عالیرتبه، مقامهای وزارت و حتی مقام «فارل» را بدست

1. Rawson                      2. Edvardo Avalos  
3. Casa Colorada              4. Martin Garcia

آوردند.

در هفدهم اکتبر، به تحریک ری‌یس<sup>۱</sup> رهبر اتحادیه کشتارگاهها، مرکانتته<sup>۲</sup> معاون وزارتخانه «پرون» و بخصوص اوا دوارته<sup>۳</sup> معشوقه «پرون» و رهبر اتحادیه هنرپیشگان رادیو و سینما، مردم به کوچه و بازار ریختند و دست به تظاهر زدند. در این موقع، مثل اینکه معجزه‌ای روی دهد، «خوان دومینگو پرون» روی بالکن «کاساروسادا» ظاهر شد و رئیس جمهور «فارل» در کنارش ایستاده بود.

«پرون» خطاب به مردم گفت، دو سال قبل، از همین بالکن گفتیم که به سه عنوان بزرگ «سرباز، میهن پرست و کارگر پیشقدم آرژانتین»، افتخار می‌کنم. اکنون از ارتش استعفا می‌دهم «تا به سنتی که در آرژانتین فراموش شده است، روح تازه‌ای بخشم و به توده کارگرانی که با عرق و رنج، عظمت ملی را می‌سازند، پیوندم». او به شغل وزارت بازننگشت، ولی اعضای جدید وزارتخانه از دوستانش بودند و برنامه «عدالت اجتماعی» را دنبال کردند. «پرون» حتی از کمیسیون ارتش هم استعفا داد. در بیست و یکم اکتبر با «اوا» ازدواج کرد و باهم در محله‌ای فقیرنشین «باکارگران» زندگی‌شان را آغاز کردند.

«پرون» در دوران مبارزه انتخاباتی مثل یک افسر و مدیر در سیاست هم ماهرانه رفتار کرد. حزب کمونیست به چهار گروه تقسیم شد و اتحادیه آنها کاملاً تجزیه شد و به اعضای آن دستور داده شد به کمیته مرکزی کارگران<sup>۴</sup> پیوندند. حزب سوسیالیست توسعه یافت و اکثر اعضای اتحادیه‌های وابسته به آن به «کمیته مرکزی کارگران» پیوستند و اعضای جوانش به توده طرفداران «پرون» ملحق شدند. حزب رادیکال با تعدادی کارگر و اکثریتی بورژوا به دو گروه پیشرو و قدیمی تقسیم شد. گروه پیشرو پشتیبان «پرون» بود. حزب محافظه کار نیز به چند دسته تقسیم شد، کشیهای عالی‌رتبه از حمایت «پرون» خودداری کردند. باقیمانده احزاب، رادیکال، سوسیالیست، کمونیست و دموکرات پیشرو که اعضای این حزب درحقیقت از مرتجعترین مالکان زمین بودند و بالاخره حزب «برادن» با هم جبهه «دمو کراتیکی» تشکیل دادند.

این جبهه «اتحاد دمو کراتیک» نام گرفت، ولی به‌جز چند فرمول دموکراسی

1. Cipriano Reyes

2. Domingo Mercante

3. Eva Duarte

4. C. G. T.

و آزادی، برنامه دیگری نداشت مگر «پیکار با پرون».

برنامه «پرون» از کارگران، روستائیان و طبقه متوسط حمایت می کرد، بعلاوه ملی و ضد امپریالیستی بود. «پرون» قول داد که خدمات عمومی را ملی کند و امتیازات سرمایه‌های خارجی را از میان بردارد. یادآور شد که چگونه برای سازمان و تقویت ارتش کوشیده است و چگونه برای نخستین بار در تاریخ آرژانتین به سربازان وظیفه، حق تغذیه درست و پیراهن و حقوق مناسب، داده است. درحقیقت، به همین علت ژنرالها در اکتبر جرأت مخالفت با او را نیافتند. جبهه دموکراتیک نه برنامه‌ای داشت، نه پیشنهادی و نه رهبری. در اواخر سال تصمیم گرفت تامبورینی<sup>۱</sup>، تنها کسی را که مصاحب تمام دسته‌های مختلف «دموکراتیک» بود، به رهبری انتخاب کند. «تامبورینی» پزشک شصت ساله‌ای بود که سابقاً وکالت و وزارت کرده بود و بعد هم دامدار شد. در آن زمان تمام اوقاتش را در باشگاه مرکز اشراف مرتجع، به بازی پوکر می‌گذراند. و کمتر اتفاق می‌افتاد که قبل از ظهر از خواب بیدار شود.

«پرون» خواستار انقلاب اجتماعی و ترمیم اشتباهات گذشته بود. «دموکراتها» خواستار حفظ وضع موجود و استفاده از مشاغل رسمی بودند، و تا آخرین دقایق به پیروزی خود اطمینان داشتند؛ چون با مردم و نیروهای تولیدی که کشور را از نو می‌ساختند، هیچگونه تماسی نداشتند. دخالت «برادن» و اتهاماتی که به رهبران ناسیونالیستها و کارگران می‌زد، باز هم به نفع «پرون» تمام شد. دو هفته پیش از انتخابات، «برادن» آشکارا برای شکست «پرون»، از طرف وزارت جنگ، «کتابی آبی درباره آرژانتین» منتشر ساخت. در این کتاب حکومت «فارل» را که با «محور» قطع رابطه کرده بود، به عنوان «متحد نازی و فاشیسم» و «حکومتی غیر قابل اعتماد» محکوم ساخته بود. متن این کتاب از نوع نوشته‌های مک‌کارتی<sup>۲</sup> است. با اینکه به اسناد مخفی استناد می‌کند، دلائل مشکوک بنظر می‌رسد و در جایی که دلیلی نمی‌یابد، به فحاشی متوسل می‌شود.

کارها، چنین سازمان یافته بود که آلمان در جبهه‌های مختلف تسلیم شده و ارتش ممالک متحده مانیل<sup>۳</sup> را اشغال کرده و قرارداد یالتا<sup>۴</sup> به امضا

1. Jose Tamborini

2. McCarthy

3. Manille

4. Yalta

رسیده بود.

روشن است که باید از «پرون» حمایت می‌شد. چون اگر اعمال او را در پرتو تاریخ بسنجیم، می‌بینیم که دلایل مخالفت با او مسخره است. «برادن» در «کتاب آبی» نوشته بود که «پرون» در زمان «کاستیو» به علت موافقت با متفقین از ارتش رانده شد. طبیعی است که بعدها بیشتر هواخواه «محور» شد، ولی بنیان روش سیاسی او بر ناسیونالیسم آرژانتین متکی بود و هرگز با دخالت «او. اس. اس.» و جاسوسان مخفی سیاست پیشگان در امور آرژانتین، موافق نبود. در هر حال «کتاب آبی» برای «پرون» یاری و کمکی آسمانی بود، زیرا مردم آرژانتین را به مخالفت شدید با امپریالیسم برانگیخت و اگر «تامبورینی» در انتخابات امیدی به پیروزی داشت، با انتشار این کتاب، همه را از دست داد. در مدت مبارزه انتخاباتی، «پرون» یک بار هم نام رقیبش را بر زبان نیاورد. دیوارها از شعارهای «پرون یا برادن؟» و «پرون بله، برادن نه» پر بود. «پرون» با پنجاه و شش درصد کل آرا پیروز شد. از دوران جنگ داخلی تا به حال، هیچ رئیس‌جمهوری در امریکا چنین اکثریتی بدست نیاورده بود. نیروهای طرفدار «پرون» دوسوم آراء مجلس و اکثریت آرای سنا را بدست آوردند. بعلاوه به سبب حق رأی دهقانان، تعداد شرکت کنندگان در انتخابات از همیشه بیشتر بود. به تصدیق همگان، هرگز در تاریخ آرژانتین چنین انتخابات درست و شرافتمندانه‌ای انجام نشده بود. «پرون» یکی از رؤسای جمهور استثنائی بود که از طریق ارتش به مردم تحمیل نشد؛ البته منظور این نیست که «گروه افسران» فعالیت نکرده باشند.

مسئلاً «پرون» دیکتاتور بود، ولی برعکس همه دیکتاتورهای که ممالک متحدۀ امریکا از آنها حمایت می‌کند، دیکتاتوری بود که مردم پشتیبانش بودند.

پس از انتخابات، «پرون» خطاب به مردم گفت:

«انگار مردم این کشور تصور می‌کنند که هدفهای دولشان در پرده‌ای از اسرار مشکوک پنهان است. نگران نباشید. هیچ سری وجود ندارد. تخته سیاه بزرگی در «کاساروسادا» می‌گذاریم، بطوری که همه آن را ببینند، و روی آن تمام کارهایی که قرار است اجرا شود، می‌نویسیم. کاری بجز آنچه نوشته‌ایم

انجام نخواهیم داد، نگران نباشید. بتدریج کارهایی را که اجرا می‌شود، خط می‌زنیم. بدین ترتیب همه می‌توانند ببینند تاچه حد برنامه‌ای که اعلام کرده‌ایم، اجرا شده است و تاچه حد شایستهٔ اعتماد شما بوده‌ایم».

تمام «آرژانتینیهای شریف» می‌توانند در کارهای دولت شرکت کنند. حتی مخالفان سرسخت نیز اگر «برای عظمت و پیشرفت آرژانتین» کار کنند، قابل اعتماد هستند.

برنامهٔ پنج‌ساله صد و بیست و هشت صفحه‌ای، روی تخته سیاه نوشته شد. طرح «پینه‌دو» اساس برنامهٔ اقتصادی را تشکیل می‌داد و در مورد کارهای اجتماعی، حقوق کارگران و دهقانان و دفاع ملی تجدید و تکمیل شده بود. اجرای این برنامه به علت بلندپروازی زیاد، کمبود هزینه، ماشینهای لازم و متخصصان فنی و نیروی کار، مشکل بود. «پرون» تصدیق کرد که اجرای بعضی از طرحها ده‌سال بطول می‌انجامد.

مواد اساسی برنامه به قرار زیر بود:

الف) اصلاح بودجه و بانکها، شبیه به برنامه فدرال ریزرو بوردها که مطبوعات متفقین به آن عنوان «فاشیسم متمرکز» داده بودند. درحقیقت، این برنامه نمی‌توانست زیاد پیش‌برود، چون آرژانتین حتی با تغییراتی که یافته بود، مثل ممالک متحده، تاگلو در بانکهای دولتی و وامهای داخلی غرق شده بود. تنها فعالیت جدید، نظارت بر وامها بود، تا به شرکتهایی که به اقتصاد عمومی کمک می‌کردند، پرداخت شود. بعلاوه، کوشش می‌شد که آرژانتین از نفوذ بانکها و سرمایه‌های خارجی، آزاد شود.

ب) پرداخت تمام وامهای خارجی و رهایی از پرداخت بهره. فوراً مبلغ ۲۵۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار وام از طریق ذخائر دولتی و بهره انحصار تجارت دولتی، بازپرداخت شد.

ج) ملی کردن خدمات عمومی و صنایع مادر. بزودی تمام خطوط آهن، کارخانه برق، شبکهٔ تلفن از انگلیس، فرانسه و امریکا بازخرید شد.

د) توسعه صنایع مهم، مثل کارخانه تصفیه فلزات، کارخانه اتومبیل سازی، هواپیما سازی، وسائل راه آهن، صنایع شیمیائی، مشتقات کائوچو، داروسازی

و غیره. ساختمان کارخانه تصفیه قلع و فولادسازی فوراً به اجرا گذارده شد. از کارخانه جدید فولادسازی شمال نه فقط از نظر صنعتی بلکه با توجه به بهبود شرایط انسانی بهره برداری می شد. محوطه کارخانه، بیشتر به باغ زیبائی شباهت داشت تا به محل غمگین صنعتی. مساکن دور از هم کارگران در پهنه طبیعت، مثل محله میلیونها بود.

«پالایشگاه» قلع برای آرژانتین ضروری بود، چون از مخارج عظیم حمل و نقل به وسیله کشتی، پیشگیری می شد و انگلستان نمی توانست قیمتها را تحمیل کند.

تا آن زمان قلع خام به انگلستان صادر می شد و آرژانتین دوباره از آن کشور قلع تصفیه شده می خرید، وظروف قلع تصفیه شده پرازگوشت می شد و به انگلیس بازمی گشت.

ه) خرید و فروش گندم، پشم، گوشت، پوست و روغن نباتی را دولت بدست گرفت، این عمل به وسیله اداره مبادلات انجام می شد، و در سال ۱۹۴۷، ۲،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ «پسو» به دولت سود پرداخت.

آرژانتین که سالیان دراز به وسیله شرکت های تولید مواد غذایی انگلستان و امریکا غارت شده بود برای نخستین بار تولیدات زراعی را با قیمت مناسب می فروخت.

از طرف دیگر، زمینداران بزرگی که به کمک ارتش همیشه حاکم بر مردم بودند و قرنها کارشان استثمار مردم بود، کاملاً به نظارت دولت درآمدند. مالکان به یاری وزارت جنگ و مؤسسات امریکائی، به مخالفت با «پرون» برخاستند.

در زمان «پرون»، بخش عمده سودی که زمینداران می بردند، دولت می گرفت. در پاره ای موارد دولت در نظارت زیاده روی می کرد. وقتی «پرون» کارخانه دولتی ماشینهای کشاورزی را ساخت و انحصار صادرات آن را به دولت داد، به زمیندارانی که آشکارا با دولت مخالفت می کردند، ماشینهای جدید فروخته نمی شد. در دولتهای پیشین، مالکان و نمایندگان مؤسسه های خارجی، از کارگران و دهقانان و روشنفکران انتقام سیاسی می گرفتند. ولی حالا این انتقام متوجه صاحبان پر قدرت صنایع و مالکان آرژانتینی و امریکائی، شده بود و به همین علت نو میدی

آنها در سراسر دنیا انعکاس یافت.

یکی دیگر از اقدامات برنامه پنج ساله، توزیع بهتر صنایع ملی بر اساس منطقه‌ای بود. بعلاوه ایجاد منابع جدید، ساختمان جاده و راه آهن، توسعه برق و استفاده از نیروی آب نیز در این برنامه در نظر گرفته شده بود. دولت برای تشویق به مهاجرت، مخارج سفر را بعلاوه ۲۸۰ دلار می‌پرداخت. بخش بهداشت و بیمه‌های اجتماعی نیز توسعه یافت.

«پرون» از طرفی، دشمنان قدیمش سوسیالیستها را آزاد می‌گذاشت تا کنگره ملی را در محل مجلس تشکیل دهند، از طرف دیگر دیوان عالی را تصفیه و مثل همه رؤسای جمهوری پیشین در امور دانشگاهها دخالت می‌کرد. اکثر استادان با او مخالف بودند. ولی بطور کلی، تصفیه واقعی به وسیله خود دانشگاهیان انجام گرفت، چون می‌خواستند به عنوان هوادار «پرون» از بررسی، سفر و بدست آوردن کرسی و امتیازات دیگر استفاده کنند. بسیاری از استادان مشهور کناره‌گیری و استادیاران، کرسی استادان را اشغال کردند.

«پرون» در مدت کوتاهی، خطوط آهن و دیگر خدمات عمومی شرکتهای انگلیسی، بلژیکی و امریکائی را با پول نقد باز خرید کرد. برای خرید دارائی انگلستان از یک میلیارد دلاری که این کشور از زمان جنگ به آرژانتین مقروض بود، استفاده کرد. و فوراً هفتمین نیروی بازرگانی دریائی جهان را ایجاد کرد که با کشتیهای بزرگ تجارتي رقابت می‌کرد، و بزودی نیروی دریائی آرژانتین قدرت بازرگانی ملی پراهمیتی بدست آورد.

بعضی از اقدامات «پرون» ناخوش آیند بود، مثلاً لاپرنسا، بزرگترین نشریه آرژانتین را ضبط و به کارگران واگذار کرد، این عمل به خاطر مخالفت با آزادی مطبوعات نبود بلکه بیشتر به خاطر مخالفت با خانواده‌های ثروتمند مالکان بود که به بهانه «دموکراسی» و «آزادی» برنامه‌های «پرون» را در روزنامه‌شان مورد حمله قرار می‌دادند.

«پرون» جنبش عظیم دهقانی را بوجود آورد. به دهقانان حق رأی داد و این حق با همه تقلبهای انتخاباتی، هنوز وجود دارد.

اصلاحات قوانین کارگری و دهقانی «پرون» توسعه یافت و دیگری

نگذشت که از برنامه اقتصادی جدیدش فریادهای اضطراب برپاخواست.

#### - ۴ -

در ۱۹۴۹ مواد قانون اساسی تکمیل شد و با وجود مخالفت شدید حزب رادیکال، انتخابات ریاست جمهوری با آراء مستقیم بتصویب رسید، به زنان حق رأی داده شد و حقوق مالکیت تحت نظارت دقیق دولت قرار گرفت، و تمام تجارت خارجی به دولت واگذار شد. معادن و منابع انرژی ملی شد. در این قانون درباره «حقوق کارگران» و «حقوق پرسالان» به تفصیل، توضیح داده شده بود.

وقتی مسرسمیث<sup>۱</sup> سفیر امریکا شد، سیاست نامعقول «برادن» را کنار گذاشت و متوجه شد که آرژانتین باید در حکومتش آزاد باشد، و مقابله با «پرون» باعث تقویت او و تضعیف ممالک متحده می شود.

او به من گفت: «ما با انقلاب سروکار داریم» و «از زمانی پیش چنین انقلابی لازم بود».

با این همه، سفارتش در آرژانتین به صورت مرکز توطئه ضد «پرون» باقی ماند. وابسته فرهنگی امریکا اوقاتش را با اسپانیاییهای ثروتمند می گذراند، يك بار مرا به جلسه مخفی سوسیالیستها، رادیکالها، محافظه کاران و نظامیان مخالف دولت دعوت کرد. من هرگز چنین مخلوطی و راج و بی معنی ندیده بودم. تمام شب درباره اینکه کدام ژنرال می تواند «پرون» را سرنگون کند، گفتگو شد.

با این حال «پرون» دلیرانه پیش می رفت و «مرحله سوم» حکومتش، یعنی نه سرمایه داری، نه کمونیسم، بلکه استقلال ملی و پیشرفت اقتصادی و دولت گرائی اجتماعی را اعلام کرد.

اوا پرون<sup>۲</sup> بیش از همه با پشتکار درباره مشکلات کار، حمایت دهقانان و مساکن ارزان قیمت و بهداشت عمومی، مطالعه می کرد. با وجود جواهرات و پالتوهای پوست خزش، به قهرمان محبوب مردم تبدیل شد. او به روابط عمومی و مطبوعات نیز توجه داشت و برخی از نشریات را حمایت می کرد. يك نشریه بزرگ

1. George Messersmith

2. Eva Peròn

دولتی نیز بوجود آورد.

«پرون» از پیشرفت بعد از جنگ استفاده کرد. برای بسیاری از کشورهای فقیر، صلح فاجعه‌ای بود که از قیمت کالاها می‌کاست. ولی تمام دنیا، به تولیدات غذایی آرژانتین نیازمند بود. و شیوه بازرگانی «پرون» بیش از پیش امکان بهره‌برداری می‌داد. «پرون» را متهم کردند که خون‌گرسنگان جهان را می‌مکد. اما، رنجهای طولانی کارگران آرژانتین که قرن‌ها برای صدور مواد غذایی ارزان قیمت به کشورهای دیگر، استثمار شده بودند، خاطرهیچکس را مشوش نمی‌کرد.

جریان حوادث بین‌المللی اجباراً «پرون» را در بر گرفت و به آرژانتین ضربه زد همچنانکه در گذشته بنحوی مصیبت بار به دیگر کشورهای امریکای لاتین نیز ضربه زده بود. دیری نگذشت که «پرون» متوجه مشکلات مالی شد، بعضی از این اشکالها نتایج اشتباههای خودش بود، و لسی علت اساسی، کاهش قیمتها بود، چون کشورهای صنعتی میلیاردها دلار از امریکای لاتین بهره می‌بردند و هرگز کمک تمام دنیا و «اتحاد برای پیشرفت» قادر به پرداخت آن نبود. به نسبتی که قیمت مواد خام کاهش می‌یافت، قیمت کالاها، ماشینها و وسائل کشاورزی به سرعت بالا می‌رفت، تا سرانجام قیمتها به چندین برابر دوران جنگ رسید. وقتی کالاها به آرژانتین می‌رسید، به علت مخارج و دزدی، قیمت آن دو یا سه برابر می‌شد. بعد هم سه سال خشکسالی پی‌درپی، آرژانتین را به محنت کشید، که نتایج شوم آن را به «پرون» نسبت دادند، نه به آب و هوا.

در هر حال «پرون» بدون بهره‌برداری از صنعت جدید، الکتریسته، منابع دیگر انرژی و جاده‌ها و معادن نمی‌توانست از این بحران رهایی یابد.

درین دوران «پرون» بزرگترین اقتصاددان و ریاضی‌دان آرژانتین، «پینه‌دو» را وارد دولت کرد. از طرف دیگر، به سبب جنگ‌کره تعادلی اقتصادی برقرار شد و تولیدات آرژانتین بار دیگر رو به ترقی گذاشت.

در نوامبر ۱۹۵۱، «پرون» با ۶۵٪ آرا دوباره انتخاب شد و طرفداران «پرون» بجز چهارده نماینده، بقیه کرسیهای مجلس و سنا را بدست آوردند. شش سناتور ویست و سه وکیل زن بودند. طرفداران «پرون» حتی در بوئنوس آیرس - دژ حزب رادیکال - پیروز شدند. مخالفان هم صحت و درستی استثنائی انتخابات را تأیید کردند. شیوه حکومت «پرون» هرچه بود، بیش از شش سال بود

که اکثر عظیم مردم آرژانتین از آن پشتیبانی می کردند. هنگامی که «اوا پرون» از بیماری سرطان درگذشت، ضربه محکمی به «پرون» و حکومتش وارد آمد. «اوا» از خود «پرون» محبوب تر بود، و تمام مردم آرژانتین در مرگش گریستند. راننده های تاکسی عکسش را کنار عکس کریستف مقدس<sup>۱</sup> زده بودند. در بعضی از خانه ها عکس «پرون» دیده نمی شد ولی همیشه عکس «اوا» در قایب به دیوار آویخته بود.

پس از مرگش، بنظر می رسید که «پرون» قدرت جاذبه اش را ازدست داده است و سومین مرحله سیاستش را کنار گذاشت. در بیست و چهارم ماه مه ۱۹۴۸، درست پس از کنفرانس بدفرجام کشورهای امریکائی، در «بوگوتا»، اعلام کرده بود که «بهترین روش برای تثبیت توافق کشورهای امریکائی، این است که سرمایه داری امپریالیسم و «تراستها» از غارت امریکای لاتین دست بردارند». از اینکه آرژانتین توانسته است و امهایش را پردازد افتخار می کرد و می گفت: هیچ گونه کمکی از «امپریالیستهای» مقتدر، نمی پذیرد و به سرمایه خارجی امتیاز نمی دهد، چون می خواهد آرژانتین را از زیر نفوذ خارجی، آزاد کند. با این همه در ۱۹۵۳ تصدیق کرد که «اگر آرژانتین نخواهد توسعه اقتصادی را به بی نهایت عقب اندازد، باید از امپریالیسم سرمایه دار کمک بگیرد».

برای از میان بردن اختلاف بین صادرات و واردات کالاهای صنعتی یا حتی کالاهای مورد نیاز عموم، هیچ راه حلی وجود نداشت. وقایع بین المللی نیز، برضد «پرون» بود. تا زمانی که انگلستان در صحنه بین المللی با ممالک متحده رقابت می کرد، این امکان وجود داشت که از یکی بر ضد دیگری استفاده شود. وقتی این دو کشور متحد شدند باهم می شد از اختلاف بین آلمان و امریکا، برای برقراری توازن استفاده کرد، همانگونه که «وارگاس» در برزیل، ماهرانه این کار را انجام می داد. ولی پس از جنگ قدرت انگلستان در درجه سوم قرار گرفت، به علت وابستگی به امریکا مجبور بود در تجارت محتاط باشد. آلمان هم با تمام صنعتش ویران شد، همینطور ژاپن. «پرون» فوراً شوروی را به رسمیت شناخت و با آن چند قرارداد تجاری بست، ولی در آن زمان صنعت شوروی هنوز به بازار بین المللی راه نیافته بود.

از این روی، آرژانتین قانون جدیدی در مورد صدور هشت درصد بهره‌  
 سرمایه خارجی، به اجرا گذاشت. پس از ده سال سرمایه‌داران خارجی می‌توانستند  
 سالی بیست درصد از سرمایه خود را به خارج منتقل کنند، در ضمن از کمک دولت  
 و معافی مالیات نیز برخوردار بودند. «پرون» تا آن زمان از امریکا کمک نقدی  
 نگرفته بود. از آن پس چون در برابر سیاست امریکا سر تعظیم فرود آورد، و  
 به مؤسسات امریکائی امتیازات نفتی داد، وام نیز دریافت کرد. بسایک امضا،  
 ناگهان عقیده‌اش تغییر یافت و نیم قرن تاریخ سیاست شکست‌ناپذیر آرژانتین را  
 در مورد حفظ منابع نفتی، انکار کرد. این سیاست برای ارتش و خاصه برای  
 نیروی دریائی، بسیار پراهمیت بود. تغییر سیاست برای «پرون» به قیمت اختلاف  
 با ارتش و اعتصاب کارگران، تمام شد. بعلاوه رفتار شخصی‌اش هم درست نبود  
 و مورد استفاده دشمنانش قرار می‌گرفت، چون دختری جوان و دبیرستانی را معشوقه  
 خود کرده بود. تمام سیاستمداران و ژنرال‌های امریکای لاتین چنین رفتاری داشتند،  
 ولی «پرون» به علت محبوبیت «اوا» و مخالفت مؤسسات امریکائی، از این امر  
 زیان دید. به ظاهر «پرون» این دختر جوان را دوست داشت، چون او را با خودش  
 به تبعیدگاه برد، و سرانجام هم با او ازدواج کرد. قانونی که در مورد طلاق، ارزش  
 ازدواج عرفی و نظارت بر فحشا، با اجرا گذاشت مخالفت شدید کاتولیک‌ها را  
 برانگیخت.

در تمام کشورها برای فحشا دو راه یافته‌اند، تعقیب از طریق پلیس‌های مختلف،  
 مثل امریکا، یا قانونی کردن فحشا، مثل فرانسه. بخش عمده امریکای لاتین راه  
 حل دوم را بکار می‌برد. در مورد اخیر، فواحش باید، ثبت‌نام کنند و سرخ آنها  
 تعیین شود و مرتب تحت آزمایش پزشکی قرار گیرند. اگر بیمار باشند باید به  
 خرج خودشان یا به خرج دولت، بستری شوند. خلاصه، قانون «پرون» از جنبه  
 اخلاقی و بهداشتی، خیلی پیشرفته‌تر از آن چیزی بود که قبلاً در «بوئنوس آیرس»  
 وجود داشت. با این همه، توطئه ارتش و کلیسا بر ضد «پرون» شدت می‌یافت.  
 «پرون»، «برهنگان» و مردم بوئنوس آیرس را در تظاهرات عظیمی گسرد آورد.  
 او ناطق بی‌نقصی بود و درست پس از سخنرانش، چندین کلیسا در شهر غارت  
 شد و آتش گرفت. با ایجاد پلیس ملی، ضربه دیگری به ارتش زد. تا آن زمان  
 ارتش به «پرون» وفادار مانده بود ولی «پرون» خیلی دیر کارگران را مسلح کرد.

کلیسا، ارتشیان مذهبی را تحریک می‌کرد و از ژنرال ادواردو لوناردی<sup>۱</sup> که در ۱۹۵۵ مرکز ایالت کوردوبا<sup>۲</sup> را بتصرف درآورده بود، حمایت می‌کرد. دیگر ارتشیان از «لوناردی» پیروی کردند و نیروی دریائی که از قراردادهای نفتی «پرون» خشمگین بود، به جنبش در آمد و «پرون» به پاراگوئه فرار کرد. «لوناردی» در بیست و سوم سپتامبر با سخنان پرهیزکارانه قرون وسطائی، ریاست جمهوری را در دست گرفت و مجلس را منحل کرد.

آنگاه، مفهوم تاریخی انقلاب «پرون» که پیش از هرچیز ملی و ضد خارجی بود، آشکار شد. «پرون» برای استقلال اقتصادی و سیاسی آرژانتین، بین سرمایه‌داری ملی و کارگران اتحاد ایجاد کرد و برضد مؤسسات خارجی، اعتصاب براه می‌انداخت. به کارگران و سرمایه‌داران، از طریق قیمت مبادلات و نرخهای پائین، کمک می‌کرد. در عین حال، به وسیله قانون نظارت بر تجارت، ثروت طبقه مالک و فئودال را تصاحب می‌کرد.

«شکست پرون» به این علت بود که در بخش کشاورزی به راستی انقلاب نکرده بود، و قشرهای ثروتمند همیشه به علت مخالفت با اقدامات او، برضدش توطئه می‌کردند. او خیلی دیر متوجه این امر شد و در حالت یأس باشگاه اشرافی جوکی<sup>۳</sup> را به وسیله «برهنگان» آتش زد. به علت شکست از زمین - داران بزرگ، برنامه‌های صنعتی را راکد گذاشت. در ضمن نتوانست با افزایش دستمزد در شهرها، به قدرت خرید نیز بیفزاید.

در مورد ارتش هم باید گفت که فقط بخشی از آن را تصفیه کرده بود. غالب افسران ییکار مانده بودند و دائم کینه‌هایشان را تکرار می‌کردند و سلاح - هایشان را صیقل می‌دادند و در انتظار بسر می‌بردند.

در نوامبر، ژنرال ارامبورو<sup>۴</sup> جانشین «لوناردی» شد، و نخست قرارداد امتیازات نفتی «پرون» را فسخ کرد، ولی قرارداد دیگری بست. در بقیه امور هم از مشی وزارت جنگ آمریکا و «پنتاگون» پیروی کرد. آمریکا که از شکست «پرون» شاد شده بود، درباره «ارامبورو» و بازگشت «دمو کراسی» و «آزادی» به آرژانتین، تبلیغ می‌کرد.

1. Eduardo Lonardi      2. Cordoba  
3. Jockey                4. Pedro E. Aramburo

حکومت «ارامبورو»، صددرصد ضدانقلابی و نماینده زمین‌داران اشرافی و عناصر متنفذ و وابسته به سرمایه‌داران خارجی، بود. یعنی، استثمارکنندگان همیشگی مردم، دوباره قدرت را در دست گرفتند و هیچکس هم حق شرکت و دخالت در امور را نداشت.

چون «ارامبورو» تمام خواسته‌های آمریکا را اجرا می‌کرد، سیاست اقتصادی کشور را در مصیبت غوطه‌ور ساخت و در عرض یک روز تعداد زیادی مؤسسات کشاورزی و صنعتی منحل شد. شرایط مبادله از میان بر داشته شد، و چندین میلیون دلار برای تثبیت ارز، پرداخت گردید. این امر مشکلات زیادی ایجاد کرد و آرژانتین به ناچار قراردادهای تجاری تهاتری را با هشت کشور فسخ کرد.

میلیاردها دلار در عرض یک روز از کشور خارج شد. بدون در نظر گرفتن وضع اقتصادی، وام‌های گذشته پرداخت شد. مؤسسات خارجی سودشان را مخفی می‌کردند و اتباع آرژانتین هم به سبب نداشتن امنیت مبالغ عظیمی به خارج می‌فرستادند. واردات، شامل کالاهای تزئینی شده و خیابانها از اتومبیل‌های جدید خارجی پر شده بود تا ظاهر ترقی حفظ گردد. میزان تولید پائین آمد، بیکاری زیاد شد و درآمد کاهش یافت. ساختمان بناهای عمومی ناتمام ماند. در دوران حکومت ارامبورو و فروندیسی<sup>۱</sup> سه میلیون از هفت میلیون جمعیت بوئنوس آیرس، بی‌آب، بی‌برق و بدون مدرسه ماندند، ولی در عوض کلانتری زیاد داشتند. بوئنوس آیرس که قبلاً شهر زیبا و پاکیزه‌ای بود، در اثر توده کثافات بوی تعفن می‌داد. همه‌اینها را به «پرون» و سیاست مصیبت بارش نسبت می‌دادند. ارتش، افسران انتخایی را بیرون کرد. طرفداران «پرون» حق شکایت به دادگاهها را نداشتند و حقوق ماهانه آنها حذف شد. مالکان بزرگ «قانون بزرگران» را رعایت نمی‌کردند. این بود «آزادی جدید» آرژانتین.

به سبب شرایط بد اقتصادی، وضع آشفته شد، مردم چندین بار کوشیدند شورش کنند، ولی «ارامبورو» با دقت تمام کسانی را که افکار منحرف داشتند، می‌کشت.

کشور روبه‌ویرانی می‌رفت. مؤسسات امریکائی مزارع بزرگ و کارخانه‌ها را از مردم آرژانتین به قیمت‌های ناچیزی می‌خریدند. مراتع از نژادهای مخلوط

گوسفندان پر شد، در نتیجه در عرض چند ماه گله‌های زیبای «لاپامپا» از میان رفت.

دوران حکومت تأثر آور «فروندیسی» به علت اینکه دیری از آن نمی‌گذرد، احتیاجی به توضیح ندارد. او هرچند با حمایت طرفداران «پرون» پیروز شد، ولی هنوز به حکومت نرسیده بود که زیر قولش زد. این خیانت به قیمت اعتصاب، اعتراض و آشفتگی دائم برایش تمام شد. هر بار که می‌کوشید خواستهای طرفداران «پرون» را بر آورد، با حمله ارتش روبرو می‌شد. سرانجام هم دلقک دسته‌کشیشها و مرتجعان شد. به علت کمبود ارز، منابع نفت کشور را برباد داد. با اینکه نفت را به خارجیان داد، ولی زیرکانه توانست مالکیت حقیقی آن را برای آرژانتین نگاه دارد. مسئله نفت مشکل بزرگی بود، چون بخش عمده ارز از آن بدست می‌آمد. قرارداد نفت، اعتصابهای زیادی همراه آورد و برخی از نظامیان دولت را تهدید به شورش کردند. سرانجام ارتش به جای حفظ منافع نفتی اعتصابات را سرکوب کرد. «فروندیسی» در پایان حکومتش ادعا می‌کرد که به شکرانه قسرار داد نفت، کشور را از شیوه خود مصرفی نجات داده است. ساختمان لوله‌های نفت و گازی که «پرون» آغاز کرده بود، پایان یافت و مورد استفاده قرار گرفت. ولی تولید نفت خیلی کمتر از آنچه انتظار می‌رفت افزایش یافت. چاههای نفت امریکا از بخش دولتی مجزا شد و قیمت نفت شرکت‌های امریکائی چهار یا شش برابر شرکت‌های دولتی بود. قیمت نفت و گاز در داخل آرژانتین دائماً افزایش می‌یافت. یکی از نشریات آرژانتین در شانزدهم ماه اوت ۱۹۶۲ محاسبه کرده بود که کل سرمایه‌گذاری لئوب بانک<sup>۱</sup> و «پان امریکن» و تنسی<sup>۲</sup> با مخارج حفاری و استخراج ۵۳،۰۰۰،۰۰۰ دلار است در حالی که دولت در سی و یکم دسامبر ۱۹۶۱ برای ۶،۵۰۰،۰۰۰ متر مکعب نفت، ۶۲،۰۰۰،۰۰۰ دلار به آنها پرداخته است.

آرژانتین مجبور بود به علت قرارداد نفت، مبالغ زیادی از ممالک متحده امریکا، وام بگیرد و بیش از ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار وام گرفت. چون بقیه تولیدات نیز رو به کاهش گذاشته بود، «فروندیسی» مجبور شد برای بدست آوردن وام بیشتر، برنامه صرفه‌جوئی اقتصادی امریکا را با اجرا گذارد.

1. Loeb Bank

2. Tennessee

برنامه «صرفه‌جوئی» که از اختراعات بانکداران قدیم بود، بیش از بودجه بین‌المللی به نفع طبقه ممتاز تمام می‌شد. ثروتمندان بیش از همیشه سود و سرمایه‌شان را به خارج می‌فرستادند. سرمایه‌گذاری و تجارت در آرژانتین بطیء شده بود. برباد رفتن سرمایه‌های آرژانتین، بچشم دیده می‌شد. برنامه، صرفه - جوئی، جریان پول را بطیء کرد و ارزش دستمزدها را که به علت تورم پول پائین آمده بود، تقریباً به هیچ تقلیل داد و سطح زندگی را بی‌اندازه پائین آورد. قوانین مالیاتی «فروندیسی»، به زمین‌داران و مؤسسات خارجی ضرری نمی‌زد، بلکه بیشتر به زیان مؤسسات کوچک ملی، و طبقه متوسط و تهیدستان بود. برای کالاهای وارداتی جز وسائلی که مورد استفاده مؤسسات امریکائی بود، ۳۰۰ در صد مالیات پرداخت می‌شد.

بحران شدت یافت. کارخانه‌ها بسته شد و تعداد زیادی کارگر بیکار گردید. درآمد دولت کاهش یافت.

بدین ترتیب، اقتصاد آرژانتین مدت هشت سال روز به روز بدتر شد. در سال ۱۹۶۱ اوضاع کمی بهبود یافت، ولی از نظر توازن بازرگانی شرایط بدتر از همیشه بود. در ۱۹۶۲ وسعت مزارع «لاپامپا» بطور متوسط ۲۷/۲٪ کمتر از ۱۹۳۶ و ۱۹۴۰ بود. از طرف دیگر، در ۱۹۶۱ میزان تولید سرانه در شهرها ۴۰٪ کاهش یافت. با اینکه جمعیت «لاپامپا» ۶/۴ در صد کمتر از ۱۹۴۷ بود، ولی کل جمعیت کشور افزایش یافته بود و اکثر جمعیت گرسنه، به شهرها روی آورده بودند. با وجود ادعای خوشبینانه «اتحاد برای پیشرفت» در مورد اصلاحات ارضی، انحصار زمینها گسترش بیشتر یافته بود. بنا به گفته سالاس<sup>۱</sup> اقتصاددان، دولت مجبور شد مزارع کوچک را به بهانه بی‌حاصل بودن، از میان بردارد. با این وجود، تا زمانی که نظام فئودالی بی‌ثمر آرژانتین از میان نرود، امکان ترقی وجود ندارد. تولیدات کشاورزی نمی‌تواند شهرهای بزرگ و پرجمعیت و گرسنه را تغذیه کند. در ۱۹۴۰، صادرات گندم و آرد آرژانتین ۳۶٪ بود، در ۱۹۵۵ به ۱۵٪ رسید. زیرا ممالک متحده گندم خود را یا به قیمت کم و یا مجانی صادر می‌کرد. برزیل یکی از عمده‌ترین خریداران گندم آرژانتین بود، ولی ممالک متحده این بازار را کساد کرده بود.

در سال ۱۹۶۱ با کمال تأسف مؤسسه «تغذیه برای صلح»<sup>۱</sup>، گندم امریکائی، به شمال آرژانتین صادر می‌کرد.

با وجود افزایش بی‌حد جمعیت، به علت بیکاری و فقر، مصرف تخم مرغ، گوشت، نان، شیر و سیب‌زمینی در ده سال اخیر تا ۳۳ درصد کاهش یافت. مدارس بسته شد و بیسوادی گسترش یافت. بیمارستانها بسته شد، درمانگاههای متحرك زمان «پرون» از میان رفت و عملاً بار دیگر روستاهای بی‌پزشك ماندند. سرانجام در بیست و نهم دسامبر ۱۹۵۹ «فروندیسی» برنامه و تصمیمات دولت را دربارهٔ پیشنهادهای بانک بین‌المللی، اعلام کرد.

با این برنامه تا ۱۹۵۹، پانزده درصد از کارمندان دولت کاسته می‌شد و تا ۱۹۶۰ بودجه دولت توازن خود را بدست می‌آورد. به موجب همین امر، درست در زمانی که کارخانه‌ها در هایشان را می‌بستند تعداد بیکاران افزایش می‌یافت. دولت از بودجه خدمات عمومی دو میلیارد «پسو» وام گرفت. اجرای طرحها، با صد در صد ضرر، غالباً در نیمه راه معلق ماند.

به امید جریان انداختن پول، نرخ راه آهن تا ۱۵۰ درصد افزایش یافت و بیش از ۱۰۰،۰۰۰ کارگر راه آهن از کار برکنار شدند. کارگران به اعتصابات چندین ماهه دست زدند. به درخواست کارشناسان امریکائی، شش هزار میل خط آهن منحل شد. تنگ نظری امریکائیه‌ها در مورد سودمندی کارها، همیشه باعث می‌شود که نسبت به مسائل عمومی و ثبات سیاسی وامکانات کشوری که دارای منابع عظیم دست نخورده‌ای است، بی‌اطلاع بمانند.

آرژانتین که بزرگترین شبکه خطوط آهن را داشت و جزو وسیعترین کشورهای امریکای لاتین است، با کاستن خطوط آهن، خود را به نابودی می‌کشاند.

قیمت تولیدات نفتی و مشتقات آن نیز ۲۰ درصد بالا رفت و به مردم ضربهٔ بزرگی وارد آمد. از تولیدات کشاورزی از ده تا بیست درصد، حق صدور دریافت می‌شد و مالیاتها از ۴۰ تا ۳۰۰ درصد افزایش یافت. بانک مرکزی دیگر اعتبار بازرگانی نداشت و نمی‌توانست به بانکهای دیگر وام بدهد. همهٔ بانکها مجبور بودند، به جای بیست درصد، سی درصد ذخیره داشته باشند. همهٔ

این امور برای پیشگیری از تورم ارز بود. ولی به سبب بحران، پول از جریان معمولی خود خارج شد و ورشکستگیهای پی در پی ایجاد کرد. برخی از کالاها از بازار خارج گردید و بازار سیاه رواج یافت.

افزایش دستمزدها به پانزده درصد محدود شد، در حالی که قبلاً به علت تورم پول، ارزش حقوقها پنجاه درصد پائین آمده بود. برای حفظ ارزش «پسو» در بازار بین‌المللی در ۱۹۵۹ صندوق پس‌انداز ایجاد شد و ۱۷۱,۰۰۰,۰۰۰ دلار ذخیره کرد، این مبلغ از طریق دولت آرژانتین، خزانه آمریکا، بانک «صادرات و واردات» و وامهای آمریکا برای توسعه بانکهای خصوصی بدست آمده بود. با این جریان پیچیده، ارز خارجی در آرژانتین نفوذ می‌کرد و صدور سرمایه و تجارت و مبادلات تحت نظارت قرار می‌گرفت. در نتیجه آرژانتین سه میلیارد «پسو» مقروض شد و نظارت واقعی بر ارز، سرمایه‌گذاری، وامهای بازرگانی از دست دولت خارج شد و به دست نمایندگی دولت آمریکا افتاد.

با وجود همه آنها معاون خزانه‌داری دولت در کنفرانس «پونتا دل استه»<sup>۱</sup> به نمایندگان «اتحاد برای پیشرفت» گفت که آرژانتین نمونه درخشان سیاست اقتصادی جدید است.

«فروندیسی» هنوز جرأت نمی‌کرد آشکارا با کوبا مخالفت یا قطع رابطه کند، چون به شورشی که این عمل در کشورش برمی‌انگیخت آگاه بود. ولی او نیز بنا به تمایل ممالک متحده و ارتش کم‌کم تغییر کرد. در عوض ۱۵۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار وام اضافی در ۱۹۶۱ از آمریکا دریافت کرد. «فروندیسی» به علت بی‌اطلاعی نسبت به اوضاع کشورش، ارتش را قانع کرد که به حزب «پرون» اجازه شرکت در انتخابات مجلس ۱۹۶۲، داده شود. در نتیجه مخالفان با تعداد زیادی نماینده پیروز شدند.

عوامل ارتش که به «گوریل» معروفند «فروندیسی» را مجبور کردند، انتخابات را منحل کند و در پنج ایالت، فرمانداران نظامی بگذارد. ولی او از ترس جنگ داخلی در برابر بعضی از شرایط ارتش، مقاومت کرد. در نتیجه نظامیان او را سرنگون کردند. طرفداران «پرون» بدون استثنا دستگیر و زندانی شدند. رهبران اتحادیه‌ها تحت تعقیب قرار گرفتند و انتشاراتشان ممنوع شد. ارتش، با

فشار سفیر امریکا که می‌خواست ظاهر قانونی حکومت حفظ شود، گیدو را به عنوان ریاست جمهوری موقت، برگزید.

«گیدو» مجلس را منحل و نمایندگان را به زور سرنیزه و گاز اشک‌آور متفرق کرد و در عوض برای اینکه نمایندگان نتوانند در جلسات مجلس شرکت کنند، يك شورای نظامی ایجاد کرد، و برای دریافت وام به واشنگتن رفت. او چند هفته قبل از سفرش در تلویزیون در باره وامی که برای نجات بحران اقتصادی می‌خواست بگیرد صحبت کرد.

در آرژانتین شایع است که شبی گروهی از نمایندگان کارگران مخفیانه و ناگهانی خود را مقابل دوربین تلویزیون رساندند و خطاب به رئیس جمهور گفتند: «ما حاضریم باشما همکاری کنیم و دست به اعتصاب نزنیم، به شرط اینکه دیگر در تلویزیون صحبت نکنید، چون این یکی را دیگر نمی‌توانیم تحمل کنیم».

## - ۱ -

دکتر کارلوس لئون<sup>۱</sup> استاد تبعیدی ونزوئلا در مکزیك، با اینکه پیش از شصت سال داشت یکی از جوانترین کسانی بود که تا آن زمان شناخته بودم. حقوقدانی بود با عقایدی پیشرو، با وجود طرفداران زیادش در دوران دیکتاتوری گومس<sup>۲</sup>، مقام وزارت فرهنگ را نپذیرفت. چند روز پس از رد پیشنهاد «گومس» به وسیلهٔ ژاندارمی دستگیر و زندانی شد. بیش از هشت سال بی هیچ محکومیت و قضاوتی، آهنگهای هشتاد لیوری حمل کرد، و تنها، موقعی که رو به مرگ شد، آزادش کردند. او خود را به مکزیك رساند. در آنجا همه توانستند، گونه‌های سوخته و پر از لك و پیسش را ببینند که مانند پسر بچه‌ای جوان بود. هیجان و نیروئی غیر قابل تصور داشت، مثل اینکه می‌خواست تمام نیروی سالهای از دست رفته‌اش را در چند سال زندگی آینده‌اش گسرد آورد. برای مبارزه با «گومس» تشکیلات مسلحانه‌ای ایجاد کرد و بزودی به عنوان قهرمان مبارزه در امریکای لاتین شناخته شد. متوجه شده بود که آزادی ملت ونزوئلا، تنها در چهارچوب جنبش عمومی آزادی امریکای لاتین، امکان‌پذیر است. با ایجاد سازمان «اتحاد کشورهای امریکائی»، بر ضد تهاجم «نیروی

1. Carlos Leon

2. Vicente Gomez

دریائی امریکا» به نیکاراگوا مبارزه را شروع کرد و مسی خواست در تمام قاره جنبش و مقاومت ایجاد کند، خرید کالاهای امریکائی را در سراسر قاره تحریم کرد. این عمل برای امریکا خیلی گران تمام شد.

روزی هنگام گردش با یکی از اهالی نیکاراگوا به نام نوگالس<sup>۱</sup> که او نیز از دشمنان سرسخت «گومس» بود، آشنا شدم. بخشی از زندگی جالب او در کتابش؛ «چهار سال زیر هلال ماه<sup>۲</sup>» نقل شده است: در جنگ جهانی اول، فرمانده نیروهای آلمانی و عرب در خاورمیانه، بود. در زمان اشغال نیکاراگوا به وسیله «نیروی دریائی» به سانتودومینگو<sup>۳</sup> و از آنجا به پوئرتو کابسا رفت و از راه جنگل خود را به سپاه منکادا<sup>۴</sup> رساند. در یکی از آثار مهمش به نام «غارت نیکاراگوا<sup>۵</sup>» فجایع و کشتار «سانتو دومینگو» را شرح داد، و به خلاف تبلیغات امریکا با تمام نیرو، چگونگی حکومت «گومس» را به همگان نمایاند. «نوگالس» به من گفت، مبارزه برای آزادی ونزوئلا به راستی خطرناک است، چون مؤسسات نفتی، در صورت انقلاب می‌توانند زمینهای نفت خیز را از بقیه کشور جدا کنند. بدون حمایت شرکتهای نفتی امریکا حکومت «گومس» در يك هفته سرنگون می‌شود.

طی چند سال اقامتم در مکزیك، صدها نفر ونزوئلایی تبعید شده را شناختم. عده‌ای از آنها که از بهترین دوستانم بودند، در حمله مسلحانه‌ای به ونزوئلا کشته شدند. گروهی دیگر که پس از سقوط «گومس» به ونزوئلا بازگشتند، شهرت زیادی یافتند. یکی از برجسته‌ترین آنها، جوانی بود به نام گوستاووماچادو<sup>۶</sup> که از همان زمان کمونیست بود و پس از «گومس» به ونزوئلا بازگشت و رهبر حزب کمونیست شد. این حزب در زمان بحران ۵۰،۰۰۰ عضو داشت. «ماچادو» در ژوئن ۱۹۶۲، به دنباله شورش نیروی دریائی، در بازگشت از مسکو، دستگیر شد.

رومولو بتانکور<sup>۷</sup>، مهمترین تبعیدی را هرگز نتوانستم ملاقات کنم. او

- 
- |                             |                                  |
|-----------------------------|----------------------------------|
| 1. Rafael de Nogales        | 2. Four years under the crescent |
| 3. Santo Domnigo            | 4. Moncada                       |
| 5. The Looting of Nicaragua | 6. Gustavo Machado               |
| 7. Rómulo Betancourt        |                                  |

نخست کمونیست بود و بعد تروتسکیست شد، همینکه «گومس» سقوط کرد به ونزوئلا بازگشت و حزب آکسیون دموکراتیکا را تشکیل داد و از ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۹ مقالات زیادی در نشریه آورا<sup>۲</sup> منتشر کرد. در ۱۹۴۰ بار دیگر به شیلی تبعید شد. در ۱۹۴۱ به کاراکاس بازگشت. بتانکور مسائل و احتیاجات اقتصادی کشورش را عمیقاً می‌شناخت و خواستار ملی شدن نفت بود. در سخنرانیها و مصاحبه‌های مطبوعاتی اش، «راکفلر» را به شدت مورد انتقاد قرار می‌داد و نقش جدید سرمایه خصوصی را در امور اجتماعی به باد مسخره می‌گرفت. «بتانکور» در کتاب «مسائل ونزوئلا» می‌نویسد: «راکفلر، قانون بازنشستگی و شرکت در سود حاصل را از قوانین ونزوئلا حذف کرده است و با بدست آوردن امتیاز-های زمینهای نفت خیز پر اهمیت، هزاران خانواده ونزوئلایی را بی‌خانمان کرده است».

## - ۲ -

«گومس» در ۱۹۳۵، پس از ۲۷ سال دیکتاتوری، در سن ۷۸ سالگی مرد و صدها فرزند مشروع و نامشروع از خود باقی گذاشت. مردم کاراکاس پس از خبر مرگش به کوچه‌ها ریختند و خانه فرزندان و طرفدارانش را غارت کردند و آتش زدند. و پس از چند روز، به زور گلوله متفرق شدند. لوپس کونتراس<sup>۳</sup>، وزیر جنگ، با وجود بیماری سل، جانشین «گومس» شد. زندانیان سیاسی و مطبوعات را آزاد کرد. برنامه سه ساله خدمات عمومی و چند طرح اصلاحی به اجرا گذارد.

چندی نگذشت که دوباره ظلم و ستم آغاز شد، ولی کمونیستها به علت پشتیبانی از حکومت مدینا آنگارتا<sup>۴</sup> در ۱۹۴۰، مصونیت قانونی بدست آورده بودند.

«مدینا» از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ حکومت کرد، با اینکه آدم درخشانی نبود، ولی حکومت نسبتاً پیشرو و آزادی داشت. حزب «بتانکور» در دوران حکومت «مدینا» قدرت زیادی یافت و گروهی از افسران جوان و سازمان مخفی

1. Accion Democratica                      2. Ahora  
3. Eleazar Lopez Contreras              4. Medina Angareta

ارتش به این حزب پیوستند. گروهی از ارتشیان برضد «مدینا» توطئه کرده بودند، ولی در ۱۸ اکتبر یکی از آنها به نام پرس جیمنس<sup>۱</sup> دستگیر شد و بقیه فرار کردند. مدت سه روز بین ارتش و مردم جنگ شدیدی درگرفت. بطور کلی، کمونیستها با تعویض حکومت مخالف بودند. مردم به کوچه‌ها ریخته بودند و غارت می‌کردند و آتش می‌زدند. هیأتی به ریاست «بتانکور» مأمور برقراری آرامش شد. نتیجه این شورش پانصد کشته و هزاران زخمی بود. پس از آن قانون اساسی جدیدی، شامل قوانین اجتماعی، ملی کردن نفت، اصلاحات ارضی، تصویب رسید. با اینکه «بتانکور» نمی‌خواست نفت را ملی کند، ولی مؤسسه‌های نفتی و مالکان بزرگ به وحشت افتاده بودند. دیری نگذشت که «راکفلر» دوباره سفری به ونزوئلا کرد و با اینکه قبلاً مورد انتقاد «بتانکور» قرار گرفته بود، با او توافق کرد و قرارداد امتیاز طویل‌مدتی بسته شد.

«راکفلر»، زمینهای زراعی وسیعی در ونزوئلا خرید و به امور دامداری و تولیدات کشاورزی پرداخت. پس از چندی انحصار لبنیات و صید ماهی ونزوئلا را بدست آورد. بعلاوه یک سری فروشگاه در سراسر کشور ایجاد کرد. کسبه و اتاق بازرگانی به ایجاد فروشگاهها اعتراض کردند. «راکفلر» با خرید کالا-های ارزان می‌توانست آنها را به قیمت استثنائی بفروشد و همه شرکتهای ونزوئلایی را متضرر کند. در برابر اعتراض کسبه، «راکفلر» پیشنهاد کرد، برای تمام شرکتهای ونزوئلایی متخصصینی بفرستد که بتوانند کالاها را به همان قیمت فروشگاههای «راکفلر» بدست آورند و ایجاد رقابت کنند. آنچه بیش از پیش خشم مردم را برانگیخت، خرید مزارع قهوه‌زادگاه «سیمون بلیوار» قهرمان ملی، بود. امریکاییهای فربه با بولدوزر درختهای قهوه را از ریشه کردند، مسکن بومیان را ویران و به جایش یک مزرعه به شیوه جدید بنا کردند. برای بهبود نژاد دامها، از تگزاس و افریقا گاو وارد کردند، علفهای جدیدی در چراگاهها کاشتند و به اهالی ونزوئلا طرز نگاهداری و بهبود و گسترش چراگاهها را آموختند. ولی زمین‌داران نه پول خریداری ماشینهای جدید کشاورزی را داشتند و نه طرز استفاده از آن را می‌دانستند.

با اینکه ونزوئلا نفت زیادی داشت، ولی چون پالایشگاه نداشت، قیمت

1. Marcos Perez Jimenez

نفت و بنزین در داخل کشور گرانتر بود تا در کشورهای خارج که نفت از ونزوئلا می‌بردند.

مشکل صید ماهی از همه بدتر بود، صیادان با قایق موتوری می‌توانستند بهتر صید کنند، ولسی مخارج موتور و سوخت، گران تمام می‌شد. به سبب سردخانه‌های زیبا و کامیونهای مخصوص حمل و نقل، قیمت نیم کیلو ماهی به یک دلار رسیده بود بطوری که فقط ثروتمندان شهر نشین قدرت خرید آن را داشتند؛ زیرا اکثر کارگران کشاورزی یک دلار هم بدست نمی‌آوردند. علاوه بر همه این مسائل، مشکل ونزوئلا، همان مشکل تمام کشورهای عقب افتاده بود. یعنی می‌بایست بهتر و بیشتر تولید کند، ولی این امر مستلزم افزایش مخارج تولید و هزینه‌های فردی بود. به علت محدودیت بازار ایجاد صنایع ملی با مشکل روبرو می‌شد. این همان دردی بود که «پرون» در آرژانتین و انقلاب در مکزیک با آن درگیر بود.

### - ۳ -

شرکتهای نفتی و زمین‌داران بزرگ ظاهراً با اصلاحات «بتانکور» مخالفت می‌کردند با این حال «بتانکور» توانست در ۱۹۴۷ رومولو گایگوس<sup>۱</sup> نویسنده محبوب مردم را از طریق انتخابات به ریاست جمهوری برساند.

«گایگوس» کوشید تا اعضای «اکسیون دموکراتیکا» را مسلح کند، و این امر باعث خشم و وحشت ارتش شد، و پس از ده ماه حکومتش با کودتائی، به فرماندهی کلنل چالباو<sup>۲</sup> سرنگون شد. با اینکه جاه‌طلبی نظامیان و بویژه مسلح کردن اعضای حزب «اکسیون دموکراتیکا» برای توضیح کودتای کافی است، ولی «گایگوس» و «بتانکور» شرکتهای نفتی را متهم به پشتیبانی از کودتا کردند. پس از کودتا مطبوعات سانسور و رهبران اتحادیه‌ها دستگیر شدند. کودتاچیان طرح عمران داخلی، طرح رسیدگی به مسائل بومی، تنوع کشت و اصلاحات ارضی را کنار گذاشتند، امتیازهای محدود کارگران را لغو و اعتصاب‌تشان را بیرحمانه سرکوبی کردند.

حکومت دیکتاتوری جدید، ظالم و ستمگر بود ولی از نظر اجرای

1. Romulo Gallegos

2. Delgado Chalbaud

طرحهای توسعه شهرها، صنایع مادر و شرکتهای خارجی، «پیشرو» می نمود. وزارت خارجه آمریکا فوراً حکومت ونزوئلا را به رسمیت شناخت. دو نفر از اعضای کابینه برکنار شدند و حکومت کاملاً به دست «پرس خیمنس» افتاد. دو سال بعد «پرس» انتخاباتی ترتیب داد. وقتی پی برد که نتایج آرا به زیانش است، فوراً خواندن آرا را متوقف و خود را پیروز اعلام کرد و رئیس جمهور شد. در اوائل ۱۹۵۳، پنج سال حکومتش را بتصویب رساند. بار دیگر «دموکراسی» نجات یافته بود.

«پرس خیمنس» یکی از زشتترین دیکتاتورهای تاریخ امریکا بود که با لباسهای زننده اش به دلقکهای سیرك مانند بود. در شراب خواری و خوشگذرانی زیاده روی می کرد و خشمهای ناگهانش خوفناك بود و به علت بیماری و جنون عظمت، هیچوقت عکس العملهایش حسابی نداشت. احتیاج به قدرت مطلق داشت.

«پرس» چهار فرزند نامشروع داشت و زندگی را به هرزگی گذرانده بود. با این همه بنظر نمی رسید که کارمندان امریکائی از این امر، به اندازه عشق «پرون» به يك دختر دبیرستانی ناراحت شده باشند. برای خوشگذرانی چندین کاخ در اختیار داشت. می گویند که اقامتگاهش در جزیره اورکیا، ۲،۵۰۰،۰۰۰ دلار خرج برداشته بود، و با جشن عظیمی - که ۲۰۰ فاحشه با هواپیما برای خوشگذرانی در آن جشن وارد کرده بودند - افتتاح شد.

#### - ۴ -

دوران حکومت «پرس»، برای ونزوئلا دوران ترقی بود. به علت جنگ کره و دیگر بحرانهای بین المللی، درخواست نفت زیاد بود. روزانه ۱،۸۰۰،۰۰۰ چلیك تولید می شد که ۴۵٪ آن به شرکت کراوله<sup>۲</sup> وابسته به «استاندارد اویل»، تعلق داشت.

مؤسسه استیل کمپانی<sup>۳</sup> امتیاز آهن را که در آن زمان سالانه ۲،۵۰۰،۰۰۰ تن تولید می شد، بدست آورد. با کشف معدن عظیم دیگری، یو. اس. استیل<sup>۴</sup>،

1. Orchilla      2. Creole      3. Bethlem Steel Company  
4. U.S. Steel

نیز وارد صحنه شد. در سال ۱۹۵۴ تولید آهن به ۵،۰۰۰،۰۰۰ تن رسید و بعدها از ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ تن نیز گذشت و آهن جزو صادرات عمده کشور شد. باید اضافه کرد که «پرس» ساختمان یک کارخانه فولادسازی را شروع کرد و شرایط ساختمان پالایشگاه نفت را فراهم آورد، و بدین طریق قیمت نفت پائین آمد.

سرمایه‌داری امریکا همیشه با دیکتاتورها موافق است. به همین علت دلار به ونزوئلا روی آورد و به چاه و لوله نفت، کارگاه مونتاز اتومبیل و کارخانه‌های دیگر تبدیل شد. درآمد دولت افزایش یافت. «پرس» طرح‌های زیادی از قبیل جاده‌سازی، و نوسازی پایتخت را با اجرا گذاشت. وضع مدارس و بهداشت نسبتاً بهبود یافت. ولی درست معلوم نیست چند صد میلیون به جیب خود «پرس» ریخته شد. آنچه معلوم است، تعداد هزاران نفری است که شکنجه دیدند و کشته یا تبعید شدند. رئیس امنیت «پرس»، تشنه خون بود. اداره امنیت با شبکه وسیع جاسوسی امریکای لاتین در یک محل بود و سازمان «اف. بی. آی» و «سیا» نیز در همان محل مستقر بود. استرادا<sup>۱</sup> اجرای امور امنیتی را در دست داشت و با اینکه با کمونیستها شدیداً مخالف بود، ولی از آنها برای کسب اطلاعات استفاده می‌کرد. زندانیان را به شکل دقیق و ظریفی شکنجه می‌داد. در جریان شورش ضد «پرس»، مردم چهارصد اعدامی را که شباهتی به انسان نداشتند، از زندان بیرون آوردند. در ماه مه ۱۹۵۷، دیکتاتور دیگری به نام روحاس پنیاز<sup>۲</sup> از کلمبیا رانده شد و «پرس» که می‌خواست حکومتش را پنج سال دیگر تمدید کند، دیگر سرحاحت به بالین نگذاشت. نامه‌ای که از اسقف اریاس بلانکو<sup>۳</sup> دریافت کرد، ضربه نابهنگامی بود. در این نامه شیوه نادرست اقتصادی و غیر انسانی و فساد و رذالت اخلاقی که گریبان ونزوئلا را گرفته بود، نکوهش شده بود. این نامه باعث شد که «پرس» از تمدید حکومتش پشیمان شود. انتخابات، بدون رقیب اعلام شد. فقط یک رهبر مخالف، به نام کالدرا<sup>۴</sup>، رئیس حزب دموکرات مسیحی که آن هم در زیرزمینهای دژ «استرادا» زندانی بود، در انتخابات خود را نامزد کرد. رأی دهندگان، تنها، می‌توانستند موافقت یا مخالفتشان را بسا ادامه

1. Estrada                      2. Rojas Penilla  
3. Rafael Arias Blanco        4. Rafael Caldera

حکومت «پرس» ابراز کنند. به هر کس يك کارت «موافق» و يك کارت «مخالف» داده می‌شد، بیچاره آن کس بود که پس از دادن رأی نمی‌توانست کارت مخالفش را نشان دهد. سی دقیقه پس از آغاز خواندن آرا، «پرس» ۸۵٪ رأی موافق داشت.

حزب آ. د. و او. ا. ر. د. و حزب دموکرات مسیحی و کمونیستها، اتحاد «شورای میهن پرستان» را به ریاست روزنامه‌نگاری به نام فابریسیو اوحدا<sup>۱</sup>، تشکیل دادند. چند روز پس از انتخابات، تظاهرات دانشجویان سرکوب و در دانشگاه بسته شد. در عوض «کالدرا» آزاد شد.

دیکتاتور سال تو را باشکوه تمام جشن گرفت، ولی هنوز به رختخواب نرفته بود که بمبها شروع به باریدن گرفت. هواپیماها روی کاخ پرواز می‌کردند و صدای توپهای ضد هوایی، خوابش را بهم زد. ولی تدارك توطئه بخوبی انجام نگرفته بود و فردای آن روز شورشیان تسلیم شدند. زندانهای «استرادا» پر و نعل قربانیان مثل برگهای پاییزی سوزانده شد. پنج کشیش و اسقف، دیکتاتور را تکفیر کردند.

شورشیان ارتش از دیکتاتور خواستند که «استرادا» را از کار برکنار کند. «پرس» تا ۹ ژانویه در برابر اختطاریه ارتش پایداری کرد. افسرانی که شب عید شورش کرده بودند از کار برکنار شدند و وزیر جنگ عوض شد. بنظر می‌رسید که نظم دوباره برقرار شده است. ولی سه روز بعد، وقتی وزیر جنگ برای درخواست استعفا به کاخ می‌رفت، دستگیر و از کشور تبعید شد.

در نتیجه این وقایع، ارتش به چندگروه تقسیم شد. در این زمان «شورای میهن پرستان» با افسران رابطه خیلی نزدیکی داشت. دانشجویان، زنان، کارگران و پزشکان دست به اعتصاب زدند و دیکتاتور وحشت زده گاه ساکت بود و گاه دستور تخریب می‌داد. گرداگرد کاخ از تانک، زره پوش و سربازان گارد پر بود. ۲۱ ژانویه اعتصاب عمومی اعلام شد، مردم به کوچه‌ها ریختند، مغازه‌ها را غارت کردند و اتوبوسها را آتش زدند.

روز بعد، فرماندهان نیروی دریائی و ارتش به «پرس» دستور دادند،

1. Acción Democratica  
3. Fabricio Ojeda

2. Union Republicana Democratica

کشور را در عرض چند ساعت ترك كند «پرس» و خانواده‌اش با هواپیمای ارتشی به کشور «تروخیو» رهسپار شد.  
مردم به ساختمان اداره امنیت حمله بردند و مدافعانش را کشتند و آن را آتش زدند.

### - ۵ -

«کالدرا» با شتاب از نیویورک بازگشت، «بتانکور» از «پورتوریکو» و «گایگوس» از مکزیك. در آرامش پس از توفان تجاوزو خونریزی، رهبران احزاب در مورد انتخابات توافق کردند.  
شورای موقتی به ریاست دریاسالار «لاراسابال»<sup>۱</sup> تشکیل شد. به علت همکاری جاسوسهای امریکا با پلیس مخفی، مردم به شدت از امریکا تنفر داشتند. شورا نخست سهام ونزوئلا را در شرکتهای نفتی به ۶۰ درصد رساند. واشنگتن هم از اینکه سهام شرکتهای امریکائی مصادره نشده بود، آسوده خاطر گردید و اعتراضی نکرد.

«لاراسابال» از طرف حزب «او. ار. د» نامزد ریاست جمهوری شد و پشتیبانی ۵۰،۰۰۰ کمونیست را پذیرفت. «بتانکور» از طرف «آ. د» نامزد شد، گرچه عده زیادی از کارگران شهری از او پشتیبانی نمی‌کردند، ولی در روستا هنوز نیروی زیادی داشت. «کالدرا» هم از طرف حزب دموکرات مسیحی نامزد شده بود.

«ریچارد نیکسون» معاون رئیس جمهور امریکا هم کسی بود که در این تله گیر افتاد، تله‌ای که مردم به‌رنگی بود. او برای ونزوئلائیها مظهر زیرکی و فریبکاری بود. در سفرش با ناسزا و سنگباران و تف استقبال شد. «آیزنهاور» برای نجاتش به نزدیکترین پایگاه، چتر باز فرستاد، ولی با این عمل برخشم مردم افزود. در ضمن «نیکسون» هم توانست مخفیانه فرار کند، و بعد هم با دوراندیشی و بی‌دغدغه خاطر به مردم ونزوئلا متذکر شد؛ که این هرج و مرج به قیمت از دست دادن آزادی و برگشت دیکتاتوری تمام خواهد شد، و مسئولان این وضع را عاملان دیکتاتور سابق و کمونیستها، معرفی کرد.

انتخابات پایان یافت، ولی حزب «آ. د.»، تغییر قیافه داد. مضحك آنجاست، که سالیان دراز مطبوعات و رادیو «بتانکور» را متهم کرده بودند که کمونیست است، در این موقع صداها تغییر جهت داد و در عرض يك روز او مظهر «دموکراسی» و وفادارترین دوست امریکا خوانده شد. دیگر احزاب به قولشان وفا کردند و طبق توافق قبلی، در مقامهای مختلف در امور دولت شرکت کردند.

«لاراسابال» با عنوان سفیر به شیلی رفت، تا در این بحران در مرکز تشکیلات چپ‌دو، قرار نگیرد. «بتانکور» به سرعت دولتی قوی و مورد علاقه مردم تشکیل داد. مخفیانه به تبعیدیان مخالف «تروخیو» و «باتیستا» کمک می‌کرد و برای سرنگون کردن آنها هواپیما و اسلحه می‌داد.

پس از پیروزی انقلاب کوبا، کاسترو نخست به ونزوئلا رفت و از «بتانکور» به خاطر کمکهایش تشکر کرد و گفت، دو دولت انقلابی دست در دست پیش خواهند رفت.

«بتانکور» عقاید دیگری داشت. او شدیداً محتاج به دلار بود و از قبل، قیمت آن را نیز می‌دانست، کم کم، طرفداران «کاسترو» را به بازی گرفت، تا اینکه همه شخصیت‌های مهم کوبائی را از ونزوئلا بیرون راند و نشریه کوبا را قدغن و آشکارا از گروه قدیمی طرفدار «باتیستا» حمایت کرد. ممالک متحده امریکا، بیش از پیش از او به عنوان «دموکرات» واقعی قاره امریکا نام می‌برد. مطبوعات و نشریات نیز از روش سیاسی امریکا پیروی می‌کردند.

در آوریل ۱۹۶۱، شرایط کاملاً عوض شد. «بتانکور» با چند شورش واقعی ارتش که بهیچوجه نمی‌شد آن را توطئه‌ای ارتجاعی خواند، روبرو شد. مردم به کوچه‌ها ریختند. دولت «بتانکور» دوبار، به یاری تظاهرات هواخواهان خود از سقوط نجات یافت. ولی، ناگهان ارتش در تظاهرات دانشجویان و کارگران و طرفداران کوبا، دخالت کرد. روشن است که «بتانکور» یا ازدستوری پیروی می‌کرد یا می‌خواست مبالغی دلار بدست آورد. به هر حال در عرض يك روز پشتیبانی مردم را ازدست داد. احزاب مورد علاقه مردم را سرکوب و بعد هم غیرقانونی اعلام کرد. تنها ارتش و زمین‌داران بزرگ و کلیسا، آن هم به سبب مخالفتش با «کاسترو» و کمونیسم، او را قبول داشتند. پس از قطع رابطه با «کاسترو»،

فوراً از امریکا وام‌جدیدی دریافت کرد. ولی این عمل به قیمت انشعاب گروهی از اعضای حزبش تمام شد. او بیش از پیش به حيله و ظلم و ستم و دیکتاتوری متوسل شد. احزاب مخالف تصمیم گرفتند از هیأت دولت بیرون بیایند. از این به بعد به تمام تظاهرات طرفداران کوبا، با مسلسل پاسخ داده شد. تمام نشریه‌ها و ادبیات کوبائی و همچنین بسیاری از نشریه‌های داخل، توقیف گردید. شاید تنها، شاعر معروف شیلی، پابلو نرودا<sup>۱</sup> حقیقت را بدرستی بیان کرده است: «او وقت همه کار را یافت، بجز انسان شدن را».

### - ۶ -

در اوائل ۱۹۶۲ کندی رئیس جمهور امریکا، دو روز به ونزوئلا و کلمبیا سفر کرد تا حکومت‌های این دو کشور را تأیید کند و به «اتحاد برای پیشرفت» مفتخر سازد.

این دو کشور کلید امپراتوری دلار امریکای لاتین است. بیش از نیمی از سرمایه‌گذاری امریکا در معادن نفت و آهن این دو کشور است. امریکا سالانه صدها میلیون دلار از ونزوئلا بهره‌برداری می‌کند.

زمان بحران ترعه سوئز، اگر نفت ونزوئلا نبود، اقتصاد اروپا در عرض چند هفته فرو می‌ریخت. علت اساسی سفر کندی به این دو کشور «دموکراتیک»، انقلاب کوبا بود. کلمبیا برای محکوم کردن کوبا، درخواست کرده بود، کنفرانس وزرای خارجه در نهم ژانویه تشکیل شود، و کندی برای به تصویب رساندن تهاجم جدید خود، احتیاج به پشتیبانی دلیرداشت.

با اینکه کشورهای کلمبیا، ونزوئلا و پاناما با دریافت دلارهای «اتحاد برای پیشرفت» با کوبا قطع رابطه کرده بودند، باز هم معلوم نبود که حتی ونزوئلا، با وجود دریافت ۲۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار اضافی با تهاجم امریکا موافقت کند.

به‌رغم خواست مردم، «بتانکور» با کوبا قطع رابطه کرد. درست پیش از قطع رابطه، کنفدراسیون کارگران ونزوئلا، تلگراف پشتیبانی به کوبا فرستاده بود. رهبر حزب «او.ا.ر.د» از دولت کناره‌گرفت و از مقام وزارت استعفاداد. حزب خود «بتانکور» به سه گروه تقسیم شد. لوورا<sup>۲</sup> مسئول سیاست خارجی حزب و دبیر

1. Pablo Neruda

2. Cesar Rondon Lovera

کمیته روابط خارجی بشدت با تهاجم به کوبا مخالفت کرد، ورهبر گروه میانرو حزب، علاقه عمیقش را نسبت به کوبا تأکید کرد. شش هزار دانشجو برای اعتراض به امپریالیسم امریکا و حکومت‌های دیکتاتوری دست نشاندۀ آن در دانشگاه تجمع کردند و مدت سه روز در زیر گلوله و گازاشک آور مقاومت کردند. تانک‌های عظیم و مسلسل از کاخ دفاع می‌کرد و تا روزی که کندی وارد ونزوئلا شد، اطراف کاخ از تانک و مسلسل پر بود. همین شرایط، یعنی تانک و مسلسل و سرباز و سرنیزه در کلمبیا هم تکرار شد.

کندی نظری اجمالی به شهر خسار القاعده يك میلیون نفری کاراکاس، انداخت. سرعت از میان خیابانهای وسیع و از روی پلهای هوایی و از برابر آسمان‌خراشهای مؤسسات امریکائی و ساختمانهای عظیم، گذشت. در حقیقت، این ظاهر مترقی، فقر مملکت رافاش می‌ساخت. زیرا مهاجرت زیاده از حد دهقانان به این شهر ناشی از وجود انحصارهای کشاورزی بود. بیش از نیمی از جمعیت شهر در ویرانه‌هایی کثیف، بدون کوچه و وسیله حمل و نقل و بدون آب و برق، زندگی می‌کردند. زباله‌ها و بوی تعفن آنها به طرف کاخهای مجلل برمی‌خاست.

تنها برای آبادی این شهر، بیش از نیمی از بودجه سالیانۀ «اتحاد برای پیشرفت» لازم است، تا چه رسد به دیگر کشورهای قاره امریکای جنوبی. حتی اگر این مبلغ (بودجه سالانه اتحاد برای پیشرفت)، بدون حیف و میل و فساد که از مشخصات کمکهای امریکاست، به شکل شرافتمندانه‌ای خرج شود، کوشش بی‌ثمری است. زیرا حتی اگر مسکن ارزان قیمت، آب جاری، فاضلاب، برق و مدرسه هم ایجاد شود، مردم با درآمدی سالانه کمتر از ۱۰۰ دلار، در کشوری که زندگی گرانتر از ممالک متحده امریکاست، کاری از پیش نخواهند برد، چون نه قادر به پرداخت کرایه هستند و نه می‌توانند مخارج برق و آب را پردازند و نه ظاهر خود را سر و صورتی دهند. از طرف دیگر در این کشور نفت خیز، بیش از ۲۰۰،۰۰۰ کارگری کار وجود دارد. هیچ کشوری قادر به تحمل چنین شرایطی نیست!

ونزوئلا تا به حال، به نسبت جمعیتش، بیش از هر کشور دیگری دلار دریافت کرده است. آیا این دلارها برای بهبود سطح زندگی مردم نیست، تا مجبور نشوند

به کمونیزم روی آوردند؟ بی شک این يك طرف قضیه است. دلار نمی تواند از افزایش جمعیت جلوگیری کند، و نمی تواند بامعجزه، انحصار فتودالی را از میان بردارد. حتی کمک امریکا باید دوباره ارزیابی شود، چون مردم ونزوئلا از ده سال پیش، وضع بدتری دارند و از دیگر مردم امریکای لاتین فقیرترند.

بدبختانه ما در مورد توانائی و ناتوانی دلار در اشتباهیم. ولی شاید هیچکس به اندازه اداره جاسوسی ونزوئلا در اشتباه نباشد. با وجود پول و ثروتی که در ونزوئلا جاری است، هر ساله مبالغ بیشتری به هدر می رود، اختلاف بین قیمت مواد اولیه و کالاهای صادراتی بیشتر می شود، و ونزوئلا با از دست دادن میلیاردها دلار، هر آن فقیرتر می شود.

اجرای طرح اصلاح مالیات، شرط لازم تجدید کمک امریکا بود. ولی گروهی از مالکان بزرگ، امور دولت را در دست داشتند، و اجازه نمی دادند اصلاح ارضی صحیحی انجام گیرد. اجرای طرح اصلاح مالیات نیز امکان نداشت. چون، مؤسسات نفتی و شرکتهای استخراج معادن، تمام وسائل و ماشینهای خود را بی هیچ مالیاتی وارد می کردند. «بتانکور» در ونزوئلا طرحهائی به نام اصلاحات ارضی اجرا کرد و فرض است که ۳۵،۰۰۰ نفر از آن استفاده کرده اند، شاید هم اصلا اصلاحاتی انجام نگرفت، بلکه، فقط زمینهای دولتی را به مردم واگذار کردند، اگر این زمینها قابل استفاده بود، مالکان از مدتها پیش آنرا ضبط کرده بودند. بطور کلی در اساس ساختمان مالکیت زمین، قدرت فتودالها و مالکان هیچگونه تغییر داده نشد. ونزوئلا هنوز وابسته به تولیدکنندگان مواد اولیه امریکا است، و حتی نمی تواند مصرف داخلی خود را تأمین کند.

«بتانکور» پس از رسیدن به قدرت به اعتماد مردم خیانت کرد. در مدت کوتاهی دیگر با دیکتاتور قبلی، تفاوتی نداشت. اگرچنین نبود، ایالات متحده هرگز او را به رسمیت نمی شناخت. سیمون بلیوارا مجاهد آزادیخواه، يك قرن پیش چنین شرایطی را پیش بینی کرده بود: «بنظر می رسد که تقدیر ممالک متحده آن است که به نام آزادی، به صورت بلای الهی بر قاره امریکا نازل شود».

اکثر مناطقی که میان دهقانان تقسیم شده بود، کویری لم یزرع و محصول آنها کمتر از دستمزد بزرگران بود. بعضی از مناطق هم زمینهای جنگلی و غیر

قابل کشت بود. دهقانان درعوض این چند آکر زمین که به آنها داده شده بود می‌بایست سالانه مبالغ زیادی قسط پردازند. درآمد متوسط کشاورزی، سالانه ۱۷۷ دلار، یعنی کمتر از روزی پنجاه سنت است. بنابراین برای اکثر کشاورزان، با این اصلاحات ارضی رقت‌بار نجات از فقر امکان ندارد. اگر صنعت جدیدی هم ایجاد شود، قدرت خرید وجود ندارد. شرایط معیشت دهقانان، امکان یک نوع کشت‌را نمی‌دهد و نمی‌توانند احتیاجات شهری را تولید کنند. مواد غذایی، غالباً از امریکا با خروج ارز وارد می‌شود. دولت نمی‌تواند بذر کافی، وسائل کشت و وام و تعلیمات حرفه‌ای به کشاورزان بدهد. ۷۰٪ جمعیت بیسوادند و تعداد مدارس بسیار کم است. ۴۰۰،۰۰۰ کشاورز بدون زمین مانده‌اند در حالی که ۸۰٪ زمینها در دست ۴٪ از جمعیت کشور یعنی مالکان است. وامهای کشاورزی دولتی، اکثر به دست مالکین بزرگ می‌رسد. درحقیقت در اواخر ۱۹۶۱ برنامه‌های کشاورزی، کنار گذاشته شد. در «دموکراسی» بزرگ ونزوئلا، قانون جنگ حکمفرما بود. دو سوم اعضای حزب «بتانکور»، با او مخالف بودند. احزاب چپ و کمونیستها هم غیرقانونی بودند. ارتش و حزب کاتولیکها و «اتحاد برای پیشرفت»، «بتانکور»، را بازیچه خود ساخته بودند. برای کمک به شرایط مشکل «بتانکور»، امریکا قول داد ۶۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار دیگر به او پردازد.

## - ۱ -

تمام تاریخ معاصر کلمبیا، در اطراف «واقعه بوگوتا» دور می‌زند، یعنی در اطراف شورش آوریل ۱۹۴۸ که نیمی از بوگوتا، پایتخت کلمبیا را به خاکستر و ویرانه بدل کرد و اجساد بسیاری بر جای گذاشت.

قتل رهبر حزب آزادیخواه و قهرمان ملی الیسر گایتان<sup>۲</sup> را می‌توان عامل اصلی این واقعه دانست، چون خشم و نفرتی را که در سراسر کشور ریشه دوانده بود به حرکت درآورد.

وقایع ۹ آوریل هیچ کمکی به آزادیخواهی نکرد و اصلاحات سیاسی و اجتماعی را که لازمه‌اش ثبات و بهبود است همراه نیاورد. بلکه برعکس احساسی وحشیانه برانگیخت، و بنا به گفته منابع رسمی به قیمت قتل عام ۳۰۰،۰۰۰ نفر تمام شد. در این وقایع دونفر از رهبران محافظه‌کار برای فرار از خشم مردم، مدت یکشنبه روز به تیر چراغ میدان ولوار<sup>۳</sup> آویزان شدند: یکی از آنها گومس<sup>۴</sup> نام داشت که بعدها ظالم‌ترین حکومت دیکتاتوری کلمبیا را بوجود آورد و دیگری کشیش متعصب و خشکی بود به نام والنسیا<sup>۵</sup> که در ۱۹۶۲ در انتخابات

1. El Bogotazo      2. Jorge Elicer Gaitàn      3. Volèvar  
4. Laureano Gómez      5. Guillermo Leon de Valencia

مسخره‌ای به‌مقام ریاست جمهوری رسید.

پس از واقعه بوگوتا، افسری به نام روحاس پینیا<sup>۱</sup> مدت پانزده سال در این کشور حکومت کرد. واقعه بوگوتا، طبقه حاکمه را عوض نکرد، فقط شورش و اعتصابات دهقانی و کلانگری سراسر کشور را به‌تکان درآورد.

بحران بزرگ مردم را بیدار کرد. پس از «تجاوز» روزولت به پاناما، کلمبیا در فقر و نومیدی فرورفت و تنفر نسبت به امریکا افزایش یافت. پنج سال پس از جنگ اول جهانی، مجلس امریکا تصویب کرد ۲۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار به‌عنوان غرامت پاناما، به کلمبیا بپردازند. با این همه تا زمانی که دولت کلمبیا اسناد مخفی نفت را به امریکا نداد، این مبلغ پرداخت نشد.

در ۱۹۱۲، امریکا فقط ۲،۰۰۰،۰۰۰ دلار در کلمبیا سرمایه‌گذاری کرده بود، در ۱۹۳۰ یعنی در آغاز بحران بزرگ این مبلغ به ۲۵۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار رسید. در این زمان ۴۱/۴۲ درصد واردات کلمبیا از ممالک متحده امریکا بود و ۱/۴ درصد از صادراتش به امریکا. ظاهر شرایط به نفع کلمبیا بود، ولی بخش عمده پول نفت و تولیدهای دیگر به صورت بهره از کلمبیا خارج می‌شد، تا آنجا که از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹، ۵۳۷،۰۰۰،۰۰۰ دلار در تجارت ضرر کرد. در این دوره، ۷۱۸،۰۰۰،۰۰۰ دلار از قیمت فروش نفت، به صورت بهره بدهکارها، به کشورهای خارجی می‌رسید و تمام دستمزدها و مالیاتها از فروش داخلی نفت، پرداخت می‌شد.

بدین ترتیب، کلمبیا بخشی از امپراتوری جهانی نفت امریکا را تشکیل می‌داد. از ۴۴۴،۰۰۰ میل مربع مساحت کلمبیا، بیش از ۱۰۸،۰۰۰ میل مربع آن زمینهای نفت‌خیز است که ۹۰،۰۰۰ میل مربع آن به شرکتهای نفتی خارجی تعلق دارد.

بخش عمده باقی مانده زمینهای کلمبیا به «یونایتد فروت» تعلق دارد. بعلاوه، امریکا مبالغ زیادی در معادن پلاتین، طلا و نقره، همچنین در مزارع قهوه و نیشکر سرمایه‌گذاری کرده است. بیشتر خطوط راه آهن و دیگر خدمات عمومی در دست امریکاست.

در زمان حکومت کامارگو<sup>۲</sup> امتیازهای مهم و جدیدی به امریکا داده شد و

1. Gustavo Rojas Pinilla

2. Alberto Lleras Camargo

در عوض سازمان صلح در کلمبیا برای کمک به کشاورزان کوچک و کشاورزان بی‌زمین، شروع بکار کرد. کمک به خشکاندن باتلاقها یا ایجاد رفاه، کار خوبی است، ولی مشکلات اساسی کلمبیا را حل نمی‌کند. بسیاری از اهالی امریکای لاتین معتقدند که سازمان صلح عامل «سیا» است.

فقط چند خانواده، تقریباً تمام زمینهای کلمبیا را در دست دارند، در حالی که دستمزد روزانه کارگران کشاورزی از ۱۵ سنت تا یک دلار است. مؤسسه‌های امریکائی، کارگران کلمبیائی را به کار نمی‌گیرند، در نتیجه صدور منابع طبیعی کشور به خارج، به سود مردم کشور نیست. بیش از ۶۰٪ مردم بیسوادند.

در زمان حکومت لوپس<sup>۱</sup>، دومین رئیس‌جمهور دوران بحران، چند اصلاح ارضی کوچک صورت گرفت، و کشاورزی متنوع از میان رفت بی‌آنکه چیز دیگری جانشین آن شود. انبوه جمعیت کشاورز به بوگوتا و دیگر شهرها روی آوردند و در آنجا از گرسنگی مردند. کشاورزانی که در روستاها مانده بودند، به صورت برده درآمدند.

در این شرایط، تنها راه ثبات و استواری، توسل به زور و تدابیر سیاسی بود.

در زمان حال، حکومت و سپاهیان کاملاً در دست متنفذین است، ولی چریکها و دهقانان، حداقل چهار جمهوری مستقل در داخل کشور ایجاد کرده‌اند. ارتش هم اعتصابهای پی‌در پی را سرکوب می‌کند. بدین ترتیب، بی‌ثباتی سیاسی روز به روز بیشتر می‌شود.

اگر به زندگی رؤسای جمهوری و اکثر وزرای کلمبیا نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که اکثر حقوقدانان، روزنامه‌نگاران هم عامل مؤسسات امریکائی. در کلمبیا هرچه سرمایه خصوصی بیشتر بکار می‌افتد، وام دولت افزایش می‌یابد، و هرچه مردم را بیشتر سرکوب می‌کنند، شرایط اقتصادی کشور وخیم‌تر می‌گردد.

برای برقراری ثبات و جلوگیری از «واقعه بوگوتا»ی دیگری، حکومتها از دستورهای اداره صندوق بین‌المللی پول، پیروی می‌کنند و برنامه، «بانک

صادرات - واردات» امریکا را بکار می‌بندند.

در زمان حال، اختلاف میان قیمت مواد خام کلمبیا و ارزش کالاهای وارداتی رو به افزایش است. تنها، تنزل قیمت قهوه، بیش از مبلغی است که «اتحاد برای پیشرفت» به این کشور می‌پردازد، و تازه این مبلغ به طبقه حاکمه پرداخت می‌شود؛ نه مردم. از این رو، با وجود حسن نیت، پولی که به کلمبیا پرداخت می‌شود، فقر و دیکتاتوری با خود همراه می‌آورد و به جای جلوگیری از نفوذ کمونیسم که امریکا از آن دم می‌زند، مشوق آن است.

## - ۲ -

در ۱۹۲۹، هزینه تولید قهوه بیش از فروش آن بود. در ۱۹۳۵ قیمت صادرات ۲۵٪ تنزل کرد، و بیکاری عمومی، ورشکستگی و نارضایتی با خود آورد. در این بی‌نظمی، در حزب محافظه کار هم که مدت پنجاه سال بر این کشور حکومت می‌کرد، انشعاب روی داد و بدون خونریزی حکومت به حزب آزادیخواه واگذار گردید.

بنا بگفته باره‌را<sup>۱</sup> محافظه کار متعصب؛ «فاجعه بحران اقتصادی دنیاگیر ۱۹۲۹، در سراسر امریکا يك رشته آشوب و بی‌نظمی سیاسی، بوجود آورد. در کلمبیا، اقلیت متشکل و نیرومندی به کمک تظاهرات دسته جمعی مردم شهر-های بزرگ، حکومت را بدست آورد. در عرض چند ساعت قوانین و شالوده-های اجتماعی مثل دیوار کهنه‌ای فرو ریخت».

حزب محافظه کار و نماینده کاتولیکها، شامل زمین‌داران بزرگ، کارمندان و بخش مذهبی جمعیت روستانشین بود. در حالی که، مخالفان مذهب، اولیای امور و مالکان کشتزارهای مدرن، سرمایه‌داران صنایع ملی، قاضیها، ناشران مطبوعات و بخش عمده طبقه متوسط و کارگران شهری اعضای حزب آزادیخواه بودند. بعلاوه این حزب فعال‌تر و پیشروتر از حزب محافظه کار بود. «اره‌را» رئیس جمهور آزادیخواه (۱۹۳۴ - ۱۹۳۵) نوعی نظم جدید و ملایم، با تکیه به اقتصاد ملی بوجود آورد. در زمان حکومت او دیگر وام خارجی دریافت نشد و برای پرداخت بدهکاریها، بازرگانی و معامه‌ها به شدت زیر نظارت قرار گرفت

و صدور سرمایه به خارج ممنوع شد.

برای حکومت‌های «استبدادی» اوضاع کمال مطلوب بود. در ۱۹۳۳ ژاپن برای نخستین بار در کلمبیا سفارت‌خانه ایجاد کرد. مهاجران و مؤسسه‌های آلمانی به این کشور روی آوردند قهوه، پنبه، شکر، سبزیجات، کائوچو و پلاتین کلمبیا از معاملات روزمره بازرگانی بود. آلمان توانست تا مدتی انحصار قهوه جهانی را زیر نظر داشته باشد، چون قهوه کلمبیا از راه هامبورگ به نیویورک ارسال می‌شد. خطوط هوایی شرکت آلمان - کلمبیا که از قدیمترین خطوط هوایی بود، در سراسر کشور کشیده شد. «اره‌را» که «رئیس نفت» نام گرفته بود، با وزارت خارجه آمریکا به شدت درگیر شد. دولت قبلی در ۱۹۲۸، امتیاز منطقه بارکو<sup>۱</sup> واقع در مرز ونزوئلا را به بهانه اجرا نشدن شرایط قرارداد، فسخ کرده بود. وزارت خارجه آمریکا، دولت کلمبیا را برای واگذاری امتیازات به شرکت کلمبین پترولیوم<sup>۲</sup>، تحت فشار قرار می‌داد.

«اره‌را» در ۱۹۳۵، در برابر ۳۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار وام قرار گرفته بود. در مقابل دادن این وام به دولت کلمبیا، آمریکا خواستار تغییر قانون گمرک و دیگر قوانین مالیاتی بود. انحصار سفر و به‌ویژه امتیاز منطقه «بارکو» را درخواست می‌کرد. دولت کلمبیا، مدت یک سال درخواست‌های آمریکا را به تعویق انداخت، ولی بعد مجلس را وادار کرد امتیاز منطقه «بارکو» و امتیاز لوله‌کشی نفت را به آمریکا برای مدت پنجاه سال تصویب کند. در ۱۹۶۰ منطقه «بارکو»، ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ چلیک نفت در سال تولید می‌کرد. پس از دادن امتیاز، «اره‌را» اعلام کرد که با دادن بدهیهای شش ماه قبل، «کشور نجات یافته» است! ولی برای ادامه برنامه‌های دولت پولی وجود نداشت.

احساسات ضد امریکائی و ضد امپریالیستی در مردم شدت می‌یافت. سال بعد، کمیته‌ای در سنای آمریکا، رسیدگی و بازجویی در مورد امور مالی را آغاز کرد و برخی دیگر از مسائل کلمبیا آشکار گردید، در نتیجه مخالفت با آمریکا شدیدتر شد. به همان اندازه که بحران شدت می‌یافت، مخالفت با مؤسسات امریکائی و جنبش اتحادیه‌ای نیز به شکل فعالی گسترش پیدا می‌کرد. رهبران اتحادیه‌ها برای مطالعه انقلاب مکزیک، به آنجا سفر می‌کردند. در کشتزارهای

1. Barco

2. Colombian Petroleum Co.

موز و معادن و مناطق نفت‌خیز اعتصابهای خونینی برپا می‌شد. جاسوسان امریکائی از ترس جانشان، پا به فرار گذاشتند. دانشجویان به جنبش درآمدند و شورش دهقانان مزارع را به تکان درآورد. در این شرایط «لوپس» (۱۹۳۴ - ۱۹۳۸) با موجی از اصلاحات انقلابی حکومت را در دست گرفت. برای اصلاح کشاورزی برنامه کوچکی به اجرا گذاشت و برای بازنشستگان حقوق بازنشستگی و برای کارگران صندوق پس‌انداز بوجود آورد و هشت ساعت کار در روز را قانونی ساخت.

«یونایتد فروت»، به علت اعتصابهای زیاد تحت نظارت قرار گرفت و یکی از رؤسای آن به سبب فساد و دزدی اسناد قضائی دستگیر شد. این عمل، وزارت خارجه امریکا و مرتجعان کلمبیا را به وحشت انداخت. سرانجام در ۱۹۳۶، با وجود اعتراض شدید سانتوس<sup>۱</sup> ناشر آزادیخواه نشریه ال تیمپو<sup>۲</sup>، قانون اساسی به تصویب رسید و دولت توانست در امور صنعتی دخالت کند. با اینکه هدف دولت این بود که تمام صنایع را زیر نظر گیرد، ولی تنها، توانست قیمت دستمزدها را تعیین کند و سهمی در صنعت داشته باشد.

کلیسا از ترس ضبط اموال، تمام دارائیش را به مؤسسه‌های کاتولیکی امریکا واگذار کرد. امور آموزش از دست کاتولیکها خارج شد و حتی کلمه «خدا» از سردر دانشگاهها حذف گردید و برای نخستین بار زنها به مدارس و دانشگاهها راه یافتند.

وزارت خارجه امریکا و مؤسسه‌های خصوصی آن کشور، برای جلوگیری از برنامه‌های دولت کلمبیا و قوانین جدید اقتصادی و اجتماعی آن، و در ضمن برای بدست آوردن سرمایه و سودهای عقب افتاده خود، فوراً دست بکار شدند. «سانتوس» که در اوت ۱۹۳۸ به حکومت رسید، مثل خدمتگذاری وفادار، پس از انتخابات، به شتاب خود را به واشنگتن رساند و کسانی که از قوانین «لوپس» به وحشت افتاده بودند، از او پذیرائی گرمی کردند.

«سانتوس» برای پیروزی در انتخابات از ممالک متحده امریکا انتقاد کرده بود، ولی پس از پیروزی اعلام کرد که به علت صداقت و تمایلات و توجه

1. Edvardo Santos

2. El Tiempo

بی‌غرض آمریکا به خوشبختی مردم کلمبیا، تغییر نظر داده است. «سانتوس» در زمان حکومتش به استقرار اف. بی. آی در کلمبیا کمک کرد. این چنین بود که کلمبیا در اثر يك انحراف كوچك، ناگهان جزو مناطق زیر تسلط آمریکا درآمد. در ۱۹۴۶ «لوپس» دوباره به حکومت رسید و عاقلانه از سیاست همکاری با وزارت خارجه آمریکا و مؤسسات خارجی، پیروی کرد. او نتوانست با فعالیت و فصاحت «گایتان»، مرد درخشان حزب آزادیخواه که در عرض يك روز به رهبر کارگران و دهقانان تبدیل شده بود، رقابت کند. قبل از انتخابات ۱۹۴۶ در حزب آزادیخواه انشعاب روی داد و «لوپس» با از دست دادن طرفدارانش به نفع «کامارگو»ی محافظه‌کار، استعفا داد. پس از اختلافهای شدید اعضای حزب آزادیخواه، اوسپینا<sup>۱</sup> با يك سوم آرا انتخاب شد. خطر جنگ داخلی کشور را تهدید می‌کرد. مردم به شدت تظاهرات مخالفی به راه انداختند و «اوسپینا» متوجه شد که قدرتش به تارمویی بسته است، فوراً اکثر امور دولتی را به اعضای حزب آزادیخواه و «سانتوس» واگذار کرد.

با این حال با اعتصابهای طولانی و پیگیر کارگران نفت - که اعتصابهای دیگری نیز به همراه آورد - روبرو شد. مدتی کارها به علت کمبود نفت و بنزین، راکد بود و مردم در خیابانها تظاهرات بر پا می‌کردند. در این میان، مقدمات تشکیل نهمین کنفرانس کشورهای آمریکای لاتین، فراهم می‌شد. «گومس» رهبر حزب رسمی محافظه‌کار، سرپرست تدارك کنفرانس بود، بعد هم ریاست کنفرانس را بدست آورد. این امر، ضربه محکمی به آزادیخواهان زد. انتخاب «گومس»، برای حیثیت و آرامش کنفرانس، تأسف‌انگیز بود؛ چون او از مشهورترین فاشیستهای قاره آمریکای جنوبی، از دوستان فرانکو و هیتلر و از مخالفان سرسخت آمریکا بود. از اینها گذشته مذهبهای متعصب نیز از او حمایت می‌کردند. شایع بود که مارشال<sup>۲</sup>، رئیس هیئت نمایندگی آمریکا نیز از او پشتیبانی می‌کرد.

«اوسپینا» با استفاده از شرایط کنفرانس، دولت «اتحاد ملی» را منحل ساخت، و تمام آزادیخواهان را از کار برکنار و «گومس» مرد منفور ملت را

1. Ospina

2. George C. Marshall

وزیر مشاور کرد. «گومس» هم پلیس و ارتش را برضد اعضای حزب آزادیخواه برانگیخت، جلسات حزب را منحل کرد و چندین نفر را کشت و تعداد زیادی را دستگیر کرد. «گومس» می‌خواست رئیس جمهور شود، ولی «گایتان» سد راهش بود. گایتان چند ماه قبل از کنفرانس در يك تجمع ۱۰۰،۰۰۰ نفری چنین گفته بود: «آقای رئیس جمهور، ما برای درخواستهای مالی و سیاسی به اینجا نیامده‌ایم. به نام انسان از شما می‌خواهیم که باعث نشوید سیاست کشور ما، ما را درمقابل خارجیان خجالت زده کند. آقای رئیس جمهور ظلم و ستم را کنار بگذارید، تنها چیزی که از شما می‌خواهیم تضمین زندگی انسانی است، و این ناچیزترین درخواست يك ملت است».

ولی زنگها در سراسر کشور بصدا درآمد بود. کلمبیا در حال انفجار بود. تبلیغات برضد کنفرانس کشورهای امریکائی شدت می‌یافت. کمونیستها شدیداً با کنفرانس مخالفت می‌کردند و آن را وسیله استعمار امپریالیسم می‌خواندند. آزادیخواهان نیز بیش از پیش با امریکا مخالفت می‌کردند، ولی با «گومس» اختلافشان بیشتر بود. خلاصه آن کسان که در دوران جنگ از امریکا پشتیبانی کرده بودند، کم‌کم در کلمبیا و در سراسر قاره از کار کناره‌گیری می‌کردند.

### - ۳ -

در آوریل ۱۹۶۱، سیزده سال پس از واقعه وحشتناك ۱۹۴۸، من درمقابل محل نشریه «ال تیمپو» (از مرتجع‌ترین نشریه‌های امریکای جنوبی) و در همان جایی که «گایتان» کشته شده بود، ایستاده بودم. در این محل نشریه «گایتان» به وسیله دخترش گلوریا گایتان<sup>۱</sup> منتشر می‌شد.

«گلوریا» دختر زیبا و جوانی است که پس از مرگ پدر از مبارزه باز نایستاده و عقاید پدرش را منتشر می‌کند تا همه کس با خواندن سخنرانیهایش به روح بزرگ او پی ببرد. نوشته‌های او که نمونه‌ای از شناخت عمیق روابط انسانی و مسائل اقتصادی و اجتماعی است همیشه در ادبیات اسپانیائی باقی خواهد ماند.

«گلوریا» در ژوئن ۱۹۶۲ «جبهه متحد مبارزه انقلابی» را تشکیل داد و نشریه جدیدی به نام «مبارزه مردم» منتشر کرد. او ناطقی بزرگ و نویسنده‌ای قاطع و مثل پدرش پرتحرک و فعال است. خود «گایتان» یکی از بزرگترین رهبران کلمبیا بود و خاطره‌اش همیشه باقی خواهد ماند. او با وجود مشکلات خانواده‌اش، لیسانس حقوق گرفت و سپس برای ادامه تحصیل به رم رفت. پس از پیروزی «موسولینی» به بوگوتا بازگشت، همیشه می‌گفت؛ «من می‌توانستم ثروتمند شوم، ولی هنر و زندگی برای من معنای بیشتری داشت». آرزو داشت کلمبیا استقلال اقتصادی و سیاسی بدست آورد. با شرکت در اعتصاب کارگران کشتزارهای موز شهرت زیادی یافت و در عرض يك روز به رهبر جنبش کارگران تبدیل شد و سپس به نمایندگی مجلس رسید. مدت درازی نیز ریاست دانشگاه را بعهده داشت.

چون اکثر اهالی «بوگوتا» پیرو حزب آزادیخواه بودند، رئیس‌جمهوری محافظه‌کار، مشکل می‌توانست بر این شهر تسلط داشته باشد. دانشجویان و کارگران پیوسته در حال اعتصاب بودند. «اوسپینا» به همین علت «گایستان» را شهردار کرد.

«گایتان» فعالانه به ساختن مدرسه و بیمارستان و آبادانی شهر پرداخت و بوگوتا را یکی از تمیزترین شهرهای امریکای جنوبی ساخت. بزرگترین اشتباهش را نیز در همین دوران کرد. تمایل شدید به ایجاد شهری زیبا و متجدد، او را بر آن داشت که رانندگان تاکسی را مجبور به پوشیدن لباس همشکل کند. رانندگان دست به اعتصاب زدند. «گایتان» تسلیم نشد. مردم به جنبش درآمدند و پلیس به اعتصاب کنندگان تیراندازی کرد. «لوپس» حامی آزادیخواه «گایتان»، از او درخواست استعفا کرد. «گایتان» تسلیم نشد. در نتیجه «اوسپینا» از کار برکنارش کرد. برای مدت کوتاهی طرفدارانش را از دست داد، ولی دیری نگذشت که با سخنرانی و تجمع در دانشگاه و خیابانها دوباره رهبری را در دست گرفت.

## - ۴ -

در انتخابات قانونگزاری ۱۹۴۷، طرفداران «گایتان» بیش از همه رأی داشتند و از این پس پیروزی «گایتان» در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۵۰ حتمی بود.

کمی پیش از کنفرانس کشورهای امریکای لاتین، «گایتان» با رئیس جمهور ونزوئلا «بتانکور»، ملاقات کرد. بعدها به علت این ملاقات اتهامهای زیادی به او زدند.

البته «بتانکور» برای کنفرانس فعالیت زیادی می کرد و تمام سیاستمداران آینده قاره، حتی «فیدل کاسترو»، پیش از کنفرانس به ملاقات «بتانکور» رفته بودند.

در این زمان، محافظه کاران کلمبیا، «بتانکور» را کمونیست و پشتیبان انقلاب منطقه کارائیب می دانستند. در ۲۴ مارس، «گایتان» کمونیستها را متهم کرد به اینکه «مردم را برضد کنگره کشورهای امریکائی می شورانند و می خواهند اورا به ماجراجوئی بکشانند».

کنفرانس در ۳۰ مارس تشکیل و «گومس» به ریاست آن انتخاب شد. کوچه ها پر از اعلامیه های ضد کنفرانس و ضد امپریالیسم، بود، که مردم را به مبارزه برضد خارجی دعوت می کرد.

حزب کمونیست در این زمان ۵۰،۰۰۰ عضو و اکثر اتحادیه ها را در دست داشت. از نظر این حزب، کنفرانس مجمعی ضد کمونیستی بود که می خواست نیروهای اعزامی به کشورهای امریکای لاتین را قدرت بیشتر ببخشد. علت این اتهام آن بود که ممالک متحده آمریکا از فاشیستهای مشهور قاره، چون «گومس» در کلمبیا و دوترا<sup>۱</sup> در برزیل پشتیبانی می کرد.

در این کنفرانس، نمایندگان کشورهای امریکای لاتین بر آن بودند که پشتیبانی ممالک متحده را در مورد بهبود اقتصادی و طرحهای عمرانی و تثبیت قیمت مواد اولیه، برانگیزند. بعلاوه آزادی مستعمره های اروپائی در این قاره نیز از مسائل مورد بحث این کنفرانس بود.

در کنفرانس وزرا، در ریو، تصمیم بر آن شد که کشورهای امریکای لاتین،

امور مستعمره‌های زیر تسلط هیتلر را بدست گیرند. ممالک متحده آمریکا به شدت با این تصمیم مخالفت کرد، چون نمی‌خواست مسئله آزادی مستعمره‌های اروپائی مورد بحث قرار گیرد. «گومس» و «مارشال» هم فوراً گفتگو را ختم کردند. بحث در باره مسائل اقتصادی نیز به کنفرانس بعدی موکول شد. «مارشال» درباره مسائل اقتصادی سخنرانی مهیجی کرد و از کشورهای امریکای لاتین خواست که در جلب سرمایه‌های امریکائی بکوشند. سکوت سردی کنفرانس را فراگرفت. «مارشال» با گفته‌هایش نظریه سیاست اقتصادی را که در امریکای لاتین از زمان بحران بوجود آمده بود، تأکید می‌کرد. کشور-های امریکای لاتین، نه تنها به اشکالات اقتصادی که سرمایه‌گذاری خارجی بوجود آورده، پی برده بودند، بلکه مسائل سرمایه‌گذاری امریکا را در کوبا، مکزیک، امریکای مرکزی و نقش سرمایه‌گذاری را در سیاست دلار و تهاجم «نیروی دریائی» بخوبی می‌دانستند.

امریکای لاتین امید زیادی به این کنفرانس داشت و نمایندگان آن از بهترین اقتصاددانان و حقوقدانان بودند. تنها امتیازی که در کنفرانس بدست آمد این بود که نام «اتحاد کشورهای امریکائی» به «سازمان کشورهای امریکائی» تبدیل شد، و ریاست کنفرانس هم با مراجعه به آرا انتخاب شد. بعلاوه از طریق اساسنامه جدیدی، تهاجم ارتش یا تهاجم اقتصادی منع گردید. حکومت‌های کشورهای امریکای لاتین به رسمیت شناخته شد. ولی بعدها مواد این اساسنامه اجرا نشد، کوبا مورد تهاجم قرار گرفت و حکومت گواته مالا سرنگون شد و در ژوئیه ۱۹۶۲ حکومت ارتشی «پرو» به رسمیت شناخته نشد.

پس از نخستین جلسه کنفرانس، شهر ظاهراً آرام بنظر می‌رسید. ولی هیجان شدت می‌یافت. وقتی رئیس هیئت کشور اکواتور به ملاقات رئیس‌جمهور می‌رفت، اتومبیلش مورد حمله قرار گرفت و پلیس مجبور به دخالت شد. چند شب بعد، در میان جلسه چراغها خاموش شد. اتفاقهای دیگری نیز پیش آمد. هیئت نمایندگی امریکا، در موقع ترك جلسه مورد حمله قرار گرفت رئیس‌جمهور و اهالی کاخ به وحشت افتادند. ولی «گومس» برای اطمینان زره‌پوشها را دو برابر کرده بود.

در ۳ آوریل، «فیدل کاسترو» و دانشجوئی کوبائی هنگام پخش اعلامیه‌ای

برای آزادی مستعمرات اروپائی، به پلیس مخفی معرفی شدند. در حالی که کنفرانس کشورهای امریکائی ادامه داشت، سوله تا<sup>۱</sup> وزیر «گومس»، فرمانداران انتخایی را از کار برکنار کرد و در عوض نظامیان را بکار گماشت. خشونت و شدت سراسر کشور را فراگرفت، کوچکترین بهانه‌ای سبب خونریزی و زندان می‌شد. در ۹ آوریل، رئیس جمهور نمایشگاه کشاورزی را افتتاح کرد. قرار بود بعد از ظهر همان روز موزه ملی را افتتاح کند، افسران نیروی دریائی نیز جشنی به پا کرده بودند. معلوم نبود، رئیس جمهور در کدام-یک از این مراسم شرکت خواهد کرد. مشاور رئیس جمهور و چند وزیر برای ناهار به اقامتگاهشان رفته بودند، و اکثر خیال برگشت به کاخ را نداشتند.

کنفرانس تا ساعت یک بعد از ظهر به طول انجامید. «گایتان» در دفترش بود و تا یک بعد از ظهر با دوستانش مذاکره می‌کرد. نیرا<sup>۲</sup> یکی از اعضای جلسه، «گایتان» را به ناهار دعوت کرد. در راه بازوی «گایتان» را گرفت و گفت: با تو چند کلمه حرف داشتم. «گایتان» یکمرتبه به عقب برگشت و صورتش را با دستهایش پوشاند و خواست وارد ساختمان شود. شلیک سه گلوله بلند شد، «گایتان» بزمین افتاد. «نیرا» وحشت زده بر روی جسد «گایتان» خم شد، او از این اتفاق سر در نمی‌آورد. «گایتان» را به بیمارستان رساندند، یک ساعت بعد در بیمارستان درگذشت. از این واقعه مردم خشمگین به کوچه‌ها ریختند. قاتل را دستگیر کردند و طناب به گردن به کاخ بردند. در مراحل اول، مردم، دولت و «گومس» را مسبب قتل «گایتان» می‌دانستند. از طرف دیگر، محافظه کاران، کمونیستها، و آزادیخواهان، رئیس جمهور و نزوئلا یا دانشجویان کوبائی و «فیدل کاسترو» را مسبب قتل تصور می‌کردند. بعلاوه شایع بود که قاتل اصلی هنوز دستگیر نگردیده است.

قتل «گایتان» شایعات و وقایع زیادی به همراه آورد، در هر حال مرد بزرگ و دلاوری بقتل رسیده بود و مردم بانگ انتقام برآوردند.

1. Angel Edvarado Zuleta
2. Plinio Wendoza Neira

## - ۵ -

روز بعد، مرکز «بوگوتا» تبدیل به کشتارگاه شد و پلیس به شورشیان پیوست و اسلحه بین آنها پخش کرد. بسیاری از جاها را غارت کردند و آتش زدند، هیچ شهری مثل «بوگوتا» در نهم نوامبر، چنین مورد خشم مردم قرار نگرفته است. ویرانی در این شهر فجیعتر از زلزله سان فرانسسکو بود.

سرانجام رؤسای کشور با ظلم و ستم و خونریزی بیشتر، شورش را درهم شکستند.

در آن روز، رئیس جمهور در بازگشت به کاخ، از انبوه جمعیت وزد و خورد اطراف کاخ به تعجب افتاد و به زحمت توانست خود را به داخل کاخ برساند. منشی و چند تن از وزیرانش توانستند وارد کاخ شوند. یکی از وزیران که میان جمعیت گیر کرده بود، مجبور شد تا روز بعد در اتومبیل نعش کشی خود را پنهان کند. مردم در میدان مقابل کاخ گرد آمده بودند. نمایندگان بیست و یک کشور در تالار بزرگ زندانی بودند و مردم مبلها و بسرق و دفاتر و اسناد دولتی را از میان می بردند. برخی از نمایندگان، مثل «مارشال» توانستند فرار کنند، دیگران هم از میان باران گلوله خود را به سر بازخانه کاخ رساندند و تا روز بعد آنجا ماندند. در کاخ، تنها بیست سرباز بود که تا صبح تیر اندازی می کردند، شورشیان از روی اجساد می گذشتند و به کاخ نزدیک می شدند. دیگر نمایندگان که خارج از کاخ مانده بودند، در یکی از سفارتخانه ها جلسه ای تشکیل دادند. آنها به اتفاق آرا با منحل کردن کنفرانس موافق بودند، تنها «مارشال» به شدت مخالفت می کرد و می گفت این کار توهین به حیثیت جهان نو و نشان پیروزی شوروی است. سرپرست هیئت آرژانتین اعلام کرد که نمایندگان آرژانتین با هواپیما به کشورشان باز می گردند، چون نباید زندگی آنها به خطر بیفتد، ولی خودش تا آخرین دقیقه در کنفرانس می ماند. سرانجام تصمیم در مورد انحلال کنفرانس را به سه روز دیگر موکول کردند.

«گومس» که از نظر مردم و آزادیخواهان قاتل اصلی «گایتان» بود، در خانه یکی از دوستانش مخفی شده بود، و صبح روز جمعه خود را به وزارت جنگ رساند. در آنجا ژنرالها جلسه داشتند. ظاهراً این بار، «کودتا، به شیوه تروتسکی»

نبود»<sup>۱</sup> نقشه تروتسکی برای بدست آوردن حکومت این بود که نباید اماکن عمومی و سربازخانه‌ها را مورد حمله قرار داد، بلکه باید تنها آنها را منزوی نگاه داشت و ارتباطشان را با یکدیگر قطع کرد، بطوری که حکومت سر جایش خشک شود.

ولی شورشیان «بوگوتا» غارت می‌کردند و آتش می‌زدند و در حمله به کاخ حتی تلفن آن را هم قطع نکردند. از این رو، رئیس جمهور می‌توانست با ارتش و تمام فرماندهان کشور در تماس باشد و از آنها کمک بطلبد.

اهالی کاخ، اصرار داشتند که «اوسپینا» با هواپیما فرار کند. ولی رئیس جمهور حاضر نبود کاخ را ترک کند، و زنش تفنگ به دست می‌خواست «تسا» آخرین فشنگ در آنجا بماند». گروه کوچک کارمندان عالی‌رتبه، کارگران و سربازان از زد و خورد نومید شده بودند. در ساعت هفت و سی دقیقه هیئت شورای انقلابی آزادیخواهان برای اتمام حجت به ملاقات رئیس جمهور رفتند. این هیئت انتخابی، می‌کوشید شورش را به نفع خود بچرخاند، با این همه در جریان واقعیات غافلگیر شده بود. واشنگتن بکلی از جریان عقب افتاده بود، کمونیستها هم ظاهراً غافلگیر شده بودند، ولی چون از دیگر عناصر منظم‌تر بودند، با عکس‌العمل فوری توانستند از شرایط به نفع خود استفاده کنند. شایع است که فوراً ایستگاه رادیو را اشغال کردند. شاید هم راست باشد، ولی در هر حال گویندگان از انقلابیون دفاع می‌کردند و تقاضا داشتند که حکومت به یکی از آزادیخواهان واگذار شود نه کمونیستها.

سرانجام هیئت آزادیخواهان به ریاست اچاندیسا<sup>۱</sup>، از هواداران پیشین «لوپس»، وارد کاخ شدند. رئیس جمهور تلفنی به رادیو خبر داد که «دولت کاملاً به اوضاع مسلط است، شورش پایان یافته است و رؤسای آزادیخواهان در کاخ هستند و برای نجات کشور همکاری میهن‌پرستانه خود را باریاست جمهوری اعلان کرده‌اند».

سپس تمام اطرافیان را برای پذیرفتن آزادیخواهان از اتاق بیرون کرد. رستروپو<sup>۲</sup> یکی از آزادیخواهان مشهور در موقع ورود، خشمگین فریاد می‌زد «چرا رادیو ملی اعلان کرده است ما برای کمک به حکومت به کاخ

1. Dario Echandia

2. Carlos Lleras Restrepo

آمده‌ایم. نه حقیقت این نیست».

ازولا با آرامش جواب داد: «من فقط گفتم شما به‌کاخ آمده‌اید». رئیس‌جمهور بخشکی پرسید: «هدفان از این ملاقات چیست؟ ملت باید از آن باخبر باشد». آزادیخواهان مبهوت از این جریان، مدت درازی با هم گفتگو کردند، ولی به‌توافق نرسیدند.

رئیس‌جمهور دوباره پرسید: «مایلید من چکاری کنم؟» پس از سکوتی طولانی «رسترپو» در میان مهمه‌نمایندگان چنین گفت: «آقای رئیس‌جمهور، شهر رو به‌ویرانی است، صدها نفر کشته شده‌اند. دولت نمی‌تواند بیش از چند ساعت پایداری کند».

«اوسپینا» در جواب گفت: «این قتل‌عام مربوط به‌دولت نیست، ارتش، تنها وظیفه‌دفاع از قانون را انجام می‌دهد».

در این موقع شورشیان پنجره‌ها را شکستند. نمایندگان انقلابی وحشت‌زده پیشنهاد کردند که گفتگو را به‌زمانی بهتر و مکانی مطمئنتر، موکول کنند.

رئیس‌جمهور گفت: «هرطور بخواهید، ولی من در اینجا راحت هستم و از همینجا هم حکومت کرده‌ام و ترجیح می‌دهم در همینجا بمانم».

یکی از آزادیخواهان با عصبانیت گفت: «ما باید فوراً اقدام کنیم، لحظات گرانبهاست و نجات کشور هر دقیقه مشکلتر می‌شود».

رئیس‌جمهور گفت: «چه می‌خواهید؟ مگر نه اینکه مایلید من استعفا دهم؟»، «رسترپو» شادمانه فریاد زد: «این نکته‌جالبی است، باید فوراً درباره‌آن تصمیم بگیریم».

«اوسپینا» گفت: «برای منم، این نکته جالب است. من در پی این مقام نبودم، ترجیح می‌دادم در کنار خانواده‌ام در آرامش زندگی کنم، ولی مردم کلمبیا مرا انتخاب کردند تا کشور را رهبری کنم. اگر مأموریتم را ترک کنم به‌تاریخ خیانت کرده‌ام. بعلاوه متهم به‌جنایتی می‌شوم که هرگز انجام نداده‌ام. شش ایالتی که شورش کرده‌اند، بزودی به‌اشتباه خود پی می‌برند، اگر شما پافشاری کنید، ما را به‌جنگ داخلی می‌کشانید».

یکی از آزادیخواهان نطقی طولانی، دربارهٔ قتل «گایتان»، شروع کرد. دیگری نطقش را قطع کرد و گفت: «آقای رئیس جمهور، استعفای شما موضوع با اهمیتی است، باید فوراً دربارهٔ آن تصمیم بگیرید».

«تصمیم گرفته‌ام ... نظر قطعی من این است که با تمام خطرهایی که متوجه شخص من است، قانون مرا بر آن می‌دارد که شغلم را ترك نکنم. شما هم خود را فریب ندهید. استعفای من هیچ مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه جنگی داخلی بیار می‌آورد. محافظه‌کاران تمام ایالتها، آمادهٔ پیشروی به سوی بوگوتا هستند، حتی اگر کاخ اشغال شود و تمام کسانی که در آن هستند بامن جان سپارند، ویرانی کمتر از آن خواهد بود که من از وظیفه‌ام بگریزم. اگر حکومت قانونی دوباره بر جسد من استوار شود، کلمبیا از هرج و مرج نجات می‌یابد. يك رئیس جمهور مرده بهتر از يك رئیس جمهور فراری است».

بعد هم برای پاسخ به تلفن و تشکیل جلسهٔ کابینه از اتاق خارج شد و آزادیخواهان را تنها گذاشت.

جلسهٔ کابینه تا شب طول کشید، وزیر جنگ پیشنهاد می‌کرد که حکومت به شورای ارتش واگذار شود. آزادیخواهان وقتی از جریان باخبر شدند، این را انهدام سنت جمهوری نامیدند و به شدت به آن اعتراض کردند.

وقتی به رئیس جمهور خبر دادند که آزادیخواهان به خشم آمده‌اند و جواب روشن می‌خواهند، گفت: «من آنها را دعوت نکرده‌ام و قولی هم نمی‌توانم بدهم. تصمیم گرفته‌ام به هر قیمتی شده است سرجایم بمانم، راه حل دیگری وجود ندارد. آنها می‌توانند بروند».

ولی نمایندگان آزادیخواهان، از ترس رگبار گلولهٔ شورشیان، ترجیح دادند در کاخ بمانند و تا صبح روی صندلیهای چرمی تالار بسریرند. ساعت هشت صبح ژنرالها وارد کاخ شدند و خبر دادند که انوه جمعیت با جسد «گایتان» به طرف کاخ می‌آیند. برای جلوگیری از اشغال کاخ و شهر، لازم است به شدت اقدام شود. تنها راه حل این است که شورای ارتش حکومت را در دست گیرد. ولی «اوسپینا» پیشنهاد آنها را پذیرفت و گفت: «من به وظیفه و شغلم که ریاست جمهوری است ادامه می‌دهم» ژنرالها مشوش و متحیر به او قول دادند که از حکومتش دفاع کنند. «اوسپینا» هم به آنها دستور داد به مشاغل و وظایف خود

بازگردند. سپس نخست وزیر و وزیر جنگ جدیدی انتخاب کرد، و قول داد که آزادیخواهان را وارد کابینه کند. چون وجود «گومس» باعث دردسر و مشکلات زیادی در کابینه می‌شد، وزارت خارجه را به او واگذار کرد. پس از این اقدامات، رئیس جمهور را برای امنیت شخصی، با هواپیما به اسپانیا فرستادند.

### - ۶ -

دو سال بعد، حکومت «اوسپینا»، با وجود شرکت آزادیخواهان در کابینه، آنها را به شکل‌های گوناگونی مورد تعقیب قرار داد. وحشت و اختناق شرایط را برای حکومت «گومس» آماده می‌کرد. «اوسپینا» در انتخابات ۱۹۵۰ حزب آزادیخواه را محکوم کرد و آن را چنین تعریف کرد: «غولی که اعضای بدنش از جانوران مختلف تشکیل شده است و تنها، دیدارش موجب مرگ است. این غول به‌وضع احمقانه‌ای راه می‌رود، پاهایش بر ظلم و ستم استوار است. شکم فراخ و مستبدی دارد. سینه‌اش از کینه آکنده است و دارای مغز کوچک کمونیستی است!»

وحشت و اختناق در جلسه‌های مجلس نیز راه یافته بود. نمایندگان محافظه‌کار یکی از همکاران آزادیخواهان را در برابر چشم مردم با گلوله کشتند و دیگری را زخمی کردند. چند روز پس از این قتل، قاتل در ضیافت منزل «گومس» افتخار حضور داشت.

ارتش و پلیس اوراقی به مضمون زیر بین مردم پخش کرده بود:  
اینجانب، دبیر هیئت مدیره حزب محافظه‌کار گواهی می‌دهم که آقای...، شماره شناسنامه... سوگند خورده است که عضو حزب آزادیخواه نیست. در نتیجه زندگی و ثروت و خانواده‌اش در امان است. امضا، الفونسو، آرگوا  
در نهم نوامبر، سربازان، نمایندگان را از مجلس بیرون راندند و مجلس را اشغال کردند، و در سراسر کشور حکومت نظامی اعلام شد. اجتماع کردن قدغن شد و اختیارات دادگاه عالی محدود گردید و نظارت بر انتشارات را وزیر جنگ عهده‌دار گردید.

اختناق، وحشیگری و قتل سراسر کشور را فرا گرفت، بعد هم انتخابات برگزار شد و «گومس» به اتفاق آرا پیروز شد. شب همان روز، «اوسپینا» در سخنرانش چنین گفت:

«انتخابات در شرایط آرامی پایان یافت، همین امر نشان می‌دهد که رؤسای امور اقدامهای لازم را برای حفظ بیطرفی کامل در انتخابات کرده بودند. خدا را شکر که همیشه سرنوشت ملت مورد عنایت اوست». طی دو سال آخر حکومت «اوسپینا»، حدود ۵۰،۰۰۰ کلمبیائی کشته شدند، تا پیروزی «گومس» امکان یافت، در دوران حکومت «گومس» کشتار به شکل وحشیانه‌تری ادامه یافت. زندگی اعضای حزب آزادیخواه از بی‌ارزشترین چیزها بود. دهها هزار مهاجر از گرسنگی جان سپردند. ایالات بزرگی چون نبراسکا<sup>۱</sup> به سبب قتل عام و بمباران، بکلی از میان رفت. ارتش به‌زور سرنیزه و کشتار مرد و زن و بچه، نظم را برقرار می‌کرد، و افسران بازور و گلوله املاک مردم را مصادره می‌کردند. در دوران حکومت «اوسپینا»، «گومس» و پینیا<sup>۲</sup>، ۳۰۰،۰۰۰ کلمبیائی کشته شد. چنین ظلم و اختناقی در سراسر قاره امریکا نظیر نداشته است. با این همه «گومس» در جنگ کره یکی از متحدان ممالک متحده امریکا بود، و برای حفظ دموکراسی می‌جنگید!

### - ۷ -

در ۱۹۵۳، «پینیا» که به قساوت معروف بود، حکومت را به دست گرفت. زمان کوتاهی حقوق ملی را رعایت کرد، ولی دیری نگذشت که کشتار دانشجویان و اعتصابیون و جنگ تخریبی ایالات را آغاز کرد. حزب آزادیخواه و محافظه‌کار را غیرقانونی کرد و به تقلید از «پرون» حزب «نیروی سوم» را بنیان گذاشت. او بیش از پیشینانش، کشور را استثمار کرد. وقتی در دهم ماه مه ۱۹۵۷ به وسیله شورای ارتش از حکومت برکنار شد، کلمبیا ۴۵۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار وام کوتاه مدت داشت. پول کشور دچار تورم بود و تولیدات صنعتی و کشاورزی به حداقل رسیده بود.

تاریخ این سالهای بیرحمی قابل بیان نیست. شورش دوم ماه مه ۱۹۵۷

1. Nebraska

2. Rojas Pinilla

در سراسر کشور با گاز اشک‌آور و گلوله خاتمه یافت. در یکی از تظاهرات نهم مه بوگوتا، زنان و کودکان با سرنیزه قتل‌عام شدند. سپس ژنرالها، «پینیا» را از کار برکنار کردند و با هواپیما به اسپانیا فرستادند.

حکومت جدید، تاحدودی نماینده نیروهای ملی بود، و آرامشی را که همه آرزو می‌کردند به کشور باز گرداند. روحیۀ همکاری و امیدواری در مردم ایجاد کرد. حتی دهقانان معروف به چریک، سلاحهایشان را تسلیم کردند. ولی بزودی دریافتند که با این کار، تنها دیگران حق کشتن آنها را آسانتر بدست آوردند. پس از آن دوباره به جمع‌آوری سلاح پرداختند. یکی از مردم کلمبیا به من می‌گفت که: ناامنی سبب شده است تمام مردم خود را مسلح کنند، شاید هم تنها به همین علت تا به حال انفجاری روی نداده است».

طبق قانون اساسی و مشی سیاسی جدید، احزاب آزادیخواه و محافظه‌کار می‌توانستند مدت چهارسال در امور کشور شرکت کنند و در دولت و مجلس نماینده داشته باشند. بدین ترتیب، هر چهارسال یک رئیس‌جمهور محافظه‌کار خود بخود با یک سوم آرا به حکومت می‌رسید. از این‌رو دیگر احزاب و گروهها از حقوق سیاسی برخوردار نبودند. حتی اگر در انتخابات هم پیروز می‌شدند، نمی‌توانستند حکومت را بدست گیرند. رهبران این دو حزب و بنیان‌گذاران چنین شیوۀ غیرقابل‌تصور، متنفذان عمده کشور بودند. رهبر حزب آزادیخواه چپ‌رو میشلسون<sup>۱</sup> نام داشت و پسر رئیس‌جمهور پیشین بود. با اینکه هواداران بسیاری داشت، ولی در انتخابات ۱۹۵۲ پیروز نشد. چون انتخابات تقلبی بیش نبود. می‌گویند یک امریکائی به مسخره به یکی از مردم کلمبیا گفته بود که ما می‌توانیم با ماشینهای شمارش آرا نیم ساعت پس از بستن صندوقها نتیجه آن را اعلان کنیم. مرد کلمبیائی در جواب گفته بود: ما از یک سال قبل از خواندن آراء نتیجه آن را می‌دانستیم!

قرار بر این بود که کامارگو<sup>۲</sup> آزادیخواه، نخستین رئیس‌جمهوری باشد که با این شیوۀ مضحک و بدون در نظر گرفتن آراء مردم حکومت را بدست گیرد. «کامارگو» از قل با محافظه‌کاران همکاری می‌کرد و در ۱۹۴۶ با خیانت به حزب آزادیخواه، «اوسپینا» را بحکومت رساند. خدمتگذار وفادار و اشنگتن

1. Albreto Lopez Michelson

2. Lleras Camargo

بود و در تشکیل کنفرانس پونتادل استه که برای اخراج کوبا از سازمان کشورهای امریکائی، تشکیل یافت، فعالیت زیادی داشت. و پس از قطع رابطه با کوبا ۷۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار به عنوان پاداش دریافت کرد. وامی هم که به عنوان کمک دریافت داشت به جیب لیبرالها ریخت. در انتخابات دروغین ۱۹۶۲ که بیش از نصف رأی دهندگان شرکت نکرده بودند، والنسیا فقط با ۲۵ درصد آرا به حکومت رسید، پس از انتخابات هم طبق معمول، برای تکریم و تملق به شتاب خود را به واشنگتن رساند.

### - ۸ -

کلمبیا در ۱۹۶۳ محل مناسبی برای امریکا بود. در این زمان، در هیچ يك از کشورهای امریکای لاتین، به اندازه کلمبیا محترک و سوداگر امریکائی، وجود نداشت؛ از تکنیسین و متخصص گرفته تا اعضای «گروه صلح». پست‌ترین منشی هیئتی امریکائی دو برابر درآمد تمام دوران زندگی دهقانی کلمبیائی، در سال حقوق می‌گرفت. محترکان و سوداگران امریکائی و برخی از کارمندان، نسبت به زندگی مردم کلمبیا که هیچگونه اطلاعی از آن ندارند، سخت بی‌اعتنا هستند. بزرگترین خطر برای نویسندگانی از مردم امریکای جنوبی این نیست که نوشته‌هایش منتشر نشود، بلکه آن است که شغل وزارت به او پیشنهاد شود. با این همه نویسندگان سابق و نفع‌طلبان، در مورد اینکه ثروت کلمبیا باید در دست خارجیان باشد غالباً به وحدت نظر می‌رسند. کارمندان نیز به حساب امپریالیسم و سوداگری امریکائیه‌ها، جیبهای خود را پر می‌کنند. بطور کلی سیاستمداران امریکای جنوبی عادت دارند خود را ارزان بفروشند، ولی هیچکدام از آنها به اندازه کلمبیائیه‌ها ارزان نیستند. اولیای امور به راستی مدیون امریکائیان هستند، چون نه تنها از آنها پول دریافت می‌کنند، بلکه «برای دفاع از قاره» کمک نظامی نیز بدست می‌آورند و بدین طریق می‌توانند مردم را آرام نگاه دارند و دهقانان شورشی را سر جایشان بنشانند حتی هنوز هم روزانه دهها نفر به کشتگان افزوده می‌شود. چهار ایالت بزرگ در حقیقت استقلال دارند و «جمهوری سرخ» نام گرفته‌اند. مبالغ زیادی برای تبلیغات خرج می‌شود، مطبوعات و فرستاده‌های

رادیوئی را با رشوه می‌خرند. دولت کلمبیا قبل از قطع رابطه با کوبا، تمام دیوارها را با شعار زیر پر کرده بود، «کلمبیا کشوری مسیحی است، یاید با کوبای بی‌خدا قطع رابطه کند». تمام طرفداران کوبا از کار برکنار شدند. با اینکه دانشگاه را نتوانستند کاملاً تصفیه کنند، ولی بعضی از استادان بزرگ را به عنوان طرفداری از کوبا، از کار برکنار کردند. برنامه‌های مستقل رادیو و همچنین نشریات مستقل بکلی تعطیل شد.

بزودی تغییر رژیم به انقلاب خطرناک «کمونیسم» موصوف شد. ولی، آیا دلار نمی‌تواند جلو انقلاب کمونیستی را بگیرد؟

ارتش ممالک متحده آمریکا، در پایتخت، ایالات و بنادر و اطراف جاده «پان امریکن» مستقر شده بود. اگر حضور سربازان امریکائی چنین آشکار نبود نیز تابلوهائی که در مرکز و اطراف فاحشه‌خانه‌های شهر گواته‌مالا، نصب شده بود، وجود این سربازان را آشکار می‌کرد. نشانی درمانگاهها، احتیاطهای اولیه‌ای که سربازان پس از خوشگذرانی در این محله‌ها می‌بایست بکنند؛ روی این تابلوها نوشته شده بود. سربازان در صورت بی‌دقتی و ابتلا به بیماریهای مقاربتی می‌بایست خود را به شورای ارتش معرفی کنند.

علائم دیگری نیز از فعالیت خارجیان بچشم می‌خورد. مهندسان، رانندگان تراکتور و کارگران امریکائی در جاده «پان امریکن» به شدت فعالیت می‌کردند. مؤسسه بزرگ خرید قهوه که ظاهراً به اهالی گواته‌مالا تعلق داشت، در حقیقت مدیریت آن با کارمندان امریکائی بود. کشت قهوه که صادرات اصلی گواته‌مالا را تشکیل می‌داد، در دست آلمانیها بود. از طرف دیگر وزارت جنگ آمریکا، تجارت با آلمان را منع کرده بود. این مسئله برای گواته‌مالا فاجعه

بزرگی بود، چون نمی توانست قهوه خود را بفروشد و با آن ارز دریافت کند. سرانجام برای رهایی ازین مشکل، راه حلی پیدا شد، بدین طریق که قهوه از آلمانیها خریداری شود و دولت امریکا از شرکتی که واسطه معامله است، آن را بازخريد کند. موز نیز که یکی دیگر از تولیدات عمده بسود، به سبب مصادره کشتیهای شرکت «یونایتد فروت» به منظور شرکت دادن آنها در جنگ، فروش نداشت. بدین طریق جزایر کارائیب و امریکای مرکزی از آنچه مورد نیازشان بود محروم شده بودند. مردم کاراکاس و جزایر کوبا از گرسنگی می مردند. در عوض ممالک متحده امریکا در پایتخت گواتمالا، ساختمان بزرگترین بیمارستان امریکای جنوبی را با تمام تجهیزات علمی جدید، شروع کرده بود. درست است که گواتمالا به بیمارستان احتیاج داشت، ولی چنین طرحی، عجیب بنظر می رسید. چون اگر تمام پزشکان آشنا به این وسائل در گواتمالا همکاری می کردند - که خود این محال بود - حتی برای راه انداختن این بیمارستان کافی نبودند. برای کمک به مردم می بایست در سراسر کشور درمانگاههای کوچک ایجاد شود، تا روستائینی که تا آن زمان بجز جادوگر محل، پزشک دیگری ندیده بودند، از آن استفاده کنند.

از طرف دیگر امریکا، فرودگاه می ساخت و بنادر را تجدید بنا می کرد. تمام بنادر در دست «یونایتد فروت» بود و هیچ کشور دیگری، حتی خطوط دریائی اروپائی، نمی توانستند از آن بنادر استفاده کنند. کالاها از طریق نیویورک، هاوانا و پاناما می گذشت و به «یونایتد فروت» واگذار می شد. برای انجام کارها احتیاج بیشتری به نیروی انسانی بود. در گذشته ارتش «بومیان» و روستائیان را برای کار در کشتزارها و شهرها به خدمت می گرفت. آنها را به صف می بست و طناب به گردن از فلاتهای مرتفع به دشتهای استوائی می برد. این مردم بیمار می شدند، می مردند یا به علت دوری از زنانشان دچار بیماریهای مقاربتی می گردیدند. غالباً پانزده سنت دستمزد روزانه شان نیز به آنها پرداخت نمی شد. چون مالکان آن را به افسران پیشکش می کردند. پس از يك سال یا شش ماه اجازه داشتند به زادگاهشان باز گردند. برای توشه راه کیسه ای نخود به آنها می دادند. ولی، در این زمان چون به کارگر بیشتری احتیاج بود، دستمزدها نیز افزایش یافت، و این امر خشم مالکان را برانگیخت. امریکائیهها به کارگران جاده

«پان امریکن» روزانه ۳۵ سنت می‌پرداختند. در نتیجه کارگران کشاورزی از کارشان فرار می‌کردند و به شهرها برای بدست آوردن کار روی می‌آوردند. برای خاتمه دادن به این امر، «اویکو» از امریکائیا خواست که از دستمزدها بکاهند، ولی امریکائیا درخواست او را نپذیرفتند و در نتیجه «اویکو» مانع ادامه ساختمان جاده «پان امریکن» شد. علاوه بر اینها، ناهماهنگیهای دیگر، نیز وجود داشت. دستمزد سالانه کارگران امریکائی بیش از درآمد تمام دوران زندگی دهقانی گواتهمالائی بود. حقوق رانندگان تراکتور بیش از افسران عالیرتبه و حتی وزیران بود. ارتشیان گواتهمالا از این امر به تنگ آمده بودند. مردم پابرهنة گواتهمالا، سربازان خارجی را می‌دیدند که خوب لباس می‌پوشند، و خوب غذای می‌خورند. بعلاوه سربازان امریکائی به همه زنان دلخواهشان دست می‌یافتند و بر سر این امر نزاعهای خونینی برپا می‌شد. خشم روزافزون بود.

خیابانهای شهر گواتهمالا سنگفرش شده بود، ولی تورم پولی و بحران مسکن روز به روز شدت می‌یافت. حتی ثروتمندان نمی‌توانستند اجاره‌هایی را که به سرعت بالا می‌رفت، پردازند و با کارمندان دونرتبه امریکائی رقابت کنند، در نتیجه مجبور بودند به مساکن مخروبه روی آورند.

تمام مردم به تنگ آمده بودند. در هیچ زمان چنین اختلاف طبقاتی میان «مهاجمان» و ثروتمندان گواتهمالائی دیده نشده بود. سلیقه مردم هم با کواکولا و سیگارهای امریکائی و ویسکی کم کم تغییر یافته بود. مقادیر زیادی مواد غذایی بدون پرداخت گمرک در بازار سیاه خرید و فروش می‌شد. دولت از همه جهات توازن امور را از دست داده بود. عاقبت امریکائیا «اویکو» را وادار کردند اموال آلمانیها را مصادره کند. این امر در حقیقت ضرورتی زاده زمان جنگ بود، اما به هر صورت به اصول مقدس مالکیت خصوصی دست درازی می‌شد. ساده‌تر اینکه مردم گواتهمالا در مقابل سؤالی قرار می‌گرفتند؛ چرا مالکیت خصوصی امریکائیا مقدس‌تر از مالکیت آلمانیهاست. و چرا اموال «یونایتد فروت» و امریکائیا مصادره نمی‌شود.

گواتهمالا کشوری بود پیشرفته، حتی در اوج توسعه. ولی به عللی نامعلوم، هرچه بیشتر دلار وارد آن کشور می‌شد مردم بیشتر به دامن فقر کشیده می‌شدند. انقلاب اجتناب‌ناپذیر بود.

وقتی این کشور سوسیالیست شد، وقتی بخشی از ثروت عظیم «یونایتد فروت» مصادره شد، وقتی دولت انقلابی کارخانه برق ایجاد کرد، وقتی جاده کناره را ساخت، وقتی يك بندر آزاد بنا کرد تا تمام کشورها در آن رفت و آمد کنند، آن وقت دولت و بویژه «اربنس» متهم به کمونیسم شد، و فریاد تایم<sup>۱</sup> و لوک<sup>۲</sup> بلند شد. از نظر ممالک متحده آمریکا، کمونیستها و تبلیغاتشان عاملان اصلی انقلاب بودند. با این همه، در زمان انقلاب، اعضای حزب کمونیست از تعداد انگشتان دست بیشتر نبودند. تشکیلات حزب کمونیست چند سال بعد ایجاد شد. در حقیقت، علت انقلاب ۴۵-۱۹۴۴ آن بود که مردم گواتهمالا از نظامیان «اوییکو» و ممالک متحده آمریکا، بخشش آمده بودند. دلارها و مؤسسات امریکائی انقلاب را برانگیخت. انقلاب ثمره دردهای مردم و غارت و یغما بود، حتی مردم طبقه متوسط و ممتاز برای فرار از نابسامانی همگانی به افسران و تهیستان پیوستند.

## - ۲ -

شورش مردم و افسران جوان، باعث شد که «اوییکو» دولت را به رئیس جمهور موقت که او نیز پس از يك سال برکنار شد واگذار کند. سپس بشتاب انتخاباتی صورت گرفت و يك استاد تبعیدی به نام آروالو<sup>۳</sup> برای مدت پنج سال به ریاست جمهوری رسید.

من در سال ۱۹۴۶ در کاخ ملی به ملاقاتش رفتم. با خونسردی و بدون کوچکترین تردیدی به تمام سؤالهای من جواب می داد، و خود را «سوسیالیستی مسیحی» می خواند. می گفت وظیفه اش کمک به مردم گواتهمالا است تا از چندین قرن فقر نجات یابند.

در بسیاری از موارد اختلاف حکومت جدید با حکومتهای قبلی بچشم می خورد. برای نخستین بار، پایتخت پاك شده بود؛ بطوری که جلب نظر می کرد. من هرگز شهری به این تمیزی ندیده بودم. بازار که قبلا بوی تعفن از آن برمی خاست، اکنون روزی دوبار نظافت می شد. دیگر مگسها بر روی گوشتها دیده نمی شدند.

نظامیان تنها در اطراف سر بازخانه‌ها دیده می‌شدند. «اوبیکو» به جای ساختن مدرسه برای مردم، با پول امریکا کشور را پر از سر بازخانه کرد. مردم همیشه با ترس در خیابانها راه می‌رفتند. حالا مردم راحت، خوشحال و خندان بودند. «اروالو» در يك سال کارهای مؤثری کرد: جاده‌ای جدید و بندری آزاد ساخت. طرح کارخانه برق را به اجرا گذاشت. اصلاحات ارضی را در دورترین نقاط جنگلهای شمالی و زمینهای مصادره شده آلمانیها، عملی کرد. بنا به قانون اساسی جدید، زمینهای دولتی قابل انتقال نبود و دولت با مصادره کشتزارهای آلمانیها مقادیر زیادی زمینهای قابل کشت و باغ بدست آورده بود. از آن زمان به بعد اداره املاک به دست وزارت اصلاحات ارضی یا تعاونیهای روستائی و برخی هم به دست ارتش افتاد.

«اروالو» به من گفت: «گواته‌مالا خیلی فقیر است، و نمی‌تواند انگلهای اجتماعی را تحمل کند. ارتش ما کار می‌کند و سربازان دیگر وقتشان به قمار و مشروب‌خواری نمی‌گذرد. سربازان مصرف خود را تولید می‌کنند.»

چهار مدرسه کشاورزی ایجاد شد. برای «بومیان» سیاست فرهنگی جدیدی به اجرا گذاشته شد. در مدارس بومی زبان کیهجه<sup>۱</sup> تدریس می‌شد. نشریه‌ها و مجله‌هایی به زبان «کیجه» چاپ شد. رادیو هم برنامه‌ای به «کیجه» داشت.

جنبش کارگری و دهقانی با شرکت صدها هزار نفر پدید آمد. آموزگاران و دبیران متشکل شدند و در برنامه‌های دولت فعالانه شرکت کردند. زنان حق رأی بدست آوردند و در امور سیاسی و فرهنگی شرکت کردند. طرح مسکن در سراسر کشور به اجرا گذاشته شد. طبق قانون اساسی، مالکان می‌بایست در اجرای ساختمانهای مسکن نظارت کنند. در طرح، سه نوع مسکن در نظر گرفته شده بود؛ مسکن مناطق استوائی، مسکن مناطق پست و کم ارتفاع و مسکن کوهستانی. مصالح ساختمانی را دولت به اقساط طویل‌مدت و با بهره کم به مردم واگذار می‌کرد.

پاترسون<sup>۲</sup> سفیر امریکا با اصلاحات مخالفت می‌کرد. او میلیونر و صاحب تئاتری بود. به علت ناهمی، مسئول بخش مهمی از فاجعه گواته‌مالا بود. حتی ستاد ارتش هم از شدت خصومت او به وحشت افتاده بود. «پاترسون» نام

1. Quiché

2. Richard Patterson

هشت کمونیست را که در امور دولتی مؤثر بودند، بدست آورد و در نامه‌ای به «اروالو» دستور داد آنها را اخراج کند. «اروالو» جواب داد؛ «دولت گواتهمالا به اندازه کافی بزرگ و نیرومند است و خود اختیار استخدام و اخراج افراد را دارد. هر فردی که وظایفش را به درستی انجام دهد، می‌تواند شغلش را حفظ کند.» «پاترسون» هم کار ساختمان بیمارستان را ناتمام گذاشت و تمام کمکهای دولت امریکا را قطع کرد. «اروالو» به ساختمان این بیمارستان توجهی نداشت و ترجیح می‌داد درمانگاههای کوچکی در شهرها و روستاها بنا شود تا بیمارستان بزرگی در یک گوشه کشور. مدتی پس از این جریان، با یکی از کارمندان اصل چهار که از بیرمانی<sup>۱</sup> بازمی‌گشت برای من ملاقاتی دست داد، می‌گفت که وقتی با افسران بیرمانی راجع به ساختمان بیمارستانی مشورت کرده بود، در جواب گفته بودند که: «همه چیز را می‌پذیرند جز بیمارستان. چون شما ساختمان بیمارستان را شروع می‌کنید و اگر از سیاست دولت خوششان نیاید، آنرا ناتمام می‌گذارید.»

این اولین بار بود که کارمندی امریکائی به این امر پی می‌برد، درحالی که تمام دنیا از آن باخبر بود. «اروالو» از قطع کمکهای امریکا ناراحت نبود، چون می‌دانست مردم گواتهمالا با تمام فقری که دارند باید روی پای خود بایستند، در ضمن چون گواتهمالا از نظر منابع طبیعی از تمام کشورهای امریکای جنوبی ثروتمندتر بود، با کوشش و رهبری درست می‌توانست بزودی وضع را جبران کند و راه ترقی را پیش گیرد و استقلال یابد.

درحقیقت، قطع کمک فاجعه‌ای برانگیخت. امریکا به فشار خود افزود. هرج و مرج گسترش یافت. «اروالو» پس از قطع رابطه با امریکا، قانون هشت ساعت کار روزانه و بهبود شرایط کار و پاداش را به اجرا گذارد. کارگران «خطوط آهن موز» اعتصاب کردند و اداره کار به نفع آنها رأی داد. در این موقع، امریکا متوسل به زور شد و به شدت تبلیغات مخالف خود افزود. «یونایتد فروت» با داشتن انحصار کشتیرانی توانست گواتهمالا را در فشار بگذارد. مدت دو سال تمام کالاها، از راه زمینی و از طریق مکزیک و سالوادور وارد می‌شد.

اعتصاب کارگران «خطوط آهن موز» اهمیت زیادی داشت. در حقیقت

اداره کنندگان این خطوط یعنی یونایتد فروت، در زمان تهاجم به پاناما ثروت مند شده بودند. می گویند که نرخ حمل و نقل با این خطوط از هر جای دیگر گرانتر بود. در همان زمان که «یونایتد فروت» گواته مالا را تهدید می کرد ممالک متحده آمریکا هم ارسال اسلحه را به این کشور قطع کرد. دولت گواته مالا حتی نمی توانست سلاحهای سبک پلیس را تأمین کند. «سیا» و «پنتاگون» در مقابل جنبش دهقانی به وحشت افتاده بودند. محرمانه به «پنتاگون» خبر رسید که «خطر سرخ» و انقلاب دهقانی گواته مالا را تهدید می کند، و تنها راه جلوگیری از این خطر، تجدید قوای ارتش است.

به همین علت، ارتش آمریکا پنهان از ریاست جمهوری و برخلاف قوانین بین المللی، برای افسران مورد اطمینان گواته مالا اسلحه می فرستاد. بیشتر سلاحها برای ژنرالی به نام اربنس<sup>۱</sup> ارسال می شد که امید آمریکا به او بسته بود.

### - ۳ -

در انتخابات ۱۹۵۰ «اربنس» برای چهار سال به ریاست جمهوری انتخاب شد. وقتی «اروالو» از «اربنس» حمایت کرد، هیجان آمریکا نسبت به او فرو نشست. ازین رو در انتخابات، آمریکا از رقیب نظامی «اربنس» حمایت کرد. ولی رقیب «اربنس» در حمله ای غافلگیرانه کشته شد. «اربنس» نه تنها برنامه «اروالو» را ادامه داد، بلکه قانون اصلاح ارضی را، به بهای تهمت کمونیسم بودن به تصویب رساند. با این همه باید گفت که این قانون خردمندانه و معتدل بود، و مالکان تمام زمینهای را که در یک سال خود قادر به کشت بودند، همچنین کشتزارهای مکانیزه را می توانستند برای خویش نگاهدارند. قیمت زمینها بر اساس پرداخت مالیات در گذشته تعیین می شد.

آیا این امر ظالمانه بود؟ شاید، چون مالکان تا به آن روز مالیات درست خود را نپرداخته بودند، بله! «یونایتد فروت» بزرگترین مالک کشور، دارای زمینهای وسیع و بایری بود که دهقانان فقیر گواته مالا حتی حق استفاده از آن را نداشتند. زمانی که مجلس با سر نیزه تهدید می شد و ناشرانی که مخالفت می کردند،

1. Jacobo Arbenz

به قتل می‌رسیدند، «یونایتد فروت» این زمینها را بطور مجانی و به عنوان خالصه دولت بدست آورده بود. وزارت خارجه آمریکا، حق صادره این اموال را پذیرفت، ولی در عوض از دولت گواتهمالا خواست طبق قرارداد منصفانه‌ای قیمت آنها را بطور نقدی بپردازد. این «قرارداد منصفانه» تنها، در مورد اموال «یونایتد فروت» به ۱۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار می‌رسید. ولی پس از رسیدگی، بدهی مالیاتی این مؤسسه به دولت گواتهمالا طی سالیان دراز، میلیونها دلار بود. «اربنس» در برابر امریکا پایداری می‌کرد و توضیح می‌داد که مالکان خارجی نمی‌توانند استثناء باشند. شاید دولت گذشته گواتهمالا، از نظر واگذاری زمین، از قانون گسترش زمینهای مؤسسات امریکائی و نگاهداری مساحت لازم برای توسعه کشتزارهای موز در آینده نیز، پافرا تر گذاشته بود. چون، زمینهای وسیعی که در حقیقت برای توسعه صدسال آینده کافی بود، به «یونایتد فروت» واگذار کرده بود. بدین طریق گواتهمالا برای زمینهای واگذاری خودش پول می‌پرداخت، بی آنکه از يك وجب آن استفاده کند.

«اربنس» بیش از همیشه متهم به «کمونیسم» بودن شد. زیرا حقیقتی در پشت پرده نمایان بود؟

#### - ۴ -

درست پیش از تهاجم «سیا»، وزارت خارجه امریکا به عادت همیشه، در کاراکاس جلسه‌ای از تمام کشورهای امریکای لاتین تشکیل داد و همه کشورهای بجز گواتهمالا، مکزیك و آرژانتین از اوامر اطاعت کردند. طبق معمول برای اثبات کمونیست بودن دولت گواتهمالا و تسویه کارهای آینده او «کتاب سفیدی» نیز منتشر شد.

تنها برای رد اتهامهای امریکا، کافی است به همان «کتاب سفید» که آکنده از جمله‌سازی و استدلالهای بی‌اساسی است نگاهی بیندازیم.

تعداد کمونیستهای گواتهمالائی که در این «کتاب سفید» ذکر شده است، کمتر از تعدادی است که در وزارت خارجه امریکا وجود دارد. در گواتهمالا، حتی يك وزیر کمونیست هم وجود نداشت. از نظر امریکائیه‌ها کمونیست کسی بود که علاوه بر خیانت به منافع آنها در انتخابات حزب کارگر گواتهمالا

شرکت یا نام‌نویسی کرده باشد یا عضو سازمانی صلح طلب باشد و از امضاکنندگان اعلامیه‌ای در مخالفت با آزمایشهای اتمی باشد، به‌شوروی و چین سفر کرده باشد و یا از روزولت و «نظم جدید» طرفداری کند، اتحادیه‌کارگری و دهقانی تشکیل داده یا دست يك کمونیست را فشرده باشد. سراسر «کتاب سفید» پر است از اینگونه مسائل مضحک.

مثلا، اینکه برادر فلان کارمند، عضو حزب کارگر است و چون حزب کارگر مثل حزب کمونیست است، بنابراین کارمند مزبور نیز کمونیست است. مرجع این گزارشها نشریه فاشیستی اسپکتادور<sup>۱</sup> بود که کمونیست بودن را در طرفداری از روزولت و «نظم جدید» می‌دانست. حدی خبری وزارت خارجه امریکا، با توجه به یکی از نکات گزارش آن بخوبی روشن می‌شود. طبق این گزارش، تمام معلمان چون از دیگر مردم آگاهترند، مشکوک می‌باشند. سند اتهام به گواتمالا از دیگر اسناد وزارت خارجه امریکا رسواتر و دروغین‌تر بود. بعدها بسیاری از اهالی گواتمالا، به خاطر اتهامات «کتاب سفید» به زندان افتادند یا کشته و تبعید شدند.

دولت «اربنس» به نشریات سیاسی کمک مالی می‌کرد و می‌دانست که نشریه اتحادیه کارگری بدون کمک دولت نمی‌تواند انتشار یابد. پذیرفتن کمک مالی دولت هم به معنای پذیرفتن حکومت «اربنس» بود بعلاوه، «اربنس» معتقد بود حزب کمونیست هم مثل حزب کاتولیک یا دیگر احزاب می‌تواند باشد و در سیاست شرکت کند. مانند فرانسه و ایتالیا.

«کتاب سفید» از حزب کاتولیک و کشیسهائی که در سراسر کشور شبکه وسیعی داشتند و رهبران آن در رادیو نطق می‌کردند، صحبتی به میان نیاورده بود. این حزب را هم می‌توان «عامل توطئه بین‌المللی» خواند.

آخرین «مدرك» و نشانه طرفداری «اربنس» از کمونیسم، افشا و اعتراض به آزمایشهای اتمی ممالک متحده امریکا در اقیانوس آرام بود. باید گفت عقایدش درین مورد از عقاید آیزنهاور معتدل‌تر بود و حتی از عقاید استیونسون<sup>۲</sup> نامزد ریاست جمهوری امریکا، که از نظریه «اربنس» به عنوان مهمترین حربه تبلیغاتی در انتخابات استفاده کرد.

1. Espectador

2. Adlai Stevenson

«کتاب سفید»، هر برنامه اصلاحی، که کمونیستها نیز برنامه‌ای مانند آن را طرح کرده بودند، اقدامی کمونیستی می‌دانست. بدین طریق هر نوع اصلاحات ارضی اقدامی کمونیستی بود. «کتاب سفید» به قانون اصلاحات ارضی - که مشابه قوانین اروپائی بود و با موافقت اهالی گواته‌مالا تنظیم شده و یکی از خردمندانه‌ترین و میانه‌روترین قوانینی بود که دولتی باجرامی گذاشت - اشاره‌ای نکرده بود. چون این قانون برای اجرای عدالت و امنیت اقتصادی کشور تدوین شده بود. اگر در کوبا چنین قانونی اجرا می‌شد، انقلاب «کاسترو» هرگز پدید نمی‌آمد.

دولت ممالک متحده آمریکا با این کار می‌خواست چه نتیجه‌ای بگیرد؟ دکتر گالیندس<sup>۱</sup> یکی از استادان کلمبیائی که بعدها احتمالا «تروخیو»<sup>۲</sup> دیکتاتور اورا بقتل رساند، در این باره می‌نویسد:

«ممالک متحده آمریکا می‌خواست به مردم گواته‌مالا نشان دهد که دگرگونی شالوده اقتصادی و اجتماعی، بدون پیروزی کمونیستها امکان ندارد. در گواته‌مالا و بسیاری از کشورهای امریکائی، انقلاب اجتماعی امری ضروری است. اگر نمی‌خواهیم کمونیستها آن را انجام دهند، باید خود به وسیله حزبی دموکراتیک آن را به ثمر رسانیم»<sup>۳</sup>.

سانابریا<sup>۴</sup> کشیش آزادیخواه «کوستاریکا»<sup>۵</sup>ی نیز در این باره می‌نویسد: «باید شجاع باشیم و از کارهای درست حمایت کنیم، حتی اگر این کارها از طرف کسانی باشد که با ما مخالفند. باید اقدامات نادرست را نپذیرفت، حتی اگر دوستان آن را انجام دهند».

اگر به دروغهای «کتاب سفید» تکیه شود، ممالک متحده آمریکا باید اکثر دولتهای جهان را واژگون کند. حتی «باتیستا» که با کودتای نظامی به حکومت رسید، حمایت حزب کمونیست را آشکارا پذیرفت، و مشاغل عمده دولت را به آنها واگذار کرد. مارینه‌لو<sup>۶</sup> شاعر معروف هم در دولت «باتیستا» کار می‌کرد

1. Jesús de Galindez

۲. ر. ک: Gregorio Selser ، کتاب «وقایع گواته‌مالا، نخستین جنگ

کشیف».

3. Sanabria

4. Juan Marinello

وهم در زمان «کاسترو» ریاست دانشگاه را بدست آورد. میراندا<sup>۱</sup> در ۱۷۹۴ زمانی که در دادگاه انقلاب محکوم به اعدام شد گفت: «تا وقتی که حتی يك نفر استعمارشود، همه استعمار می‌شوند، پس من نیز استعمار می‌شوم».

«اربنس» با اینکه نمی‌توانست از ممالک متحده آمریکا، انگلیس، فرانسه، سوئیس و ایتالیا اسلحه بگیرد، با کشورهای سوسیالیستی مقتدر رابطه برقرار نکرد. فقط در برابر حمله نیروهای که «سیا» سازمان می‌داد، و پنتاگون از طریق اوندوراس و نیکاراگوا آنها را مسلح می‌کرد، از چکسلواکی کمک گرفت. در حقیقت تهاجم به گوانیمالا به بهانه مبارزه با کمونیسم يك دلیل حقیقی داشت و آن ضبط زمینهای از دست رفته «یونایتد فروت» بود و این عمل چیزی جز اشغال نظامی کشور همسایه نبود. چند سال بعد وقتی با «اربنس» در تبعیدگاهش صحبت می‌کردم، می‌گفت «اشتباه بزرگ من این بود که مردم را مسلح نکردم». چون تمام روزنامه‌های امریکای لاتین، تهاجم امریکا را که تنها علت آن حمایت از «یونایتد فروت» بود محکوم کردند، امریکا فوراً محاکمه‌ای علیه این شرکت بزرگ برپا کرد، تا ظاهر فریب‌دهنده خود را حفظ کند. ولی هیچکس فریب نخورد. در آن دادگاه هم هرگز اقامه دعوا علیه «یونایتد فروت» نشد.

### - ۵ -

«اربنس» در دسامبر ۱۹۵۳، پس از آنکه سازمان کشورهای امریکائی به اعتراضهایش جوابی نداد، مدارک مفصلی در مورد تهاجم و تجاوز به حاکمیت کشورش، به سازمان ملل فرستاد و درخواست حمایت کرد. در این مدارک که سازمان ملل به آنها توجهی نکرد، دلایل کافی وجود داشت که در کشتزارهای «یونایتد فروت» و دیگر مؤسسه‌های امریکائی انبارهای اسلحه وجود دارد. بعلاوه طرز ارسال اسلحه از کشورهای نیکاراگوا و اوندوراس را آشکار کرده بود. روزنامه نیویورک تایمز، فعالیت سیاسی پوریفوی<sup>۲</sup> سفیر امریکا را در سرنگون کردن حکومت «اربنس» چنین خلاصه کرده بود: در متهم کردن «اربنس» به کمونیسم دو مجله «تایم» و «لوک» نقش خود را کاملاً ایفا کردند. «تایم» در

1. Francisco Miranda

2. Puerifoy

۱۹۵۳، حتی یکی از صفحه‌های خود را به نطق اول ماه مه «اربنس» اختصاص داد. ولی بجز چند کلمه از نطق اصلی، بقیه قلب شده بود. ازین گذشته با تبلیغات و محاصره اقتصادی و تهدید، «اربنس» وادار به پذیرفتن حمایت کمونیستها شد، و خود این تمهید مقدمه برای اشغال نظامی بود، پس از متشکل کردن مخالفان داخلی و خارجی.

در این مقاله، درباره فریب دادن نظامیان گواتهمالا سخنی نرفته بود. ولی پس از سرنگون کردن حکومت «اربنس»، ممالک متحده امریکا، دولت موقت نظامی را به مردم تحمیل کرد.

درست قبل از کشته شدن «پوریفوی» در خاوردور، من نامه‌ای به او نوشتم و پرسیدم؛ چرا «اربنس» را کمونیست می‌دانند؟ در جواب به من نوشت که او هرگز چنین چیزی نگفته است و همیشه خوب می‌دانست که «اربنس» کمونیست نیست.

در ماه مه، ممالک متحده امریکا از راه نیکاراگوا و اوندوراس، به گواتهمالا اسلحه ارسال داشت و سپس حملات منظمی را آغاز کرد. هواپیماهای امریکائی شهر گواتهمالا و کاخ ملی را بمباران کردند. بدین طریق، آرماس<sup>۱</sup> دست‌نشانده، به حکومت رسید.

## - ۶ -

«آرماس»، رئیس پیشین مدرسه جنگ، قبلا در کودتائی که مالکان ترتیب داده بودند، دستگیر شد و سپس به خارج از کشور فرار کرد. «سیا» در یکی از میخانه‌های مکزیك پیدایش کرد و با هواپیما به گواتهمالا بازش گرداند تا کودتا را رهبری کند. مرد کوتاه قدی بود که به سیل‌های هیتلری خود، افتخار می‌کرد. همیشه عکس هیتلر را در جیب داشت. با اینکه پس از اشغال شهر گواتهمالا، چند تن از اعضای دولت «اربنس» را تیرباران کرد، ولی دیکتاتور خون‌آشامی نبود. به عده زیادی امکان داد که به سفارتخانه‌های خارجی پناهنده شوند. همه به اصطلاح کمونیستها را زندانی و اتحادیه کارگران و دهقانان و معلمان و حتی سازمان «فراماسونی» را منحل کرد. فقط حزب کوچک کاتولیکها را آزاد گذاشت.

1. Carlos Castillo Armas

هر نوع اجتماع عمومی و فعالیت‌های سیاسی قدغن شد. برنامه‌هایی را که به نفع «بومیان» به اجرا گذاشته شده بود، قطع کرد. مدارس کشاورزی و آموزشی را بست، طرح توسعه شبکه برق را که دولت قبلی به اجرا گذاشته بود قطع کرد و زمینهای پنجاه هزار دهقان را ضبط نمود، و به «یونایتد فروت» و مالکان بزرگ بازگرداند. دوران بازگشت بسه قهقرا بود: دو در صد جمعیت با در دست داشتن هفتاد در صد زمینهای سراسر کشور، کلیه امور را بدست گرفتند. «آرماس» نسبت به کلیسا نظر خوبی نداشت، و کلیسا خود را برای روی کار آوردن حکومت بعدی یعنی ایدی گوراس<sup>۱</sup>، آماده می کرد. «آرماس» علاوه بر همه اینها، به زور سر نیزه، انتخاباتی تشکیل داد. پیش از خواندن آرا حتی تنها گروه مخالف، یعنی کاتولیکها را تعقیب کرد. ارتش برصندوقهای رأی نظارت داشت و مردم مجبور بودند بطور شفاهی رأی موافق یا مخالف دهند. «آرماس» برای اطمینان به نتیجه آرا، هشتاد درصد رأی دهندگان را به بهانه بیسوادی از حق رأی محروم کرد. هرگز، از امریکا گرفته تا شوروی، چنین انتخاباتی دیده نشده بود. شگفت آور اینکه، ممالک متحده امریکا در ارسال پول به حکومت دست نشانده خود، کوتاهی می کرد. «آرماس» مجبور شد از مالکان بزرگ مالیات بگیرد. به این ترتیب کسانی که برای آنها به اصطلاح انقلاب کرده بود، درصاف مخالفانش قرار گرفتند. ولی با این همه، پشتیبانی مردم را بدست نیاورد. مجلس را منحل و روزنامه‌ها را توقیف کرد. ۷۵،۰۰۰ نفر، یعنی کسانی که در دوران حکومت «اربنس» شغل دولتی داشتند یا در اتحادیه‌ها شرکت کرده بودند یا زمینهای اصلاحات ارضی را پذیرفته بودند، در اداره‌های پلیس و ارتش پرونده برایشان تشکیل شد، و مرتباً دستگیر گردیدند. غالباً از سه تا شش ماه به زندان می رفتند، و گاه پس از آزادی، دوباره روز بعد دستگیر می شدند و شش ماه دیگر در زندان بسر می بردند. از نظر ممالک متحده امریکا، در کشور گواته‌مالا دموکراسی دوباره برقرار شده بود.

«کاستیو آرماس» يك سال بعد بقتل رسید. این بار دولت حتی زحمت آن را به خود نداد که کمونیستها را متهم کند، و مسئله را مسکوت گذاشت. ولی، بطور عجیبی میان مردم شایع بود که «تروخیو» دیکتاتور «سان دومینیک» در این

قتل دست داشته است.

اگر کسی در آن زمان به گواتهمالا سفری کرده باشد، بخوبی معنای آزادی را که به قیمت جان مردم تمام می‌شد، درمی‌یابد. در آن زمان بر تمام مجامع عمومی به شدت نظارت می‌شد و دولت درپس دیواری از سرنیزه حکومت می‌کرد.

درپس این دیوار، عوامل «سیا»، کارمندان و نظامیان و سوداگران امریکائی و کارمندان «یونایتد فروت» وظایف خود را انجام می‌دادند. بعلاوه «سیا» برای آماده کردن مزدوران مخالف «کاسترو»، پایگاههایی مخفی ایجاد می‌کرد. «ایدیگوراس» مرتب فریاد می‌زد که کوبا می‌خواهد گواتهمالا را اشغال کند، و بدین سبب ناوهای امریکائی را به شکار کشتیهای کوچک کوبائی که دور از ساحل مشغول ماهیگیری بودند، می‌فرستادند.

دولت مکزیك نیز متهم شد به اینکه برای اشغال گواتهمالا، به کوبائیهای انقلابی آموزش می‌دهد. حرفهای «ایدیگوراس» برای وزارت خارجه امریکا و «سیا» وحی منزل بود. نه تنها، بخاطر اینکه مزدوران را آماده می‌کرد، بلکه مخالف قانون اساسی گواتهمالا و منشور سازمان ملل بود و به امریکا اجازه ایجاد پایگاههای مخفی می‌داد و بزرگترین مبلغ ضد کوبا بود.

او نیز، مانند «آرماس» با اقلیت کمی به حکومت رسیده بود، و مانند «آرماس» اکثر رأی دهندگان را از حق رأی محروم کرد.

با این همه در انتخابات، يك دهم آرا را بیشتر بدست نیاورد و شکست خورد. از این رو انتخابات را منحل کرد و شورائی نظامی بوجود آورد و در انتخابات بعدی، بهزور و تهدید، پیروز شد. اجرای انتخابات ۱۹۶۵ بحدی رسوا بود که در پایتخت و سراسر کشور، مردم شورش کردند.

درین زمان برای برانگیختن احساسات ضد کوبائی، دست به تبلیغات وسیعی زدند. ولی با این همه ماهها پس از تهاجم به کوبا و حتی مدتها پس از آنکه حقایق در ممالک متحده امریکا فاش شد، «ایدیگوراس» نقش گواتهمالا را در این حمله تکذیب می‌کرد. در هفتم سپتامبر ۱۹۶۱، یعنی پنج ماه پس از تهاجم، در مصاحبه با کارول<sup>۱</sup> روزنامه نگار فرانسوی، با تأکید گفته بود که گواتهمالا در حمله

به کوبا نقشی نداشته است و تنها، از حقوق و امتیازات خود برای تمرین مزدوران خارجی، استفاده کرده است. بعلاوه مزدوران فقط برای دفاع آماده می‌شدند، نه حمله.

به نظر «ایدیگوراس» حتی طرح این مسئله از طرف «کارول» نشان می‌داد «شستشوی مغزی» کمونیستهای کوبائی چقدر در کارول مؤثر افتاده است. روز بعد از مصاحبه، پلیس «کارول» را به‌زور به اداره مهاجران برد و مدتی طولانی از او بازجوئی کرد.

«ایدیگوراس» می‌گفت در کشوری «دموکراتیک» حکومت می‌کند و به «تجارت آزاد» اعتقاد دارد. به همین سبب نیز سود منابع نفت را با حداقل سهم برای گواتهمالا به مؤسسات امریکائی واگذار کرد.

در بیست و نهم ژانویه ۱۹۶۲ تمام رهبران احزاب مخالف خود را تبعید کرد. سپس از اینکه ایالات متحده آمریکا به قولهای خود در مورد کمک به اواز بابت یاری در حمله به کوبا، وفا نکرده است زبان به شکایت گشود. عاقبت در ۱۹۶۲ وزارت خارجه آمریکا از دست حامی خود به‌ستوه آمد. در حقیقت، آمریکا قول داده بود منطقه بلیز<sup>۱</sup> را که در گذشته انگلیس از گواتهمالا گرفته بود، دوباره به آن کشور بازگرداند. ولی نام «بلیز» قرارداد امتیازات نفتی مؤسسات امریکائی و انگلیسی را به یاد مردم می‌آورد. به همین علت وزارت خارجه آمریکا، با قاطعیت ادعای «ایدیگوراس» را رد کرد.

در نوامبر ۱۹۶۰ در گواتهمالا شورش بزرگنی برخاست. دو لشکر به شورشیان ماتاموروس<sup>۲</sup> پیوستند و شورشیان بندر مهم باریوس<sup>۳</sup> را اشغال کردند. «ایدیگوراس» حزب «اتحاد ملی<sup>۴</sup>» و آقای مونته‌نگرو<sup>۵</sup> نامزد قبلی ریاست جمهوری را که به ممالک متحده آمریکا فرار کرده بود، متهم به کمونیست بودن کرد. ناوهای جنگی امریکا که بشتاب خود را وارد صحنه وقایع کرده بودند، شورشیان را به عقب راندند. ولی چریکها و چندتن از فراریان ارتش به رهبری یونگ سوسا<sup>۶</sup>، در کوهها به جنگ ادامه دادند، و چون اکثر شورشیان در ارتش

1. Bélize      2. Matamoros      3. Puerto Barrios  
4. Union Republicano      5. Mario Méndez Montenegro  
6. Marco Antonio yong Sosa

امریکا تربیت شده بودند، به قول «ایدیگوراس»، «مقابله با آنها مشکل بود».

در نهم اوت ۱۹۶۱ رئیس اتحادیه دانش آموزان دستگیر و شکنجه شد تا از محل اختفای «یونگ سوسا» رهبر چریکها خبر دهد. چهل و هشت ساعت پس از دستگیری، جسد او را در یکی از جاده‌های نزدیک گواتهمالا سیتی، یافتند. مسئله شورش مشکلتر از آن بود که بنظر می‌رسید. شورشیان تصمیم داشتند به حکومت دیکتاتوری خاتمه دهند و مردم از آنها پشتیبانی می‌کردند. مبارزه نه تنها برضد حکومت دیکتاتوری آغاز شد، بلکه برضد مزدوران «سیا» و مهاجمان کوبائی نیز بود.

در گواتهمالا، علناً رو از نظریه مونرو برگردانده بودند و «توطئه‌ای بین‌المللی» موافق با شیوه حکومت امریکا، چیده شده بود. با این همه ممالک متحده امریکا، دائم از تهاجم کوبا به کشورهای امریکای لاتین دم می‌زد. در حالی که، تهاجم مسلحانه واقعی تهاجم ممالک متحده امریکا و گواتهمالا بود به کوبا.

طی يك قرن، تنها تهاجم مسلحانه‌ای که برضد کشورهای امریکای لاتین به نام نظریه «مونرو» انجام گرفته بود، از جانب ایالات متحده امریکا بود و حکومت دیکتاتوری گواتهمالا، نتیجه همین تهاجم است.

وایتهد<sup>۱</sup> فیلسوف بزرگ می‌گفت هزار سال لازم است تا نظریه‌ای اساسی و جدید در روابط انسانی، بر افکار عموم تسلط یابد. با شنیدن حرفهای سناتورهای و نمایندگان ایالات متحده آمریکا، به این نتیجه می‌رسیم که دکتر «وایتهد» زیاده از حد خوشبین بوده است.

با گذشت زمان، نقش جدید ایالات متحده آمریکا و سیاست کنونی آن، در چهارچوب مبارزه برای بدست آوردن قدرت جهانی، بیش از پیش بین گفتار و کردار اولیای امور آن کشور تضاد ایجاد کرده است. این امر تنها درباره سیاستمداران امریکائی صادق نیست، بلکه در مورد رؤسای دولتهای امریکائی لاتین نیز کاملاً درست است. هر چه شرایط اقتصادی کشورشان متزلزل‌تر می‌شود، بیشتر بر سر دو راهی قرار می‌گیرند.

کمکهای مالی، «اتحاد برای پیشرفت» به جای آزادی و پیشرفت، نه تنها نمی‌تواند از سقوط آنها جلوگیری کند، بلکه آن را تشدید می‌کند و این کشورها را به سوی سپاهیگری و حکومت دیکتاتوری سوق می‌دهد. باطن سیاست دلار هرگز به این حد آشکار نبوده است. این سیاست در برزیل مغلوب

1. Alfred North White head

شد. شیلی می‌کوشد نفت خود را خودش استخراج کند، ولی آرژانتین و بلیوی به علت فشار خارجی و وام و دیگر حیل‌ها به اجبار در این اصل که نفت میراثی ملی است و غیر قابل انتقال تجدید نظر کرده‌اند. در پرو ایسادل‌توره<sup>۱</sup> نیز وسیله‌ای شد که شرکت‌های نفتی امریکا امتیازهای جدیدی بدست آورند. در اکواتور، کلمبیا و ونزوئلا، مناطق نفت‌خیز جدیدی بدست آمد.

استرواسنر<sup>۲</sup> رئیس جمهور پاراگوئه، بخش عمده منطقه «چاکو» را بعلاوه ۴۰،۰۰۰،۰۰۰ آکر زمین به امریکا واگذار کرد. دیکتاتوری که امریکا به گواته-مالا تحمیل کرد، در منطقه په‌تن<sup>۳</sup> امتیازهای زیادی به امریکا داد.

در «بلیز» بدون مشورت با مجلس و حتی نخست‌وزیر، میان انگلیس و امریکا قرارداد بسته شد. حکومت هائیتی که یکی از کشورهای عمده نفت‌خیز است در قراردادهای نفتی، بخش بزرگی از کشور خود را به امریکا واگذار کرد. در کلمبیا قرارداد امتیاز رسوای بارکو<sup>۴</sup> بسته شد و وزارت خارجه امریکا تا زمانی که مجلس کلمبیا این قرارداد را به تصویب نرساند، وام دولت ارزان را نپرداخت.

صنعت نفت چون به تعداد کمی کارگر احتیاج دارد، بنابراین بومیان از آن نصیبی ندارند. در اکثر کشورها سیاست دلار با توسل به فساد و رشوه-خواری و تهدید به جنگ، قراردادهای نفتی منعقد می‌شود. با این همه در ونزوئلا چون شرکت‌های نفتی از ضبط اموالشان وحشت داشتند، به تأسیس مدرسه و دادن بورس و ساختن مسکن دست زدند. این اقدامات، حتی به يك درصد در آمدشان از نفت نمی‌رسید ولی در عوض میان مردم محبوبیتی بدست آوردند.

یکی از شرکت‌های نفتی انگلیسی - امریکائی، پس از يك دوره مطالعه در سطح جهانی، به دولت انگلیس گزارش داد که؛ ایجاد انحصار نفت در ونزوئلا منافع زیادی در بر دارد و طی سه سال، درآمد آن بیش از هزینه اولیه خواهد بود. در آرژانتین شرکت‌های نفتی پس از يك سال بیش از کل مخارج اولیه درآمد داشته‌اند.

ولی، سیاست محرمانه، یکی از وظایف سفارتخانه‌هاست. به ظاهر سفیر

1. Haya de la Torre      2. Stroessner      3. Feten  
4. Barco      5. Olaya Herrera

امریکا مسئول طرحهای کمکهای پنهانی و آشکار، دولت امریکاست. ولی، غالباً فعالیت‌های محرمانه بحدی پیچیده است که حتی سفیر نیز از آنچه می‌گذرد، بی‌خبر است. (در این مواقع، مؤسسات دیگر دولتی، از قبیل بهداری، فرهنگ، بازرگانی، خدمات، کشاورزی، اطلاعات، پنتاگون، اف. بی. آی و «سیا» وارد صحنه می‌شوند). این نوع فعالیتها از حدود روابط سنتی میان کشورهای مستقل، فراتر می‌رود و به دخالت در سطوح مختلف زندگی سیاسی داخلی، روزنامه‌ها و دولت می‌رسد. نشریهٔ مکزیکی «سیاست»<sup>۱</sup> در شمارهٔ اول سپتامبر ۱۹۶۲، از فیلمهای ضد کوبائی که سفارت امریکا در سراسر مکزیک به نمایش گذاشته بود، به تلخی یاد می‌کند. سرویس اطلاعات امریکا خروارها نشریهٔ تبلیغاتی را با کامیون در سراسر آن کشور توزیع می‌کرده است.

## - ۲ -

در کشورهای امریکای جنوبی، نظارت ارتش به منتها درجه رسیده است در این کشورها، ممالک متحدهٔ امریکا بیش از هفتاد گروه مشاور نظامی و تعداد زیادی پایگاه مخفی دارد. سربازهای امریکا در آموزش نظامی، فنی و خرید اسلحه، سیاست ارتش و دولت این کشورها، دست دارند.

تسلط، آنها بهیچ وجه با ملایمت بدست نیامده است. دولت مکزیک از پذیرش مشاوران نظامی خودداری کرد، ولی مخفیانه پایگاه‌های نظامی به امریکا واگذار کرد. برخی از کشورها، زمانی دراز از بستن قرارداد دفاع متقابل خودداری کردند.

در برزیل، نمایندگان مخالف به رهبری گولارت<sup>۲</sup>، قرارداد نظامی را نپذیرفتند. تا اینکه وارگاس<sup>۳</sup> مجلس رامنحل کرد و به کمک سربازان مسلح قرارداد را بتصویب رساند.

هیئت‌های نظامی امریکا با تکیه به قراردادهای علنی به این کشورها اعزام می‌شوند. پایگاه‌های مخفی از طریق قراردادهای محرمانه، ایجاد می‌شود. تا در صورت حملهٔ احتمالی کمونیزم، امریکا بتواند با تکیه به این قراردادها هر کدام از این کشورها را که بخواهد اشغال کند.

در قراردادهای علنی، دولت باید حقوق و مزایای نظامیان اعزامی را در سطح حقوق دریافتی آنها در امریکا پردازد. حمل و نقل، تغذیه و مسکن اعزامیان را بعهده گیرد و اتومبیلی با راننده به اختیار رئیس هیئت بگذارد. تمام افسران اعزامی امریکا، نسبت به افسران هم درجه ارتش ملی این کشورها، حق تقدم دارند، و برای وارد کردن لوازم شخصی از پرداخت حقوق گمرکی معافند.

مادهٔ اخیر قرارداد که در مورد کمکهای سیاسی و هیئتهای فنی نیز اجرا می‌شود، بطور غیر قابل تصویری بازار سیاه را رواج داده است. مثلاً اعضای این هیئتها می‌توانند هر دو سال يك بار اتومبیلی نو وارد کنند، و چون در بعضی از کشورها مانند برزیل مبالغ زیادی مالیات بر اتومبیل تعلق می‌گیرد، اعضای هیئت می‌توانند اتومبیلهای خود را با هشت تا ده هزار دلار سود بفروشند. ولی علت اینکه برخی از کشورها قرارداد دفاع متقابل را نپذیرفتند، آن بود که طبق این قرارداد ممالک متحدهٔ امریکا در مورد فروش و خرید وسائل استراتژیک حق تقدم داشت. «وسائل استراتژیک» هر لحظه می‌تواند به طریق دلخواه تعبیر و تفسیر شود. البته، ممالک متحدهٔ امریکا نمی‌تواند تمام قهوه، شکر، مس یا فلزات را یکجا بخرد، ولی از طریق این قرارداد می‌تواند مانع دادوستد با کشورهاى دیگر شود. مثلاً، کلمبیا با چکسلواکی برای ایجاد پالایشگاهی به اقساط پنج ساله، قرارداد بست. قیمت پالایشگاه از طریق ارسال فلزات تصفیه شده پرداخت می‌شد. ولی بعد دولت کلمبیا متوجه شد که با پیمان دفاع متقابل نمی‌تواند چنین قراردادی را به اجرا گذارد. چون فلزات جزو مواد استراتژیک است.

با اینکه کمکهای نظامی امریکا به کشورهای امریکای لاتین، از نظر مالی و وسائل بیش از دیگر کمکها بود، ولی نتیجه آن شد که بودجه ارتش این کشورها بیش از امکانات آنها افزایش یابد. در حقیقت، همانگونه که لیون<sup>۱</sup> در کتاب «سلاح و سیاست در امریکای لاتین» نوشته است؛ این کمکها شاید برای امریکا بازرگانی خوبی باشد، ولی به امر دفاع از قارهٔ امریکا کوچکترین کمکی نمی‌کند. وسائلی که ارتشهای کشورهای امریکای لاتین دارند بهیچوجه در جنگهای جدید جهانی قابل استفاده نیست. بدین ترتیب این کشورها، فقط به درد خرید

اسلحه‌های کهنه آمریکا، می‌خورند. و این کمکها، فقط برای بازرگانان اسلحه، و عضوهای اضافی ارتش آمریکا و تحمیل نظریات سیاسی، ارزش دارد. سران نظامی آمریکا اجازه داده‌اند، که طرحهای جدید کمکی، بر مبنای دفاع ملی و استقرار حکومتها باشد. ولی در مورد طبیعت این حکومتها سخنی به میان نیامده است. سران نظامی آمریکا قبول دارند که ارتش برخی از کشورهای امریکای لاتین، به راستی به اجرای قانون اساسی کمکی نمی‌کند، ولی می‌گویند نسل جدید چون قدرت را بدست گیرد، اوضاع عوض می‌شود. ولی، دیکتاتورهای نیکاراگوا، هائیتی و سن‌دومینگ همه در ایالات متحده آمریکا تربیت شده‌اند و از این روی می‌توانند تا نسل بعدی از حکومت دیکتاتوری خود حفاظت کنند.

### - ۳ -

در کشورهای امریکای لاتین، «اف. بی. آی» و پلیس مکمل فعالیت‌های، هیئت‌های نظامی هستند، و در تمام مراکز پلیس و پلیس مخفی فعالیت دارند. در برخی از کشورها تا شهرستانها نیز نفوذ کرده‌اند. در مکزیک، کارمندان اداره مهاجرت را تحت نظر دارند و از ورود نشریه‌های کوبائی پیشگیری می‌کنند. «اف. بی. آی» در تمام کلانتریهای قاره آمریکا مستقر شده است، و برای تمام به اصطلاح مخربها یعنی مخالفان امپریالیسم و تمام کسانی که از آمریکا انتقاد کرده‌اند، پرونده ساخته است و از سفرشان به ممالک متحده آمریکا و گاه به دیگر کشورهای امریکای لاتین، ممانعت می‌کند.

از طرف دیگر، عوامل «سیا» که غالباً کوبائیهای مخالف رژیم کاسترو هستند با بودجه بی‌حدی در سراسر کشورهای امریکای لاتین مخفیانه فعالیت می‌کنند و در انتخابات کشورهای مختلف دست دارند. هدف «سیا»، غالباً تخریب و کارشکنی است. ایجاد وحشت بر ضد حکومت و احزابی که دلخواهش نیست.

لیست سیاه، «اف. بی. آی» و «سیا» به معنی آن است که اگر دولتی نظامی در کشوری مستقر شد، اشخاصی که در لیست هستند، در اختیار پلیس قرار گیرند. همانطور که در زمان «فروندیسی» در ۱۹۶۲ پس از اینکه حکومت آرژانتین را بدست گرفت، عمل شد.

در هیچ کشور امریکای لاتین روزنامه‌های بزرگ یومیه نمی‌توانند برخلاف خواسته‌های عوامل امریکا رفتار کنند. يك اشتباه كوچك باعث می‌شود، آگهی‌های تبلیغاتی بازرگانان امریکای شمالی را از دست بدهند یا از توزیع روزنامه‌شان در ایالات متحده جلوگیری شود. نشریات عملاً مجبورند، به‌جای اخبار، کپی نشریه خبری اداره اطلاعات ایالات متحده امریکا را منتشر کنند. امریکائیه‌ها برای تشدید فساد، به کارمندان، نویسندگان و مدیران نشریه‌ها رشوه می‌دهند. بسیاری از عوامل «سیا» نقش خبرنگار را بازی می‌کنند و گاه هم به راستی خبرنگار هستند. پس از انقلاب کوبا، با بررسی اسناد معلوم شد که بسیاری از کارمندان خبرگزاری‌های امریکائی از دولت «باتیستا» حقوق می‌گرفته‌اند.

برخی از نویسندگان، مدیران نشریات و کتابهای درسی و خیریه‌های کاتولیک مرتباً از امریکا پول می‌گیرند. در پرو در سال ۱۹۶۲ ۳،۵۰۰،۰۰۰ دلار به حساب سازمانهای خیریه کاتولیکها واریز شد. در همان سال امریکا به کاتولیکهای پاراگوئه و کشیشها و مدارس مذهبی، مبالغ زیادی دلار پرداخت. در کلمبیا به بهانه کمک به آموزش و پرورش، يك ایستگاه رادیوئی کاتولیکی با ۶،۰۰۰،۰۰۰ پسو ایجاد شد، تا بیست و چهار ساعته به حکومت‌های ناباب حمله کند. در سراسر قاره امریکا، این رشوه‌خواری، این زورگوئی به مطبوعات و رادیو و این تبلیغات دائمی، بویژه در سطح دولتها مؤثر واقع شده است.

هدف ایالات متحده امریکا این است که امریکای لاتین را به امپراتوری بازرگانی بسته‌ای تبدیل کند و حکومت‌های این کشورها را زیر سلطه سیاست خارجی و قدرت نظامی خود درآورد و نظریه جنگ سرد را به آنها تحمیل کند. تا مناطق وسیعی برای سرمایه‌گذاری امریکا بدست آورد و شرایطی ایجاد کند که سرمایه‌های امریکائی دارای تضمین باشد. تمام دستگاه سیاسی و نظامی «اف. بی. آی» و «سیا» و اداره اطلاعات، باهم به حرکت درآمده‌اند تا سیاست امریکا را در سراسر جهان بگسترند.

- ۴ -

امریکا، مؤسسه‌های جدید دیگری به دستگاه‌های سابق افزوده است. برنامه‌های جدید نسبتاً آشکاری با نام‌های فریبنده‌ای چون غذا برای

صلح<sup>۱</sup>، گروه صلح<sup>۲</sup> و «اتحاد برای پیشرفت»، ایجاد کرده است. سازمان «غذا برای صلح»، ایالات متحده آمریکا را از مواد غذایی بی‌مصرف نجات داد. بدبختانه این مواد غذایی به مصرف ملتها نمی‌رسد، بلکه محترکان را ثروتمندتر می‌سازد.

بدین طریق، تولیدات مصرفی آمریکا در کشورهای دیگر به قیمت‌های ناچیز بفروش می‌رود و با کمک فن و علم جدید، دلار تا حدودی اشتباهات سیاست کشاورزی آمریکا را جبران می‌کند. ولی این امر به کشاورزی کشورهای دیگر زیان می‌رساند. فروش پنبه به قیمت ارزان شدیداً به زیان صنعت و کشاورزی مکزیک، برزیل، آرژانتین و پرو تمام شد. به همین علت، اکواتور طرح «غذا برای صلح» را رد کرد. چون نمی‌خواست به کشاورزان کشورش زیان بزنند. تولیدکنندگان گندم آرژانتین، با از دست دادن بازار برزیل، ورشکست شدند. حتی در بازار آرژانتین شمالی - بزرگترین صادرکننده گندم دنیا - گندم امریکائی به فروش می‌رود. نظامیان و پلیس برزیل، خود کالاهای وارداتی را در بازار سیاه می‌فروشند!

«گروه صلح» از طریق کمک‌های جزئی و کارهای خیریه، وسیله دیگری است برای دخالت آمریکا در کشورهای خارجی، بی‌آنکه راه حلی برای مشکلات و نیازهای اساسی باشد.

اما در باره «اتحاد برای پیشرفت» باید گفت که نقشه عظیمی است برای تمام کشورهای امریکای لاتین، یعنی برای بیست کشور با فرهنگ واحد، ولی با شرایط و مشکلات خاص خود در سطوح مختلف اقتصادی. طرح این اتحاد را «کندی» ریخت، بی‌آنکه کشورهای امریکای لاتین در طرح آن نقشی داشته باشند. اساس این طرح را پیشنهادهای «آیزنهاور» و برنامه «تعاون کشورهای امریکائی» رایبچک<sup>۳</sup> تشکیل می‌داد. در ضمن دنباله پیشنهادهای ژنرال «مارشال» در کنفرانس ۱۹۴۸ بوگوتا (همبستگی کشورهای جنوبی برای بدست آوردن سرمایه‌های امریکا) نیز بود. با این تفاوت که برای نخستین بار در این طرح ذکر شده بود که کمک‌های ارسالی باید برای پیشرفت اجتماعی، ساختمان مسکن، اصلاحات ارضی و برخی از مؤسسات دولتی، مصرف شود. کندی در عین

1. Food for Peace

2. Peace Corps

3. Rubitschek

تبلیغات برای این طرح، می‌کوشید برنامه حمله به کوبا را نیز عملی سازد. از این رو انقلاب کوبا یکی از علل اصلی اجرای طرح «اتحاد برای پیشرفت» بود. اگر انقلاب کوبا، دیگر کشورهای امریکای لاتین را تهدید نمی‌کرد، احتمالاً طرح «اتحاد برای پیشرفت» نیز با چنین پافشاری اجرا نمی‌شد.

پس از حمله به خلیج خوکها در ۱۹۶۱، و موج اعتراض در سراسر امریکای جنوبی، امریکا خیالات واهی خود را از دست داد و مجبور شد کنفرانس پونتادلاسته را برای «اتحاد» تشکیل دهد.

کنفرانس «پونتادلاسته» در محل دور افتاده و حزن‌انگیز بزرگترین کازینوی اوروگوئه تشکیل شد. با وجود دورافتادگی محل، تظاهرات عظیمی به مخالفت با کنفرانس برپا شد، و با اینکه خبرگزاریهای مطبوعات امریکا انحصار توزیع اخبار را در دست داشتند صدای نماینده کوبا، در سراسر امریکا انعکاس یافت.

سیاستمداران ایالات متحده همیشه عادت دارند در نطقهایشان به رهبران قاره امریکا استناد کنند. دیلون<sup>۱</sup> هم در کنفرانس از خوزه مارتی<sup>۲</sup> میهن پرست کوبائی نقل قول کرد. البته، معلوم نبود که حتی نوشته‌های این شهید راه آزادی را - که به خطر نفوذ اقتصاد خارجی در این جمهوری نورسیده اشاره کرده بود - خوانده باشد. «دیلون» با استناد به «مارتی» گفت «امریکا، امید و خطر را با هم همراه دارد» ولی هرگز چنین وقیحانه و از سر ریا به کسی استناد نشده بود.

نماینده کوبا از این موقعیت استفاده کرد تا به نظریات امریکا در مورد اینکه کنفرانس تنها به مسائل اقتصادی می‌پردازد و منظور از «اتحاد» «قرنطینه کوبا نیست»، حمله کند. نماینده کوبا گفت: «اکنون به مارتی حقیقی استناد کنیم: اتحاد اقتصادی یعنی اتحاد سیاسی، یعنی کشور خریدار دستور دهد و کشور فروشنده اجرا کند».

در کنفرانس، کمیته بررسی و تحقیق به ریاست پاسوس<sup>۳</sup> رئیس پیشین بانک ملی کوبا که پس از انقلاب از کشور رانده شده بود، به این نتیجه رسید

1. Dillon      2. José Marti  
3. Felipe Pazos

که با اجرای برنامه اصلاح بهداشتی در کشورهای امریکای لاتین، می‌توان تمام وامهای موجود را به مصرف دلخواه رساند. تنها ایجاد فاضلاب و لوله‌کشی برای ۳،۰۰۰،۰۰۰ مسکن اطراف بوئنوس آیرس - البته بدون در نظر گرفتن دهات و شهرهای نوزده کشور دیگر که شرایط بدتری دارند - به بیش از نیمی از کل مبلغ وام پیشنهادی برای همه کشورهای امریکای لاتین، احتیاج بود. تمام مستشاران امریکائی در کشورهای در حال رشد به راه حل پرارزش اصلاح بهداشت متوسل می‌شوند!

یکی از نمایندگان با تمسخر پرسید «چرا برای تهیه ماشینها، دلار نمی‌دهید؟ چرا برای ترقی کشورهای در حال رشد و تبدیل آن به کشورهای پیشرفته، دلار خرج نمی‌شود؟ شما طرحهای جزئی را اساس پیشرفت اقتصادی قرار می‌دهید. چرا در هیچیک از این اسناد صحبتی از صنعت نیست؟».

سپس توضیح داد که برنامه «اتحاد» همیشه فرع را مقدم بر اصل قرار می‌دهد، به مردمی که نان ندارند، کتاب و آب آشامیدنی می‌دهد. برای کسانی که لباس ندارند، مسکن می‌سازد. در حقیقت، پولهایی که به عنوان کمک پرداخت می‌شود، بیشتر به مصرف تبلیغات می‌رسد!

برای دریافت کمکهای دیگر، این کشورها باید به دشمنان دیروز امریکا، یعنی به سرمایه‌داران آلمانی و ژاپنی، مراجعه کنند. در سال ۱۹۶۱ مؤسسات امریکائی، تنها ۹۷،۰۰۰،۰۰۰ دلار در امریکای لاتین سرمایه‌گذاری کردند، در حالی که ۱،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار سود بردند. پس از سقوط «باتیستا» ایالات متحده امریکا از سرمایه‌گذاری در کشورهای امریکای جنوبی، کاست. از این رو مبلغی که آقای «دیلسون» به عنوان کمک پیشنهاد می‌کرد، در حقیقت کمتر از ۱،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار در سال بود. برای اجرای برنامه «اتحاد»، می‌بایست تولیدات ۲/۵ درصد در سال افزایش یابد. وقتی معلوم شد که این امر به علت ۳/۵ درصد افزایش سالانه جمعیت، امکان ندارد، قرار بر این گذاردند که فقط تولید سرانه ۲/۵ درصد افزایش یابد، ولی، توضیح داده نشد از چه راهی این امر تحقق خواهد یافت. روی هم رفته باید گفت که این صحبتها اساس نداشت، چون در هر کشوری اگر ۵۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار وام در سال، حتی به جای خدمات، در بهبود تولید هم مصرف شود، آن کشور به جایی نخواهد رسید.

قرار بود کشاورزان را در بهبود وسائل فنی کمک کنند. ولی، حتی اگر زمین و ماشین هم رایگان به آنها می‌دادند کشاورزان نمی‌توانستند هزینه تعمیرات و نگهداری وسائل، و بنزین آنها را بپردازند. در حقیقت، وسائل ماشینی و یدکیهای آنها در این کشورها دو تا سه برابر گرانتر از ایالات متحده آمریکا بود. فکر افزایش محصولهای کشاورزی آمریکای لاتین بحدی که بتواند با آمریکای شمالی رقابت کند، فقط به يك فاجعه اقتصادی ممکن است بینجامد، چون قیمتها در آمریکای لاتین پائین است و بیکاری زیاد، بعلاوه کشورهای آمریکای لاتین برای تثبیت قیمتها و ذخیره محصولهای خود بودجه کافی ندارد. برای مثال پاراگوئه را در نظر می‌گیریم؛ می‌بینیم که آمریکا برای ایجاد صنعت قهوه مبالغ زیادی خرج کرده است. اگر فرض کنیم که پاراگوئه عالی‌ترین زمینها را داشته باشد، چرا باید قهوه بکارد؟ قهوه در سراسر آمریکای لاتین فراوان است، تنها برزیل، بدون در نظر گرفتن کلمبیا و آمریکای مرکزی، به اندازه يك سال مصرف تمام دنیا، قهوه ذخیره دارد، و قهوه اضافی را می‌سوزاند و به دریا می‌ریزد. کاهش قیمت قهوه، سالانه صدها میلیون دلار به کلمبیا و نیم میلیارد دلار به برزیل ضرر می‌زند. این کشورها طی چند سال اخیر، بیش از آنچه از آمریکا دریافت کرده‌اند و در آینده دریافت خواهند کرد، ازین بابت زیان کرده‌اند.

پاراگوئه دارای بهترین معادن آهن دنیاست، ولی هرگز کسی به فکر ایجاد کارخانه ذوب آهن در آنجا نیفتاده است. ساختن فولاد، شاید مردم را خوشبخت‌تر نکند، ولی بی‌شک از کاشتن قهوه و مردن از گرسنگی بهتر است. آنچه این کشور و دیگر کشورهای آمریکای لاتین احتیاج دارند، دگرگونی نظام کشاورزی موجود است. در پاراگوئه بیش از نیمی از کشور، یعنی مساحتی چندین برابر انگلستان، به بیست و پنج نفر تعلق دارد. نود درصد روستائیان، به صورت کارگر کشاورزی با چند سنت حقوق روزانه، زندگی می‌کنند. این بیست و پنج مالک بر کشور حکومت می‌کنند و بر ارتش و دولت تسلط دارند. در طرح «اتحاد برای پیشرفت» پیش‌بینی نشده است که پولهایی که کمک می‌شود به دست چه کسانی خواهد رسید. در همه کشورهای آمریکای لاتین زمین‌داران بزرگ که اصلاحات ارضی به سودشان نیست، این پولها را دریافت می‌کنند.

## - ۵ -

«جان‌کندی»، در سفر خود به مکزیك، دربارهٔ انقلاب که بنیان دولت کنونی مکزیك و ایالات متحدهٔ امریکا بر آن است، صحبت کرد. ولی به جنگهای خونین و طولانی این دو انقلاب اشاره‌ای نکرد. متأسفانه دیگر گونی مکزیك به شکل مسالمت‌آمیز امکان نداشت. هیچ گروهی، حکومت را بی‌جنگ و خونریزی از دست نمی‌دهد. ازین رو دوران انقلاب امریکای لاتین فرارسیده است. اینک زمانی است که این کشورها برای از پیش بردن کار خود و بدست آوردن آزادی، باید اساس و شالودهٔ اجتماعی خویش را دگرگون کنند. چه خوب بود، این دگرگونی به صورتی مسالمت‌آمیز صورت می‌گرفت. ولی، متأسفانه، سیاست نظامی، اقتصادی و... امریکای شمالی با دگرگونی اساسی مخالف است. در طرح «اتحاد برای پیشرفت» هیچ نوع دگرگونی، حتی به صورت مسالمت‌آمیز هم در نظر گرفته نشده است، بلکه وضع موجود هرچه بیشتر تأیید شده و استوار گردیده است. «اتحاد برای پیشرفت» طرحی ناسودمند و ضد انقلاب است.

«کندی» در سفر به مکزیك، از اصلاحات ارضی که با جنگی خونین صورت گرفت و دارای شیوه و هدفهایی مانند کوبا بود، سخنی نگفت. شاید «کندی» دستکم می‌توانست بگوید که کوبا در دو سال و تقریباً بدون خونریزی، آن چیزی را بدست آورد که مکزیك طی پنجاه سال آن‌هم با جنگهایی خونین آن را بدست آورده بود.

کندی ۲۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار وام - اگر بتوان نام آن را وام نهاد - به سازمانهای روستائی مکزیك پرداخت. این وام چهل ساله بود. ده سال اول بدون بهره و سالهای بعد با بهره‌ای معادل ۷۵٪، اما کسی که ازین وام سود می‌برد بانکها بودند، زیرا شش درصد منفعت گرفتند. بدین ترتیب کشورهای وام‌گیرنده، ۴۸،۰۰۰،۰۰۰ دلار بیش از مبلغی که وام گرفته بودند می‌بایست به بانکها پردازند. ازین گذشته اعتبار این وامها محدود بود، یعنی به تعاونیهای سنتی بومیان که ۵۳ درصد جمعیت روستائین را در بر می‌گرفت، وام پرداخت نمی‌شد. برای کشت‌گندم و لویا که ۸۰ درصد تولید کشاورزان این کشور بود اعتبار داده نمی‌شد؛ چون ایالات متحدهٔ امریکا از آن بیمناک بود که تولیدات

اضافی اش به فروش نرود. خلاصه، تنها مالکان بزرگی که نیشکر، پنبه، قهوه و موز تولید می کردند، از این وامها بهره مند شدند.

به دنبال «سفر کندی» ماته او<sup>۱</sup> کوشید قانسون تقسیم زمینهای اشتراکی را به تصویب برساند. هزاران سند مالکیت شخصی نیز توزیع کرد. بیش از یک قرن پیش دولت خواریس<sup>۲</sup> این برنامه را به اجرا گذاشت و حاصل آن شد که کشاورزی انحصاری «دیاس» بوجود آمد. کشاورزان به صورت انفرادی نمی توانند با شرکتهای تولیدی و توزیعی بزرگ، چون صنایع چوب هنه کن<sup>۳</sup> و آندرسون کلیتون<sup>۴</sup> - که انحصار پنبه مکزیک را در دست دارد - مخالفت کنند. «کندی» در مکزیک از طرح مسکن ارزان قیمت بازدید کرد و خوشنود می نمود. ولی برای حل مشکل مسکن در مکزیک به یک میلیارد دلار به مدت ده سال احتیاج است و این کل بودجه «اتحاد برای پیشرفت» است برای سراسر امریکای جنوبی. با اینکه پنجاه سال از انقلاب مکزیک می گذرد؛ شصت درصد از خانواده ها تنها یک اتاق دارند، و ۸۵ درصد دو اتاق. ۸۳ درصد کل ساکنان مکزیک آب آشامیدنی ندارند. (در کتاب فرزندان سانچس<sup>۵</sup> اثر اوسکار لوویس<sup>۶</sup>، زندگی این بینوایان به شکل زنده ای نوشته شده است). در هشت سال اخیر دولت مکزیک ۷،۶۶۶ مسکن در سراسر کشور ساخته است. در دوم اوت ۱۹۶۲، رئیس اداره ملی مسکن، اعلام کرد که مکزیک به ۳،۰۰۰،۰۰۰ مسکن جدید، احتیاج فوری دارد. با روش و سرعت کنونی، حتی اگر جمعیت افزایش نیابد، ۷۰،۰۰۰ سال لازم است تا احتیاج مسکن مکزیک رفع شود. در حالی که با میزان افزایش کنونی، جمعیت مکزیک در سده آینده به ۱،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ نفر می رسد. البته، تهدستان نمی توانند از مساکن جدید استفاده کنند، و روشن است که ساختن چند مسکن برای مثنی افراد طبقه متوسط، راه حل اساسی نیست. باید تولید کشور افزایش یابد. با روش کنونی تولید به نسبت افزایش جمعیت بالا نمی رود. حتی بدتر از این، یعنی بخشی از تولید را افزایش دستمزد جذب می کند، و در نتیجه روبه کاهش است. دولت مکزیک در این زمان کتاب «میزان گرسنگی در مکزیک»<sup>۷</sup>، نوشته

- |                     |                                     |             |
|---------------------|-------------------------------------|-------------|
| 1. Lopez Mateo      | 2. Juarez                           | 3. Henequén |
| 4. Anderson Clayton | 5. Les enfants de Sanchez           |             |
| 6. Oscar Lewis      | 7. La magnitud del hambre en Mexico |             |

اناماریا فلورس<sup>۱</sup> رئیس اداره آمار مکزیک، را توقیف می‌کند! در مکزیک ۵،۰۰۰،۰۰۰ نفر گرسنه واقعی و آشکار وجود دارد. در ۱۹۵۸ طبق آمار ۸۴/۸۹ درصد درآمد روستا و ۶۴/۷ درصد درآمد شهرنشینان به مصرف مواد غذایی می‌رسیده است. گوشت، شیر و تخم مرغ در مناطق وسیعی اصلاً وجود نداشته است تا مصرف شود.

«اتحاد برای پیشرفت» ادعا می‌کند در ده سال، بیسوادی را در امریکای لاتین از میان می‌برد. پس از گفتگوهای طولانی ۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار برای آموزش اختصاص داده است. در امریکای لاتین اقلاً ۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰ بیسواد وجود دارد، یعنی به هر فرد یک دلار می‌رسد. هر یک از نوزده کشور ۸،۰۰۰،۰۰۰ دلار برای آموزش وام دریافت می‌کند. این مبلغ برای آموختن الفبا هم کافی نیست، تا چه رسد برای ساختن مدرسه و پرداخت حقوق آموزگار.

در حقیقت، کمکهای «اتحاد برای پیشرفت» برای حفظ شرایط موجود و ایجاد امپراتوری بازرگانی و به خاطر سرمایه‌گذاری امریکا، ادامه جنگ سرد است. این کمکها، دموکراسی ایجاد نکرده است و نخواهد کرد، بلکه به حکومتهای نظامی و به برگشت به شیوه‌های دیکتاتوری قرن گذشته، کمک کرده است.

در دومین کنفرانس «پونتا دل استه» کوبا از اتحاد کشورهای امریکای لاتین اخراج شد. در این کنفرانس دورتیکوس<sup>۲</sup> رئیس جمهور کوبا چنین گفت: «هدف اتحاد برای پیشرفت و هدف این جلسه، منزوی کردن کوبا از بقیه کشورهای غربی است. ولی کوبا هرگز منزوی نمی‌شود. این کشور به نیمکره غرب تعلق دارد. این کشور عامل اساسی فرهنگ غرب است و ما امیدواریم امریکای لاتین مثل کوبا پیش برود. ولی اقداماتی که در اینجا برای تقسیم کردن این قاره صورت می‌گیرد، تنها به بی‌عدالتی اقتصادی و نابودی ملتها و وحشیگریها می‌افزاید»

### - ۶ -

ایالات متحده با اینکه از «اتحاد» سخن می‌گوید، ولی برای کشورهای

1. Ana Maria Flores

2. Oswaldo Dorticos

عضو، شرایطی چون صرفه‌جویی اقتصادی، اصلاح وضع مالیات، اصلاحات ارضی و غیره تعیین کرده است. صرفه‌جویی اقتصادی نظریه‌ای جدید نیست. هیئت‌های امریکائی نیم قرن است که کوشیدند این نظریه را در امریکای لاتین اجرا کنند. ولی نتایج آن اسفناک بوده است، چون با احتیاجات مردم و کشورهای این منطقه منطبق نبوده. این نظریه‌ای عقب افتاده است که همیشه از طرف بانکداران عنوان می‌شود. در زمان تسلط «نیروی دریائی» بر نیکاراگوا، این برنامه به اجرا گذارده شد. حاصل آنکه مردم بدبخت شدند و دیکتاتور ظالمی بر کشور تسلط یافت. این شیوه در اکواتور آزمایش شد و نتیجه آن سالهای طولانی هرج و مرج سیاسی و ارتشی بود. در کلمبیا نیز این شیوه، قتل «گایتان»، واقعه بوگوتا و قتل عام آن سامان را به همراه آورد. تجربیات اخیر آرژانتین، با اینکه آقای «دیلون» از آن به عنوان نمونه پیشرفت و دموکراسی یاد کرده است، اسفناک است. تولید این کشور در هشت سال تا ده درصد کاهش یافت. برنامه دولت این بود که دستمزدها را ثابت نگاه دارد، قیمت مواد مصرفی را افزایش دهد و بدین طریق از مصرف بکاهد. از طریق ارز بین‌المللی و برنامه صرفه‌جویی اقتصادی، دستمزدها تا سی درصد کاهش یافت. بودجه خدمات اجتماعی و آموزش بطور اسفناکی، کم شد، در حالی که به بودجه نظامی روز بروز افزوده گردید. برنامه صرفه‌جویی اقتصادی باعث شد که بدون نظارت بر ارز و مبادلات، میلیاردها دلار از آرژانتین خارج شود. بدین ترتیب سود سرمایه‌های خارجی به سرعت و به شکل فاجعه‌انگیزی از کشور خارج شد. در عین حال به علت کاهش جریان پول، از میزان صادرات کاسته شد، چون قیمت کالاهای آرژانتین در بازار جهان بسیار گران بود، کارخانه‌ها بسته شد و بیکاری افزایش یافت. تا به آنجا که سرمایه‌داران خارجی کارخانه‌ها را به قیمت‌های ناچیزی خریدند. با وجود سنت قدیمی آرژانتین، دولت مجبور شد برای بدست آوردن وام، منابع نفتی را با شرایط شرم‌آوری به خارجی‌ان واگذار کند.

هاروز اوکنور در کتاب «بحران جهانی نفت<sup>۲</sup>» می‌نویسد: «پیشنهاد‌های «اف. ام. آی» همیشه مشکل است. برای اجرای آن باید تعادل بودجه را با کاستن هزینه‌های بهداشتی، خدمات و آموزش و پرورش و تحمیل گرسنگی برقرار

1. Horves O'Connor

2. World Crisis in oil

کرد. نتایج آن هم رکود اقتصادی، بیکاری و پائین آمدن سطح زندگی است: متخصصان اف. ام. آی<sup>۱</sup> با اجرای طرح صرفه‌جویی اقتصادی در پی منابعی هستند که سرمایه‌ خارجی بتواند از آن بهره‌ برداری کند. این آقایان بوی نفت را از هزار متری زیر زمین می‌ شنوند. همینکه بوی را شنیدند، نفت باید فوراً استخراج شود. حالا حدس بزنید به دست چه کسانی؟».

این چنین بود که نفت آرژانتین و بلیوی از دست رفت، با اینکه انقلاب بلیوی تولید آن را به صورت قابل توجهی بالا برده بود.

طرح صرفه‌جویی اقتصادی، شیلی را هم ورشکست کرد. تولیدهای شهری و روستائی را به شدت کاهش داد. طرح اصلاح وضع مالیاتی رئیس جمهور کندی و اف. ام. آی بهیچ وجه برای وصول مالیات از مؤسسه‌های خارجی نبود. چون این مؤسسات با مقرراتی کاملاً استثنائی کار می‌کنند و حقوق گمرکی و مالیات نمی‌پردازند، در حالی که سالانه سی درصد سرمایه‌ اولیه خود سود می‌برند. اساس طرح این است که طبقه متوسط و مالکان بزرگ بیش از معمول مالیات بدهند. ولی با وضع کنونی، یعنی کاهش نرخ بین‌المللی تولیدات کشاورزی و معدنی، این طرح نوعی خودکشی است. طرح مالیات به جای آنکه نظام حاکم را دگرگون کند، هرج و مرج و شورش بیار آورد، نه تنها مردم، بلکه زمین‌داران ال‌سالوادور و گواتمالا نیز بر این طرح شوریدند.

چنانچه قبلاً گفتیم، «اصلاحات ارضی» نوعی اداره ثبت اراضی بود. مالکیت‌های بزرگ از میان نرفت و تعاونی در روستاها ایجاد نشد. دهقانانی که صاحب زمین شده بودند، در زمینهای غیر قابل کشت و دور افتاده‌ای که بکار نمی‌آمد، مستقر شدند. با اصلاحات ارضی زارعان تنها، می‌توانند به اندازه مصرفشان تولید کنند و این جواب‌گوی احتیاجات زندگی جدید نیست. وضع از این هم بدتر است، یعنی شرایط بیشتر به نفع مالکان بزرگ است تا به سود اقتصاد ملی. حتی، اگر طرح «اتحاد برای پیشرفت» به شکل درستی اجرا می‌شد، باز هم با مشکلات غیر قابل حل نظام اقتصاد کنونی دنیای غرب، روبرو بود.

سرمایه‌داری امریکای شمالی از کشورهای امریکای لاتین، سالانه یک میلیارد دلار بیش از مبلغی که به عنوان سرمایه‌ اولیه در این کشورها گذاشته است

بهره برداری می‌کند. در ۱۹۶۱، این مبلغ دو میلیون دلار بیش از آنچه گفته شد، بود. ازین گذشته سرمایه اولیه در ایجاد صنعت یا تولید مواد مصرفی، بکار نمی‌رود، بلکه اکثر برای خدمات اجتماعی و بدست آوردن مواد اولیه، از آنها استفاده می‌شود. این نوع سرمایه‌گذاری به نفع سرمایه‌گذاران ایالات متحده امریکاست، ولی برای کشورهای امریکای لاتین سودی ندارد. در حقیقت، اقتصاد ملی را منحرف می‌کند، و از بوجود آمدن اقتصادی متعادل که جواب‌گوی نیازهای ملت و کشور باشد جلوگیری می‌کند. هرچه بیشتر سرمایه خارجی وارد کشورهای امریکای لاتین شود، مهاجرت روستائیان به شهر بیشتر می‌شود. همه درآمد دولت از راههای مختلف به صندوق مؤسسات خارجی ریخته می‌شود. از مقدار صدور مواد تولیدی داخلی کاسته می‌شود و بدین ترتیب تعادل بودجه دولت بهم می‌خورد.

طرح «اف. ام. آی» نه تنها کاری از پیش نمی‌برد، بلکه تعادل بازرگانی کشورها را بهم می‌زند، و به علت صدور ثروت ملی به نفع مؤسسات خارجی، وامهای کشور روز به روز سنگین‌تر می‌شود.

بیشتر مؤسسه‌های خارجی، در سه تا پنج سال سرمایه خود را دوباره بدست می‌آورند. در حدود چهل سال پیش، رئیس جمهور هوروا اعلام کرد که امریکای لاتین دیر یا زود منابع طبیعی خود را بازپس می‌گیرد. تأکید کرد که سیاست ایالات متحده باید در جهت کاهش سرمایه‌گذاری باشد تا محبوبیت بیشتری در این کشورها بدست آورد و بازرگانی در این قاره توسعه یابد.

ولی امریکا در جلب سرمایه، با تمام قدرت از سیاست قدیمی خود حمایت می‌کند. تثبیت دستمزد را در کشورهای امریکای لاتین تحمیل می‌نماید و از قوانین اجتماعی کهن حراست می‌کند. با اینکه خواستار اصلاح وضع مالیاتی است، ولی هر بار که سرمایه‌داران امریکائی بایستد مالیات پردازند، وزارت خارجه ایالات متحده صدها نامه تهدیدآمیز به دولتها ارسال می‌دارد. شاید بتوان برای از میان بردن این نوع سرمایه‌گذاری، راه حلی یافت. «راکفلر» که در ونزوئلا و برزیل ایجاد فروشگاههای بزرگ، دامداری، تولیدات شیر، ماهی و بسته‌بندی حبوبات کرده بود، چنین امیدی داشت.

به این دلایل، کشورهای امریکای لاتین مایلند که شوروی و دیگر کشورهای شرقی در مملکتشان کارخانه بسازد. چون این کارخانه‌ها، عاقبت روزی به خود آنها تعلق می‌گیرد و همیشه در دست بیگانگان نمی‌ماند. از وقتی که، اف. ام. آی نظارت بر مبادلات ارزی را حذف کرد، خانواده - های ثروتمند بیشتر پولشان را که شاید بیش از چند میلیارد دلار در سال بود، به خارج فرستادند و اکنون نیز می‌فرستند. این مبلغ بیش از آن است که طرح «اتحاد برای پیشرفت» بتواند جای آن را پر کند. از زمان انقلاب کوبا تا به حال، حداقل ۹،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار از کشورهای امریکای جنوبی پول به خارج رفته است. بعلاوه، مبالغ زیادی پول به عنوان کمک به واتیکان فرستاده می‌شود. برخی از کشورها مانند پاراگوئه علاوه بر اینها، باید از دستگاه کلیسا نیز حفاظت کنند.

مخارج مشاوران نظامی و خرید وسائل جنگی از ایالات متحده، هزینه ارتش را بی‌اندازه بالا برده است.

ولی بزرگترین بهره‌برداری، از راه ارزانی قیمت مواد اولیه و تولیدهای کشاورزی و گرانی کالاهای ساخته شده وارداتی بدست می‌آید. این اختلاف قیمت در سالهای اخیر شدت یافته است. امروزه، بین ۲۰ تا ۳۰۰ برابر هشت سال پیش، مواد اولیه از کشورهای امریکای لاتین صادر می‌شود. ولی در ازای آن به همان میزان هشت سال قبل، کالای تولید شده وارداتی دریافت می‌شود.

نتیجه اینکه هر سال، چندین میلیارد دلار از میان می‌رود و مبلغ ناچیز دستمزدها باز هم کمتر می‌شود و از پیشرفت سرمایه‌گذاریهای داخلی جلوگیری می‌گردد. تا زمانی که، این کشورها از بازار امریکا کالا به قیمت گران خریداری می‌کنند، امکان ندارد این وضع بهبود یابد.

آرژانتین با اجرای طرح صرفه‌جویی اقتصادی نمی‌توانست با کشورهای اروپائی، چه غربی و چه شرقی، قرارداد ببندد یا قراردادهای قبلی را تمدید کند. کشورهای امریکای لاتین، به علت فشار و قدرت سرمایه‌های امریکائی و قراردادهای مختلف، ناچارند همه چیز را از امریکا خریداری کنند. این کشورها مجبورند بیش از هشتاد درصد کمکها را دوباره به ایالات متحده امریکا برگردانند. دولتهای ژاپن، آلمان، چکسلواکی، روسیه و سوئد برخلاف این شیوه کوشیدند راهی

به کشورهای امریکای لاتین بیاوند. ولی این کوشش، برای دگرگونی شرایط کلی و ایجاد تعادل بین نرخ صادرات و واردات کافی نبوده است و دائم واردات روز به روز گرانتر و بهای تولیدات داخلی کشورهای امریکای لاتین: از قبیل قهوه، مس، گندم، قلع و غیره ارزانتر گردیده است، حاصل آنکه کمکهای «اتحاد برای پیشرفت» بسیار گرانتر از آنچه به ظاهر می نماید تمام می شود. ایالات متحده امریکا، هرچند یک بار، گندم، پنبه و قلع را به زیان می فروشد و تعادل اقتصادی این کشورها را بیشتر و بیشتر برهم می زند. برنامۀ «غذا برای صلح» به جای اینکه به گرسنگان کمک کند، برای برخی از کشورها فاجعه به همراه می آورد. سیاست امریکا در مورد تولید سرب، روی و نقره، ناقوس مرگ توسعه معادن مکزیک را به صدا در آورد. سرب از صادرات مهم مکزیک است، ولی از مدتی پیش قیمتش رو به کاهش است. در ۱۹۶۱ بهای یک لیور سرب به ۶/۳۱ سنت رسید، یعنی ۵۰ درصد کمتر از قیمت فروش آن در گذشته. مکزیک بیش از تمام کمکهای دریافتی از امریکا در این امر زیان کرد. این اختلاف قیمت ویران کننده، چون با مشکل افزایش جمعیت همراه باشد، فاجعه و بدبختی و فساد بیار می آورد و تمام کشورها را در وضع انفجاری قرار می دهد و به انقلاب می کشاند.

## - ۷ -

صنایع برزیل که کشوری استثنائی در قاره امریکاست، بیش از دیگر کشورهای امریکای جنوبی ترقی کرده است ولی باکمال تعجب همین موضوع سبب بدبختی مردم گردیده، تا به آنجا که در هیچ نقطه ای از دنیا فقر به شدت برزیل وجود ندارد.

در این کشور اصلاحات ارضی بهیچ وجه اجرا نشد. البته در سائوپالو و تا حدی هم در «ریودژانیرو» سر و صدائی به راه افتاد، ولی کارخانهها دهقانان ناراضی را به شهرها کشاندند و جنب کردند. آرامشی موقتی ایجاد شد، ولی بزودی خوابهای شیرین پایان یافت. ورود ناگهانی سرمایه های امریکائی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیائی و ژاپنی به توسعه صنعت کمک کرد، ولی آهنگ سرمایه گذاریهای جدید رو به کاهش گذاشت. اجحاف مالی اشکالهای جدیدی

بیار آورد. جالب آنکه، اساس ترقی صنعتی به ابتکار مردم برزیل بود. گسرچه در آغاز سرمایه مردم برزیل توسعه یافت، ولی پس از اینکه سرمایه‌های خارجی پنجه‌هایشان را در مؤسسات ملی فرو بردند وضع دگرگون شد. تا چند سال پیش صنعت داروسازی در برزیل کاملاً ملی بود، ولی اکنون هشتاد درصد آن به خارجیان تعلق دارد. سیاست ملی نادرست که ایجاد کارخانه و آزمایشگاه‌های جدید را تشویق می‌کرد و به خارجیان امکان می‌داد بدون پرداخت مالیات و عوارض گمرکی سرمایه‌گذاری کنند، فاجعه‌ای اقتصادی بیار آورد. مؤسسه‌های ملی از امتیازهای خارجیان برخوردار نبودند و نتوانستند زمانی دراز با امریکا و آزمایشگاه‌های علمی آن رقابت کنند. مؤسسه‌های امریکائی، تولیدات داروئی خود را به قیمت ارزانتری از مؤسسات ملی می‌فروختند و این سبب شد که مؤسسه‌های ملی از میان برود. پس از انقلاب کوبا و ضبط اموال امریکائیها در ریوگرانده دوسول<sup>۱</sup>، سرمایه‌داران خارجی به وحشت افتادند و دست و پای خود را جمع کردند. درین فرصت سرمایه‌داران ملی نفسی تازه کردند. امریکا هم به بهانه‌های مختلف، کمک به برزیل را قطع کرد.

متخصصان امریکائی و دلارهایی که در این کشورها خرج می‌شود، به دلایلی مختلف از شرایط واقعی کمک بدورند. پانزده سال پیش، در منطقه خشک و کم جمعیت شمال شرقی برزیل جنبش دهقانی اوج گرفت و امریکا را به وحشت انداخت، روزنامه نگاران خطر کمونیزم را اعلان کردند. دهقانان زمینها را اشغال کرده مسلحانه با پلیس می‌جنگیدند. امریکا برای جلوگیری، علاوه بر تجهیزات نظامی، سپاه اداری کوچکی با مقدار زیادی دلار به این منطقه فرستاد. در سراسر منطقه، مؤسسه‌های بهداشتی، توزیع غذا و مدرسه بوجود آمد. این مؤسسات بسیار جالب بود و مردم از آنها بسیار سپاسگزار. ولی قبول هدیه همیشه آسان نیست، چون این تجهیزات ناتوانی دهقانان را در استفاده از زندگی مرفه نمایانتر ساخت. بهر صورت، خیرات راه حل واقعی فقر نیست. اکنون، امریکا متوجه شده است و در ایجاد طرحهای اساسی از قبیل لوله‌کشی آب، آبیاری، سدبندی و جاده‌سازی، بیشتر می‌کوشد. ولی به نظام ارضی که ریشه تمام بدبختیهاست دست نمی‌زند و حتی يك جریب زمین مالکان بزرگ را به دهقانان

1. Rio grande do Sul

نمی‌سپارد. از این رو هرچه بیشتر دلار به منطقه شمال شرقی برزیل سرازیر می‌شود، شورش دهقانی گسترده‌تر و متشکل‌تر می‌گردد. امریکائیان به اندازه پیشرفت فن و افزایش تولید، برای انسانها ارزش قائل نیستند، و در امریکای لاتین همیشه به تولیدات و خیراتی که مورد احتیاج مردم نیست، توجه دارند. غالباً در طرحها نیازهای اساسی کشور و مردم آن در نظر گرفته نمی‌شود.

«اتحاد مقدس»، یا وجود فرمولهای زیبایش، برای بهبود وضع زندگی مردم ایجاد نشده است، بلکه کمک به مؤسسه‌های امریکائی و بدست آوردن امتیازات جدید، خاصه در مورد نفت، هدف اصلی آن است. ایالات متحده با دادن وام می‌کوشد موقعیتش را استوار سازد. کمکهای امریکا با جنگ سرد و جهاد ضد کمونیسم و نفرت و وحشت از کوبا، توأم است. کمکهای امریکا برای آن است که کشورهای امریکای لاتین را از ایجاد روابط سیاسی، فرهنگی و خاصه بازرگانی با دیگر کشورها باز دارد و محیطی بسته ایجاد کند.

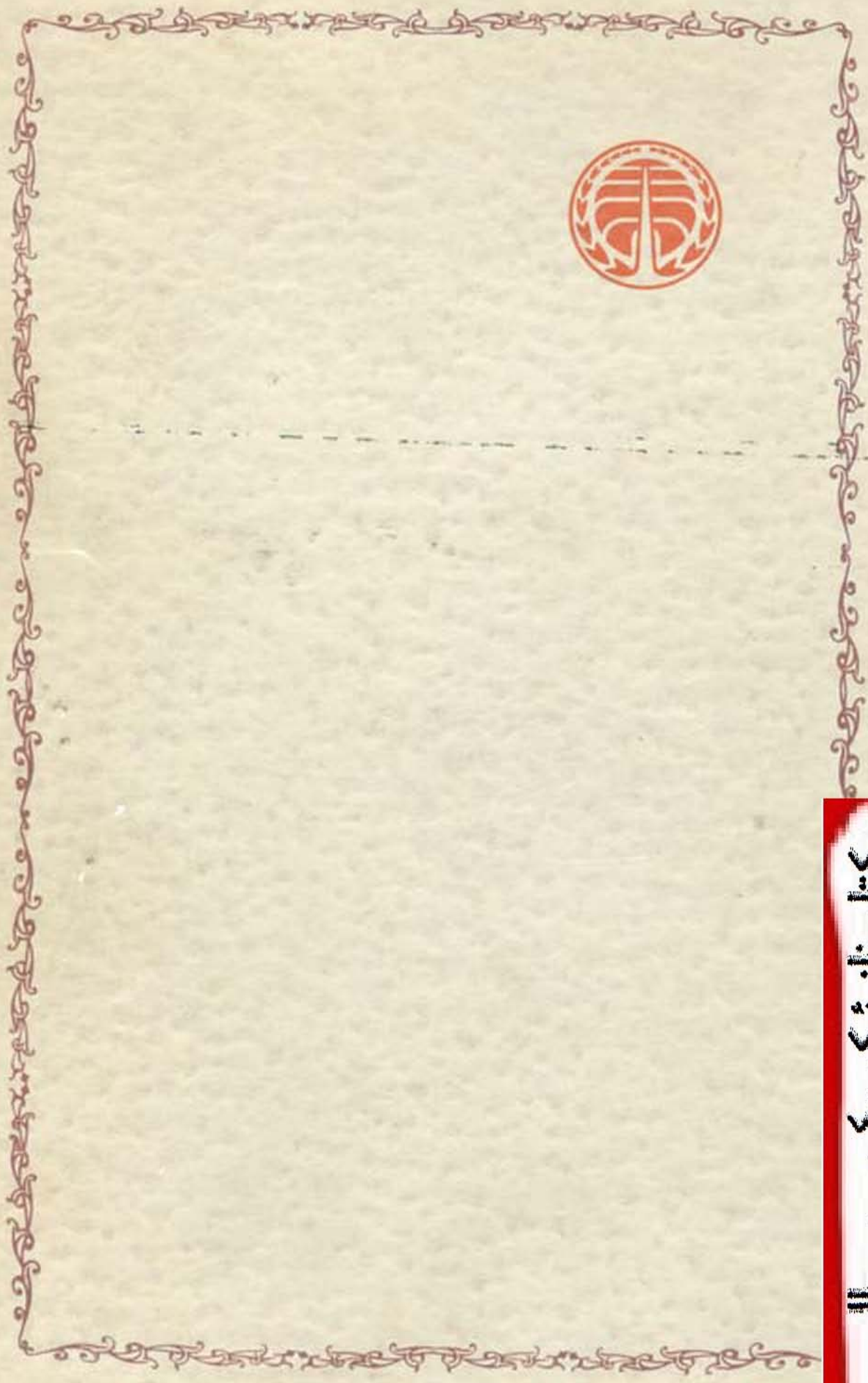
«اتحاد برای پیشرفت» نمی‌تواند در عرض ده سال کوشش آموزش، مسکن، بهداشت، برق، حفاظت جنگلها و تنوع کشاورزی و صنعت را به آنجا برساند که کوبا در چند سال رسانده است. حتی اگر امریکا با نوع حکومت کوبا مخالف باشد، باید به آن توجه کند. چون تأثیر کوبا در مردم امریکای لاتین رو به افزایش است.

بزودی و ناگزیر مردم بقیه قاره امریکا، امکانات آزادی را کشف می‌کنند و راه خود را به سوی پیروزی می‌یابند. اما، این راه از میان دیوارهای زندان جنگ سرد نمی‌گذرد و با جهاد ضد کمونیستی و ضد کوبائی تغییر جهت نمی‌دهد. این راهی نیست که به دستور امریکا یا شوروی باشد. سرنوشت این مردم در واشنگتن و مسکو یا پکن تعیین نمی‌شود. راه این مردم به دموکراسی سرمایه‌داری که ما می‌شناسیم یا کمونیسمی که مسکو می‌شناسد، ختم نمی‌شود. ما می‌توانیم از سرعت گامها بکاهیم. ما می‌توانیم حتی عظمت استقلال سیاسی و تحول اجتماعی این مردم را به نام «آزادی» به شکل فاجعی از میان ببریم. ولی سرانجام، سهم این مردم در تاریخ، عظیم خواهد بود.

در عصر بدی زندگی می‌کنیم. دگرگونیهای عظیم و فاجعه انگیزی نزدیک است. امریکای لاتین دنیای انقلاب است. دیگر هیچ ناپلثونی نمی‌تواند در

برابر این موج عظیم پایداری کند. اگر اندیشهٔ مردم این قاره را درنماییم، اگر کوتاه‌نظر باشیم، آن وقت شکست در کوبا، در برابر آنچه در انتظار امریکاست، ناچیز خواهد بود. مشکلات يك قاره با بی‌عدالتی و دیکتاتورهای نظامی و حفظ ثروت و قدرت قابل حل نیست.

ایالات متحده امریکا، نخست باید استقلال کامل تمام کشورهای امریکای لاتین را به رسمیت بشناسد. امریکا باید بداند که این حکومتها مجبور نیستند کورکورانه از سیاست او پیروی کنند. مردم امریکای لاتین به آزادی اقتصادی نیازمندند و برای بدست آوردن آن مبارزه خواهند کرد. اگر امریکا به این حداقل استنباط مسائل نرسد، آن وقت «اتحاد برای پیشرفت» جز دردسر و زحمت برای مبتکرانش، حاصلی به بار نخواهد آورد. اتحادی که زیر فشار ثروت و قدرت باشد، «اتحاد» نیست.



کتابخانہ کوچک سوسائٹیس